



مرکز تحقیقات اسلامی

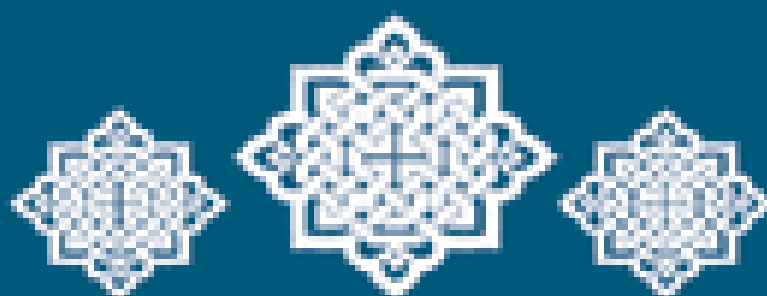
اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



مذمت و تحریم

ریش تراشی از دیدگاه اسلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مذمت و تحریم ریش تراشی از دیدگاه اسلام

نویسنده:

فیض الله ویسی

ناشر چاپی:

چشمه آفرینش

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۲	مذمت و تحریم ریش تراشی از دیدگاه اسلام
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۴	مقدمه:
۲۱	موضوع اول : حلق لِحْيَه از دیدگاه قرآن کریم و اقوال مفسرین و نظرات.
۲۱	اشاره
۲۴	سوال: تغییر در خلقت چیست ؟
۲۵	اقوال و نظرات مفسرین:
۲۵	جواب از اشکال به این آیه شریفه:
۳۵	دومین آیه که عمومیت دارد بر مطلب و مقصود ما (حلق اللِّحْيَةِ)، این آیه شریفه است:
۴۲	سومین آیه که دال بر عمومیت دارد:
۴۵	موضوع دوم : حرمت حلق لِحْيَه (ریش تراشی) از دیدگاه فقه و فقاهت:
۴۵	پاسخ تفصیلی:
۴۵	اشاره
۴۷	موارد دلایل استناد:
۴۷	اشاره
۴۸	دلایل:
۴۹	نقد و رد:
۴۹	تفسیر روایت (حلق اللِّحْيَةِ مُثْلَهُ):
۵۳	دلیل چهارم: روایت حُبَابَه وَالْبَيْه.
۵۳	اشاره
۵۳	بحث سندی:
۵۳	بحث دلایل:

۵۵	.....	ادله ی ریش تراشی:
۵۹	.....	فهرست منابع.
۵۹	.....	چهارده دلیل ادله ی حرمت ریش تراشی
۶۵	.....	ادله اثبات حرمت ریش تراشی:
۶۶	.....	عبارت لِحیّه در کلمات حضرات معصومین علیهم السلام و لغویان:
۶۷	.....	لِحیّه در کلمات حضرات معصومین علیهم السلام:
۷۰	.....	بررسی عبارت لِحیّه در کلمات علمای شیعه و اهل تسنن:
۷۳	.....	نتیجه:
۷۳	.....	مستند معتقدات به جواز تراشیدن موی غرضان:
۷۳	.....	اشاره
۷۳	.....	تفاوت دو روایت:
۷۶	.....	حرمت حلق موهای گونه:
۷۷	.....	مصدق لِحیّه:
۷۷	.....	معنای عارضان:
۷۸	.....	معنای خَد:
۷۸	.....	کلام ابن منظور در معنای خَد:
۸۰	.....	استدلال به سیره متشرعه برای اثبات جواز حلق:
۸۰	.....	اشاره
۸۰	.....	نظرات آقایان فقها در رساله های علمیّه ی آن ها در مورد ریش تراشی:
۸۵	.....	فرمان شریعت و قانون اسلام:
۸۸	.....	تنبيه:
۹۰	.....	تتقه در نصایح:
۹۲	.....	راه اعتدال و میانه روی:
۹۴	.....	موضوع سوّم : نمونه های مثبت و منفی
۹۴	.....	الف: ریش در شریعت حضرت موسی علیه السلام:
۹۴	.....	ب: سلاطین و علما:

- ج: کسانی که دستور تراشیدن ریش داده اند: ..... ۹۵
- د: احترام ریش ..... ۹۵
- و: داشتن ریش سیره انبیاء علیهم السلام و دانش مندان اروپایی. .... ۹۵
- فصل دوم: ریش تراشی از نظر دانش مندان و پزشکان: ..... ۹۷
- اشاره ..... ۹۷
- نتیجه گیری از این فصل: ..... ۹۹
- فصل سوم: ریش تراشی از نظر روان شناسی: ..... ۱۰۰
- اشاره ..... ۱۰۰
- یک سوال: چرا عده ای از ریش گذاشتن فرار می کنند؟ ..... ۱۰۱
- نکات مهم: ..... ۱۰۱
- شارب (سبیل) ..... ۱۰۲
- الف: نوشیدن آب با سبیل بلند از لحاظ بهداشتی: ..... ۱۰۲
- ب: عاقبت بلند نگه داشتن سبیل در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ..... ۱۰۳
- دیه آسیب رساندن به ریش و اجرت گرفتن: ..... ۱۰۵
- اجرت بابت تراشیدن ریش: ..... ۱۰۶
- جویدن مو و امراض آن: ..... ۱۰۶
- داستانی درباره ریش تراشی: ..... ۱۰۶
- داستان آقای بافقی (رحمت الله علیه): ..... ۱۰۷
- چرا ریش تراشی حرام است؟ وادله دوازده گانه بر حرمت ریش تراشی ..... ۱۰۹
- اشاره ..... ۱۰۹
- ۲- سیره ی عملیه ی انبیا علیهم السلام و اولیاء علیه السلام (ائمہ)، دلیل بر لزوم ریش گذاشتن است. .... ۱۱۳
- ۳- دلیل عقلی و لزوم ریش گذاشتن: ..... ۱۱۳
- ۴- ریش گذاشتن دستور خداوند است. .... ۱۱۴
- ۵- زینت حضرت آدم علیه السلام و فرزندان ذکور است. .... ۱۱۵
- ۶- ریش، نشانه مرد بودن و سبب عزت آقایان است. .... ۱۱۵
- ۷- ریش تراشیدن تغییر فرمان خداست. .... ۱۱۶

- ۸-روایت بر حرمت ریش تراشی. ۱۱۶
- ۹-ریش تراشی سیره ی مجوسی ها است. ۱۱۷
- ۱۰- ریش تراشیدن از مصادیق مُثَلَه کردن است. ۱۱۷
- تاریخچه ریش گذاشتن و محوکردن: ۱۲۰
- اشاره ۱۲۰
- ریش (در شریعت حضرت موسی علیه السلام). ۱۲۰
- عظمت و نشانه ی مردانگی: ۱۲۲
- شاه عباس در فرمان عمومی در ریش تراشی کسی را معاف نکرد. ۱۲۲
- موضوع چهارم : ریش تراشی و باقی گذاشتن از دیدگاه اخبار و روایات اهل بیت علیهم السلام ۱۲۴
- سخن علی بن محمد بن حسن زین العابدین عاملی نوه شهید ثانی در این باره: ۱۲۴
- اشاره ۱۲۴
- ۱- علت مسخ شدن قومی: ۱۲۸
- اشاره ۱۲۸
- مسوخ کیانند؟ ۱۲۹
- ۲-ریش تراشی روش و سیره مجوس ها است. ۱۳۰
- اشاره ۱۳۰
- مجوس را بشناسید: ۱۳۱
- ۳-شبيه به آتش پرست نباید شد. ۱۳۲
- ۴-مردان شبیه زنان و برعکس و چند روایت: ۱۳۲
- ۵-ریش تراشیدن از مصادیق مُثَلَه کردن است. ۱۳۲
- ۶-خدای من به من امر فرموده که ریشم را بگذارم و سبیلیم را کوتاه کنم. ۱۳۳
- اشاره ۱۳۳
- کیفر این پادشاه ستم کار مغرور و متکبر: ۱۳۴
- ۷-گرفتن شارب (سبیل) از سنت است. ۱۳۶
- ریش زینت آدم علیه السلام و فرزندانش است. ۱۳۸
- مردان شبیه زنان و برعکس: ۱۴۰



- چند حدیث در صحیح نجاری (ستی ها) ----- ۱۴۰
- ۱۰- مذمت بلندی شارب و سبیل ----- ۱۴۱
- ۱۱- سبیل ها را تا این حد کوتاه کنید. ----- ۱۴۲
- ۱۲- شباهت به یهود نداشته باشید. ----- ۱۴۲
- ۱۳- ریش گذاشتن از دین حنیف است. ----- ۱۴۲
- تراشیدن سبیل: ----- ۱۴۶
- ۱۷- ریش را به طور گرد اصلاح نمایید. ----- ۱۴۶
- ۱۸- اندازه ریش یک قبضه است. ----- ۱۴۶
- ۱۹- بیش از یک قبضه در طول ریش ----- ۱۴۶
- ۲۰- از سعادت مرد کوتاه کردن ریش است. ----- ۱۴۷
- ۲۱- خرد و عقل مرد در سه چیز است: ----- ۱۴۷
- ۲۲- موی سفید ----- ۱۴۷
- ۲۳- سفیدی ریش، نوری است. ----- ۱۴۷
- ۲۴- سپاس حضرت ابراهیم علیه السلام. ----- ۱۴۸
- ۲۵- این خود وقار و سنگینی است. ----- ۱۴۸
- ۲۶- موی سفید را نکنید. ----- ۱۴۸
- ۲۷- اگر موی سفید نبود، تشخیص مردم به یکدیگر ممکن نبود. ----- ۱۴۹
- ۲۸- شانه زدن ریش این خصوصیت را دارد. ----- ۱۴۹
- ۲۹- اجلال و احترام مومن به خاطر محاسن سفیدش. ----- ۱۴۹
- ۳۰- ثواب شانه کردن ریش ----- ۱۵۰
- ۳۱- رسیدگی به وضع موی ----- ۱۵۰
- ۳۲- علت کسانی که مو صورتشان نرویده است. ----- ۱۵۰
- ۳۳- ثمن و بهای او حرام است. ----- ۱۵۱
- ۳۴- مواظبت بر چند چیز. ----- ۱۵۱
- ۳۵- ده خصلت از قوم است که به وسیله آن هلاک شدند. ----- ۱۵۲
- ۳۶- چند چیز از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست. ----- ۱۵۴

- ۱۵۴ ..... اشاره
- ۱۵۴ ..... نظر مرحوم مجلسی در حلیۃ المتّقین: .....
- ۱۵۴ ..... فصل سوم: در آداب موی سر نگاه داشتن مردان و زنان: .....
- ۱۵۶ ..... فصل چهارم: در فضیلت شارب گرفتن یعنی موی لب بالا را تا ته .....
- ۱۵۷ ..... فصل پنجم: ریش بلند کردن .....
- ۱۵۸ ..... فصل ششم: در بیان فضیلت موی سفید و حکم کندن آن است. ....
- ۱۵۹ ..... فصل هفتم: در کندن موی بینی و بازی کردن با ریش. ....
- ۱۵۹ ..... اشاره .....
- ۱۶۰ ..... فصل هشتم: در فضیلت ناخن گرفتن .....
- ۱۶۰ ..... اشاره .....
- ۱۶۰ ..... ۳۸- عذاب کسی که شارب و سبیل خود را بلند نگه دارد: .....
- ۱۶۲ ..... ۳۹- امتیازی است بین مرد و زن .....
- ۱۶۲ ..... اشاره .....
- ۱۶۳ ..... چند روایت از کنز العمال (ستی): .....
- ۱۶۷ ..... سخن محدّث قمی .....
- ۱۷۴ ..... ۴۰- اهمیت ریش داشتن در اسلام: .....
- ۱۷۵ ..... ۴۱- به اعجاز امام زمان علیه السلام صاحب ریش شد. ....
- ۱۷۶ ..... ۴۲- این جمله تسبیح فرشته ای است. ....
- ۱۷۸ ..... ۴۳- چرا بر چهره مرد، ریش می روید ولی بر چهره زن چنین نیست. ....
- ۱۸۳ ..... ۴۴- این پنج دسته مورد لعن واقع شده اند: .....
- ۱۸۴ ..... ۴۵- گره زدن ریش: .....
- ۱۸۵ ..... ۴۶- از سنّت حضرت ابراهیم علیه السلام، دین حنیف چند چیز است: .....
- ۱۸۶ ..... ۴۷- ریش گذاشتن دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. ....
- ۱۸۶ ..... ۴۸- فضیلت صاحب ریش بر کوسه (کوسج) .....
- ۱۸۸ ..... ۴۹- مایه عزّت و جلالت و هیبت است. ....
- ۱۸۸ ..... ۵۰- نشانه ای است. ....

- ۱۸۸ ..... ۵۱-زیادتر از یک مُشت را کوتاه کن.
- ۱۸۹ ..... ۵۲-نظافت
- ۱۸۹ ..... ۵۳-خوشبو کردن ریش و محاسن
- ۱۸۹ ..... ۵۴-محاسن خود را خوشبو سازید.
- ۱۸۹ ..... ۵۵-از بزرگ منشی خداوند، بزرگ داشت موی سفید مومن است.
- ۱۸۹ ..... اشاره
- ۱۹۱ ..... بهداشت
- ۲۰۲ ..... ۵۵-گرفتن موی شارب تا این حد:
- ۲۰۲ ..... ۵۶-چیدن و تراشیدن موی سر.
- ۲۰۴ ..... ۵۷-چهار نفر مافوق عرش ملعونند: عن التَّبی صلی الله علیه و آله و سلم .
- ۲۰۵ ..... ۵۸-این هم نشانه جهل است.
- ۲۰۶ ..... ۵۹-جویدن موی ریش.
- ۲۰۷ ..... رفع تهمت در این مورد:
- ۲۰۷ ..... اشاره
- ۲۲۵ ..... اما سخنان (تصوّف) درباره موضوع شارب و حکم آن:
- ۲۳۱ ..... حکایتی در این مورد از یک صوفیه
- ۲۳۲ ..... معاویه ریش تراش:
- ۲۳۴ ..... شاه به این خوبی چرا باید زنا کند؟
- ۲۳۴ ..... حکایت دیگر: می ترسم سقف فرود آید.
- ۲۳۶ ..... فهرست عنوان حلق لِحیه و ریش تراشی
- ۲۵۴ ..... درباره مرکز

## مذمت و تحریم ریش تراشی از دیدگاه اسلام

### مشخصات کتاب

مذمت و تحریم ریش تراشی از دیدگاه اسلام

شناسنامه

نام کتاب: مذمت و تحریم ریش تراشی از دیدگاه اسلام

تألیف: فیض الله ویسی

ناشر: انتشارات چشمه آفرینش/1399

ویرایش و تدوین نهایی: محمود حسن نژاد

چاپ و صحافی: مجتمع چاپ پارسیان

نوبت چاپ: اول/ پاییز 1399

اجرا: مؤسسه فرهنگی هنری چشمه آفرینش اصفهان

کلیه حقوق برای نویسنده محفوظ است

مرکز پخش: اصفهان خیابان فیض، مجتمع نگین، دفتر نشر چشمه آفرینش اصفهان

09131152814

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

شناسنامه

نام کتاب: مذمت و تحریم ریش تراشی از دیدگاه اسلام

تألیف: فیض الله ویسی

ناشر: انتشارات چشمه آفرینش/1399

ویرایش و تدوین نهایی: محمود حسن نژاد

چاپ و صحافی: مجتمع چاپ پارسیان

نوبت چاپ: اول/ پاییز 1399

اجرا: مؤسسه فرهنگی هنری چشمه آفرینش اصفهان

کلیه حقوق برای نویسنده محفوظ است

مرکز پخش: اصفهان خیابان فیض، مجتمع نگین، دفتر نشر چشمه آفرینش اصفهان

09131152814

ص: 2

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي. 25 تا 28 سوره طه.

وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. 286 سوره بقره.

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ. 23 سوره اعراف.

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا. 147 سوره آل عمران.

رَبَّنَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ. 193 سوره آل عمران.

وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. 194 سوره آل عمران.

فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ. 109 سوره مؤمنون.

فَبَشِّرْ عِبَادَ. 17 سوره زمر.

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ. 18 سوره زمر.

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ الْإِنشَاءِ وَالْإِحْيَاءِ وَالْآخِرِ بَعْدَ فَنَاءِ الْأَشْيَاءِ الْعَلِيمِ الَّذِي لَا يَنْسَى. مَنْ ذَكَرَهُ وَلَا يَنْقُصُ مَنْ شَكَرَهُ وَلَا يَخِيبُ مَنْ دَعَاهُ وَلَا يَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَجَاَهُ: دعای روز جمعه.

اللَّهُمَّ وَأَنْظِرْنِي بِالْهُدَى وَالْأَهْمَنِ التَّقْوَى وَوَقِّفْنِي لِلَّتِي هِيَ أَزْكَى وَاسْتَعْمَلْنِي بِمَا هُوَ أَزْصَى: دعای مکارم الاخلاق، امام زین العابدین علیه السلام.

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ. بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ. وَأَسْأَلُهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ.

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه و اشرف بريته محمد وآله الطاهرين. ولعنة الله على اعدائهم و صبي حقوقهم و منكرى فضائلهم و مناقبهم من الجن و الانس اجمعين الى يوم الدين.

کتابی که هم اکنون در مقابل شما است، کتابی است راجع به مذمت ریش تراشی که یکی از نواهی الهی است. هم دلیل نقلی و هم عقلی بر او دائر می باشد. گرچه بعضی ها، کتاب های جزوه ای و ورقه ای نوشته-اند، ولی مکفی نیست. ما ان شالله تعالی سعی کردیم مستدل و مستند و مفصل با تمام ابعادش بحث و بررسی شود. باشد که به یاری پروردگار، خدمتی به احکام الله داشته باشیم و برای اهل عقل و ایمان و صالح، بیداری و تنبیهی باشد؛ گرچه ممکن است (که همین طور هم هست)، بسیاری از مردم، دل خوشی نداشته و ذوق و دیدگاهشان سازگار نباشد.

کما این که طبیعت انسان های مادی از زیربار رفتن مسائل دین، ابا و امتناع می ورزند و چهره بشاشی در مقابل انبیاء علیهم السلام نشان نمی دادند. از خدانشناسی گرفته تا سایر معارف الهی و احکام او. و علاوه براین که در ازاء آن مبارزه می کردند و توهین ها و حقارت ها و طعنه ها و انگ ها می زدند، چرا که مطابق سلیقه ای نبوده، ولی افراد مومن و معتقد و متشرع، از دل و جان می پذیرفتند. دأب اهل دنیا و باطل، همیشه این بوده.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ. آیه 76 سوره یونس.

هنگامی که حق از نزد ما به سوی ایشان آمد، گفتند مسلماً این جادویی است آشکار.

إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا. آیه 47 سوره یونس.

در آن زمان که ستم گران (به یک دیگر) می گفتند: جز از مردی جادوشده، پیروی نمی کنید.

قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ. آیه 2 سوره یونس.

کافران (لجوج و بی منطق) گفتند: همانا این مرد (پیامبر خدا) جادوگری آشکار است.

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ. آیه 4 سوره ص.

و از این که بیم دهنده ای از جنس خودشان به سوی آنان آمده است، تعجب کردند و کافران گفتند: این جادوگری بسیار دروغ گو است.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ. آیه 6 سوره حجر.

گفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده، قطعاً تو دیوانه ای. اگر (درباره پیامبری ات) راست می گویی، چرا فرشتگان را نزد ما نمی آوری، اگر از راست گویان هستی. آیه 7 سوره حجر.

وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرِيكَ لَشَاعِرٍ لَمَجْنُونٍ. آیه 36 سوره صافات.

و می گفتند آیا به خاطر شاعری دیوانه معبودان خود (بت ها) را رها کنیم؟

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ. وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. آیه 51 و 52 سوره قلم.

و کافران چون قرآن را شنیدند، نزدیک بود تو را با چشمانشان بلغزانند (و از پای در آورند) و می گویند بی تردید او دیوانه است؛ در حالی که قرآن جز مایه تذکر و پند برای جهانیان نیست.

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. آیه 11 سوره حجر.

و هیچ پیامبری به سوی آنان نمی آمد، مگر آن که او را مسخره می کردند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْأَسَاطِيرُ الْأُولَى. آیه 24 سوره نحل.

و هنگامی که به آنان گویند: پروردگارتان چه چیزهایی نازل کرده، می گویند (چیزی نازل نکرده. آن چه به عنوان قرآن در دسترس مردم است، همان افسانه های (دروغین) پیشینیان است.

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولَى. آیه 15 سوره قلم.

هنگامی که آیات ما را بر او می خوانند، گوید: افسانه های پیشینیان است. و آیه 13 سوره مطففین.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر انبیا علیهم السلام، و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، همه این ها، مبلغ احکام خداوند می باشند و از جانب خودشان چیزی ندارند.

وَلَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَابِيلِ. آیه 46 سوره حاقه.

لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. آیه 45 سوره حاقه.



ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. آیه 46 سوره حاقه.

و اگر (او) پاره ای از گفته ها را به دروغ بر ما می بست، او را به شدت می گرفتیم. سپس رگ قلبش (و حیاتش) را پاره و قطع می کردیم. در آن صورت، هیچ کدام از شما مانع از عذاب او نبود.

طبق دل بخواه مردم نیست که هرچه دلشان خواست، همان را انجام دهند. مانند این که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند این کلمه را در قرآن، چون طبق ذوق ما نیست، بردار. وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ. آیه 15 سوره یونس.

مگر دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که هرچه دل مردم بخواهد، عمل کند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، فقط مندراست. بشیرا و نذیرا می باشد و تذکردهنده است.

وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ. آیه 55 سوره ذاریات.

و پند ده. زیرا پند به مومنان سود می دهد.

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ. آیه 21 سوره غاشیه.

پس تذکر ده؛ که فقط تذکر دهنده ای.

لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُسَيِّرٍ. آیه 22 سوره غاشیه.

تو بر آنان مسلط نیستی که به قبول ایمان مجبورشان کنی.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ. آیه 23 سوره غاشیه.

ولی کسی که (به دنبال تذکر پی در پی) روی گردانید و کفر ورزید، فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ. آیه 24 سوره غاشیه. پس خدا او را به عذاب بزرگ تر، عذاب خواهد کرد.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا. آیه 119 سوره بقره.

قطعاً، ما تو را به درستی، بشارت دهنده و بیم رسان فرستادیم.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا. آیه 56 سوره فرقان.

تورا جز مژده رسان و بیم دهنده نفرستادیم.

اصولاً، اکثر مردم در مقابل حق، چون به حسب ظاهر، برای آنان تلخ است، استتکاف و خودداری می-کنند و سر باز می زنند. چون که طبق ذوق و سلیقه ی آنان نیست.



قال علی علیه السلام: إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ

. امام علی علیه السلام فرمودند: به درستی که حق سنگین، اما گوارا است و باطل، سبک و هلاک کننده. نهج البلاغه حکمت 376.

و امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: وَقَالَ الْحَقُّ وَإِنْ كَانَ فِيهِ هَلَاكُكَ فَإِنَّ فِيهِ نَجَاتَكَ أَيُّ فَلَانَ اتَّقَى اللَّهَ وَدَعَى الْبَاطِلَ وَإِنْ كَانَ فِيهِ نَجَاتُكَ فَإِنَّ فِيهِ هَلَاكُكَ: تحف العقول صفحه 431.

ای فلاانی، (به یکی از شیعیان) از خدا بترس و حق بگو، اگرچه در آن هلاکت باشد، زیرا نجات تو در همان است. ای فلاانی از خدا بپرهیز و باطل را واگذار؛ اگرچه نجات در آن باشد که هلاک تو در همان است.

امام باقر علیه السلام فرمودند: هنگامی که پدرم، امام زین العابدین علیه السلام، وفاتش نزدیک شد، مرا به سینه اش دربرگرفت و فرمود:

أَيُّ بُنَيِّ أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي حِينَ حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصَاهُ بِهِ أَيُّ بُنَيِّ إِصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا .

ای پسر، تو را وصیت می کنم به آن چه پدرم در حین وفات و شهادت توصیه کرد و به چیزی که پدرش علیه السلام به او توصیه کردند، به این که ای پسر، صبر کن بر حق، ولو این که تلخ باشد. بحار الانوار جلد 70 صفحه 107/4 و صفحه 184/52.

و لذا بعضی ها (غیر مومن) با گفته های حضرات معصومین علیه السلام، دشمنی دارند و قلبشان رعا و پذیرش مواعظ و سخنان گهربار آن ها را ندارند؛ لذا خدشه می کنند در گفتار آن بزرگواران.

روایت شده با اسناد از محمد بن عیسی از یونس از عمرو بن شمر و از جابر بن عبدالله انصاری رحمت الله-علیه که می گوید: روزی امام سجاد علیه السلام به من فرمود: ای جابر! آیا نمی بینی مردم چه کار می کنند؟ اگر سخنی از جد ما، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای آن ها نقل می کنیم، بر آن حضرت می-خندند و اگر برای آن ها نقل نکنم، می گویند از جدشان چیزی نمی دانند تا در مورد آن برای ما سخنی بگویند. جابر می گوید: روزی شخصی به نام ضمرة بن معبد، به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، برای ما سخن بگو. امام سجاد علیه السلام فرمودند: آیا می دانید که هنگامی که دشمن خدا (جهنمی) از دنیا برود و او را به سوی جایگاه ابدیش می برند چه می گوید؟ راوی می گوید عرض کردیم نه نمی دانیم چه می گوید.

فرمودند: وقتی که او را در تابوت می گذارند و به سوی جایگاه ابدیش می برند، در آن وقت به حاملان خود در حالی که آن ها چیزی نمی شنوند، می گوید: ای حاملان و به دوش کشان من، به شما شکایت می کنم از دشمنان خدا (شیطان ملعون) که مرا به سوی ناحق هدایت کرد و گمراه ساخته و مرا واگذاشته است و به-دادم نمی رسد و به شما از دوستان و برادران شکایت دارم که با دوستان و برادرانم، دوستی و برادری کردم ولی همین که به من خیانت کرده اند و از فرزندانم به شما شکایت می کنم که از آن ها مراقبت و حمایت کرده ام، ولی خوار و ذلیل گردانند و از خانه و منزلی که او را مونس خود و محل سکناي خودم

قرار داده بودم، شکایت می‌کنم که بعد از من کسی دیگر را جایگزینم کرده است. راوی می‌گوید ضمره بن-معبد با حالت تمسخر گفت: ای ابالحسن (کنیه امام سجّاد علیه السلام است) اگر چنین سخنی می‌گفته، پس باید به روی گردن‌های حاملان خود می‌نشست. در آن وقت، امام سجّاد علیه السلام، ضمره را نفرین کرد و عرضه داشت: اگر ضمره با این حرف‌هایش می‌خواهد سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مورد تمسخر قرار دهد و کوچک بشمارد، پس جانش را بگیر. راوی می‌گوید بعد از چهل روز، ضمره از دنیا رفت. یکی از غلامان امام سجّاد علیه السلام، در غسل و کفن و تشییع و دفن ضمره شرکت کرد و بعد از آن به نزد امام سجّاد علیه السلام آمد. امام سجّاد علیه السلام که حجت خواست با این که آن چه را که در اقصی و دورترین جهانیان اتفاق می‌افتد، باخبر بود و هست و خواهد بود، می‌خواست دیگران بشنوند. پس به غلام خود فرمود: فلانی از کجا آمدی؟ غلام گفت: از نزد جنازه ضمره بن معبد می‌آیم. وقتی که از دنیا رفت، صدای ضعیفی از او شنیدم. گوش‌هایم را نزدیک دهانش گذاشتم. با دقت گوش دادم که می‌گفت وای بر تو ای ضمره بن معبد! در این روز به راستی که هر دوستی و رفیقی تو را خوار و ذلیل کرد و به-راستی که راحت به سوی آتش جهنم خواهد بود و آن به خاطر این است که در مورد امام و رهبر الهی و سرور خود، چنین و چنان می‌گفتی. امام سجّاد علیه السلام فرمود: از خداوند متعال عافیت می‌طلبم. به-راستی که این عذاب، جزئی از عذاب‌های کسانی که حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مورد تمسخر قرار می‌دهند و جایگاه آن‌ها در آتش سوزان جهنم خواهد بود. (1) امروزه هم کسانی هستند که یا مغرضانه و معاندانه یا جاهلانه چنین سخنانی هم بر زبان جاری می‌کنند. از این قبیل گفتارها: این حرف‌ها مال هزار و چهارصد سال قبل است، حال دیگر رنگی ندارد، این حرف‌ها اساطیر و افسانه است، این سخنان آخوندها هست که درآوردند، الان دیگر تمدن ما این اقتضا را می‌کند که چنین نباشیم، باید طبق مدّ روز و روزگار زندگی کنیم. یا بعضی‌ها می‌گویند: چه کسی این سخنان را گفته است؟ سندیت ندارد. همه این حرف‌ها، برای این است که دوش تکلیف خود را، زیر احکام مسائل دین خالی کنند و اعتقادشان به اوامر و نواهی الهی، سست و ضعیف شده است و یقینشان، پر و پایه‌ای ندارد و هرچه رو به جلو می‌رویم، بی‌اعتقاد می‌شوند. الاّ عدّه‌ی معدودی. عدّه‌ای هم گفته‌اند: ادله‌ای بر حرمت ریش تراشی نیست. آن که هست، دلالت ندارد و بسیاری از ادله بر حرمت حلق لِحیه را نادیده گرفته‌اند که این هم از ضعف ایمانشان می‌باشد. خداوند متعال، ما را از کلیه لغزش‌ها محافظت کند.

پنجم شعبان المعظم 1439، مصادف با میلاد باسعادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام.

2 اردیبهشت 1397.

بنده حقیر فیض الله ویسی.

ص: 8

1- مدینه المعاجز، جلد 2، صفحه 284، مؤسسة دارالحجّة (عجل الله تعالی فرجه الشریف) لثقافة المطبعة: کیمیا، تاریخ النشر: 1426 ه.ق، 2005 میلادی.

## موضوع اول : حلق لِحیه از دیدگاه قرآن کریم و اقوال مفسرین و نظرات.

### اشاره

قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم:

لَعْنَةُ اللَّهِ وَقَالَ لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا. آیه 118 سوره مبارکه نسا.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: لعنت خدا و دوری او از شیطان - یعنی او را لعنت و دور نمود- و گفت شیطان که من از بندگان تو یک قسمت را اتخاذ می کنم و می گیرم معین و مفروض.

وَأَصْحَابُ لَعْنَتِهِمْ وَآمَنِيَّتِهِمْ وَآمَرْتَهُمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَآمَرْتَهُمْ فَلْيَغْيِرْنَ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا.

آیه 119 سوره نسا.

یعنی شیطان (ملعون) می گوید: هر آینه فرا می گیرم از بندگان تو بهره ای که مقرر شده و هر آینه گمراه می کنم و آرزومند می سازم ایشان را و امر می کنم که بشکافند گوش های چهارپایان را و تغییر دهند خلقت خدا را.

لفظ لعنه الله: لعن به معنی بعد و دوری از رحمت است. یعنی خداوند، شیطان را از رحمت خود دور فرمود که... رحمت شامل حالش نشود و به کلی از قابلیت رحمت افتاد. مثل هسته که فاسد شود و دیگر قابل کشت و زرع نباشد و از این جهت است که لعنت مومن، جایز نیست، بلکه حرام است. چون نفس ایمان، باعث قابلیت رحمت است؛ ولو غرق معاصی باشد و اما غیر مومن از قابلیت افتاده و لعش جایز

ص: 9

است و ممدوح - حال چه مشرک باشد و چه کافر، چه مخالف و معاند - بالاخص اعداد اهل بیت عصمت و طهارت و اعداد شیعیانشان.

وَقَالَ لَا تَخَذَنَّ. اِتَّخَذَ به معنی قبول گرفتن است. با أخذ فرق دارد. یعنی بندگان، خود، به اختیار خود تسلیم می شوند. نه آن که من بروم و به جبر و عنف آن ها را برابیم. چنان چه در قرآن کریم می فرماید:

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصَرِّحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصَرِّحِي إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. آیه 22 سوره مبارکه ابراهیم.

و گفت شیطان به این کفار و ظلمه و فساق، پس از این که کار گذشت که به درستی که خداوند وعده داده به شما، وعده حقی که هیچ تخلف پذیر نبود و من وعده دادم به شما و تخلف کردم و نبود از برای من سلطه و قدرتی که بتوانم شما را (با زور) و اجبار رو به فساد بکشم؛ مگر همین که شمارا دعوت کردم. شما به میل و رغبت اجابت کردید مرا. پس مرا ملامت نکنید، خود را ملامت کنید که به وعده های حق خداوند اعتنا نکردید و وعده باطل مرا اجابت کردید. من نیستم فریادرس شما. شما هم نمی توانید از من فریادرسی کنید. محققاً من کافر هستم به آن چه شما مرا در اطاعت شریک گردانیدید از قبل. محققاً ظالمین، از برای آن ها عذاب دردناک است.

من عبادک، من تبعیضیه است. یعنی بعضی از بندگان تو را (نصیباً) نصیب سهم است. یعنی یک سهم و یک قسمت از بندگان تو را (مفروضاً) فرض جدا کردن است. اشاره به این که از بندگی کردن تو جدا می -کنیم. چنان چه خودش می گوید:

ثُمَّ لَا تَلِيْتَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. آیه 175 سوره اعراف.

سپس از پیش سر او و از طرف راست او و از جانب چپشان برآنان می تازم (و تاجایی آنان را دچار وسوسه و اغوا می کنم که) بیشترشان را سپاس گزار نخواهید یافت. و می گوید قَالَ فِيمَا أَعُوذْتُ لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. آیه 16 سوره اعراف.

یقیناً بر سر راه مستقیم تو (که ره روانش را به سعادت ابدی می رساند)، در کمین بندگان خواهی نشست دنبال بحث. آیه 112 سوره نسا. و هرآینه گمراه می کنم آن ها را و هرآینه به آمال و آرزوها می اندازم آن -ها را و هر آینه وادار می کنم گوش های چهارپایان را قطع کنند یا شکاف زنند و امر می کنم آن ها را که تغییر دهند خلقت خدا را و کسی که شیطان را ولی و دوست خود گرفت از غیر خدا، پس به تحقیق زیان -کار شد. به زیان مبین واضحی، این آیه شریفه در تعقیب آیه قبل مقول قول شیطان است که گفت و

لَا ضِيَاءَ لَهُمْ". اضلال شیطان بسیار است. هرکسی را به راهی و یک نحوی -گمراه می کند- در قرآن است: وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ. آیه 153 سوره انعام. و مسلماً این (برنامه های محکم و استوار و قوانین و مقررات حکیمانه) راه مستقیم من است. بنابراین، از آن پیروی کنید و از راه های دیگر، پیروی نکنید که شما را از راه او پراکنده می کند؛ و در حدیث منسوب به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، آمده است که آن حضرت، روزی با انگشت مبارک خطی روی زمین کشید و فرمود: این است صراط مستقیم. سپس خطوط بسیاری از یمن و یسار این خط کشید و فرمود: هذه سبل الشيطان. لذا اتباع شیطان (لعین) بسیار هستند و در بعضی از اخبار، صد نود و نه، اتباع شیطان هستند و در بعضی دیگر از هزار، نهصد و نود و نه اتباع شیطان هستند (1). وَلَا مُنِيْنَهُمْ". آمال و آرزوهای دراز در بیشتر بشر بسیار است و به هر مرتبه هم که نائل شود، سیر نمی شود. (منهومان لایشبعان طالب العلم و طالب الدنيا): دو نفر سیر نمی شوند (هرگز)، یکی طالب علم، یکی هم طالب دنیا. فریدون به ملک جهان سیر نمی شود. به قدری هوا و هوس چشم و گوش اولاد آدم را کور و کر کرده که دیگر نه حقیقت را پی می برد و نه صدای حق را می شنود.

وَلَا مَرْنَهُمْ". امر شیطان وسوسه اوست که در قلب خطور می کند که مبدا اولیه فعل است. مقابل الهام ملک است و فارق بین وسوسه شیطان و الهام ملک، سه چیز است: عقل و مشاوره با عقلا و شرع مطهر. فَلْيَتَّكُنْ آذَانَ الْأَنْعَامِ. بتک به معنی قطع و شق است. در مجمع البحرین 3 در لغت بتک می گوید: قال المفسر و هو فعلهم بالنجائب كانوا شقوا آذان الناقة اذ اولدت خمسة ابطن و كان الخامس ذكرا و حرما علی انفسهم الانتفاع. و معلوم است که این عمل، بدعت و تشریح است و به دستور شیطان می باشد. وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ. فرمانشان می دهم که آفرینش خدایی را تغییر دهند (به این صورت که جنسیت مرد را به زن و زن را به مرد برگردانند و فطرت پاکشان را به شرک بیالایند و زیبایی های خدایی و طبیعی و روحی و جسمی خود را به زشتی ها تبدیل کنند.) معروف در انظار آن ها منکر و منکر معروف، مومن در انظار آنها خوار و خفیف، کافر محترم و شریف، عالم حقیر، جاهل عظیم، دین عقب سر، دنیا نصب العین، خداوند را عاصی، شیطان را مطیع هستند و در بسیاری از اخبار، بامر تفسیر شده یعنی اوامر الهی را تغییر می دهند و همین طور نواهی الهی را تغییر و تبدیل می دهند. وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا.

و هرکس شیطان را به جای خدا، سرپرست و یار خود بگیرد، شیطان به آنان وعده دروغ و در آرزوهای سراب را می اندازد و جز وعده فریبنده به آنان نمی دهد.

ولی به معنی صاحب اختیار یعنی در تحت اوامر شیطان، در آینده خاسر می شود. به خسران آشکارا. چه خسرانیت بالاتر از دخول جهنم و محروم شدن از بهشت و شیطان قسم خورده که تمام آن ها را اغوا کند.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. آیه 82 سوره ص. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. آیه 83

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ. آیه 84.

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ. آیه 85.

(شیطان) گفت: به عزتت سوگند همه آنان را گمراه می کنم، مگر بندگان خالص شده ات را. خداوند گفت: سوگند به حق، فقط حق را می گویم که بی تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی می کنند از همگی پرخواهم کرد. (نستعید بالله العلی العظیم) یَعِدُّهُمْ وَيُمَتِّبُهُمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا. وعده های شیطان، یکی وعده فقر است که اگر اموال خود را صرف وجوه بر و نیکی از زکات و خمس و صله و صدقه و دستگیری از فقرا و سایر مبرات، اعم از سادات فقیر و احترام و اکرام به آنان و مستمندان و فقیران و ضعفا کنید، فقیر می شوید. قرآن هم در این باره می فرماید: الشَّيْطَانُ يَعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ. آیه 268 سوره بقره. شیطان، شما را (به هنگام انفاق مال با ارزش) از تهی دستی و فقر می ترساند و شما را به کار زشت (چون بخل و خودداری از صدقات و زکات) امر می کند. و یکی وعده توبه است که بالاخره توبه می کنی و خدا می بخشد. و وعده های دیگر که من جمله می گوید: إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ. آیه 22 سوره ابراهیم. خدا به شما وعده پاداش حق می دهد و من، وعده خلاف (وکذب). وعده-های الهی محقق می شود ولی وعده های من، همه دروغ و غیر محقق است).

أُولَئِكَ مَاوَأَهُمْ جَهَنَّمَ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا. آیه 121 سوره انعام.

اینان (که پیروان شیطانند)، جایگاهشان دوزخ است و از آن هیچ راه فراری وجود ندارد.

شاهد ما در قسمت آخر، آیه شریفه است که شیطان (لعین) می گوید: وَلَا مَرْتَهُمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْتَهُمْ فَلْيَعْبِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ.

هرآینه فرا می گیرم از بندگان تو بهره ای که مقرر شده و هر آینه گمراه می کنم و آرزومند می سازم ایشان را و امر می کنم که بشکافند گوش های چهارپایان را و تغییر دهند خلقت خدا را.

یعنی شاهد ما این قسمت است که آن ملعون می گوید من امر می کنم که بندگان تو تغییر دهند خلقت تو را البتّه البتّه.

### سوال: تغییر در خلقت چیست ؟

تغییر چیست که شیطان دستور می دهد که تغییر یابد (وعده ای هم متابعت می کنند خواه ناخواه)؟



1- مرحوم شیخ طوسی در کتاب تفسیرش، موسوم به التبیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام، روایت کرده که مراد از تغییر، تغییر در فطرت توحید و تغییر در فرمان خداوند است. بنابر فرمایش بزرگواران، آیا تراشیدن از موارد تغییر در فطرت توحید و فرمان خداوند نیست؟

چرا. به دلیل این که انسان ها فطرتاً موحد و خداپرست و حامل به دستورات خدا خلق شده اند و بر همین اساس با تمام وجود به دستورات او عمل می کنند و هیچ گاه بر خلاف فرامین عمل نخواهند کرد. حال کسی که براساس وسوسه های شیطانی ریش می تراشد، درحقیقت برخلاف فرمان پروردگار خود عمل می کند. (1)

و بعضی گویند: منظور، وشم است (تغییر رنگ پوست از ضربه و سقطه، خط دست های گاو وحشی، اندام را به سوزن اژدن و نیله پاشیدن بر آن و فعل آن از باب ضرب است. کنده کردن دست، خال کوبی کردن و خط و خال " کوبیدن) یعنی خال کوبی، لغت نامه دهخدا.

و قال عبدالله: لعن الله الواشمات و الموتشمت و المتفلجات المغیرات، خلق الله و قال الزجاج خلق الله تعالی الانعام لیاكلوها فحرموها علی أنفسهم و خلق الله الشمس و القمر و الحجارة مسخرة للناس بنتفعون بها فعبدها المشركون.

و اقوی الاقوال من قال: فَلْيُعَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ. به معنی دین الله بدلاله قوله: فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ. آیه 30 سوره روم.

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا). پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند، انسان ها را بر آن آفریده. دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. ولی اکثر مردم نمی دانند.

و یدخل فی ذلك جميع ما قاله المفسرون، لانه اذا كان ذلك خلاف الدين فالآية تتناوله. (2)

از عبدالله نقل شده که خداوند لعنت کرده الواشمات و الموتشمت و المتفلجات المغیرات خلق الله.

الواشمات یعنی خال کوبان. آنان که نگار کنند بر دست و پای و اندام زنان به نیل (نیل زدن، نیل کشیدن، خال نیلی بر رخ نهادن، خال کوبی بر چهره، داغ بر صورت نهادن، لغت نامه دهخدا. و سوزن زدن.)

ص: 13

1- چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: پروردگارم به من امر کرده که ریشم را بگذارم (نه این که بتراشم)

2- تبیان، شیخ طوسی، جلد 3، صفحه ی 334-335.

والموتشومات هم، ملعون واقع شده اند که این لفظ به معنی آنان که عمل را به خود انجام دهند. یعنی فاعلین آن عمل. و متلفجات یا مفلجات، آنان که گوشه های دندان را می شکنند تا گشاده دندان شوند که عرب، پیوستگی دندان را به فال می زنند. مُفَلَج امر مفلج، کار ناستوار، کار غیر مستقیم در جهت خود، رجل مفلج، مرد گشاده دندان پیشین. لغت نامه دهخدا.

و المغیرات، آنان که احکام خدای متعال را در خلق خود دگرگون می کنند و تغییر می دهند. خدای تعالی چهارپایان را به خاطر آن آفریده که به اون نفع ببرند (کار کنند با آن ها، از شیرشان استفاده کنند، از ده ها چیز دیگر نفع ببرند (مشروع). ولی این ها، این حیوانات را بر خود حرام کرده و از گوشتشان (آن هایی که حلال گوشتند)، بهره نمی برند و بر خود حرام می کنند.

خلقت خورشید و ماه برای این که مسخر برای مردم شده اند و خداوند آنان را مسخر برای انسان ها قرار داده است که از آن ها بهره ببرند، از نورشان استفاده کنند و صدها بهره دیگر. اما این دو را پرستش می کنند مشرکان و قوی ترین تغییر خلق الله، به معنی دین است. یعنی دین خدا را تغییر می دهند. پس بنابراین، تمام موارد هم تحت عنوان دین که مفسرین گفته اند، داخل می شود. یعنی مطلق است. یعنی هر چه را که تغییر و تبدیل کنند (تغییر: از حالی به حالی برگردانیدن، دگرگون کردن، چیزی را به شکل و حالت دیگر درآوردن). پس شامل چیزهای بسیار می شود که از حد احصاء و شمارش فزون است. (1) پس ریش تراشی هم قطعاً یک نوع تغییر دادن نعمت و خلق الله است. پس تغییر دادن نعمت الهی (عامدا و عالما و متعمدا) حرام است. پس ریش تراشی هم حرام است (تا مادامی که مواجه با مسئله مهمی نشده باشد) که بعدها ان شاء الله توضیح خواهیم داد.

2- ابن کثیر در تفسیرش ذیل آیه ی شریفه فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ از حسن بصری نقل می کند که گوید: مراد از آن وشم است (خال کوبی) و در صحیح مسلم از فشم نهی شده از خال کوبی در صورت.

از ابن مسعود نقل کرده که خداوند چند دسته را لعن کرده: واشمات (خال کوبان) و مستوشمات (که به خود خال می کوبند و نامصات. نامصه زن موی فرق و پیشانی چسبیده دیگری را جهت زینت و آرایش، لغت-نامه دهخدا.

(نَمَصَ نَمَصاً الشَّعْرَ، مورا کند. تَنَصَّصَتِ الْمَرْئَةُ، و زن موی جلوی پیشانی خود را گرفت که آن را بکند. مُنَجِد).

خلاصه، طوری اصلاح می کنند که تغییر خلق الله است. البته آرایش زنان طبق آن چه در شرع مقدس اسلام رسیده، مانعی نیست. بلکه جایز است و البته زینت زن و عطر زدن و خود را خوشبو کردن، فقط برای شوهرش و لاغیره و این که خود را زینت دهد، مثل این زنان کذایی امروزه که قید و بندی برای

شرع مقدس ندارند و به هر بیگانه .... و عطر زدن و هزار کرشمه رفتن برای دیگران و ..... مردم. این ها طبق روایت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ملعونند و ملائکه رحمت آن ها را لعنت می کنند تا به خانه برگردند. به هر حال، طوری تغییر می دهند که ممکن است زینت الهی برای زنان را از بین ببرند. ابرو مثلاً برمی دارند و بیرون روند، یا موها را یکی یکی می کنند از جاهایی که نباید بکنند. یا شنیده شده بعضی از جوانان غیرمتدین، ابرو برمی دارند. این مسلم تغییر خلق الله است. و المتصمات که همان معنی را دارد. گاهی به صیغه فاعل است که کننده کار و .... و گاهی به صیغه مفعول که افرادی در آنان تغییر خلق الله می دهند و المتفلجات که معنی او گذشت که خلق الله را تغییر می دهند و دگرگون می کنند و دین الله را تغییر می دهند. و این ها را رسول الله صل الله علیه و آله و سلم لعنت کرده است (که تغییر جنسیت می دهند و خلق را دگرگون می نمایند) و برای تایید مطلب خود، این آیه را در تفسیر خود آورده است: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. آیه 7 سوره حشر (که روی او انشاء مفصل شرح می دهیم).

یعنی: آن چه را که پیامبر به شما عطا کرد، بگیرید و از آن چه شما را نهی کردند باز ایستید. (1)

3- مرحوم امین الاسلام ابی الفضل بن الحسن طبرسی، در ذیل آیه موردنظر، چنین می گوید:

اختلاف شده است در معنای این جمله از آیه شریفه: وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ.

1- بعضی گفته اند: مراد، تغییر دین الله و امر و فرمان او است. این مطلب را ابن عباس، ابراهیم، مجاهد، حسن، قتاده و جماعتی قائلند و این مطلب که منظور، تغییر دادن دین است.

از امام صادق علیه السلام هم مرویست و این قول را خداوند سبحان تایید می فرماید به این آیه شریفه: فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ. آیه 30 سوره روم. و به این آیه شریفه اراده فرموده که تحریم الحلال و تحلیل الحرام. یعنی حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می نمایند. بعضی گفته اند: اراده، معنی خصاء شده (خِصَا - خُصِّي - اخته کردن که بعضی ها حیوانات نر را اخته می کنند یا حتی بعضی مردان را سابقاً اخته می کردند یا احتمالاً بعضی ها خود را اخته می نمایند به هر عللی و اغراضی که دارند). این قول از عکرمه و شهر بن .... و ابی صالح و ابن عباس می باشد. و این افراد کراهت دارند اخته کردن بهائم و حیوانات را (یعنی یک نوع تغییر در خلقت است).

3- بعضی ها می گویند: منظور، وشم است. یعنی خال کوبی به صورت و جاهای دیگر بدن. این از ابن مسعود است.

ص: 15

1- تفسیر، ابی الفداء اسماعیل بن کثیر، جلد 1، صفحه ی 562، داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.

4- بعضی ها گویند: منظور از او (تغییر) خورشید و ماه و حجار و سنگ است. این افراد (مشرکین) از انتفاع و بهره بردن از آن ها را تبدیل و تغییر دادن به عبادت و پرستش، این دو مخلوق خدا را می-پرستیدند. (فی الحال هم در دنیا وجود دارد). این قول را (از جمله) زجاج گفته است. (1)

ملاً فتح الله کاشانی در تفسیرش در ذیل آیه شریفه مذکوره چنین می گوید: تغییر خلق الله، یعنی آفریده خداوند متعال را به صورت یعنی نقص خلق آن کنند. مانند خُصی کردن انسان و نیز ساختن دندان یا به صفت چون لواط و سحق (مساحقه: جمع شدن زن با زن) و رقم کبود زدن بر روی لب و دست و پای، مانند این است عبادت شمس و قمر و استعمال قوا و جوارح در امور باطله که نه سبب کمال نفس است و نه موجب قرب الهی می باشد. و از امام باقر و امام صادق سلام الله علیهما روایت شده است که مراد، دین خدای متعال را تغییر و تبدیل دهند. به این دلیل: فَطَرَتِ اللَّهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. آیه 30 سوره روم. یعنی دین الله الذی خَلَقَ النَّاسَ عَلَيْهِ. یعنی دین خداوندی که مردم را بر آن آفرید و خلق کرد. این قول از ابن عباس و ابراهیم و مجاهد و قتاده و جماعتی دیگر منقول است. و زجاج گفته است که معنی او این است که ایشان احکام و اغراض را در خلق خدا برگردانند و تغییر دهند؛ چرا که خداوند متعال، چهارپایان را آفریده تا با آن ها منتفع شوند و ایشان را بر خود حرام گردانیدند. بجیره، ماده شتر.... شتری که ده ماده زائیده، و لاوصیله، گوسفند ماده ای که همزاد با بره نر است. (این آیه 103 سوره مائده است که می فرماید: مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيْلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَا ذِيْنَ كَفَرُوْا يَمْتَرُوْنَ عَلَى اللّٰهِ الْكُذِبَ وَاَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ. یعنی خداوند، قرار نداده و حکمی از برای بَحِيرَةٍ و سَائِيَةٍ و وَصِيْلَةٍ و حَامٍ، و لَكِنَّ كَسَانِي كَ كَافِر هَسْتَنَد، افترا و دروغ بر خدا می-بندند و اکثر آن ها عقل ندارند و تعقل نمی کنند.

آن چه استفاده می شود از این آیه شریفه، این است که کفار زمان جاهلیت، احکام خاصی بر این چهار صنف از حیوانات جعل کرده بودند و نسبت به جعل الهی می دادند. خداوند سلب این نسبت را می فرماید که حکم خاصی برای آن ها جعل نشده و افترا و کذب محض است و در موضوع این چهار صنف حیوان، اختلاف شدیدی است بین مفسرین و در اخبار غیر معتبره و در کتب لغت. بعضی گفتند که: بَحِيرَةٍ شتری است که چند شکم زائیده تا پنج شکم گوش او را شق می کردند. اگر شکم پنجم نر بود، بر زن ها حرام بوده شیر و گوشت او. و اگر ماده بود، بر آن ها حلال است. و سائیه شتری است که انسان نذر می کرده که اگر شکار پیدا کردم یا از سفر سالم آمدم، شترم را آزاد می کنم و دیگر این شتر حرام می شد و کسی هم حق ممانعت از آب و گیاه او را نداشته و وصیله، طوری بوده که دو بچه می آورد در یک حمل. نر و ماده. و حام، گوسفند یا شتری که ده شکم بزاید، دیگر انتفاع به آن نمی بردند و اقوال دیگری هم گفته اند و خلاصه آن که این چهار قسم، مثل باقی اقسام حلال است و بهره بردن به آن ها و آن چه در جاهلیت، معمول بوده و نسبت به خداوند می دادند، افتراء محض و کذب صریح است و این ها یا از روی عمد و عناد و بدعت می گذاردند که در اقلیت بودند یا از روی جهل و کم عقلی و نادانی که در اکثریت بودند و الله العالم). رجوع به تفاسیر شود.

ص: 16

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که فرموده لعن الله الواصِلَةَ (خداوند) واصله را لعنت کند. واصله، آن زنی است که موی زنی را به موی زن دیگر وصل کند. وصل به معنی موصوله (وصل شده، پیوند شده، چیزی که به چیز دیگر پیوسته شده باشد) مجمع البیان جلد 3 صفحه 430.

دنبال مطلب صاحب تفسیر منهج الصادقین: و شمس و قمر و خشب را برای آن آفریده تا مسخر انسان شود در منافع عباد و ایشان از آن عدول کرده و آن ها را عبادت می کردند. حمل آیه بر تغییر دین اولی است به جهت آن که این وجه شامل جمیع تغییرات شرعیه است. (1)

راجع به انعام (حیوانات) در آیه شریفه مورد بحث می فرماید: وَلَا مَرْثَهُمْ فَلْيُبَيِّغْنَ آذَانَ الْأَنْعَامِ. و به آن ها دستور می دهم که (حرف شیطان لعین است) اعمال خرافی انجام دهند و گوش چهارپایان را بشکافند و آفریش (پاک) خدایی را تغییر دهند. (فطرت توحید را به شرک بیالایند). آن ها که شیطان را به جای خدا، ولی خود برگزیدند زیان آشکاری کرده اند. این هم یک نوع تغییر و تبدیل است در خلق الله تبارک و تعالی.

5- بعضی از مفسرین، اعم از شیعه و سنی، تغییر خلق الله را دین معنا کردند که بر او روایت هم موجود است. مرحوم فیض کاشانی، در تفسیرش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که منظور از تغییر، دین خداوند است و می گوید: شاید در این مورد وارد شود هر تغییری که خلق الله تغییر دهد از وجهش صورتاً یا صفةً بدون اذن پروردگار. (2)

الان در دنیای مجازی، می بینیم دامنه این مطلب وسیع شده که بیگانگان غیر متشرّعه و کشورهای اروپایی و غیره، این عمل را انجام می دهند. از قبیل شبیه سازی و تغییر جنسیت و روبات و عمل کردن مرد یا زن و الی آخر. که گفتنش باعث شرمساری است.

ولی با کمال تأسف، بعضی از مسلمانان هم گاهی دیده شده این اعمال قبیحه را مرتکب می شوند. این ها همه، منشاءش بی پروایی و ترسیدن از عذاب و خشم و غضب خداوند و بی موالاتی و بی تفاوتی و بی-باکی و عدم احساس مسئولیت نسبت به احکام الله است.

6- بعضی از مفسرین شیعه، تغییر دادن را امر الهی معنی کرده اند. مانند ابراهیم قمی در تفسیرش جلد 1 صفحه ی 153. و در تفسیر عیاشی تغییر را به امر الله به امر خداوند و دین الله معنا کرده است. جلد 1 صفحه ی 216.

مرحوم سید هاشم بحرانی در تفسیر خود مسمی به برهان، همین را ذکر کرده ذیل آیه مذکوره از قول ابراهیم قمی در تفسیرش که ذکر شد، تغییر خلق الله را به امر الله در آورده است. و روایتی را از قول امام

ص: 17

1- منهج الصادقین، جلد 3، صفحه ی 115

2- تفسیر صافی، جلد 1، صفحه ی 396

باقر علیه السلام نقل کرده در ذیل آیه شریفه که فرموده است: قال: امرالله بما امر به. یعنی آن چه که خداوند متعال امر به آن فرموده، (مثلاً) امر به ریش گذاشتن کرده و مردم می تراشند) و در روایت دیگری نیز از امام باقر علیه السلام، نقل کرده که فرموده اند: قال: دین الله. یعنی منظور، تغییر دادن دین خداوند است (که این عام می باشد و بسیاری از چیزها را شامل می شود). (1)

7- در میان تفاسیر سنّی ها، از جمله سیوطی، در تفسیرش، اکثراً تغییر دادن را به دین معنا کرده است. و در بعضی جا هم از ابن عباس و غیره نقل کرده که اخصاء، مراد است (اخته کردن حیوان یا احیاناً انسان) و در بعضی جاها هم وشم (خال کوبیدن) نقل کرده است. و این روایت را از ابن مسعود نقل کرده که گفت: لعن الله الواشمات و المتوشمات و المتمصصات و المتفلجات للحسن و المغیرات خلق الله، که معنا شد و روایتی را از ابی ریحانه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، نهی فرمودند از عن عشره، عن الوشر و الوشم و التفت و عن مکامعة الرجل بغير شعار و عن مکامعة المرأة بغير شعار و ان يجعل الرجل فی أسفل ثوبه حریرا مثل الاعلام و ان يجعل علی منکبه مثل الأعاجم و عن النهی و عن رکوب المنمور و لبوس الخاتم لالذی سلطان. نهی از وشر فرمودند (و شر یسر و شرا اسنانه. دندان هایش را تیز کرد، بریدن چیزی، خوبی و تیزی دندان، خلقی باشد یا جعلی) و از وشم (خال کوبی) و از تفت (کندن، کندن موی را) و از مکامعه الرجل الرجل بغير شعار. مکامعه هم خواب گردیدن در یک جامه کسی را، هم خواب شدن با کسی در یک جامه، چنان که پوست آن دو با یک دیگر تماس حاصل کند، هم خوابگی کردن دو مرد باهم، و این در شرع ممنوع است. کلمه شعار به معنای نشانه و علامت و محافظ، یعنی خوابیدن دو مرد (بیگانه) در یک رخت خواب، بدون مانعی و حائلی و محافظی. و هم چنین، نهی فرموده از دو زن (بیگانه) باهم خوابیدن بدون شعار و محافظ و حائلی، و نهی فرموده از این که مرد، زیر پای خود ابریشم قرار دهد. مانند پرچم و نشانه ای یا گلیم یا روی زین روی پشت اسب که زیر پای او قرار می گیرد هنگام سوار شدن بر پشت اسب، ابریشم باشد. و نهی فرموده از این که بر روی دوشش مانند اعاجم (غیر عرب ها) قرار دهد آن ابریشم را که در بعضی از شهرهای عجم مرسوم است که پلاسی و جامه ای ابریشم تمام، دائماً روی دوش خود قرار می دهند مانند شاهزاده ها و خوانین و منتعمین و عیاش ها. و نهی فرموده از نهی، نهی، نهب به معنی آنچه غارت برده می شود از طریق غیر شرعی یعنی استفاده-کردن مالی که به غیر طریق شرعی به غارت برده می شود و أخذ مال به زور و غارت گری، نهی فرموده است و از سوار شدن بر نمور (نمر: پلنگ) برگرده و پشت پلنگ ها که مانند حیوانات سواری به حساب آید و این غیر مشروع است. چون پلنگ مالیت ندارد از حیوانات و درندگان حرام گوشت است؛ مانند گربه (امروز که بعضی از مردم، سگ پرست هم شده اند. سگ را در تمام زندگی خود برده اند و سگ باز و میمون باز شده اند. آن قدر که به یک سگ علاقه دارد، به دینشان علاقه ای نشان نمی دهند. کار یزیدی در زندگی شان دارند؛ از قبیل شطرنج بازی، میمون بازی، سگ بازی و...)

ص: 18

امام رضا علیه السلام فرمود: یابن شیب، ان سَرَكَ اَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ فَاحْزَن لِحُزْنِنَا وَافْرَح لِفَرْحِنَا وَعَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا فَلَوْ اَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجْرًا لَحَشْرُهُ اللَّهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ای پسر شیب، اگر می خواهی خوشحال باشی که در درجات بالای بهشت با ما همراه باشی، برای اندوه ما اندوهگین و محزون و برای شادی ما شاد باش و بر تو باد به ولایت ما، اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد، در روز قیامت با آن محشور می شود. (امالی شیخ صدوق مجلس 27 روایت 5).

و نهی فرمود از پوشاندن (و لبوس الخاتم الالذی سلطان) لباس خاتم مگر کسی که پادشاهی باشد. انگشتر پادشاهی که مکاتیب پادشاه را بدان اختتام می کردند. خلاصه لوازم و وسایل و اسباب پادشاهی، برای پادشاهان مرسوم است؛ نه غیر آنان و از لوازم پادشاهان لباس مخصوص می باشد. کسی غیر از پادشاهان، لباس پادشاهی نمی پوشد. از این نهی فرموده است. چند موارد دیگر، سیوطی در تفسیرش ذکر کرده است. (1)

8- زمخشری در تفسیرش که تغییر، خِصَا (خُصِّي) از قول عکرمه، نقل کرده بعد هم قول او را رد می کند به واسطه و گفته است فطرت الله، دین خداوند است و از ابن مسعود نقل کرده که قائل شده به وشم و خال-کوبی.

این روایت را نقل کرده: لعن الله الواشرات و المنتصمات و المستوشمات المغيرات خلق الله و قيل التخنث.

این روایت، سابقاً معنا شد و در این جا می گوید: و بعضی گفتند تغییر خلق الله یعنی کسی خود را به-صورت مخنث و جنسیت زن درآورد. ادوار زنانه از خود نشان و بروز دهد. (2)

9- طبری سنّی در تفسیرش مسمّی به تفسیر طبری، در ذیل آیه شریفه ذیل آیه دین معنی کرده یعنی نقل نموده که مراد از تغییر خلق الله، دین است. در بعضی موارد هم، ذیل آیه مبارکه نقل کرده که منظور، وشم است. می گوید مردی از حسن، نام یکی از مفسّرین است، پرسید تو چه می گویی درباره زنی که پوست صورت خود را بکند؟ حسن گفت: چرا این کار را کند؟ خدا او را لعنت کند که خلق الله را تغییر داد. دو حدیث را در تفسیرش آورده است که سابقاً اشاره شد و نقل می کند که تغییر خلق الله است.

تفسیر طبری جلد 5 صفحه 330-332. دار احیاء التراث العربی- بیروت- لبنان.

10- ثعالبی در تفسیرش ذیل آیه شریفه چنین گوید: و ملاک تغییر هذه الایه ان کل تغییر ضار فهو داخل فی الایه و کلّ تغییر نافع فهو مباح. ملاک تفسیر این آیه، این است (قانون و قاعده کلی) هر چیزی که

ص: 19

1- الدار المنتور، جلد 2، صفحه ی 369-644. دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان

2- تفسیر زمخشری، جلد 1، صفحه ی 600، دار احیاء التراث العربی نجاری، 4886 و 4887 و 5943 (صحیح مسلم 2125 و ترمذی 2782 و نسائی 8/146 و احمد حنبل. 1/433 و 4/443 و ابن حبان صفحه ی 5504 و دارمی 2/279 از عبدالله نقل کرده اند که لعن الله الواشمات و المتوشمات و المنتصمات و المتفلجات للحسن المغيرات خلق الله. و در این حکایتی است و عبدالله گوید: پیامبر اکرم (ص) فرمود این مطلب را. روح البیان جلد 2 صفحه ی 350، حاشیه تفسیر زمخشری جلد 1، صفحه ی 600

تغییرش ضرر باشد، پس او داخل در تحت عنوان آیه (که حرام است) و هر تغییری که نافع باشد، پس او مباح و جایز است. (1) البته قابل ذکر است که بعضی چیزها، تغییر دادنشان استثنا شده و بلا مانع است و اصلاً چه بسا واجب و لازم است. مانند ختنه کردن مردان (اطفال) و هر چه از این قبیل است که لازم باشد، آن بلا مانع و جایز است. این تذکر، لازم است که کسی اشکالی نکند. پس اگر چنین باشد، امثال اختنان و غیره چه می شود؟ و در همان اخته گوسفندان (گوسفند نر جایز دانسته اند به خاطر مصالحتی، در حال کوچکی او، چرا که گوشتش خوش طعم می شود ولی در حال بزرگی، جایز نیست) و ختنه بنی آدم، نزد سنی ها (سلف) و نزد بعضی ها کراهت دارد. (2)

جواب از اشکال به این آیه شریفه: کسی که در کاری تخصصی ندارد، نباید اظهار نظر کند. مثلاً طبیب، حق دخالت در رشته مهندسی ندارد. دهقان حق دلالت در رشته مهندسی و معماری را ندارد. سبزی فروش حق دخالت در کار علما را ندارد. چرا که کارشناس نیستند. هرکسی در حیطة ی شغل و کار خودش باید قدم بردارد.

یک زیدی اظهار نظر کرده که در اسلام، هیچ دلیلی بر حرمت ریش تراشی وجود ندارد و می گوید: یکی از مسائل مورد اختلاف بین فقها، جواز یا عدم جواز ریش تراشی است. قائلین به حرمت ریش تراش به-زعم خود، دلایلی دارند که آن ها را مستتب از قرآن کریم، اخبار و سنت می دانند.

این نویسنده مستشکل، اختلاف در جواز و عدم جواز را به علمای اعلام نسبت داده، به عنوان نمونه، چند تن از علما را در این جا ذکر می کنیم:

1- مرحوم مجلسی در لوامع، ترجمه و شرح من لایحضره الفقیه که فرموده: ظاهر علما، حرمت است.

2- شیخ علی سبط ثانی در کتاب درالمنتور، نقل کرده است که بعد از فتوای به حرمت نفی خلاف بین علما کرده است. یعنی مخالفی در مسئله بین علما نیست. (که بعداً آن شالله مفصل اقوال فقها را با نظر خودمان در تمام خلال بحث توضیح خواهیم داد).

3- از سیّد داماد در مشارع النجات، دعوی اجماع بر حرمت ریش تراشی کرده است.

4- از سیّد نعمت الله جزایری در حاشیه ی غوالی اللئالی، نقل کرده که پس از تصریح صاحب غوالی به حرمت ریش تراشی، نفی ریب در مسئله کرده است. یعنی در مسئله هیچ شکی نیست.

5- از شیخ محمد حسن کبه در رساله حلق اللّحیة، نفی ریب در حرمت کرده است.

ص: 20

1- تفسیر ثعالبی، جلد 2، صفحه ی 302، دار احیاء التراث العربی، موسسه التاریخ العربی، بیروت، لبنان

2- تفسیر روح المعانی، جلد 5، صفحه ی 195. دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان



6- از عبارات منقوله از ملا محسن فیض کاشانی در رساله منهاج النجات، برمی آید که حرمت آن از مسلمیات فقه است که ذکر می کند. و من المعاصی، ترک الواجبات و ایتان البدع و العقود فی المساجد جنبا او حائضا و لبس الحریر للرجال و تصویرذوات الارواح و حلق اللّحیة.

یعنی: از معاصی است ترک واجبات و بدعت آوردن و نشستن در مساجد در حال جنابت و یا حیض و پوشیدن حریر برای مردان و تصویر جان دار و تراشیدن ریش.

7- شیخ بهایی در اعتقادات خود می گوید: و نقول: بتحريم الربا و الرشوة و السحر و القمار و حلق اللّحیة و اكل السمک الذی لا فلس له. یعنی: اعتقاد داریم که ربا و رشوه و قمار و تراشیدن ریش و خوردن ماهی که فلس و پولک ندارد، حرام است. برمی آید که حرمت آن از قطعیات است. و شیخ محمدحسن مومن تبریزی در سال 136 هجری، رساله مختصری در تحقیق حرمت حلق اللّحیة، منتشر کرده و این مستشکل (که به فنون احکام الله وارد نیست، اظهار لِحیة کرده و می گوید: درباره حرمت حلق اللّحیة (ریش تراشی)، دلیل کافی در دست نیست. این کار و عمل این مستشکل، یک بدعت است و باید در مقابل این بدعت، مقاومت به خرج داد و ثابت کنیم که این عمل در مورد اتفاق اکثر علما به اضافه دلیل قرآنی و روایی که ذکر کردیم و خواهیم کرد، حرمت پا برجا است.

1- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اذا ظهرت البدع فی اُمتی فلیظهر العالم علمه و الا فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین. (1)

هنگامی که بدعت ها (چیز نو پیدا شده که سابقه نداشته باشد، رسم و آیین نو، سنت تازه که برخلاف دستور دین جعل شود، نوآوری، بدع: جمع) در اُمت من نمایان شدند، عالم باید دانش و علم خود را آشکار سازد (و بدعت را اگر توانایی دارد، رد کند و از بین ببرد) وگرنه لعنت خداوند، فرشتگان و همه مردم بر او است.

2- از امام صادق علیه السلام، نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند چون اهل شک و بدعت را پس از من دیدید، از آن ها بیزاری بجوید و درباره آنان بد بگوئید و آبرویشان را ببرید و به دهانشان بکوبید تا در تباهی در اسلام طمع نورزند و مردم را از آنان بر حذر بدارید و از بدعت-هایشان نیاموزند؛ تا خداوند متعال بدین کار برای شما حسنه بنویسد و درجات شما را در آخرت بالا ببرد. (2)

3- در خبر است که مردی، دینی را ابداع و اختراع کرد و مردم را به آن فرا خواند، ولی پس از مدتی پشیمان شد و توبه کرد ولی توبه اش پذیرفته نشد. (3)

ص: 21

1- سفینه البحار، جلد 1، صفحه ی 156، به نقل از بحار جلد 57، صفحه 234

2- سفینه البحار، جلد 1، صفحه ی 164، به نقل از کافی جلد 2/ 375، ح 4

3- سفینه البحار، جلد 1، صفحه ی 164، به نقل از بحار جلد 72، صفحه ی 220

بعد این مستشکل، اظهار می نماید که از قرآن کریم، دوّمین آیه که بر مطلب و مقصود ما عمومیت دارد، آیه ی شریفه زیر است:

وَلَا ضِيَاءٌ لَّهُمْ وَلَا مَنِيئُهُمْ وَلَا مَرْتَبُهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا نَافًا مُبِينًا. آیه 119 سوره مبارکه نساء.

آن گاه پس از ترجمه آیه شریفه (ترجمه اش گذشت) و نقل عباراتی از بعضی مفسّرین می کند و این که مراد از خلق الله، دین الله است. از بیضاوی عبارتی نقل می کند(1) که دلالت دارد بیضاوی، آیه را حمل بر عموم کرده ولی چون گفته او به نظر مستشکل مَحْدُوش بوده و بر آن اشکال گرفته و چنین می گوید: حال اگر به گفته بیضاوی، آیه را بر عموم حمل کرده و بگوییم: هر تغییری در بدن، خلق خدا است و حرام است، الا- ما خرج بالدلیل، چون ختنه کردن و بریدن ناف و تراشیدن سر و غیره، در این صورت، معنی چنین می شود که این آیه، عامی است که تخصیص خورده است و یک فرد بیشتر ندارد. افراد مستثنی که مشتمل بر تغییر خلقت نمی شوند، چنان که گذشت، عبارتند از: تراشیدن سر، برداشتن موی عارض، تراشیدن زیر بغل، ازاله ی موهای زهار و عانه (موی شرم گاه)، ختنه کردن، بریدن ناف، ناخن گرفتن و... مستهجن می باشد. سپس بعد از بیان مثالی برای تخصیص اکثر، چنین ادامه می دهد: حال که استتباط چنین مطلب، حرمت حلق اللّحیه، از این آیه مبارکه از قبیل تفسیرالقرآن بما لایرضی قائله بوده و بنابر منطق سلیم، نادرست است و لطمه به فصاحت و بلاغت این کتاب آسمانی وارد می آورد و حال آن که این مسئله از مسلمیات است که کلام خدای در نهایت درجه فصاحت و بلاغت و خالی از هرگونه تغییر لفظی و معنوی است و مستهجن نیز می باشد.

در مورد حمل آیه شریفه، براین که مراد، دین الله یا امرالله است، حرفی نیست. چون به بعضی از کُبار علما نسبت داده شد (که ذکر شد) و روایاتی نیز در بین شاهد این دعوا هست. ولی ظاهراً این معنی تاویل کلام الله باشد نه حمل بر معنای ظاهری آن. چون خلق مصدری است مضاف که در محل خودش، اقامه دلیل بر عموم بودن آن شده و از این جهت است نیز که بیضاوی، کما نقل عنه، حمل بر عموم کرده و سابقاً هم گذشت، که عده ای حمل بر عموم کرده اند.

در هرصورت، اشکالی که این نویسنده برآیه شریفه، بنابر تفسیر بیضاوی وارد دانسته است، عبارت است از: تخصیص اکثر، یعنی افراد خارجه از تحت حکم این عام، بیش از افراد باقیه تحت آن است و آن در کلام عرب، مستهجن است. در جواب باید گفت: اولاً تخصیص اکثر در خود کلام الله مجید، در غیر این مورد، نیز وارد شده است. این که به عنوان نمونه، چند آیه زیر یادآوری می شود:

1- الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ. آیه 173 سوره آل عمران.

ص: 22

مفسّرین، متّفقاً کما نقل عنهم، می گویند که مراد از مردم در آیه شریفه، نعیم بن مسعود است. (1) پس در این آیه شریفه، استعمال لفظ ناس در یک نفر شده است.

2- وَلَا غَوِيْنَهُمْ أَجْمَعِيْنَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِيْنَ. آیه 39 و 40 سوره حجر.

از آیه فوق، بنابراین که تخصیص اکثر مستهجن است و در کلام فصیح وارد نشده، استفاده می شود که بندگان مخلص ذات باری تعالی کمند و بیشتر مردم غاوی (گمراه)، و مویّد این مطلب است. نیز آیه ی شریفه وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِيْنَ. آیه 103 سوره یوسف.

در صورتی که در آیه شریفه: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِيْنَ. آیه 42 سوره حجر، بیشتر مردم که غاویند مورد استثنا قرار گرفته اند. در غیر قرآن نیز، استعمالات آن بسیار است و کافی است این حدیث قدسی: کلکم جائع الا من اطعمته. همه شما گرسنه اید، مگر این که کسی را طعام بدهم. و غیر آن، خصوصاً موارد استثنا مانند: له علی عشرة الا تسعة، را از نظر دور نداشته باشیم. حال باید به این آقا گفت: چه اشکالی دارد اگر آیه شریفه فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللّٰهِ را مانند آیه او بگیریم. به این معنا که استعمال لفظ از اول القاء کلام، بدین قرار گرفته است و مراد از خلق الله، مثلاً حلق اللّٰحیه فقط باشد. یعنی: استعمال لفظ عام کرده و مرادش یک فرد بیشتر نبوده. همان طور که آیه اول استعمال شده است.

و ثانیاً بفرض این که مراد از آیه، معنایی عام باشد نه خاص - تخصیص اکثر نخورده است. زیرا افراد باقیه تحت عام باز هم بیش از افراد تخصیص است. چون نقص خلقت صورت یا صفت هر مخلوقی، هنوز تحت عام باقی است و بر فرض این که مراد از آن، تغییر خلقت بدن انسانی باشد - نه هر مخلوقی - تازه هم معلوم نیست که تخصیص اکثر لازم آید، چون افراد باقیه، باز هم بیش از افراد خارج است. مانند کور کردن و چشم کندن، بریدن گوش و کر کردن، شکافتن لب و بینی بریدن، قطع ذکور و خصیتین کشیدن، بریدن انگشتان و دست و پا یا لال کردن حس ذائقه و شامه و غیر این ها را از بین بردن و نقص صفت یا صورت آن چه در بدن انسانی فرض شود. چرا در صورتی که عموم، نسبت به موی فقط اراده شده باشد، تخصیص اکثر لازم آید. ولی استهجان آن در کلام عرب، اول کلام است (هم چنان که اختصاص آن به عموم به این غیر معلوم بلکه بر حسب ظهور لفظ، معلوم العدم است).

پس با توجه به آن چه گذشت، معلوم می شود از قرآن کریم می توان دلیل بر حرمت ریش تراشی اقامه کرد و آن، همان آیه ای است که مستشکل می گوید دلالتی بر مقصود مخالفین ندارد.

**دومین آیه که عمومیت دارد بر مطلب و مقصود ما (حلق اللّٰحیه)، این آیه شریفه است:**

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. آیه 7 سوره مبارکه حشر.

ص: 23

یعنی آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، برای شما آورده، بگیری (و اجرا کنید) و از آن چه نهی کرده، خودداری نمایید و از (مخالفت) خدا پرهیزید که خداوند کیفرش شدید است. شان نزول این آیه شریفه از این قرار است: این آیه و آیات قبل، تکمیلی است بر آیات گذشته که داستان شکست یهود (بنی نضیر) را بازگو می کند. شان نزول آن نیز ادامه همان شان نزول است. توضیح این که بعد از بیرون رفتن یهود (بنی نضیر) از مدینه، باغ ها و زمین های کشاورزی و خانه ها و قسمتی از اموال آن ها در مدینه باقی ماند. جمعی از مسلمین، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و طبق آن چه از سنت عصر جاهلیت به خاطر داشتند، عرض کردند: برگزیده های این غنیمت و یک چهارم آن را بگیر و بقیه را به ما واگذار تا در میان خود تقسیم کنیم. آیات فوق (آیه فوق و آیات قبل از این آیه شریفه) نازل شد و با صراحت گفت: چون برای این غنائم جنگی نشده و مسلمانان زحمتی نکشیده اند، تمام آن تعلق به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (رئیس حکومت اسلامی) دارد و او هر گونه صلاح بداند، تقسیم می کند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، این اموال را در میان مهاجرین که دست های آن ها در سرزمین مدینه از مال دنیا تهی بود و تعداد کمی از انصار تقسیم کرد. (1)

بعضی هم گفته اند درباره هفت نفر که در جنگ احد تشنه بودند و آب به اندازه یک نفرشان بود. هرکدام از آن ها گفتند به فلانی دهید تا این که دور زدند و به نفر هفتمی که رسید، هیچ کدام آب نیاشامیدند و همه آن ها به درجه شهادت نائل شدند با لب تشنه. (2)

و بعضی هم نقل کردند که مهمانی برای امام علی علیه السلام آمده و به اندازه یک نفر بیشتر غذا نبود. چراغ را به قصد این که اصلاح کند، خاموش کرد تا مهمان همه غذا را تناول کرد و آن شب امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا سلام الله علیهما و حسنین علیهما السلام و هر که در خانه بود، گرسنه ماندند. (3)

سپس خدای سبحان فرمود: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. یعنی آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شما عطا کرد از غنیمت، پس بگیری و راضی به آن شوید و آن چه را به شما امر فرمود، انجام دهید و آن چه را نهی کرد از آن پرهیزید. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امر و نهی نمی کند مگر از قبل پروردگار سبحان.

یعنی برطبق این اصل، همه مسلمانان موظفند اوامر و نواهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند. خواه در زمینه مسائل شرع و احکام الله، مربوط به حکومت اسلامی و غیره باشد و یا مسائل اقتصادی یا عبادی و امثال آن باشد. به خصوص این که در ذیل آیه شریفه، کسانی را که مخالفت کنند، به عذاب شدید تهدید کرده است.

ص: 24

1- مجمع البیان، جلد 9، صفحه ی 430

2- مجمع البیان، جلد 9، صفحه ی 430

3- مجمع البیان، جلد 9، صفحه ی 430

زید شَحَام از امام صادق علیه السلام، روایت کرده که حضرتش فرمودند: هیچ چیزی خداوند به انبیا عطا نفرمود، مگر این که به محمد صلی الله علیه و آله و سلم عطا فرمود. به سلیمان فرمود: (هَذَا عَطَاؤُنَا) فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. آیه 39 سوره ص. این عطای بی حساب ماست (به هرکس خواهی) بی-حساب ببخش و (از هرکس خواهی)، دریغ کن و برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. آیه 7 سوره حشر. و آن چه رسول به شما داد، بگیری و آن-چه بازداشت و نهی کرد، دوری کنید.

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ از خدا بترسید و پرهیز کنید (در ترک معاصی). یعنی ترک کنید نافرمانی و معاصی (خداوند و رسول او و انجام دهد واجبات را) (1)

2- علما و محققین بر آن عقیده دارند که این حکم عام است و معنی آن این است که هر چه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر می فرماید از مأمورات، آن را غنیمت دارید و به میل کامل آن را أخذ نمایید و هر چه نهی کند از منهیات، از آن باز ایستید و خودداری کنید که امر و نهی او، امر و نهی خداوند است. پس هرکسی مرتکب امر او شود، نجات یابد و هرکسی هم از نهی او اجتناب نکند، در ورطه هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی گرفتار گردد و عمومیت این آیه، این است که زمخشری در کشف خود آورده که ابن مسعود، مردی محرم دید که جامه ها پوشیده بود. به او گفت این جامه ها را از تن خود درآور. آن مرد گفت: آیه ای از کتاب خداوند در این باب برای من بخوان. او این آیه را خواند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که فرمود: قرآن صعب صعب (سخت) و متعصب است. پس هرکه به حدیث من تمسک جوید و جمع میان آنان و قرآن نماید، بر او آسان شود و هر که به قرآن و حدیث من تهاون (توهین) کند، زیان کار شود در دنیا و آخرت و شما را امر می کنم که سخن مرا بشنوید و بر آن عمل کنید. پس هرکه به قول من راضی است، به قرآن راضی است و هرکه به قول من استهزا و مسخره کند، به قرآن استهزا کرده (2) (و عمر این مطلب را در حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عده ای که در منزل آن حضرت بودند و فرمود بلند شوید بروید برای من قلم و دوات بیاورید تا بنویسم بعد از من دست به دامن (ولایت و امامت) علی بن ابی طالب علیه السلام چنگ بزنید تا هرگز گمراه نشوید. چون او وصی من است. بعد از او هم یازده فرزند پاک و معصومش اوصیای او و منند. ولی عمر نپذیرفت و گفت حسبنا کتاب الله. کتاب (قرآن) خدا برای ما کافی است (به قرآن هم عمل نکردند قطعا و حال هم نمی کنند). سخن او را رها کنید که او هذیان می گوید (3). فانه قد غلبه الوجع و عندکم القرآن. اگر او اعتراض نمی کرد به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به قول ابن عباس، امروزه این همه مصیبت و گرفتاری به سر اسلام قطعاً نمی آمد و مسلمانان متفرق نمی شدند. به قول قرآن کریم که

ص: 25

1- مجمع البیان، جلد 9، صفحه ی 432 نورالتقلین، جلد 5، صفحه ی 279، به نقل از علل الشرایع صدوق

2- منهج الصادقین، جلد 9، صفحه ی 228، تفسیر ابوالفتوح رازی، جلد 11، صفحه ی 100

3- امالی شیخ مفید، صفحه ی 48، چاپ صلاح و شکیب، 1364 و چند کتاب سنی و شیعه که ذکرشان موجب طول مبحث می شود.

فرموده است: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا**. سوره ی آل عمران. آیه ی 103 همگی به ریسمان الهی (قرآن و اهل بیت علیهم السلام) چنگ زنید و پراکنده و گروه گروه نشوید.

ذیل این آیه شریفه، از ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم، روایت کرده که حضرتش فرمود: ایها الناس انی قد ترکت فیکم حبلین (خلفتین) ان أخذتم بهما لن تضلوا من بعدی احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی الا وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض(1). ای مردم، به درستی که من در میان شما دو حبل و ریسمان (یا دو جانشین) قرارداده-ام که اگر به آن عمل کنید و چنگ بزیند، بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد. یکی از این دو (از نظر رتبه)، از دیگری بزرگ تر است. کتاب خدا که از آسمان کشیده شد تا به زمین و عترت من که اهل بیت منند (آل عبا). آگاه باشید که این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا (روز قیامت) بر سر حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

البته، علی علیه السلام و یازده فرزند پاک و معصومش علیهم السلام، از قرآن افضل و اکبرند. (اکبر در این جا که فرمود، قرآن است. یعنی چون از طرف خدای بلند مرتبه نازل شده از این باب اکبر است، اما از نظر فضیلت بر پیامبر و علی و یا فرزندش و حضرت زهرا سلام الله علیهم برتر نیست. به این دلیل که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و علی بن ابی طالب علیه السلام (و اعلموا ان علیا لکم افضل) من کتاب الله لانه مترجم لکم عن کتاب الله تعالی.(2)

من در میان شما، دو چیز پرارزش و پرقیمت، دو ثقل عظیم، یکی کتاب خدا و یکی هم علی بن ابی طالب علیه السلام (با یازده فرزندش و همسر بزرگوارش علیهم السلام) و بدانید که علی بن ابی طالب برای شما افضل و برتر از کتاب خداوند است، چرا که او، مترجم کتاب خداوند است. چرا که او مفسر قرآن است. او مبین قرآن است. در این مورد، روایات از حد فزون می باشد.

زراره گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که حضرتش فرمودند: ان الله عز و جل فوض نبیّه امر خلقه لینظر طاعتهم ثم تلا هذه الاية: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا(3). خداوند عز و جل، امر خلق را (با اذن و فرمان خود خداوند قادر) به نبی خود واگذار کرد (برای عظمت و مقام پیامبرش) تا ببیند که چگونه خلق (اوامر و نواهی) او را اطاعت می کنند. (تا چه قدر به دستورات و نواهی مردم اعتقاد دارند و فرمان می برند، اوامرش را انجام می دهند و نواهی را ترک می کنند). سپس این آیه شریفه مورد بحث ما را تلاوت فرمود که می فرماید آن چه را که رسول خدا برای شما آورده، بگیرید (عمل کنید) و آن را نهی می کند، دوری نمایید. (تا صدق اطاعت معلوم او گردد).

ص: 26

1- تأویل الایات، جلد 1، صفحه ی 125

2- ماه منقبه، صفحه ی 161، منقبت 86

3- نور الثقلین، جلد 5، صفحه ی 280

امیرالمومنین علی علیه السلام، در خطبه ای که ایراد و بیان فرموده اند، در یک قسمتی از آن می فرماید: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ فِي ظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ لِمَنْ ظَلَمَهُمْ (1). و آن چه را که رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم به شما عطا کرد و آورد، پس او را بگیرید و آن چه را که شما را از آن نهی فرمود، پس دوری نمایید و از خدا بترسید در ظلم و ستم کردن به آل محمد (صلوات الله علیهم). (بدانید) که سخت است عقاب و کیفرش در حق کسی که به آنان ظلم و ستم کند. سیوطی در درالمنثور از حسن نقل می کند ذیل آیه شریفه وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ. یعنی من طاعتی و امری. یعنی آن چه پیامبر خدا صلی الله و علیه و آله و سلم به شما عطا کرد و آورد برای شما، از اطاعت و فرمان بری و امر و دستور من (بگیرید) وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ مِنْ مَعْصِيَتِي فَانْتَهُوا. و از آن چه شما را نهی کرد از معصیت من، پس باز ایستید (2).

صاحب تفسیر روح البیان (شیخ اسماعیل حقی بروسوی، ذیل آیه شریفه این طور می گوید: و اولی این که آیه شریفه حمل شود بر عموم. پس معنی و ما آتاکم الرسول، آن چه که رسول، شما را آورده از امر مطلقا چه غنیمت باشد، چه غیره، اصول اعتقادی باشد یا فروع عملیه و احکام، پس او را بگیرید. یعنی متمسک شوید به او. چرا که او بر شما واجب است.

هر شریعتی از دست او درآید، بستانید که حیات شما در آن است و آن لوح را خوانید که نویسد. زیرا ضروریات شما در صفحه او بیان است. و ما نهایم عن تعاطیه. و شما را نهی کرد از این که انجام دهید هر چه می خواهد باشد. فانتهاوا عنه. از او باز ایستید. زیرا که امر و نهی او به حق است. هر که مشتمل امر او گردد، نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید، در ورطه هلاکت افتد. آن کس که شد متابع امر تو، قد نجا و آن که خلاف رای تو ورزید، قد هلك (3).

صاحب تفسیر روح المعانی (آلوسی)، ذیل آیه شریفه می گوید: واتقوا الله. از خدا بترسید. عمومیت دارد، پس شامل هر چیزی می شود که واجب است از او پرهیز کرد. همان سخن صاحب تفسیر روح البیان را ذکر می کند (4).

پس آن چه از مجموع اقوال مفسرین، به دست می آید، این است که نهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، عمومیت دارد. (اگر محظوری نباشد) کما اینکه امر آن حضرت هم همین طور. پس در نتیجه، یکی از نواهی آن حضرت (که بعد هم ان شاء الله ذکر خواهیم کرد)، حلق لِحیه و ریش تراشی هست (تا مادامی که محظوری) پیش نیاید. سومین آیه ای که دال بر عمومیت دارد، این آیه شریفه است: وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصِّ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. آیه 115 سوره نسا. و کسی که مخالفت و معاندت کند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بعد از آن که راه

ص: 27

1- نورالثقلین، جلد 5، صفحه ی 285، به نقل از روضه کافی.

2- درالمنثور، جلد 8، صفحه ی 99

3- تفسیر روح البیان، جلد 9، صفحه ی 504. دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.

4- تفسیر روح المعانی، جلد 28، صفحه ی 340، دار احیاء التراث العربی، للطباعة و النشر و التوزیع، الطبعة الاولى، 1421 ه.ق.

هدایت بر او واضح شده و متابعت کند غیر راه مومنین را، وامی گذاریم او را با آن که تولا و دوستی و متابعت می کند و او را واصل می کنیم به جهنم و بد بازگشتی است از برای او.

عده ای از علمای عامه (سنّی ها)، به این آیه استدلال (غلط) کرده اند برای حجّیه اجماع برخلاف (غاصبانه) ابی بکر و این که شما شیعه متابعت نمی کنید سبیل مومنین را. (ما البته که متابعت نمی کنیم سبیل غیر مومنین را) و مشمولین این آیه شده اید. (ما اگر متابعت غیر سبیل المومنین را بکنیم، بی راهه رفته و گمراه از صراط مستقیم شده ایم. آن وقت است که مورد شقاق و مخالفت اوامر الهی واقع شده ایم و در نتیجه وارد جهنم شده ایم. اما اگر ما راه خدا و انبیاء و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و راه ائمه اثنی عشری را رفته باشیم، نه تنها شقاق و مخالفت نیست بلکه راه خشنودی قطعی پروردگار و رسول او و اولی الامر و راه مومنین است). در جواب این عده مخالف باید گفت مثلی است معروف که گفتند شخصی سوال کرد که آن دختر امام که سگ در دریا او را پاره کرد چه کسی بود؟ جواب دادند اولاً دختر نبود، بلکه پسر بود. ثانیاً از امام نبود، از پیغمبر بود. ثالثاً دریا نبود، صحرا بود. رابعاً سگ نبود، گرگ بود و خامساً دروغ بود، راست نبود. لذا ما می گوئیم اولاً برخلاف ابی بکر، اجماعی نبود که منع صغری باشد و ما این حرف را شدیداً انکار می کنیم. ثانیاً این حجّیه ندارد و این آیه به هیچ وجه دلالت بر این عمل باطل ندارد و ثالثاً این آیه شریفه، دلیلی بر بطلان خلافت ابی بکر است مسلماً و دلیل ما است نه بر اثبات و دلیل شما باشد و این موضوع را مرحوم سلیم بن قیس هلالی، تمام وقایع و حوادث سقیفه بنی ساعده را موبه مو از قول بزرگان دین مانند امام علی علیه السلام و سلمان فارسی و دیگران در این کتاب آورده است که این کتاب سجل و شناسنامه حقانیت شیعه و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام است. و خبر دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به این که بعد از من خلافت را از علی علیه السلام با زور و ظلم و عدوانا خواهند گرفت و به امیر مومنان علی علیه السلام فرمود اگر یار و یآوری داشتید، حتماً دفاع از حقیقت کنید؛ وگرنه برای حفظ بقاء اسلام ناچاری سکوت کنی والا دین از ریشه مضمحل خواهد شد که حضرت هم تا چهارشب به در خانه تک تک مهاجرین و انصاری که این دو طایفه قسم خورده بودند دست از یاری اسلام و خصوصاً دست از یاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام و فرزندانش برندارند، که با یک محک، از صحنه امتحان و روزگار خارج شدند.

این واقع همه در خطبه ی فدکیه حضرت زهرا ی مرضیه سلام الله علیها، موجود است و هرکه خواهد به عمق وقایع پی ببرد به کتاب مفصلی که این بنده حقیر در شرح خطبه ی فدکیه نوشته ام، رجوع کند. اولاً مخالفین ابی بکر به مقتضای نقل خود عامه (سنّی ها) در کتب خودشان، امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و عباس و دو پسرش و سعد بن عباده با قبيله اش و جماعتی از طایفه خزرج و جمعی از قریش و ابی سفیان و ابی قحافه پدر ابی بکر و حباب بن منذر و زبیر و پسران ابی لهب که اشعاری در این باب سروده و قیس بن سعد که سیّاف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده (شمشیرزن و شمشیرگیر) و اسامه بن زید که امیر بر ابی بکر و عمر بود و دوازده نفر که در مسجد با ابی بکر مباحثه و خصومت کردند و غیر این ها که از اکابر صحابه بودند به علاوه بسیاری از مهاجر و انصار که ساکت



بودند، به علاوه جماعتی از آن هایی که بیعت کردند از روی جبر و اکراه و عنف و زور و با این وضع چگونه دعوی اجماع می کنید و اگر بگویند که شما شیعه می گویند، ارتد الناس بعد رسول الله الا اربعة او خمس. بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مردم مرتد شدند و از دین برگشتند. مگر چهار یا پنج نفر. جواب ارتداد و برگشت آن ها (مردم) برای کوتاهی از حضرت و یاری امیرالمومنین علی علیه السلام بود نه برای همراهی با ابوبکر (رجوع به خطبه ی فدکیه شود)

و ثانیاً حجّیه اجماع برای کشف از رای و نظر معصوم علیه السلام است یا به دخول امام علیه السلام یا به قاعده لطف یا از طریق حدث قطعی باید باشد که هیچ کدام در مورد ابی بکر قطعاً نبود و ثالثاً ابی بکر و عمر و اتباع آن ها، مشمول صدر آیه شریفه هستند (قطعاً) که می فرماید: وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ. زیرا در جریان غدیر خم (که هیچ کسی نمی تواند منکرش شود مگر معاند و کافر و منافق)، مسئله فوق تواتر بین فریقین (شیعه و سنی) است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمومنین را (به امر خداوند حکیم) نصب فرمود (و حتی خداوند متعال، پیامبر خدا را تهدید کرد که اگر رسالت خود را نرسانی و ابلاغ نکنی، امر مرا که علی علیه السلام بعد از خودت به عنوان امام و رهبر همه مردم است و بعد از او (خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه غدیر بیان فرموده)

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مِثْلَكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. آیه 67  
سوره مائده.

ای رسول ما، آن چه از سوی پروردگارت درباره ولایت و امامت و رهبری علی بن ابیطالب علیه السلام بر تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر انجام ندهی (و کوتاهی کنی)، پیام خدا را نرسانده ای. خدا تو را (از آسیب و گزند) مردم (غیر مومن) ننگه می دارد. قطعاً خداوند، گروه کافران را هدایت نمی کند و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسالت خود و پیام خداوند متعال را رسانید، آیه شریفه در تقدیر و تشکر از او نازل شد توسط جبرئیل. و او دین را دین کامل قرار داد و او را امضا فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. آیه 3 سوره مائده. دین کامل شد به خاطر این- که امامت تکمیل شد و الانبوت منهای امامت ناقص است و چیز ناقص هم اعتباری ندارد. و این ها، خلفای ثلاثه و... علنا مخالفت کردند با قول خدا و قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم و هم چنین در حکایت وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در مرض و بیماری موت که فرمود برخیزید برای من قلم و دوات بیاورید که بنویسم چیزی را که هرگز گمراه نشوید که علی بن ابیطالب علیه السلام، بعد از من، امام و سرور و رهبر و وصی و وزیر و خلیفه من است و این ها مخالفت صریح کردند و عمر در میان آن جمع گفت دعوا الرجل فانه يهجر. این مرد را رها کنید و واگذارید که هذیان می گوید. کتاب خدا برای ما کافی است و بالاترین توهین را به ساحت مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کردند و این روایت را هم شیعه نقل کرده و هم سنی و همه بر این حدیث اتفاق دارند و ما مطالب را مفصل آن در شرح حدیث کسا و خصوصاً در شرح خطبه فدکیه توضیح دادیم و آدرس و مدارک از سنی ها آوردیم.

علاوه بر شیعیان از جمله شیخ مفید و از این نمونه های مخالفت، فراوان است. از جمله تخلف آن دو (ابی بکر و عمر) از گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره جیش و لشکر اُسامة بن زید تاکید فرمودند: تخلف از لشکر اسامه نکنید و بر شما فرمانده است. ولی با کمال تاسف تخلف کردند و برگشتند که در تاریخ مفصل است و اینجا چون طولانی می شود، بیان نمی کنیم و این یکی از گناهان کبیره است که کسی از جنگ جهادی فرار کند و این ها هم فرار کردند و هم تخلف از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کردند و هم تحت عنوان آیه شریفه مذکوره وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ دَاخِلَ هَسْتَنْد.

رابعاً جمله (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) عطف به جمله وَ مَنْ يُشَاقِقِ است که مفید به جمله (مَنْ بَعْدَ مَا يَتَّبِعُونَ لَهُ الْهُدَى) است به اقتضای عاطفه و معطوف وَ تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى. در مورد اول الکلام است، بلکه تبیین غی واضح و روشن است.

و خامساً مراد از الْمُؤْمِنِينَ اگر جمیع است، هم چه مصداقی در مورد اختلافات تحقق پذیر نیست و اگر بعضی مومنین است در موضوع امام علی علیه السلام و عایشه و جنگ جمل و امام علی علیه السلام و معاویه ملعون در صفین و امام حسین علیه السلام و یزید پلید و ملعون در کربلا. کدام یک غیر سبیل مومنین را متابعت کردند. مخالفت کردن معاویه و یزید، مخالفت با حجّت خدا و امام معصوم علیه السلام است. یعنی مخالفت حجّت خدا، مخالفت خود خداوند متعال است. پس معاویه و یزید، این دو ملعون، با خداوند مخالفت کردن است. مخالفت امام و حجّت خدا مانند علی بن ابی طالب و حسنین علیهما السلام، مخالفت خداوند است. اگر ذره ای عقل داشته باشید، می فهمید که مخالفت اوامر معصوم، مانند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام، مخالفت اوامر و نواهی خداوند است و مورد سخط و غضب و خشم خدا و در نتیجه موجب دخول در جهنم برای همیشه خواهد بود.

تحقیق کلام این است که سبیل مومنین بعد از تبیین هدای، واجب است متابعت کردن و متابعت غیر این ها مورد (نُؤْلِهِ مَا تَوَلَّى) است که هرکس مخالفت با آن که متابعت کرده، محشور خواهد شد (حشر محبان علی با علی و حشر محبان عمر با عمر).

(وَأَنْصَلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا)

### سومین آیه که دال بر عمومیت دارد:

جایگاه مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و متابعت غیر سبیل و راه مومنین بعد از اقامه حجّت و تبیین هدایت، البته که جهنم است و بسیار بعد جایگاه است و بد بازگشت است. (برای مخالفین).

مقصود ما، این که به عنوان عمومیت است نه خصوصیت این قسمت که مشتقاق و مخالفت باشد، معنای عامی است. چند مصداق دارد که بیان شد و مصادیق بسیاری دارد. یکی هم حلق لِحیه است. گرد آیه شریفه، چیزی به عنوان حلق لِحیه وجود ندارد. ولی از باب عموم می شود استفاده کرد. مثل آیه شریفه قبل که هر چه را که رسول برای شما آورده، بگیری و هر چه را نهی کرد، باز ایستید و توقف کنید و انجام ندهید. احادیثی وارد شده است در تحت عنوان احادیث و اخبار نواهی که از لسان مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان شده است و قرآن به تنهایی، بدون مفسّر و مبین حقیقی، یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سیزده معصوم دیگر، کافی نیست، بلکه ناقص و مبهم است. و الا همان حرف عمر می شود. همه چیز را که قرآن نرموده، بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرموده. بالاخره آن بزرگوار از جانب خدای عز و جل مختار است در زیاد کردن بعضی چیزها از واجبات و نواهی و اختیاراتی دارد؛ چون معصوم و مفسّر و مبین و حجّت خدا و خلیفه اوست در روی زمین بر خلقش.

و لذا مرحوم شیخ صدوق، دو کتاب نوشته و همه هم اخبار و روایات از قول حضرات معصومین علیهم السلام درباره علل احکام الله، ما هم متوقفیم بر کلمات معصوم هر چه او فرمود، گاهی چیزها را صریحاً بیان می کنند، گاهی به طور عمومیت و گاهی هم کنایه، تفسیر هم که ما می نویسیم. یا مطلبی که می نویسیم، باید متکی بر کتاب خدا و قول معصوم علیه السلام باشد. در جاهایی که قول خدا و قول معصوم نیست، باید توقف کرد. عقل هم تا حدودی برای ما مفید است. کلیت ندارد. اجماع هم باید کاشف از قول معصوم علیه السلام باشد. قول و گفتار دیگران هم برای ما حجّیت ندارد، مگر مبتنی بر قول خداوند و قول معصوم علیه السلام باشد و الا به کار خودش می خورد. تازه اگر انسان متدین و عالم ربانی و متشرّع و اهل بیته علیه السلام باشد، نه آرا و نظرات یونان و غرب و شرق و گفتار دیگران را برای ما بازگو کند که غیر از غی و گمراهی، چیز دیگری نیست. وسایل علمی برای تشخیص استنباط احکام الهی تا حدودی در دست داریم. در حدی که بتوانیم احکامی را استخراج کنیم. ولی مکفی و کافی نیست. ما هم تابع قیاس و نظر شخصی و استحسان و امثال آن ها نیستیم. البته علمای شیعه، زحمت کشیده روایات و احادیث احکام و غیره را از قول حضرات معصومین علیهم السلام، جمع آوری کرده و به دست ما رسانیده-اند. جزاهم الله خیرا و شکر الله سعیهم. مانند مرحوم شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی شیخ طوسی، شیخ کلینی، شیخ حر عاملی و خلاصه کتب اربعه و دیگر کتب معتبر شیعه که توسط علمای اعلام جمع-آوری و مکتوب شده اند. خداوند تبارک و تعالی، ما را از علمای ربّانین و فقهای اهل بیت عصمت و طهارت، قرار بدهد ان شاء الله و از خط و مشی آنان جدا مگرداند و تابع شیطان ملعون و دار و دسته اش و نفس اماره قرار ندهد.

1- بعضی شأن نزول این آیه و آیات قبل را این گونه ذکر کرده اند که بشیر بن ابیرق، پس از سرقت از مسلمانی، شخص بی گناهی را متّهم ساخت و با صحنه سازی در حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خود را تبرئه کرد. ولی با نزول آیات قبل از این آیه، رسوا شد و به دنبال این رسوایی به جای این-

که توبه کند و به راه صحیح بازگردد، راه کفر را در پیش گرفت و رسماً از زمره مسلمانان خارج شد. آیه ی فوق نازل شد و ضمن اشاره به این موضوع، یک حکم کلی و عمومی اسلامی را بیان فرمود (1).

یکی از راه بدعت عمر بن خطاب، این بود که بعد از ابی بکر که روی کار آمد، بدعت های زیادی را در دین اسلام به وجود آورد. از جمله نمازهای تراویح (نوافل ماه رمضان) را به جماعت دستور داد. (حال هم سنی ها به جماعت می خوانند). هنگامی که امیر مومنان، علی علیه السلام در کوفه بود، جمعی، خدمت ایشان آمدند و تقاضا کردند که برای آن ها امام جماعتی انتخاب کند (تا در ماه رمضان نمازهای مستحبی معروف به تراویح را که در زمان عمر به جماعت می خواندند، حال هم بخوانند. امام علی علیه السلام از این کار امتناع ورزید و از چنین جماعتی نهی کرد. (چرا که جماعت در نافله مشروع نیست، مگر نماز باران). این جماعت این حکم قاطع را از امام علیه السلام و پیشوای خود شنیده بودند لجاجت به خرج داده و جار و جنجال بلند کردند که بیایید و در این ماه رمضان اشک بریزید. جمعی از دوستان امیرالمومنین علیه السلام به خَدَمَتش رسیدند و عرض کردند، عَدّه ای در برابر این دستور شما تسلیم نیستند. فرمود: آن ها را به حال خود واگذارید. هرکسی را می خواهند انتخاب کنند تا این جماعت (نامشروع) را به جای آورد و سپس آیه شریفه را تلاوت کرد (2). این بحث مخالفت را در بحارالانوار مجلسی، مفصل ذکر کرده و بدعت های عمر را خصوصاً در باره این نمازها که هم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم را نهی فرمود از این جماعت بعد از ایشان و هم امام علی علیه السلام (3).

2- از یکی دو امام معصوم (امام باقر و امام صادق علیه السلام) مرویست که فرمود: هنگامی که امیر مومنان علی علیه السلام به کوفه آمدند، مردم نزد آن حضرت آمدند. پس گفتند برای ما امام جماعتی قرار بده که در ماه رمضان (نوافل را) به او اقتدا کنیم. فرمودند: چنین کار صحیح نیست و مشروعیتی ندارد و آنان را از این کار نهی کرد که به صورت جماعت نماز بخوانند. هنگامی که شب شد، خودشان امام جماعتی قرار داده و نمازهای نوافل ماه رمضان را به جماعت می خواندند و می گفتند گریه کنید در ماه رمضان. و رمضاناه (که از دست ما رفت). پس حارث اعور آمد در میان آن ها با یک عَدّه ای خَدَمَت امیر مومنان علی علیه السلام. گفت یا امیرالمومنین، صدای ضجّه و فریاد مردم بلند شده و گفتار شما را نپسندیدند. حضرت هم (از روی ناچاری) فرمود رهایشان کنید تا آن چه می خواهند انجام دهند تا با هرکسی که می خواهند، نماز بخوانند. سپس حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود: وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. آیه 115 سوره نسا. ترجمه اش گذشت (4). خلاصه،

ص: 32

1- مجمع البیان، جلد 3، صفحه ی 190 تفسیر ابوالفتوح رازی، جلد 4، صفحه ی 11-13

2- نورالثقلین، جلد 1، صفحه ی 551

3- بحارالانوار، جلد 31، صفحه ی 12- تاریخ طبری، جلد 3، صفحه ی 377- طبقات کبری، جلد 3، صفحه ی 281- عمر بن خطاب،

صفحه ی 100- صحیح بخاری، جلد 2، صفحه ی 252- کتاب الموطأ، جلد 1، صفحه ی 114- تاریخ مدینه، جلد 2، صفحه ی 714-

سنن کبری (بیهقی)، جلد 2، صفحه ی 493- تاریخ بغداد، جلد 8، صفحه ی 5

4- برهان، جلد 2، صفحه ی 327-328

شاهد سر کلمه وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ ان یخالفه. یعنی کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کند.

از این نمونه آیات کریمه در قرآن وجود دارد که از عمومیت آن چنین مطالبی استفاده می شود و دلالت بر مقصود به طور عموم هست. و الله العالم به حقایق الامور.

لفظ لِحِيَّه و ریش، در قرآن به طور صریح و آشکارا آمده است. قَالَ يَا ابْنَ اُمَّ لَا تَاْخُذْ بِلِحِيَّيْ وَلَا بِرَاسِي اِنِّي خَشِيْتُ اَنْ تَقُوْلَ فَرَقْتُ بَيْنَ بَنِي اِسْرَائِيْلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (1). (هارون برادر موسی علیه السلام) گفت: ای پسر مادرم، نه ریش مرا بگیر (از روی عصبانیت، به خاطر این که مردم را سامری پس از تو، گوساله پرست کرد) و نه سرم را بگیر (و حرکت دهی از روی ناراحتی). می ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه و جدایی انداختی و سفارش مرا در حفظ وحدت بین اسرائیل رعایت نکردی. (خلاصه-ی این موضوع) این که به امر خداوند، جناب موسی علیه السلام، چون برنامه مناجات با خدای خود داشت، از یک طرف هم نمی شد مردم را رها کند، لذا برادر خود جناب هارون را به عنوان جانشین در میان قوم بنی اسرائیل گذاشت و رفت. بعد که برگشت، دید قوم او همه گوساله پرست شده اند. الا عدّه ای کم از مؤمنین. و یک موجود پلیدی به نام سامری، با همکاری شیطان، مردم را از خداپرستی به گوساله پرستی کشانده است. ناراحتی جناب موسی علیه السلام این بود. اما هارون هم تقصیری نداشت. چون توانایی برای او نبود. گرچه وظیفه خود را به نحو احسن انجام داده بود. اما منظور ما در این جا، کلمه ی لِحِيَّه و ریش است که ریش او را گرفت و تکان داد (از شدت ناراحتی). پس مظهر زینت و جمال (ظاهری) انسان، در دش و محاسن او می باشد.

## موضوع دوم : حرمت حلق لِحِيَّه (ریش تراشی) از دیدگاه فقه و فقهات:

### پاسخ تفصیلی:

### اشاره

فقها بعد از بررسی دلایل پراکنده و بسیاری که در این زمینه (ریش تراشی) وجود دارد، فتوا به حرمت تراشیدن ریش داده اند. البته برخی دیگر از این آقایان به نقد دلایل ارائه شده پرداخته و استدلال آن ها را قبول نکرده اند. اما با توجه به این که احتیاط در اموری که ضرر چندانی هم برای انسان ها ندارند، بهتر از انجام امور تردید برانگیز و شبهه ناک است، آنان نیز فقط به جواز تراشیدن ریش نداده بلکه احتیاط را در ترک آن دانسته اند و ذکر این نکته هم لازم است که تراشیدن ریش به معنای عدم توجه به نظافت و یا بلند

ص: 33

نمودن بیش از اندازه آن نیست (1). بلکه پاکیزگی و اعتدال. به هر حال باید مراعات شود (البته ما نظر خود را در لابلای بحث خواهیم گفت)

پاسخ تفصیلی: ابتدا باید گفت که در این پرسش، دو موضوع درخواست شده که جمع بین آن ها غالباً ممکن نیست و آن، بیان دقیق دلایل فقهی در حدّ فهم عمومی است. چون برای درک کامل مسائل فقهی، نیازی به گذراندن مقدمات مختلفی است و نمی توان دلیل فقهی هر مسئله ای را بدون طی کردن آن مقدمات به خوبی دریافت و همین امر نیز منجر به تفکیک افراد مکلف به مجتهدان و مقلدان شده است. اما می توان برخی از دلایل ارائه شده در این زمینه را مختصراً در اختیار قرار داد.

نکته دیگر نیز که باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که به گفتار گهربار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احتیاط نمودن در امور دارای شک و شبهه، بهتر و راحت تر از آن است که در وادی هلاکت قرار بگیریم.

1- قال صلی الله و علیه و آله و سلم: حلالٌ بین و حرامٌ بین و شبهات بین ذلک فمن ترک الشُّبُهات نجا من المحرّمات و من أخذ بالشبهات ارتکب المحرمات و هلک من حیث لا یعلم. (2) رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حلال آشکار و روشن و حرام آشکار و روشن و شبهات بین این دو (که وضعش معلوم نیست). پس کسی که شبهات را ترک کند، از محرّمات نجات پیدا می کند و کسی که به شبهات أخذ کند، محرّمات را مرتکب می شود و از جایی که خبر ندارد، هلاک می شود.

2- قال الصادق علیه السلام: إنّما الامور ثلاثة: امر بین رشده فیتبع. و امر بین غیّه فیجتنب و امر مشکل یرد علمه الی الله و الی رسوله. (3)

امام صادق علیه السلام فرمود: امور (در احکام دین) سه چیز است: امری که رشد او روشن و پیروی خواهد شد (به عمل و کار گیرند) و امری است غیر پاک که باید از آن اجتناب کرد. و هر مشکلی که علم او را باید به خدا و رسولش رد کرد.

3- قال الصادق علیه السلام: اخوک دینک فاحتط لدینک بما شئت. امام صادق علیه السلام فرمود: برادرت، دینت است. پس در مورد دینت احتیاط کن به آن چه می خواهی (انجام دهی). (4)

4- وقال علیه السلام: خذ بالاحتیاط فی جمیع ما تجد الیه سبیلا. و فرمودند: در جمیع چیزهایی که می یابی و می رسی در مورد دین، احتیاط کن. (5)

ص: 34

---

1- قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: النظافة من الايمان. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پاکیزگی از ایمان است. (نهج-الفصاحة، صفحه ی 164، شماره ی 830)

2- کافی، 1/68/10

3- کافی 1/68/10

4- سفینة البحار، جلد 1، صفحه ی 821، نقل از امالی شیخ طوسی 1/109

5- سفینة البحار، جلد 1، صفحه ی 821، نقل از تهذیب شیخ طوسی 2/259، ح 68

5- قال علی علیه السلام: من التوفیق الوقوف عند الحیرة. (1) امام امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: از توفیق (الهی) است توقف در وقت حیرت و سرگردانی.

6- وقال علیه السلام: لا ورع كالوقوف عند الشبهة. ورع و تقوایی، همانند توقف در هنگام شبهه نیست. (2)

7- قال الصادق علیه السلام: اورع الناس من وقف عند الشبهة. (3) امام صادق علیه السلام فرمودند: با ورع-ترین مردم، کسی است که در وقت شبهه (که حکمش روشن نیست) توقف کند.

8- امام باقر علیه السلام فرمودند: باز ایستادن و توقف کردن هنگام رویارویی با شبهه، از افتادن در هلاکت است. (4)

با توجه و استفاده از روایات و با توجه به زندگی امور ما که دسترسی مستقیم به محضر پیشوایان و ائمه معصومین خاصه حضرت بقیه الله علیهم السلام، امکان پذیر نیست تا با پرسش از آنان بتوانیم دقیقاً تمام احکام الهی و دلایل آن ها را به دست آوریم، دانشمندان دینی در مسائلی که دلیل قطعی کاملاً قانع کننده ای در ارتباط با آن ها در اختیار نداشته، اما دلایل پراکنده ای دیگر وجود دارند که می توانند با چنین مسائلی در ارتباط باشند، احتیاط را شرط عقل دانسته و در اموری که احتیاط در آن ها به زندگی روزمره انسان ها آسیب جدی وارد ساخته و موجب عسر و حرج نمی شود، این شیوه مطمئن را به دیگران باید توصیه کرد. (اگر اهل احتیاط باشند البته) مثلاً در موارد شبیه و مشابه به عنوان نمونه، اگر کسی عازم مسافرتی بوده و دو جاده را پیش رو داشته باشد که در یکی از آن دو احتمال ریزش کوه و حضور سارقان و راه-زنان وجود داشته باشد، اما در جاده دیگر چنین خطراتی وجود ندارد، طبیعی است که راه دوم هر چند طولانی تر و ناهموارتر باشد، برمی گزیند. این عمل یک انسان عاقل است.

### موارد دلایل استناد:

#### اشاره

1- آیه ای در قرآن وجود دارد که تغییر دادن خلقت اصلی انسان ها را از جمله آموزه های شیطانی می داند (که قبلاً هم اشاره شد. آیه 119 سوره نساء) در برخی از استدلالات چنین بیان شده که چون خداوند، ریش را در خلقت تمام مردان قرارداده، بنابراین تراشیدن و از بین بردن آن ها، موجب تغییر در خلقت الهی و مصداقی برای آیه مذکور خواهد بود. پس به همین دلیل نباید چنین کاری را انجام دهیم.

2- روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام، مشاهده می-شود که آن بزرگواران، مسلمانان را از تراشیدن ریش منع نموده و این عمل را موجب شباهت آنان به

ص: 35

1- تحف العقول، صفحه ی 83، 69

2- حکمت 113، نهج البلاغه

3- خصال، 1/16/56

4- بحار، جلد 78، صفحه ی 189

کافران دانسته اند. (1) به عنوان نمونه، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روایتی می فرماید که سیل ها را کوتاه نموده و ریش ها را (تا حدی) بلند نماید تا شبیه به مجوسان نشوید و نیز از حضرت امام رضا علیه السلام در پاسخ به شخصی که در مورد اصلاح ریش از ایشان سوال نمود، فرمود مشکلی ندارد که گونه های را اصلاح کنی اما نباید قسمت جلوی ریش را بتراشی. البته قابل توجه است که از طرفی دیگر توصیه شده تا از بلند نمودن بیش از اندازه ریش ها نیز، خودداری شود.

3- دلیل دیگری که در این مورد ارائه می شود، بحث فقهی و فقهاء است. البته در این بحث، فتوای همه آنان صراحت در حرمت ندارد و احتیاط را توصیه کرده اند. ولی مع الوصف در نزد بعضی خالی از احتیاط نیست. البته بعضی ها، قائل به حرمت شده اند. (2)

4- با مطالعه در تاریخ و توصیفی که از شکل و شمایل پیشوایان دینی و نیز افراد صالح و پرهیزگار در آن وجود دارد، به شخصیت دینی برجسته ای برخورد نمی نمایم که ریش خود را تراشیده باشد و این دلیل بر ناپسند بودن این عمل نزد افکار عمومی مسلمانان به شمار می آید.

به هر حال، دلایل فوق به علاوه تمام دلایل دیگر موجود در این زمینه، در ضمن کتاب های فقهی استدلالی بیان شده، حتی کتاب هایی نیز چاپ و منتشر شده است (3) که تنها در خصوص بررسی دلایل و اثبات حرمت تراشیدن می باشد. در نهایت، ذکر این نکته لازم است که نگه داشتن ریش به معنای عدم توجه به نظافت و یا آرایش نبوده، بلکه به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، هر شخصی باید به موهای خود رسیدگی کامل نماید و در کتاب های روایی نیز فصلی در مورد آرایش ریش و شانه زدن آن هم وجود دارد.

## دلایل:

وسائل الشیعه جلد 27 صفحه 157 روایت 33472، موسسه ی آل البیت. قم. 1409 هجری قمری.

جلد 2 صفحه ی 116، روایت 1660.

جلد 2 صفحه ی 111، روایت 1644.

جلد 2 صفحه ی 112، باب استجاب قص ما زاد عن قبضة من اللّحیه.

اللّحیه فی حرمة حلق اللّحیه، سیّد ابوالحسن موسوی.

ص: 36

1- در موضوع بحث روایات، ان شاء الله تعالی ذکر خواهیم کرد.

2- ولی قطع نظر از نظر فقهاء، از ادله فراوان و حکایات و بعضی کلمات بزرگان، صریح در حرمت می باشند و حق هم همین است. (یعنی حرمت)

3- از جمله کتاب حاضر که ریشه دار و اساسی بحث کرده ایم. ان شاء الله مورد قبول باری تعالی واقع شود.



ارشاد الطالب الی التعليق علی المکاسب. جلد 1 صفحه 148-144، مؤسسه ی اسماعیلیان. قم. 51416. چاپ سوم.

کافی، جلد 6 صفحه ی 485، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1365 هجری شمسی (من اتخذ شعرا فلیحسن ولايته)

وسائل الشیعه جلد 2 صفحه ی 110، باب استحباب تخفیف اللّحیة و تدویرها و الأخذ من العارضین و تبطین اللّحیة.

## نقد و رد:

### تفسیر روایت (حلق اللّحیة مثله):

و باسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن " جده علي بن الحسين عن أبيه عن " علي بن أبي طالب عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: حلق اللّحیة من المثلّة و من مثّل فعليه لعنة الله (1).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تراشیدن ریش از مثله کردن است و کسی که خود را مثله کند (آفت، عقوبت، شکنجه، بریدن گوش یا بینی یا لب کسی هنگام شکنجه کردن)، پس بر او باد لعنت خداوند.

آقای خویی رحمت الله تعالی علیه در مصباح الفقاهت جلد 1 صفحه ی 410 اشکال کرده است و می فرماید: جمله (فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ)، دلالت بر حرمت نمی کند. چرا که بین لعن به صورت جمله خبریه و جمله انشائیّه، تفاوت است. اگر لعن به صورت جمله انشائیّه باشد، مانند (اللهم العن فلاناً)، در این صورت قطعاً دلالت بر حرمت می کند. اما در صورتی که به صورت جمله خبریه باشد (فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ)، در این موارد می تواند که به معنای کراهت هم باشد.

استعمال لعن برای کراهت در برخی از موارد دیگر هم آمده از جمله:

روایت اول: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخْرَجَ الْعِشَاءَ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغَدَاةَ إِلَى أَنْ تَنْقُضِيَ النُّجُومُ وَ دَخَلَ الدَّارَ (2). مسلم است که کسی که نمازش را زمانی که ستارگان آسمان هویدا می شود بخواند، عمل حرامی انجام نداده، بلکه غایه الامر، عمل مکروهی را انجام داده است و فقها گفته اند که لعن، مربوط به صورتی است که شخص استخفاف به نماز بکند.

ص: 37

1- الجعفریات، صفحه ی 157

2- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، جلد 4، صفحه ی 201. ابواب المواقیات، باب 21، ح 7.

روایت دوم: عَنْ عَلِيٍّ بْنِ غُرَابٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ. قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ النَّامِصَةَ (1) وَ الْمُتَمِصَّةَ وَ الْوَاشِرَةَ وَ الْمُوتِشِرَةَ وَ الْوَاصِلَةَ وَ الْمُسْتَوْصِلَةَ وَ الْوَاشِمَةَ وَ الْمُسْتَوْشِمَةَ. (2)

در این روایت، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، زنی را که ابرو بردارد و زنی را که ابروی او برداشته شود و کسی که دندان کسی را تیز کند و کسی که دندانش تیز شود و کسی که موی دیگری را بر شخصی وصل کند و کسی که این کار بر روی او انجام می شود را لعن کرده اند. این روایت را آقایان فقها، حمل بر کراهت کرده اند و برخی در فرض تدلیس (پنهان کردن و پوشانیدن عیب چیزی، عیب خود یا کالای خود را پنهان ساختن، فریب دادن، عوام فریبی) حمل کرده اند. و برخی قائل به کراهت شده اند.

روایت سوم: جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. قَالَ: يَا عَلِيُّ لَعَنَ اللَّهُ ثَلَاثَةً. أَكَلَ زَادَ وَ حَدَهُ وَ رَاكِبَ الْفَلَاةِ وَ حَدَهُ وَ النَّائِمَ فِي بَيْتٍ وَ حَدَهُ (3).

روشن است که خوردن غذا به تنهایی حرام نمی باشد و لذا لعن در روایت، حمل بر کراهت می شود.

جواب از اشکال: به نظر می رسد کلمه لعن به معنای بُعِدَ عَنْ سَخَطٍ وَ غَضَبٍ باشد نه آن که مطلق بُعِدَ و دوری بوده باشد. لذا لعن دال بر حرمت است به خصوص در صورتی که در مقام انشا بوده باشد، اما مواردی که آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه، استشهاد کرده اند به فرض خاصی حمل می شود. مثل تاخیر نماز بر فرض استنخاف و حمل روایت دوم به خصوص فرض تدلیس یا صورتی که آرایش در نظر اجانب بوده باشد.

اشکال دوم جناب آقای خوئی و به تبع ایشان شاگردشان آقای میرزا محمد جواد تبریزی می فرمایند (4): (مَثَلٌ) و (مُثْلَاهُ) که در روایت آمده (حَلَقَ اللَّحِيَّةَ مِنَ الْمُثْلَةِ) در لغت به معنای تنکیل است. یعنی کسی در مقام عقوبت به غیر و تنقیص او، عملی را در صورت یا بدن او ایجاد کند. بنابراین در تحقق معنای تمثیل، دو شرط وجود دارد. اول آن که به غیر و دیگری باشد. دوم آن که از باب عقوبت و ایجاد نقیصی در دیگری ایجاد می شود.

بنابراین، روایت مربوط به صورت است که شخصی ریش دیگری را از باب اهانت و هتک او بتراشد. اما این که کسی ریش خود را بتراشد، به کارش مُثْلَهُ گفته نمی شود، چرا که فعل خودش است نه دیگری.

ص: 38

1- نامصه را به کسی که مواز صورتش برمی دارد، تفسیر کرده اند. حال آیا ابرو برداشتن مکروه می باشد یا خیر؟ برخی احتمال داده اند که مقتضی جمع بین روایات، حمل بر کراهت است و برخی حتی روایات را حمل بر کراهت هم نکرده اند. معانی الاخبار، شیخ صدوق، صفحه ی 251، ارشاد الطالب تبریزی، جلد 1، صفحه ی 112، صراط النجاة، آقای خوئی، جلد 2، صفحه ی 451.

2- وسائل الشیعه، جلد 17، صفحه ی 133، ابواب مایکتسب به، باب 19، ح 7.

3- وسائل الشیعه، جلد 24، صفحه ی 416، ابواب آداب المائده، باب 101، ح 1

4- ارشاد الطالب، تبریزی، جلد 1، صفحه ی 146

ثانیاً در مقام نقص نیست. بلکه در مقام تزیین است (1).

شاگرد ایشان، آقای تبریزی، متفرّع بر تفسیری که در مُثله بیان می کند، معتقد است که مُثله کردن بدن کافر به قصد تشریح و کالبدشکافی جایز است. چرا که هتک او مانعی ندارد. اما مُثله کردن بدن مومن، حتی پس از مرگ او حرام است و جایز نیست.

مناقشه در اشکال دوم آقای خوئی (ره)، در کلام ایشان اشکال شده است که گاهی تنکیل (2) به دست خود شخص انجام می شود. مثل کسی که از باب ناراحتی، سر خودش را به جایی می زند یا عضویش را ناقص می کند که عرفاً کار او تشکیل و تنکیل خود می باشد (تنکیل به معنی عقوبت، سرکوب کردن، پشت کردن).

با مراجعه به استعمالات (مَثَل) و (مُثَلَه) در روایات، روشن می شود که در صدق آن دو شرطی که آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه ذکر کرده اند، معتبر نیست.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مَنْ مَثَّلَ بِالشَّعْرِ فليس له خلاق عند الله يوم القيامة (3). رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که موی خود را به صورتی در بیاورد که خود را مثال کند و در جامعه انگشت نما بکند، در روز قیامت جایگاهی نزد پروردگار ندارد.

زمخشری سنّی، در تفسیر کلمه ی (مَثَل بالشعر) گفته است: قیل: معناه حلقه فی الخَدود. و قیل نتفه و قیل خضابه (4).

البته خضاب کردن در محاسن را اگرچه در ابتدا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نهی نکرده اند، ولی ظاهراً در زمان های بعدی نهی شده است که مسلماً اگر نهی هم ثابت باشد، حمل بر کراهت می شود. قال رسول الله صل علی علیه و آله و سلم: لا تمثّلوا بنامیة الله. یعنی آن چیزی را که خدا رویانده، آن را مُثله نکنید. زمخشری بعد از ذکر روایت گوید: هو ان یقطع بعض اعضائه او یسود وجهه (5). یعنی مراد این که بعضی از اعضای بدن خود را قطع کند یا صورتش را سیاه نماید.

ص: 39

1- محاضرات فی الفقه الجعفری، تقریرات آیه الله خوئی، جلد 1، صفحه ی 196

2- برگردانیدن، پست کردن، عقوبت کردن، سرکوب کردن و مایه عبرت دیگران ساختن، نَکَلَ نُکُولاً وَ نَکَلًا نَکَالاً عَن " کَذَا أَوْ " مِن کَذَا، از چیزی خودداری کرد. ترسید و چیزی را انجام نداد.

3- مجمع الزوائد، میثمی، جلد 8، صفحه ی 121

4- الفائق زمخشری، جلد 3، صفحه ی 345

5- الفائق زمخشری، جلد 3، صفحه ی 345

در خبر حفص از امام صادق علیه السلام است که آمده است: حَلَقَ الرَّأْسِ فِي غَيْرِ حَجٍّ وَلَا عُمْرَةٍ مُثْلَةً (1). البته در روایت دیگر در همان باب چنین آمده است: رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: حَلَقُ الرَّأْسِ فِي غَيْرِ حَجٍّ وَلَا عُمْرَةٍ مُثْلَةً لِأَعْدَائِكُمْ . وَ جَمَالٌ لَكُمْ (2).

امام صادق علیه السلام فرمودند: تراشیدن سر در غیر ایام حج و عمره، برای دشمنان، مثله و عقوبت است. ولی برای شما جمال و زیبایی است. (3)

در روایات دیگر آمده است: حَلَقُ الرَّأْسِ مُثْلَةً فِي الشَّابِّ وَقَارٌ لِلشَّيْخِ. (4)

تراشیدن سر، مثله است در جوان و وقار است در پیرمرد. باتوجه به این روایات، روشن می شود که دو شرطی را که جناب سید جلیل القدر برای (تنکیل) و (مثله) ذکر کردند، صحیح نیست.

تفسیر روایت حَلَقِ اللَّحْيَةِ مُثْلَةً در این روایت دو احتمال داده

شده است:

احتمال اول: شاید از باب حکومت بالتوسعه باشد. چه آن که در اصول خواننده ایم که حکومت یک دلیل بر دیگری، عبارت از توسعه در حکم بلسان توسعه در موضوع است. مثل (الْفُقَّاعُ خَمْرٌ) یا رفع الحکم و تضييقه بیان رفع الموضوع و تضييق دائره در موضوع است. بنابراین، حضرت در مقام بیان آن نبوده که حلق اللحية مثله است تا جناب سید بزرگوار، به کتب لغت مراجعه کنند و بفهمند که در تراشیدن ریش، مصداق مثله نمی باشد. پس نمی توان حکم به حرمت نمود. خیر، چنین نیست. توضیح مطلب این که همان-طوری که در لاریابین الوالد و الولد از باب حکومت به وسیله تضييق موضوع حرم الربا است یا در جمله (لاشک لکثیرا الشک) که موضوع ادله شک در صلاة را ضیق می کند یا در (الرضاع لحلمة النسب) که در ادله ی محرمات نسبی، توسعه می دهد یا در مثل (الْفُقَّاعُ خَمْرٌ) که در ادله حرمت خمر توسعه می دهد و شامل فُقَّاع هم می کند. در این روایت هم احتمال دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درصدد تنزیل حکم حلق اللحية بر مثله است از باب توسعه مثله. یعنی هرچند حلق اللحية مثله نیست، ولی حضرت از باب تنزیل شرعی توسعه در موضوع، حکم به حرمت می دهند. سپس فرمودند که هرکسی که مثله کند، مبتلا به لعنت خدای متعال می شود.

احتمال دوم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، در مقام بیان و اخبار از یک واقعیت عرفی هستند. چرا که حلق اللحية عرفاً تمثیل می باشد. در گذشته، حتی در جاهلیت، اگر کسی ریشش را می تراشید، کار منکری را انجام می داد. این عمل مستنکر بود. حال در اینجا، تمثیل مورد لعنت است. اما در زمان ما که

ص: 40

1- وسائل الشیعه، جلد 14، صفحه ی 231، باب 12

2- وسائل حدیث 7، باب 12، جلد 14، صفحه ی 231

3- و این صحیح تر است.

4- وسائل، جلد 2، صفحه ی 116-117، ابواب آداب الحمام، باب 67، ح 4.

ریش تراشی مستنکر نیست و تمثیل و سبب انگشت نما شدن شخص نمی باشد، لذا مورد لعنت خدای متعال نمی باشد. انصاف آن است که احتمال اول در روایت صحیح است و احتمال دوم بعید به نظر می آید و در این صورت می تواند حدیث از نظر دلالت، قطع نظر از سند، مستند حرمت حلق اللّحیه باشد.

### دلیل چهارم: روایت حبابه والبیّه.

#### اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَدَاهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرِوَالْخَثَعَمِيِّ عَنْ حَبَابَةَ الْوَالِبِيَّةِ قَالَتْ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شُرْطَةِ الْخَمِيسِ وَمَعَهُ دُرَّةٌ: لَهَا سَبَابَتَانِ يَضْرِبُ بِهَا بِيَاعِيَ الْجُرِّيَّ وَالْمَارَ مَا هِيَ وَالزَّمَارِ وَيَقُولُ لَهُمْ يَا بِيَاعِيَ مَسُوخِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَجُنْدِ بَنِي مَرَوَانَ؟ فَقَالَ إِلَيْهِ فُرَاتُ بْنُ أَحْنَفَ. فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا جُنْدُ بَنِي مَرَوَانَ؟ قَالَ: قَالَ: لَهُ أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللَّحْيَ وَفَتَلُوا الشَّوَارِبَ فَمَسَّحُوا. (1)

#### بحث سندی:

حبابه، زن بزرگواری بوده و از مخلصین مولا- امیرالمومنین علی علیه السلام بوده و پس از آن ملتزم به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بوده، عبدالکریم بن عمرو خثعمی هم شخص بزرگی هستند. (2) ولی باقی سند، مجاهیل هستند. ولی در عین حال شیخ طوسی و مرحوم کلینی روایت را معتبر دانسته اند. شیخ طوسی در کتاب غیبت، در مقام اثبات وصایت امام رضا علیه السلام به دو روایت که یکی از آن ها روایت حبابه والبیّه است و دیگری، روایت أمّ غانم است، که احتمالاً همین فقره در روایت اول طرح بوده، ذکر کرده است و تصریح می کند که این دو روایت در اثبات وصایت امام رضا علیه السلام کافی است. (3)

هم چنان که نقل روایت در کافی، دلیلی بر اعتبار حدیث می باشد. چرا که آن مرحوم، در دیباچه کتابش ملتزم شده که آثار صحیحیه از دو امام باقر و صادق علیهما السلام را ذکر کند.

در عین حال، این روایت که سند آن ضعیف است (4) را نقل کرده است. البتّه در هر صورت احتمال دارد که روایت مشهور بوده و در اصول اربعه مائه یا در کتاب معتبر روایی در آن زمان وجود داشته است و ممکن است اعتماد شیخ کلینی از باب وثوق به مضمون حدیث باشد، نه اعتبار روات آن.

#### بحث دلایل:

ص: 41

1- وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه ی 423، باب 67، روایت 4.

2- رجال النجاشی، صفحه ی 245، ترجمه 645

3- کتاب الغیبه، شیخ طوسی، صفحه ی 75-76، حدیث 82



به این روایت، استدلال شده که حلق لِحیّه حرام است. چرا که اگر حلق لِحیّه و بلند کردن ریش ها و هم-چنین بلند کردن سبیل و بافتن آن حرام و مبعوض پروردگار نبود، آن ها مسخ نمی شدند.

طبق این روایت، کسانی که ریش ها را می تراشیدند و سبیل ها را بزرگ می کردند، حرام دانسته شده به-صورتی که حتی شخص، مستحق مسخ شدن نیز می باشد. (مگر لطف حق باری تعالی او را نخواهد چنین عقوبتی سازد).

آقای میرزا جواد تبریزی می گوید که این روایت دلالت می کند که مجموع تراشیدن ریش با بزرگ کردن سبیل جایز نیست، اما اگر کسی فقط ریش و سبیل را باهم بتراشد، عملش حرام نخواهد بود.<sup>(1)</sup>

ظاهراً (بلکه) باطنا، هر عمل به تنهایی مستوجب عقاب می باشد، نه این که هر دو عمل در صورتی که با هم ضمیمه شوند، عمل حرام خواهد بود. نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ (سوره ی نساء. آیه ی 150) که نمی-شود مسلمان. پس نظر آقای میرزا جواد تبریزی هم مورد قبول ما نیست.

### ادله ی ریش تراشی:

در این جا، اشاره ای اجمالی به ادله ای می شود که برای حرمت ریش تراشی به آن ها استدلال شده است. سپس فروع مسئله ریش تراشی را در پی او می آوریم:

فهرست مندرجات:

1- دو بحث از فروع مسئله ریش تراشی.

2- بررسی اجمالی ادله حرمت ریش تراشی.

1 و 2- دلیل اول.

2 و 2- دلیل دوم.

3 و 2- دلیل سوم.

4 و 2- دلیل چهارم.

5 و 2- دلیل پنجم.

6 و 2- دلیل ششم.

ص: 42

---

1- در این نظر هم محل اشکال است، چون اگر بنا باشد ریش تراشی حرام باشد، چه تنهایی تراشیده شود چه با سبیل، حرام است.





7 و 2- دلیل هفتم.

8 و 2- دلیل هشتم.

9 و 2- دلیل نهم.

10 و 2- دلیل دهم.

11 و 2- دلیل یازدهم.

12 و 2- دلیل دوازدهم.

13 و 2- دلیل سیزدهم.

14 و 2- دلیل چهاردهم.

3- بررسی قول به کفایت ریش پروفیسوری گذاشتن.

4- ادله اثبات حرمت ریش تراشی.

1 و 4- وجه متباین بودن دلایل مذکور.

5- عبارت لِحِيَه در کلمات معصومین علیهم السلام و لغویین.

1 و 5- لغویان متقدم و متاخر.

11 و 5- کلام ابن سِکِّت.

12 و 5- سخن ابن فارس.

13 و 5- کلام موجود در کتاب خزانه الأدب.

14 و 5- سخنان فیروزآبادی.

2 و 5- لِحِيَه در کلمات معصومین علیهم السلام.

1 و 2 و 5- روایت اول.

1 و 2 و 5- استشهاد به هر دو روایت مذکور.

2و2و5-روایت دوم.

3و2و5-روایت سوم.

4و2و5-روایت چهارم.

5و2و5-روایت پنجم.

6و2و5-روایت ششم.

6-بررسی عبارت لِحِيَه در کلمات علمای شیعه و اهل تسنن.

1و6-کلام محقق حلی.

2و6-عبارت شهید اول.

3و6-سخن شهید ثانی.

4و6-کلام مالک.

5و6-نظر ابن جریر طبری.

7-سه دسته قرینه برای اثبات معنای وسیع لِحِيَه.

8-نظر طریحی و فیومی.

9-بحث حجیت قول لغوی.

1و9-نتیجه.

10-مستند معتقدان به جواز تراشیدن موهای عارضان.

1و10-تفاوت دو روایت.

2و10-مراد از أخذ در روایات مذکور.

1و2و10-دو کلام برای اثبات مراد أخذ.

2و2و10-نتیجه دو کلام مذکور.

11- حرمت حلق موهای گونه.

1 و 11- دلایل.

2 و 11- مصداق لِحْيَةٍ.

3 و 11- معنای عارضان.

4 و 11- معنای خَدَّ.

5 و 11- کلام ابن منظور سنّی در معنای خَدَّ.

6 و 11- سخن ثعالبی سنّی.

12- استدلال بر سیره ی مشرّعه برای اثبات جواز حلق.

### فهرست منابع.

دو بحث در فروعات مسئله ریش تراشی

### چهارده دلیل ادله ی حرمت ریش تراشی

دلیل اول:

اجماع فقهای شیعه از قرن هشتم تاکنون به گونه ای که جز افراد نادر، کسی فتوا به جواز آن نداده است. اولین کسی که فتوای او موجود است، مرحوم فخرالمقین در (الحواشی الفخریّه) است. شیخ بلاغی در کتاب رساله ی به نام حرمت حلق اللّحیة (1) از او این مطلب را نقل کرده است و بعد از ایشان، شهید اول در القواعد و الفوائد (2) نقل کرده است.

ص: 45

---

1- رساله فی حرمة حلق اللّحیة، شیخ بلاغی، جلد 1، صفحه ی 1، صفحه ی 155

2- القواعد و الفوائد، جلد 1، صفحه ی 232، شهید اول

ابن ابی جمهور احسائی در کتاب الاقطاب الفقیهیه (1) و بعد از آن، بسیاری از فقهای قرن یازدهم تاکنون تصریح به حرمت آن کرده اند. البته بعضی از فقها از قدمای شیعه، فقط به نقل بعضی از روایات مربوط به این بحث، اکتفا کرده اند. مانند مرحوم کلینی رحمت الله علیه در الکافی (2) و مرحوم سید مرتضی رحمت الله علیه در امالی خود (3) و مرحوم علامه ی حلی رحمة الله علیه در منتهی المطلب (4) و نیز در تذکرة الفقهاء (5).

دلیل دوم:

تغییر خلق الله، حرام است. آیه شریفه 118 سوره نسا که مفصل در بحث آیات گذشت.

دلیل سوم:

آیه شریفه 123 سوره نحل: *ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.*

آن گاه به تو (ای رسول ما) وحی کردیم که از آیین (توحیدی) ابراهیم حق گرا، پیروی کن که از مشرکان نبود. این چهارمین آیه ای است که در مورد آیین حضرت ابراهیم علیه السلام است که استفاده می کنیم از او که یکی از آیین جناب ابراهیم علیه السلام لِحْيَه و ریش گذاشتن بود (که بعداً در بحث روایات ان شاء الله تعالی خواهد آمد).

در ذیل این آیه ی شریفه، مرحوم سیّد هاشم بحرانی، صاحب برهان به نقل از تفسیرعلی ابراهیم قمی در مورد حنیف (دین پاک و خالص، آیین پاک و بدون آرایش)، گوید: *وهي الحنيفية العشر التي جاء بها ابراهيم عليه السلام: خمسة في البدن و خمسة في الرأس فاما التي في البدن فالغسل من الجنابة و الطهور بالماء و تقليم الأظفار و حلق الشعر من البدن و الختان و اما التي في الرأس فطم الشعر و أخذ الشارب و إعفا اللحي و السواك و الخلال فهذه لم تُسنخ الي يوم القيامة.* (6)

و همین روایت، در وسائل الشیعه (7) هم نقل شده است از قول امام صادق علیه السلام و در بعضی جاها (8) از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند: ده سنت را پدرشان ابراهیم علیه-السلام به یادگار گذاشته، پنج تا در سر و پنج تا در تن. در سر مسواک، مضمضه کردن، آب در دهان کردن و استنشاق (شستن بینی و آب در بینی کردن)، کوتاه کردن شارب و بلند گذاشتن ریش و در تن،

ص: 46

1- ابن ابی جمهور اصائی، الاقطاب الفقیهیه، جلد 1، صفحه ی 69

2- کلینی، الکافی، جلد 1، صفحه ی 346

3- سیّد مرتضی، امالی، جلد 4، صفحه ی 105

4- علامه ی حلی، منتهی المطلب، صفحه ی 319

5- علامه ی حلی، تذکرة الفقهاء، جلد 2، صفحه ی 253

6- تفسیر برهان، جلد 4، صفحه ی 491

7- وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه ی 423



خِتنه کردن، نوره کشیدن، تطهیر مخرج (بول و غائط)، زایل کردن موی زیر بغل و (عانه، روی شرمگاه) و گرفتن ناخن.

دلیل چهارم:

روایاتی که از هم شکل شدن با دشمنان، خداوند نهی می کند و ما را از پیمودن مسیر آن ها باز می دارد. مانند روایت: لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَشَبَهَ بِغَيْرِنَا لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى. از ما نیست کسی که به غیر ما، خود را شبیه کند- به یهود و نصاری- خود را شبیه نکنید. (1)

باتوجه به این که ریش تراشی، سیره ی عملی کفار است، پس به مقتضای این عمومات، حرام می شود. علاوه براین که در برخی از روایات که مربوط به بحث ریش است، اشاره به این نکته شده که خود را شبیه کفار نکنید.

دلیل پنجم:

ادله ای که تشبیه زنان به مردان و مردان به زنان را حرام کرده است، مثل روایت نبوی مشهور (2)، واضح است. کسی که ریش خود را می تراشد از نظر صورت شبیه به زنان می شود.

دلیل ششم:

روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که از تعبیر به لعن حرمت ریش استفاده می-شود و مراد از مُثْلَه در این روایت، این نیست که کسی ریش دیگری را بتراشد (3)، بلکه مراد این است که شخصی، ریش خود را بتراشد. زیرا لفظ مُثْلَه در بسیاری از موارد در مواردی استعمال شده که شخص به خود ضرری وارد کند. (4)

دلیل هفتم:

قال رسول الله صل الله عليه و آله و سلم: عَشْرُ خِصَالٍ عَمَلُهَا قَوْمٌ لَوْ طَبَخُوا بِهَا أَهْلَكُوا وَ تَزِيدُهَا أُمَّتِي بُخْلَةً. ایتان الرجال بعضهم بعضا و رميهم بالجلاهي و الخذف و لعبهم بالحمام و ضرب الدفوف و شرب الخمر

ص: 47

1- بحار، جلد 76، صفحه ی 104/12، وسائل جلد 11/111/1

2- وسائل، جلد 1، صفحه ی 423

3- البته سلمانی هم در صورت ریش تراشیدن افراد، محل اشکال است و کسبش هم خالی از اشکال نیست، مگر رعایت کند. (مگر متدین بسیار کم)

4- وسائل، جلد 12، صفحه 157

وقص اللحية وطول الشارب و الصّفير و التّصفيق و لباس الحرير و يزيدها امتي بخلة ايتان النساء بعضهن بعضا. (1)

دليل هشتم:

روایتی به نقل از حبابه والبیّه از امیرالمومنین علی علیه السلام فی شرطه الخّمیس و معه درّة لها سبّابتان یضرب بها بیّاعی الجّری و المار ما هی و الزّمار و یقول لهم یا بیّاعی مسوخ بنی اسرائیل و جند بنی مروان فقام الیه فرات بن احنف فقال یا امیرالمومنین و ما جند بنی مروان فقال له: اقوام حلقوا اللّحی و فتلوا الشّوارب فمسیحوا. (2)

مسخ شدن آن قوم دلالت می کند که این عمل برای آن ها حرام بوده است و از تقریر حضرت علیه السلام، حرمت ریش استفاده می شود و اگر هم تقریر حضرت علیه السلام در این حدیث احراز نشود، با استحباب حکم شرایع سابقه، حرمت ریش تراشی اثبات می شود.

دلیل نهم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: لیس منّا من سلق و لا خرق و لا حلق. (3)

از این روایت، چنین استفاده می کنند که (لیس منّا) در حرمت، ظهور دارد و اطلاق حلق، شامل حلق لِحیه در غیر مصیبت دیدن نیز می شود.

دلیل دهم:

روایاتی که برای حلق لِحیه دیگری، دیه قرار داده است، مثل روایتی که از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: قضی امیرالمومنین علی علیه السلام فی لِحیه اذا حلقت فلم تنبت الدّیه کامله فاذا انتبت فتلت الدّیه. (4) از ارزش داشتن ریش به وجوب نگاه داشتن آن پی می بریم.

دلیل یازدهم:

روایاتی که اثبات می کند کندن موی سفید (چه از ریش و چه از موی سر) حرام است، مثل روایتی که از امیرمومنان علی علیه السلام وارد شده است که فرمود: لا تنتفوا الشّیب، فانه نور للمسلم (5).

ص: 48

1- مستدرک الوسائل، جلد 1، صفحه 407، ترجمه اش در بحث روایات خواهد آمد.

2- کافی، جلد 1، صفحه 346 (ترجمه اش بعد خواهد آمد)، ابواب الحمام، باب 4، حدیث 3، به نقل از جامع الصغیر جلد 2، صفحه 50

3- عوالی اللئالی، جلد 1، صفحه 111

4- وسائل الشیعه، جلد 19، صفحه 260

5- بحار، جلد 3، صفحه 106، ح 3

که با اجماع مرکب بین موی سفید و غیر آن و بین نتف (کندن مو) و حلق حرمت ریش تراشی اثبات می-شود.

دلیل دوازدهم:

روایاتی که وجود ریش در مردان را مایه زینت ایشان می شمردند، برخی از حکمت های خلقت ریش برای مردان را بیان می کنند. مانند حدیثی از امام صادق علیه السلام که فرمود: *زین الله الرجال باللحی و جعلها فصلاً یستدل بها علی الرجال و النساء*. ریش را برای مردان زینت شمرده فهمیده می شود که مردان نباید ریش را بتراشند (1).

دلیل سیزدهم:

دسته ای از روایات که به اعفاء اللحی و کوتاه کردن شارب امر می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: *حَفُوا الشَّوَارِبَ و اعفوا اللحی و لاتتشیبوا بالمجوس* (2).

اگر امر بر وجوب حمل شود و مراد از اعفاء لِحیّه، اصل ریش گذاشتن باشد و هم بلندکردن آن و نه این که اعفاء فقط به معنای بلند کردن ریش باشد، این حدیث نیز بر حرمت ریش تراشی دلالت می کند.

دلیل چهاردهم:

عقل به سه بیان بر حرمت ریش تراشی حکم می کند. یکم آن که ریش تراشی سبب ضرر رسیدن به انسان است و ضرر انسان به خویشتن قبیح است. بنابراین گفته بسیاری از پزشکان متخصص وجود ریش، منافی به دنبال دارد و ریش تراشی مضراتی را به بار می آورد. دوم آن که ریش تراشی موجب تشبّه مرد به زن می شود و عقل، تشبّه زن و مرد به یک دیگر را قبیح می داند. سوم آن که بنابر حکم عقل، تصرف عبد غیر ماذون در ملک مالکش قبیح است و انسان، ملک خداوند است و خداوند به او اذن نداده که او بخواهد ریش مخلوق خداوند را بتراشد.

بررسی قول به کفایت ریش پروفوسوری: (بلکه عدم کفایه است)

آقای خویی این مسئله را جایز می داند و پس از ایشان، برخی از معاصران نیز به آن معتقد شدند (3). فقط با اشاره به این که (لِحیّه) شامل غیر موهای چانه نمی شود، این نظریه را اثبات می کند و در کتب فقهی ایشان از علل اینکه لِحیّه به این معنا است و این که مقتضای دیگر ادله چیست، بحث نشده است. ولی این

ص: 49

1- سفینه البحار، جلد 4، صفحه ی 296. بحار، جلد 58، صفحه ی 314. مناقبه، جلد 4، صفحه 353

2- بحار، جلد 58، صفحه ی 316

3- صراط النجاة، جلد 1، صفحه ی 519



تعریف پروفیسوری هم کاری را حل نمی کند، بلکه بر سقم او می افزاید و با تعاریف لغویین و روایات، این تعریف سازگار نیست و از نظر ما هم این تعریف کاملاً ناقص است.

### **ادله اثبات حرمت ریش تراشی:**

به چند دلیل مفهوم لِحیَه مخصوص موهای چانه نیست.

دلیل اول: اکثر علما و حتی لغویین، ریش تراشی را مطرح کرده اند. موضوع این حکم را (لِحیَه) قرار داده اند نه فقط موهای چانه.

دلیل دوم: طبق این دلیل، ریش پروفیسوری کفایت نمی کند. زیرا بر تراشیدن موهای کنار صورت (عارضان) تغییر خلق الله صدق می کند.

دلیل سوم: درباره تعبیر (لِحیَه) که بحث درباره آن خواهد آمد.

دلیل چهارم: چون بسیاری از کفار در زمان حاضر، ریش پروفیسوری می گذارند و ملاک در بحث تشبّه به کفار، کفار معاصر است، ریش پروفیسوری کفایت نمی کند.

دلیل پنجم: ریش پروفیسوری کفایت نمی کند. زیرا اگر چه با نگاه به موهای چانه شبیه زنان نمی شود، پس از تراشیدن دو طرف صورت خود با نگاه به آن بخش صورت، شبیه به زنان می شود و دلیل عقل با همه وجوهش حلق، قسمتی از ریش را نیز حرام می کند و در ادله ی دیگر از کلمه (لِحیَه) یا (لِحی) تعبیر کرده اگر مقدمات حکمت را در آن روایت تمام بدانیم، بر کفایت نکردن ریش پروفیسوری دلالت می کند. زیرا حلق دو طرف صورت از اطلاق این روایت می شود. اما اگر مقدمات حکمت آن تمام نشود، روایت مجمل می شود و چون دوران امر بین دو متباین است، تراشیدن هر جا از صورت به مقتضای قاعده اشتغال، حرام می شود.

وجه متباین بودن دلایل مذکور:

وجه متباین بودن آن ها این است که مراد از روایت، یکی از این سه مورد است:

یکم: تمام موهای صورت.

دوم: موهای چانه فقط.

سوم: موهای دو طرف صورت فقط.

ولی چون احتمال سوم به دلیل اجماع مرکب از بین می رود، دوران امر بین اقل و اکثر خواهد شد و درباره موهای دو طرف صورت، اصل برائت جاری می گردد. اما دلیل یازدهم که از تنف و کندن شیب نهی شده است، تعبیر (شیب) را به کار برده که در لغت به معنای موی سفید است و شامل همه موهای سفید می-شود. چه موهای صورت و چه غیر آن. بنابراین، طبق اطلاق دلیل نیز ریش پروفوسوری کفایت نمی کند. چنان که پیداست، همه ادله بر حرمت ریش تراشی اقتضا می کند که ریش پروفوسوری کفایت نکند. بر فرض که بعضی از ادله در حرمت تراشیدن موهای چانه ظهور داشته باشند و حرمت تراشیدن موهای دو طرف صورت (عارضان) را ثابت نکند، تعارضی بین ادله به وجود نمی آید. زیرا برخی از ادله، مقدار خاصی را متعلق حرمت دانسته اند و ادله دیگر، معنای وسیع تری را متعلق حرمت شمرده اند. قرار و بین دو دلیل اثباتی، تعارض نیست. زیرا مفروض ما آن است که دلیلی که معنای ضیقی را اثبات می کند، مفهوم ندارد. برای مثال اگر دلیلی دلالت کند که تراشیدن موهای چانه حرام است، حرام نبودن تراشیدن موهای غیر چانه را اثبات نمی کند.

### عبارت لِحِيَه در کلمات حضرات معصومین علیهم السلام و لغویان:

باید دید که عبارت لِحِيَه در کلمات معصومین علیهم السلام و آقایان لغویان و آقایان فقها، تنها بر موهای چانه گفته شده و یا شامل موهای عارضان نیز می شود.

لغویان متقدم و متأخر:

برخی از لغویان، تصریح کرده اند که لِحِيَه به معنای موهای چانه و دو طرف صورت است.

1- ابن منظور سنی، در لسان العرب (1).

اللِحِيَه: اسم يجمع من الشعر ما نبت على الخدين و الذقن و الجمع لِحِي و لِحِي بالضم، مثل ذُرْوَةٍ و ذُرَى.

واللِحِي: الذي يَنْبْتُ عليه العارض و الجمع أَلْح و لِحِي و لِحَاء.

2- زبیدی، در تاج العروس. جلد 20 صفحه 144.

3- فیروزآبادی، در قاموس اللغه. جلد 4 صفحه 558.

4- در المنجد، در لفظ لحي می گوید: اللِحِيَه ریش، موی صورت.

الألْحِي و اللِحِيَانِي. دارای ریش زیاد و انبوه یا دراز.

5- صاحب اقرب الموارد، جلد 2 صفحه ی 1135.

ص: 51

6- فرهنگ نامه لاروس، جلد 1 صفحه ی 1030. آمده است: والسُّبَالُ جمعُ سُبُلَةٍ و هي مَقْدَمُ اللَّحِيَةِ.

در این تعبیر، مَقْدَمٌ به لِحِيَةٍ اضافه شده است. پس معلوم می شود که لِحِيَةٍ، مخصوص مقدم صورت (موهای چانه) نیست. زیرا اگر لِحِيَةٍ مخصوص موهای چانه بود، اضافه مقدم به لِحِيَةٍ، اضافه چیزی به مرادفش می شد که به اتفاق علمای علم نحو، این اضافه غلط است. مثل این که گفته شود (انسانُ البشر).

سخن فیروزآبادی:

فیروزآبادی در قاموس اللّغة می نویسد: رجل مسلوط اللّحیة خفیف العارضین)

وی (سلط لِحِيَةٍ) را به کم بودن موهای عارضان، تفسیر کرده، پس فهمیده می شود که عارضان جزء لِحِيَةٍ است.

در کتاب المزهر فی اللّغة، آمده است: (الثَّطُّطُ: خَفَّةُ اللَّحِيَةِ فِي الْعَارِضِينَ). بنابراین عبارت دو گونه جزء لِحِيَةٍ است.

7- مرحوم عبدالرحمان خلیل بن احمد فراهیدی (متوفاً- 175) در کتاب العین که اول کتاب لغت شیعه است، می گوید:

واللّٰحُ مقصور واللّٰحَاءُ ممدود علی العصا من قشرها و التّحیْتُ اللّحاء و لجبته التّحاء و لِحياً اذا أخذت قشرة. که تمام پوست صورت (دو طرف) را گرفته باشد.

8- حسن عمید در فرهنگ عمید خود می گوید: لِحِيَةٍ: موهای گونه و چانه مرد است، ریش.

9- دهخدا در فرهنگ لغت خود چنین می گوید: ریش، محاسن، شعر الخَدَّین و الذقن لِحی و لِحی. نقل از منتهی الارب و در قسمت لفظ ریش می گوید: موهای چانه و گونه ها، محاسن، مجموع مویی که بر زرخ و چانه و اطراف رخسار برآید. به نقل از کتاب براهین العجم.

### لِحِيَةٍ در کلمات حضرات معصومین علیهم السلام:

روایت اول: در کتاب الجعفریات این روایت را آورده است: قال امیرالمومنین علیه السلام:

خُذُوا مِنْ شَعْرِ الصَّدْغِینِ وَ مِنْ عَارِضِ اللَّحِيَةِ وَ مَا جَاوَزَ الْقَبْضَةَ مِنْ مُقَدِّمِ اللَّحِيَةِ فَجَزْوه. موهای بین چشم و گوش و موهای دو طرف صورت (عارضان) را کوتاه کنید و موهای جلوی ریش را اگر بیش از یک قبضه شد، بزنید. (1)

ص: 52

استشهاد به هر دو روایت مذکور، برای اثبات مطلوب به دو قسمت از این روایت می توان استشهاد کرد:

یکم (مقدم اللّحیه) که از اضافه مقدم به لِحیه معلوم می شود. مفهوم لِحیه شامل غیر موهای چانه نیز می شود که توضیح آن گذشت.

دوم: (عارض اللّحیه) که این تعبیر و تشبیه به آن در روایات بسیار آمده است وجه استدلال، این است که کلمه عارض در لغت به معنای جانب است و در این مورد اختلافی بین لغویان وجود ندارد و معنای دقیق آن کناره شیء است و نه کنار آن. کناره شیء، داخل آن شیء است و در گوشه آن قرار دارد. برخلاف کنار یک شیء که خارج از آن و چسبیده به شیء است. کلمات لغویان، دلیل بر این است که عارض و جانب بر معنای اول دلالت دارد. در لسان العرب آمده است:

و در حدیث ابی هریره، ان التّبی صلی الله علیه و آله و سلم بعث خالد بن ولید یوم الفتح علی المُجَنَّبَةُ الیمنی و الزبیر علی المُجَنَّبَةِ الیسری و جَنَّبَا الوادی: ناحیتاهُ و کذلک جانباهُ.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز فتح مکه، خالد بن ولید را در طرف راست و زبیر را در طرف چپ فرستاد. معنای جنبتا الوادی دو گوشه وادی است. از این روایتی که او نقل می کند، مطلوب استفاده می شود. زیرا طرف راست و چپ، جزئی از آن منطقه است نه این که بیرون و چسبیده به آن باشد. هم چنین از این که در معنای (جنبتا الوادی) به (ناحیه) تعبیر می کند، این معنا به دست می آید. زیرا معنای ناحیه، گوشه یک شیء است که درون آن قرار دارد. این منظور ستی در جای دیگر این کتاب (لسان العرب) می نویسد:

وَالجَنبُ، الْقَطْعَةُ مِنَ الشَّيْءِ تَكُونُ مُعْظَمَةً أَوْ شَيْئًا كَثِيرًا مِنْهُ.

جنب، قطعه ای از شیء است. والجنب الناحیه. لسان العرب جلد 3 صفحه ی 208.

جنب انسان از زیر بغل انسان تا بین ناف و کمر او است. معنای جنب، ناحیه و گوشه یک چیز است، هم از معنای (جنب انسان) و هم از این که در معنای جنب، تعبیر ناحیه و گوشه را به کار می برد، مطلوب ثابت می شود. اولی به دلیل این است که زیر بغل انسان، جزء بدن انسان و در گوشه بدن او قرار دارد نه این که خارج از بدن او و چسبیده به آن باشد. البته مسلم است که بین جنب و جانب تفاوت است. زیرا اولی به معنای کنار یک شیء است که خارج از آن شیء قرار دارد و دومی به معنای کناره یک شیء است که در گوشه آن قرار دارد. شاهد معنای اولی، کلام امیر مومنان علی علیه السلام در نهج البلاغه است که می فرماید: هر چیز بزرگی در مقابل قدرت تو بسیار کوچک است.

واضح است که قدرت خداوند جزئی از اشیا نیست. از دیگر شواهد بر این جانب، شیء به معنای کناره آن است. کلام حضرت در جای دیگری از نهج البلاغه است. ایشان می فرماید: وَأَبْسَطَ لَهُمْ " وَجْهَكَ وَ أَلِنَ لَهُمْ " جَانِبَكَ وَ أَسَّ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ.

با روی گشاده با آنان رفتار کن و پهلوی خویش را برای آن ها نرم نما و در نگاه هایت بین آن ها تفاوتی مگذار.

روایت اول: تعبیر (جانک) را در سیاق (وجهک) و فی اللحظة والنظرة، استفاده کرده که جزئی از بدن است. اگرچه معنای کنایی از آن اراده شده است. بنابراین، تعبیر (عارض الحیة) در روایت، کناره لِحیة و داخل آن است.

روایت دوم: دومین قرینه ای که از روایات برای اثبات مفهوم وسیع لِحیة می توان آورد، روایاتی است که به شانه کردن لِحیة و خضاب کردن آن، امر کرده است. چه کسی ملتزم می شود که مراد در این روایات، شانه کردن و خضاب نمودن، فقط موهای چانه است. (1)

روایت سوم: در صحیحی ی بزنطی آمده است:

سألته عن الرجل هل يصلح له ان يأخذ من لِحیة؟ قال الرضا علیه السلام: اما من عارضیه فلا یاس و اما من مُقَدِّمها فلا. (2)

و شبیه این روایت، روایت علی بن جعفر است که از امام کاظم علیه السلام سوال کرد:

سئلته عن الرجل ایصلح ان يأخذ من لِحیته؟ اما من عارضی فلا بأس و اما من مقدمة فلا يأخذ. (3)

در این دو روایت، از کوتاه کردن لِحیة سوال شده است. اگر معنای لِحیة فقط موهای چانه بود، وجهی برای تفصیل بین موهای عارضان و موهای چانه در جواب نبود و نمی توان گفت که مراد از سوال، لِحیة و اطراف آن است. زیرا قرینه ای بر آن وجود ندارد و خلاف ظاهر است. افزون بر این، از اضافه (عارض) به (لِحیة) و (مقدم) به آن، این معنا استفاده می شود.

روایت چهارم: در کتاب الغدیر چنین آمده است:

عن ابن عمر: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المجوس: انهم یوفرون سبالهم و یحلقون لِحاهم. فخالقوهم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: و مجوس ها، شارب خود را بلند می-کنند و ریش خود را می تراشند. پس با آن ها مخالفت کنید (4).

در معنای (سُبَلَّة) اختلاف شدیدی بین لغویان است، تا جایی که لسان العرب هفت قول در معنای آن ذکر می کند. ولی قرینه روایات دیگری است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مراد از (سُبَلَّة) در این

ص: 54

1- بحار، جلد 76، صفحه ی 115

2- وسائل، جلد 1، صفحه ی 80

3- مستدرک سفینة البحار، جلد 9، صفحه 242، مؤسسة النشر الاسلامی، قم

4- الغدیر، جلد 1، صفحه ی 150

روایات، (شارب) است. پس مراد از (لِحاهم)، موهای دو گونه و چانه است نه فقط موهای چانه. زیرا مجوس یا موهای دو گونه را حلق می کردند و یا نه در صورت اول، اگر مراد از لِحیه، فقط موهای چانه بود، حضرت باید می فرمود: موهای چانه و موهای دو گونه خود را حلق می کردند و درباره صورت دوم باید گفت که بسیار بعید است مجوس موهای چانه را می تراشیدند و موهای دو گونه را نگه می داشته اند و با وجود این که در بسیاری از کتب تاریخی، کیفیت و انواع ریش گذاشتن پیشینیان بیان شده، در تاریخ نیامده که گروهی ریش خود را این گونه می گذاشته اند.

افزون بر این در بعضی از روایات از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده است:

حفوا الشوارب و اعفوا اللّحی و لا تشبّهوا بالمجوس. (1)

هم چنین در روایت فرستادگان کسری که مجوس بودند، تعبیر (و فدلحلقا لحاهما) (2) آمده است که بنابر ظاهر، هر دو روایت مجوس همه ریش خود را می تراشیدند.

ممکن است در این قرینه، خَدّشه ای وارد شود. شاید چون حلق دو گونه نزد شارع مقدس حرام نبوده، اشاره ای به این که مجوس دو گونه را حلق می کرده اند، در این روایت نشده است. پس صورت اول صحیح می شود. ولی در پایان بحث، اثبات خواهد شد که حلق موهای دو گونه حرام است. پس این خَدّشه وارد نیست.

### بررسی عبارت لِحیه در کلمات علمای شیعه و اهل تسنن:

کلام محقق حلی: مرحوم محقق حلی در کتاب معتبر می نویسد: إِنَّ اللّحیةَ اسْمٌ لجملة العذارین و ما علی اللّحین و الذّقن. (3)

لِحیه، شامل موهای عذار (کنار گوش) و موهایی که بر دو استخوان اطراف صورت می روید و موهای چانه می شود.

عبارت شهید اول: شهید اول در کتاب ذکری می نویسد: والعارض: الشّعرا المنحطّ عن القدر الموحّاذی للأذن نابتاً عن اللّحیة والذقن تحته و هو مَجْمَع اللّحیتین. (4)

عارض به مویی گفته می شود که از کنار گوش سرازیر می شود و بر روی استخوان اطراف صورت می روید و چانه که محل اتصال این دو استخوان است، زیر آن قرار دارد.

ص: 55

1- معانی الاخبار، جلد 1، صفحه ی 291

2- بحار، جلد 20، صفحه ی 390

3-المعتبر، جلد 1، صفحه ی 142

4- ذکری الشیعة فی احکام الشریعة، جلد 2، صفحه ی 122

هم چنین، مرحوم سبزواری همین عبارت را در کتاب ذخیره آورده است. (1)

از این که از استخوان های دو طرف صورت به لِحیه تعبیر کرده اند، معلوم می شود که بر موهایی که بر آن می روید نیز لِحیه صادق است. و لِحیه، مخصوص موهای چانه نیست. اگرچه بعضی از کسانی که معنای لِحیه را در مورد موهای چانه منحصر کرده اند، قبول دارند که به دو استخوان اطراف صورت، لُجبان گفته می شود، ولی فقط شامل موهای چانه شود.

سخن شهید ثانی: ایشان در کتاب الروضة البهية (2) می نویسد: اللَّحِيَيْنِ الْعِظْمَانِ اللَّذَانِ يَنْبَتُ عَلَيَّ بَشَرَتَهُمَا اللَّحِيَّةُ وَيُقَالُ لُمَلْتَقَاهَا الذَّقْنُ.

لِحیان به دو استخوان گفته می شود که بر روی پوست آن می روید و به محل اتصال آن به استخوان چانه گفته می شود. کلام ایشان در بیان مطلوب صراحت دارد. همین تعبیر را بعضی از لغویین مانند العین مرحوم عبدالرحمان خلیل بن احمد در لفظ لِحیه آورده است. در صفحه 870.

و ابن منظور در جلد 3 صفحه 185 و صاحب المنجد و کلام مالک. مالک از روسای چهار مذهب اهل تسنن گفته است: ما بین اللَّحِيَّةِ وَالْأُذُنَ لَيْسَ مِنَ الْوَجْهِ. (3)

بین ریش و گوش، جزء صورت نیست و شستن آن در وضو لازم نیست. اگر لِحیه فقط به معنای موهای چانه بود، مراد وی این می شد که قسمت عارضان، جزء صورت نیست. در حالی که بطلان این مطلب آشکار است.

نظر ابن جریر طبری:

ابن جریر طبری از دانشمندان تسنن است. در کتاب جامع البیان (4) تصریح کرده که لِحیه شامل موهای عارضان نیز می شود. سه دسته قرینه برای اثبات معنای وسیع لِحیه آورده شده.

قرینه اول: کلمات لغویان متقدم و متأخر بود که معنای حقیقی لِحیه را شامل موهای عارضان نیز می دانند.

در قرینه دوم و سوم از استعمال لِحیه در کلمات معصومان علیهم السلام و علمای شیعه و دانشمندان اهل تسنن از متقدمان و بعد از آن ها در معنای وسیع آن بحث شد. اگرچه استعمال، دلیل بر حقیقی بودن مُستعمل فیه نیست. این همه استعمالات گوناگون اطمینان می آورد که معنای حقیقی لِحیه شامل موهای عارضان نیز می شود. یا که کاربرد آن به گونه ای مجاز در این معنا شهرت دارد که اگر در غیر این معنا

ص: 56

1- ذخیره المعاد، جلد 1، صفحه ی 27، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، قم

2- الروضة البهية، جلد 10، صفحه ی 220

3- ابن قدامه، المغنی، جلد 1، صفحه ی 96

4- ابن جریر طبری، جامع البیان، جلد 6، صفحه ی 161

استعمال شود، مجاز بوده و نیاز به قرینه دارد. بنابراین، چند استعمال نادر درباره کاربرد لِحیّه در معنای موهای چانه به مطلوب آسیب نمی رساند.

برای نمونه در روایتی آمده است:

رایت ابا جعفر علیه السلام، يأخذ عارضیه و یُطِن لِحیته.

از مقابله عارضان با لِحیّه در این روایت، فهمیده می شود که مراد از لِحیّه، فقط موهای چانه است.

علاوه بر این، ابن منظور سنی در لسان العرب در معنای (تبطین اللّحیة) می نویسد:

(ای يأخذ الشعر من تحت الحنک و الذّقن (1). موهای زیر چانه اش را کوتاه می کند).

اما باید گفت که در این روایت نیز معلوم نیست لِحیّه در معنای موهای چانه به کار رفته باشد. زیرا لِحیّه، مفهومی کلی است که مصادیق متعدد دارد. موهای چانه یک مصداق آن است و مصداق دیگر آن، موهای عارضان به شمار می رود و این طور نیست که لِحیّه کل باشد و دارای اجزای متعدد باشد، زیرا تنها بر موهای عارضان عنوان لِحیّه صادق است. در حالی که اگر از اجزای لِحیّه باشند، نباید لِحیّه بر تک تک آن ها به گونه مستقل صدق می کرد. همان طور که بر دست انسان صدق نمی کند. بنابراین ممکن است گاهی مراد از لِحیّه، موهای چانه باشد. مثل این روایت و گاهی مراد از آن موهای عارضان باشد. همان-طوری که از فیروزآبادی در قاموس ذکر شده (رجل مَسْلُوط اللّحیة خفیف العارضین). (مرد سبک افسار)

بنابراین، لِحیّه در این روایت، به معنای کلی ریش به کار رفته است که بر موهای چانه هم تطبیق می شود.

نظر طریحی و قیومی: (2)

با توجه به این که او متوفای سال 393 قمری است و ابن سید کتیت صاحب الكنز اللغوی، قبل از او می-زیسته و او در این کتاب به معنای وسیع لِحیّه قائل شده، اگر معنای لِحیّه، تنها موهای چانه بود، نباید جوهری از تعبیر (واللّحیة معروفه) استفاده می کرد. از این رو معلوم می شود که جوهری نیز معنایی وسیع برای لِحیّه در نظر داشته که معنای آن را معروف و مسلّم گرفته است. از این جهت نیز مرحوم طریحی و هم قیومی در بسیاری از موارد معنای اصطلاحی و عرف آن زمان را در معنای لغات بیان می کرده، معنایی است که برای (بیع) آورده است. او می نویسد: (البیع مبادلة مالٍ بِمالٍ) (3)

در حالی که اکثر علمای لغت جنبه مالیت را در بیع مطرح نکرده اند و آوردن قید مالیت ناشی از معنای اصطلاحی آن در فقه است.

ص: 57

1- لسان العرب، ابن منظور، جلد 1، صفحه ی 374

2- مجمع البحرین، طریحی، جلد 1، صفحه ی 10-11

3- جوهری، الصحاح، جلد 4، صفحه ی 2680



## نتیجه:

در نتیجه، درباره این دو قول، برخی از مرجّحات جاری نمی شود و مرجّحات قول اول (معنای وسیع لِحیّه) را تقویت می کند و موجب این می شود که اطمینان به معنای وسیع لِحیّه حاصل شود.

اگر بر فرض، مرجّحاتی برای قول اول پذیرفته نمی شد، هر دو قول تساقط می کردند و حجّیت قول لغوی از باب طریقت است نه سببیت.

## مستند معتقدات به جواز تراشیدن موی غارضان:

### اشاره

پس نوبت به اصل عمل می رسد. در این بحث که از مصادیق اجمال نصّ و دوران امر بین اقل و اکثر است، - اصلی و عملی - درباره تراشیدن موهای عارضان برائت را اقتضا می کند.

ولی در مواردی که نسبت بین دو معنای عام و خاص باشد و احتمال برود ذکر معنای خاص به دلیل نبودن معنای عام بوده، معنای عام مقدّم می شود. زیرا در این صورت، قول کسی که معنای عام را ذکر کرده در تعارض با قول دیگر قرار نمی گیرد. پس حجّت می شود از باب تخصیص متکلم با واحد حقیقی یا حکمی. مثل چهارده معصوم علیهم السلام است که جمع عرفی آن در بیشتر موارد، تقدیم معنای خاص و حمل معنای عام بر آن است. ولی در این بحث، کلمات لغویان ناظر و مفسّر یک دیگر نیستند تا چنین جمعی به توان کرد. پس اگر اثبات شود مراد مرحوم طریحی و فیومی، عدم وجدان معنای عام بوده، نه این که آرا انکار کنند.

قول مشهور لغویان (معنای وسیع و عام برای لِحیّه)، بدون معارض و حجّت می شود. مستند معتقدان به جواز تراشیدن موهای عارضان، افزون بر این دو روایت وجود دارد که ممکن است مستند معتقدات به -جواز تراشیدن موهای عارضان قرار بگیرد.

در صحیحی بزنطی آمده است:

سئلته عن الرجل هل یصلح له ان یأخذ من لِحیّته؟ قال علیه السلام: اما من عارضیه فلا بأس و اما من مقدّمها فلا.

علی بن جعفر از امام علیه السلام نقل کرده است:

و به روایت دیگر: سئلته عن الرجل یصلح ان یأخذ من لِحیّته؟ قال علیه السلام: اما من عارضیه فلا بأس و اما من مقدّمه فلا یأخذ.

## تفاوت دو روایت:

تفاوت مهمّ این دو روایت در ذیل آن هاست:

در صحیحہ بزنی آمده است (و اما من مقدّمها فلا)

و در روایت علی بن جعفر می گوید: (فلا يأخذ). کسانی که تراشیدن عارضان (دو گونه صورت، دو طرف صورت که نمایان و ظاهر است) را جایز می دانند، کلمه (آن یاخذ) را به معنای مطلق می دانند. یعنی اگر موهای عارضان را کوتاه یا کامل بتراشد (یعنی آن را حلق کند)، حرام نیست. افزون بر این، اگر پرسش گر در این دو روایت، تنها کوتاه کردن ریش را در نظر داشته، این پرسش نادرست بوده است. زیرا واضح است که می توان موهای عارضان را کوتاه کرد و بلند کردن آن واجب نیست. به ویژه که پرسش -گران و سائلان در این دو روایت، علی بن جعفر و بزنی از بزرگان اصحاب و آگاه به مبانی واضح معصومان علیهم السلام بوده اند و پرسش های واضح را نمی پرسیده اند، بلکه به حکم آن آگاه بوده اند. با وجود این تتبع زیاد و دقت در کلام معصومین علیهم السلام و علما، این گونه استفاده از روایت روشن می گردد.

مراد از أخذ در روایات مذکور، درباره اطلاقی که ادعا شده، باید گفت مراد از أخذ در این دو روایت، فقط کوتاه کردن است و شامل حلق نمی شود. در روایات آمده است: عن محمد بن مسلم: رایت ابا جعفر علیه السلام والحجّام يأخذ من لحيته. فقال: دَوْرها. (1) امام باقر علیه السلام را دیدم و حجّام ریش حضرت را کوتاه می کرد. حضرت به او فرمود: ریش را گرد کن. این روایت به قرینه (دَوْرها) معلوم می کند که مراد از أخذ، حلق نیست. زیرا اگر کسی ریش خود را حلق کند، ریش دیگر نمی ماند تا آن را گرد کند.

در کتاب الجعفریات (2) آمده است: قال لنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ليأخذ أحدكم من شعر صدغيه و من عارض لحيته. قال: و أمر ان ترجل لحيته.

باید موهای صدغین (گیج گاه، موی روی گیج گاه و عارضان وزیر لب پایین را کوتاه کنید. در این دو روایت، امر فرموده اند که موهای صدغین و عارضان را کوتاه کنند. اگر معنای این دو روایت، حلق را نیز دربر می گرفت پس حلق عارضان مستحب بود. در حالی که حضرات معصومین علیهم السلام و اصحاب ایشان، عارضان خود را هرگز حلق نمی کرده اند. با وجود این که در بعضی از روایات، کیفیت ریش گذاشتن معصومین علیهم السلام پرداخته شده است. پس معلوم می شود که مراد از أخذ، در این دو روایت، فقط کوتاه کردن آن است و شامل حلق آن نمی شود.

قرینه دیگر در این دو روایت برای اثبات مدّعا، این است که حلق صدغین مطلوب نیست، کوتاه کردن آن مطلوب است. طریحی در مجمع البحرین می نویسد: عذار اللّحية جانبها يتصل أعلاها بالصدغ و اسفله بالعارض. معنای عذار لحيه دوطرف لحيه است که بالای آن صدغ و باعث زشتی انسان می شود و هم

ص: 59

1- وسائل الشیعة، جلد 1، صفحه ی 419

2- الجعفریات، جلد 1، صفحه ی 156

این که از معصومین علیهم السلام و اصحاب ایشان نقل نشده که صدغین خویش را حلق کنند. پس مراد از أخذ صدغین، کوتاه کردن آن بوده و چون عارض بر صدغین عطف شده و لفظ (خذوا) قبل از آن تکرار نشد، پس مراد از أخذ عارضان، کوتاه کردن آن است. نه معنایی که شامل حلق آن شود. حتی اگر لفظ (خذوا) تکرار می شد، به قرینه سیاق، تنها در معنای کوتاه کردن ظهور می داشت.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ليأخذ أحدكم من شاربته و نيتف شعر أنفه. (1)

باید شارب خود را کوتاه کنید و موهای بینی خود را نتف (بکنید). این روایت به قرینه مقابله أخذ با نتف معلوم می کند که أخذ در معنای کوتاه کردنی به کار رفته که مو از اصل آن قطع نشده است.

عن علي عليه السلام: خذوا من شعر الصدغين و من عارض اللحية و ما جاوز العنقفة من مُقَدِّمها. (2)

دو کلام برای اثبات مراد أخذ:

اما در کلمات علما برای اثبات مطلوب مفید می نماید: یکی کلام شهید اول در کتاب البيان (3) است که می فرماید: و يكره القرح في الحق والأخذ من اللحية.

حلق قسمتی از سر و کوتاه کردن لحيه، مکروه است. ایشان در کتاب قواعد به حرمت ریش تراشی تصریح کرده است. پس این که أخذ را مکروه دانسته به معنایی غیر از حلق است و حلق تنها به کوتاه کردن گفته می شود. دیگر آن که در الغدير (4) به نقل از سيّد علی قاری در شرح شفاء قاضی آمده که می گوید: حلق اللحية منهي عنه و اما اذا طالت زيادة على القبضة فله أخذها. به قرینه این که قبل از أخذ مسئله حرمت حلق لحيه را مطرح کرده معلوم می شود که مراد از أخذ، غیر از حلق است. بنابر قرائنی که در روایات مختلف آورده شده به دلیل اتحاد تعبیر در بعضی از روایات و کثرت استعمال أخذ در غیر معنای حلق، أخذ در دو روایت بزنتی و علی بن جعفر نیز شامل حلق می شود.

نتیجه دو کلام مذکور:

بنابر دو کلام از علما که بیان شد، معلوم شد که کثرت استعمال أخذ در معنای کوتاه کردن به گونه ای که شامل حلق نشود، در کلام غیر معصومان علیهم السلام وجود دارد. به قرینه دیگر که می توان برای اثبات اطلاق نداشتن أخذ در این دو روایت آورد، کلمه (من) است. زیرا از أخذ از بعضی لحيه پرسیده اند نه تمام آن به گونه ای که حلق شود. انصاف آن است که (من) در این دو روایت در معنای تبعیض ظهور دارد.

ص: 60

1- جامع احادیث الشیعة، جلد 16، صفحه ی 516

2- مستدرک الوسائل، جلد 1، صفحه ی 404- جامع احادیث الشیعه، جلد 16، صفحه ی 516

3- البيان، جلد 1، صفحه ی 110

4- الغدير، جلد 11، صفحه ی 154

قرینه دیگر این است که حضرت علیه السلام (در صحیحہ ی) بزنی فرمود: (و اما من مقدمها فلا) به قرینه اینکه در سوال بزنی (هل یصلح) آمده. پس مراد از (فلا) و (فلا یصلح) می شود و ظهور (لا یصلح) در کراهت است و هم چنین امام علیه السلام در روایت علی بن جعفر فرمود: (و اما من مقدمه فلا یاخذ). بنابراین که (لا یاخذ) جمله خبری است و جمله خبری ظهور در وجوب ندارد، بلکه ظهور در استحباب دارد. بنابراین، اگر مراد از أخذ کوتاه کردنی باشد که شامل حلق نیز می شود، لازم می آید که حلق موهای ذقن مکروه باشد. در حالی که هیچ کس به عدم حرمت حلق موهای چانه ملتزم نمی شود. علاوه بر این که با چند روایت ذکر شده که حرمت حلق لِحیّه را اثبات می کند، مخالفت دارد.

پس أخذ در این دو روایت شامل حلق نمی شود. اما این که مراد از أخذ در عارضان معنایی باشد که شامل حلق می شود ولی أخذ در مقدم لِحیّه شامل حلق نشود، بسیار خلاف ظاهر است. زیرا پرسش راوی از أخذ است و مراد او از سوالش یا معنایی است که شامل حلق می شود و یا معنایی است که شامل آن نمی شود و اگر حضرت علیه السلام در پاسخ، دو معنا از أخذ را اراده کرده بود، قرینه ای بر آن می آورد. انصاف این است که قرینه آخر، محل تأمل است. زیرا در صحیحہ ی بزنی همان طور که کلمه (فلا ممکن است به-معنای (فلا یصلح) باشد، ممکن است به قرینه این که حضرت علیه السلام قبل از آن در بیان حکم أخذ از عارضان فرمودند: (فلا باس)، مراد (لا یجوز) باشد و اما شاید در روایت علی بن جعفر، (فلا یاخذ) به صیغه نهی نمی باشد و ظهور نهی در حرمت است و اگر هم به صیغه نفی باشد، جمله خبری بر استحباب دلالت می کند. اما درباره این که أخذ در این روایت شامل حلق نمی شود، باید گفت که توهم و نکته این دو راوی این بوده است که آیا کوتاه کردن مو در قسمت موهای چانه حرام است و اگر لِحیّه به حد یک قبضه برسد، تراشیدن باقی جایز است.

در نتیجه، در حرمت ریش تراشی میان موهای چانه و موهای عارضان تفاوتی نیست.

### حرمت حلق موهای گونه:

سید مهدی شیرازی از علمای معاصر نجف اشرف، حلق موهای گونه را حرام می داند. ولی بسیاری از علما مثل مرحوم مجلسی رحمت الله تعالی علیه در حلیة المتقین آن را جایز دانسته اند.<sup>(1)</sup> علت اصلی اختلاف، این است که آیا لِحیّه بر موهای گونه صدق می کند یا نه. ولی از روایات دیگر نیز می توان این بحث را دنبال کرد. برای واضح شدن حکم این مسئله، باید ادله حرمت ریش تراشی را بررسی کرد.

دلایل:

دلایل بر طبق ترتیب ادله در فصل اول گذشته بررسی می شود:

دلیل اول: چون شهرت و اجماع منقول (لِحیّه) است باید صدق لِحیّه بر موهای گونه را بررسی کرد.

ص: 61

---

1- طبق گفتار قبلی، حلق موهای گونه باید جایز نباشد، بعدا هم خواهد آمد. ان شاء الله

دلیل دوم: طبق این دلیل، حلق آن حرام است. زیرا تغییر خلق الله است.

دلیل سوم: مثل دلیل اول است.

دلیل چهارم و پنجم: گرچه کفار موهای گونه خود را حلق می کنند و گونه های زنان مو ندارد ولی با تراشیدن موهای گونه عنوان (تشبیه به کفار) و (تشبیه به زنان) صدق نمی کند.

دلیل نهم: بعید است متعلق تعبیر (ولا حلق) در این روایت مطلق باشد و حلق غیر لِحیه، مصداقی از آن به شمار می رود. اما بحث درباره صدق لِحیه بر موهای گونه خواهد آمد.

دلیل یازدهم: أخذ به اطلاق (شیب) بر حرمت دلالت می کند.

و دیگر دلایل مانند دلیل اول، تعبیر لِحیه را به کار برده اند. درباره دلیل عقل باید گفت که: حلق موهای گونه معلوم نیست ایجاد ضرر کند و هم چنین صدق تشبیه خدشه می پذیرد.

ولی وجه سوم دلیل عقل حرمت خلق گونه را اثبات می کند. (1)

### مصداق لِحیه:

آیا لِحیه بر موهای گونه صدق می کند یا نه؟ از آن جا که از میان دلایل که در آن ها لِحیه به کار نرفته، فقط دلیل پنجم تمام است. دیگر دلایل مخدوش هستند. بحث از شمول یا عدم شمول لِحیه و این که آیا شامل موهای گونه می شود یا نه، بسیار قابل اهمیت است.

بسیاری از لغویان تصریح کرده اند که معنای لِحیه موهای عارضان و دَقْن است.

### معنای عارضان:

معنای عارضان چیست؟ بسیاری از لغویان آورده اند که عارضان به معنای (خَدَّان) است.

آیا خَدَّ شامل گونه می شود یا نه؟

تحقیق در بیان مطلب این است که عرب به قسمت گونه (زیرچشمان و دو طرف بینی) وجنه می گویند و لغویان در این باره اختلافی ندارند و به قسمت پایین تر از آن (دو طرف صورت) که به صورت قوسی موی بیشتری بر آن می روید، عارضان گفته می شود و (خَدَّ) معنایی بسیار وسیع دارد که هم شامل (وجنه) می شود و هم شامل (عارضان).

ص: 62

---

1- از نظر دلیل نقلی هم خواهد آمد که حرمت را اثبات می کند و نظر ما هم همین است.

دلیل بر معنای وسیع خَدَّ، کلماتی است که لغویان در آن باره به کار برده اند. خلیل در العین می نویسد: الوجنة ما ارتفع من الخَدَّ.

و همین تعبیر را قتیومی در المصباح المُنیر آورده است (ابن أجد ابی)

در کتاب کفایة المتحفّظ آمده است: (الوجنة) اعلى الخَدَّ الذی تحته حجم العَظْم. تعبیر به (أعلى الخَدَّ) در معنای وجنة در نهایت و لسان العرب نیز آمده است.

از هردو تعبیر استفاده می شود که خَدَّ مفهومی وسیع تر از (وَجَنَه، گونه، رخسار، چهره، وجنات: جمع) دارد. زیرا در تعبیر اَوَّل، (من) تبعیضیه آمده است و در تعبیر دَوَم، (أعلى الخَدَّ). مثلاً- أعلى البيت است که به معنای بالای خانه است. پس همان طور که أعلى البيت جزء خانه است، أعلى الخَدَّ نیز جزء خَدَّ به-شمار می رود. آری! اگر عبارت (فوق الخَدَّ) آمده بود، خَدَّ به پایین و جَنَه گفته می شد. در معجم مقائیس اللّغة آمده است (خَدَّ: و هو تأسل الشی و امتداده الى السفل. فَمِنْ ذَلِكَ خَدَّ الْإِنْسَانِ). (1)

### کلام ابن منظور در معنای خَدَّ:

ابن منظور در معنای خَدَّ می نویسد: والخَدَّان: جانبنا الوجه و هو ما جاوز مؤخر العين الى منتهى الشّدق وقيل: من لدن المحجر الى اللّحي مِنَ الْجَانِبِينَ جَمِيعاً و منه اشتق اسم المَخَدَّة لِأَنَّ الخَدَّ يوضع عليها وقيل الخَدَّان: اللّذان يكتنفان الأنف عن يمين و شمال. (2)

خَدَّان یعنی دو طرف صورت که از زیر چشم تا انتهای زاویه دهان را شامل می شود و گفته شده معنای آن، دو طرف صورت از زیر چشم تا استخوان های دو طرف صورت است و این که به (مَتَكَا) در عرب (مَخَدَّة) گفته می شود از آن روی است که (خَدَّ) بر روی آن قرار می گیرد.

هم چنین گفته اند که معنای آن دو طرف چسبیده به بینی است. ظاهر کلام ایشان، این است که در معنای خَدَّ، سه قول مختلف وجود دارد. نه این که مجرد اختلاف در تعبیر باشد. پس طبق معنای اول که ایشان بیان می کند، خَدَّ قسمت پایین صورت را که موی بیشتری دارد در بر نمی گیرد و طبق معنای اول که او بیان می کند، خَدَّ قسمت پایین صورت را که موی بیشتری دارد در بر نمی گیرد و طبق معنای آن دو شامل

ص: 63

1- العین، جلد 6، صفحه ی 187، - المصباح، جلد 1، صفحه ی 335- کفایة المتحفّظ، جلد 1، صفحه ی 335 - لسان العرب، جلد

15، صفحه ی 224 - معجم مقائیس اللّغة، جلد 2، صفحه ی 149

2- لسان العرب، جلد 4، صفحه ی 33

آن می شود. معنای سوم از معنای اول، ضیق تر است و اختصاص به دو کناره بینی دارد. ابن منظور در معنای عارضان می نویسد:  
(وعارض الانسان صَفْحَتَا خَدَيْهِ). (1)

قبل از او، ابن اثیر آورده است: (العارض من اللحية ما ينبت على عرض اللحي فوق الذقن). (2)

با توجه به این که تعبیر (اعلی الخَدَّ) که او در بیان معنای وجنه ذکر کرده، صریح در این است که خَدَّ شامل گونه و پایین آن تا استخوان گوشه صورت می شود و با توجه به این که او در معنای عارضان تعبیر خدان را آورده، و هیچ کس عارضان را فقط به معنای موهای گونه (وجنه) نمی داند، پس معلوم می شود که مراد او در احتمال اول در بیان معنای خَدَّ، همان معنای وسیع است و تعبیر آن با نقل قول اولی که می کند فقط لفظی است. پس ظاهر کلام وی به مقتضای جمع بین کلماتش، این می شود که معنی عارضان مساوی معنای خدان است. پس لِحْيَه بر موهای وجنه (گونه) صادق است و ظاهر کلام فیروزآبادی در قاموس (3) نیز همین معنا می باشد.

اگر نزد ایشان، عارضان به گوشه صورت گفته می شد، باید به جای کاربرد خَدَّان در تبیین معنای آن از عبارتی مثل (اسفل الخَدَّ) یا (طرف الخَدَّ) استفاده می کرد.

سخن ثعالبی:

در مقابل، ثعالبی (سنی) در فقه اللغه در بیان عضوهای بی مو می نویسد: (خَدَّ امرء عارضُ اَنْط). (4)

ختم کلام به یک کلام معنا نبودن عارض و خَدَّ، ظهور قوی دارد و از آن جا که خَدَّ شامل سراسر صورت از زیر چشم تا استخوان گوشه صورت می شود و معنای عارضان (وجنه) نیست، پس معلوم می شود که عارضان را فقط به معنای قسمت پایین و کناره وجنه می داند.

در روایتی از بحار الانوار، راوی از امام صادق علیه السلام روایت می کند این گونه تبیین می کند و ظاهر می نماید (قد نال الحزن من وجنتیه و شاع التغیر فی عارضیه). (5)

این روایت نیز در تغایر و عدم تداخل عارض و وجنه ظهور دارد. با توجه به کلام ثعالبی و این روایت، ممکن است کلام بسیاری از لغویان را بتوان چنین توجیه کرد که مراد از (خَدَّان) در تفسیر (عارضان) جنس (خَدَّ) است نه مقدار آن.

ص: 64

1- لسان العرب، جلد 9، صفحه ی 148

2- لسان العرب، جلد 9، صفحه ی 148

3- قاموس اللغه، جلد 4، صفحه ی 165

4- کلمه امرء، جوانی است که هنوز صورتش موی درنیآورده، بی ریش، مرد، کلمه اَنْط به معنی کوسه، کوسج ریش، فصیح آن نط است. عارض النط، رخساره افتاده موی. لغت نامه دهخدا.

5- ثعالبی، فقه اللغه، جلد 1، صفحه ی 60

چنان که گفته می شود، (زید انسان) نه آن که معنا و مفهوم زید و انسان یکی باشد، بلکه زید مصداق و جزئی از انسان است. البته این توجیه در صورتی پذیرفته است که خَدَّ را کَلِّ بدانیم نه کل. بر فرض در صورت شک.

در این که لِحیّه شامل موهای وجنه (گونه) می شود یا نه، بحث اجمال نص و دوران بین اقل و اکثر پیش می آید. پس برائت جاری می شود و حلق موهای گونه حرام نیست (این هم کارساز نشد)

## استدلال به سیره متشرعه برای اثبات جواز حلق:

### اشاره

\*استدلال به سیره متشرعه برای اثبات جواز حلق: (1)

سیره ی متشرّعه برای اثبات جواز حلق، مَخْدُوش است. زیرا ممکن است منشاء این سیره، فتوای فقها در برهه ای و تبعیت مردم از آن فتاوا باشد نه رای شارع و اتصال این سیره به زمان معصوم علیه السلام معلوم نیست و به عبارت دیگر سیره ی متشرّعه چه مردمی باشد چه فتاوی فقها باشد، مَخْدُوش و مطرود است، به خاطر این که اجتهاد در مقابل نص است. پس این دلیل هم ناقص و علیل است.

### نظرات آقایان فقها در رساله های علمیه ی آن ها در مورد ریش تراشی:

نظریه آقای سید محمدعلی شهرستانی در رساله تنفیثش از مضرات ریش تراشیدن: (2)

بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد الحمد و الصلوة. بدان که قبح عادت ریش تراشیدن، می توان امروزه به-خوبی ظاهر ساخت. حتی بر کسانی که مقلدان فرنگیان و از ضعف نفس مجذوب عادات اقویا و اشرارند. چه این که دانشمندان اروپا و اعظم و اشراف آن ها، هنوز دامن شرافت خود را آلوده به این عادت ننموده-اند. صورت پادشاهان و هیاکل حکما و دانشمندان و تماثیل صلحا و مصلحان در اروپا و آسیا و آمریکا، شاهد این مدعا و تراجم و شمایل آن ها در مطبوعات و غیرها، گواه راستی این سخن است. نخستین چند مقاله را گزارش و نگارش داده برای روشنی افکار و توجه انظار سپس به مقصود ختم کلام خواهیم نمود.

تماثیل صلحا و مصلحان در اروپا و آسیا و آمریکا، شاهد این مدعا و تراجم و شمایل آن ها در مطبوعات و غیرها:

مقاله اول: (مؤلف کتاب تاریخ آمریکا)، سجعان مارونی نصرانی در صفحه ی 160 کتابش به این عبارت گفته است:

و بعضهم یكروهون اللّٰحی مع أنّ اعتبارها اولی فقد قال النّطاسی الشهیر الدّكتور (فیکتور ژورژ) إنّ اللّحیة لها نفع عظیم فأنّها تحفظ الفم و تمتع عنه الرّطوبة و تقی الأسنان و الغدد اللّعابیّة (ثم قال سجعان

ص: 65

1- این هم محل تامل است. چه سیره ی متشرعه ای است که حلق و ریش تراشی را جایز می داند، با این که روایات بسیاری در حرمت حلق وجود دارد، این دلیل ناقص است.



2- رساله جیبی، صفحه ی 32، به قلم ایشان و مطالبی راجع به ریش و مضرات آن می باشد.

وقال غيره) انهم حلقوا مرةً لحي جميع مستخدمى من السكك الحديدية فى ايام الشتاء فحصل لاكثرهم وجع ونخر فى الأضراس والأنسان وورم فى الغدد اللعابية (قال سجعان) و وصف أحدا الأَطباء لبعض الذين اصيبوا بالرشح (أعنى داء الزكام) أن يطلقوا لِحاهم ففعلوا ذلك و حصلوا على النتيجة المرغوبة.

يعنى بعضى از مردم، ریش داشتن را نمى پسندند و غافلند که ریش داشتن أنفع و اعتبارش به اعتبار اولى است.

به درستی که طیب حاذق و مشهور و یکتور (جرج)، عقیده اش این است که ریش دار بودن، فواید بسیار بزرگی دارد و محقق است که ریش داشتن، دهان را محافظت مى نماید از اعراض و امراض که متوجه به دهان و اطراف آن است و هم، منع مى نماید رطوبات زائد را که متوجه به جوانب دهان مى شود و نگاه-داری مى کند از استخوان های دندان ها و غده هایی که چشمه لعاب های دهان است و اطباء دیگر غیر از دکتر ژرژ گفته اند که در زمانی تراشیدند ریش های تمامی کارکنان راه های آهن را در موسم زمستان. پس قسم بیشتر ایشان مبتلا- به درد دندان و آماس و اورام سختی شدند در غده هایی که چشمه های لعاب گلو و دهان است و نیز گفته اند که طیب دیگری معالجه کرد کسانی که مبتلا به رشح یعنی درد زكام شده بودند به همین جهت که ایشان را امر کرد به رها کردن ریش هایشان. آن ها نیز عمل به دستورات او نمودند و ریش گذاشتند و به صحت و سلامت کامیاب شدند.

مقاله دوم: دکتران ممتاز مصر. (یعقوب صروف)، (فارس نمر) که از مشهوران دانشمندان نصاریند در مجله مشتهره ی معتبره (المقتطف)، (سنه 1908 م) صفحه ی 538، چنین مى نگارند:

انَّ الشَّعْرَ الشَّوَارِبَ وَاللَّحَى كَبِيرَةٌ فِي مَنَعِ دَقَائِقِ الْغُبَارِ مِنْ دُخُولِ الْأَنْفِ وَالْفَمِ وَفِي مَنَعِ الْهَوَاءِ الْبَارِدِ مِنْ تَبْرِيدِ الْحَلْقِ وَرُوى ان النَّوْبِيَّةَ الَّذِينَ ذَهَبُوا لِلتَّفْتِيشِ عَنِ الرَّحَالَةِ (فرنكلین) فى جهات القطب الشمالي اشتدَّ عليهم البرد القارس و لاكتهم لم يصابوا بمكروه. لان الشَّعْرَ كان يغطى وجوههم فيدرا عنها البرد ثمَّ لما عادوا الى (انكلترا) حلقوا هذا الشَّعْرَ فلم يمض أسبوع حتى مرضوا كلهم.

يعنى به تحقيق از برای موهای ریش و سبیل، فایده های بزرگ است.

اولاً: در منع از رسیدن ریزه های غبار به حلق از راه بینی و دهان و ثانیاً در منع از رسیدن هوای سرد به اطراف گلو و حلق.

روایت شده که ناخدایان کشتی بانان فرنگ که به سوی قطب شمال سفر نموده اند، برای جستجو از سیاح مشهور (فرنکلین)، پس در آن یخچال ها و هواهای سوز و زمین های سردسیر قطب، خیلی سرمای سوزناک بر آن ها شدید شد. ولی هیچ یک مبتلا به مرضی نشدند. به این جهت که موهای سر و ریش را می پوشانید روی آن ها را و دور می کرد سوز سردی را از حلق و گلویشان.

سپس چون برگشتند به سرزمین انگلستان که نسبتاً جای قطب گرمسیر و قشلاق می باشد، پس تمامی آن ها ریش های انبوهی خود را تراشیدند. فوری در یک هفته نگذشته تمامی آن ها مریض و بیمار شدند به سبب چایش استخوان های گلو و اعضای حلق و دهان.

مقاله سوّم: روزنامه ی معتبره: (العدل) که در آستانه مبارکه (اسلامبول) نشر می شود و شماره 132 به-تاریخ 21 نوامبر سنه 1911 چنین نگاشته: (ضدّ حلق اللّحیة تألفت جمعیه فی انلکترا المقاومة استعمال الموسی و من مبادی هذه الجمعیه السّعی فی حمل الناس علی ارسال لحاهم بحجّة ان الموسی تكون سبباً اسباب نقل العددی و الأمراض المعديّة و قد طبعت هذه الجمعیه منشوراً و زعته علی کبار الانکلین و اعیانهم دعتهم فيه لتأييدها بارسال لحاهم حتى يتبشّه بهم اللّعب و قد وضّعت فی المنشور صورتین واحده تمثّل رجلاً حلیق الذّفن و الأخری تمثّل رجلاً ذالّلحیة و جمعت کلّ المحاسن فی الوجه الثانی کما ملّیت الوجه الأوّل بالقبايح.

یعنی این چند فقره این است که برعلیه و بر ضد عادت ریش تراشی، جماعتی در انگلستان انجمن نموده-اند. سخت جلوگیری می نمایند از کارکردن تیغی بر رخسار ریش تراشان و از جمله تعلیم های اساسی این جماعت است سعی و تلاش در این که مردم را وادار کنند به رها ساختن ریش و ترک تراشیدن آن به جهت این است که تیغ های دلاکان، مایه سرایت و تعدی امراض مُسرعه به لب و دهان و چهره و گلوی ریش-تراشان است. به درستی که این انجمن ورقه ای چاپ نموده و بر بزرگان انگلیس و لوردهای ایشان قسمت و بخشش نموده و ایشان را به مساعدت خود خوانده که رها سازند ریش های خود را تا این که عموم ملّت، تقلید آن ها و پیروی بنمایند و در این ورقه ی منشور، دو صورت چاپ نموده، یکی تمثال مردی ریش خود را تراشیده است و در او جمیع زشتی ها و بدی ها را نمایش داده اند و نیز مجله (المقتبس) مطبوعه ی دمشق در مجلّد ششم صفحه ی 144 اثبات نموده که تیغ های ریش تراشان ناقل امراض و باعث سرایت دردها است به چهره و صورت مردان تن درست که عادت به تراشیدن ریش نموده اند.

(تمهید) هرگاه کسی از روی دانش و انصاف در مؤلفات و مطبوعات تازه و کهنه آسیا و اروپا، نظر و اندیشه نماید، مقالات بی اندازه خواهد یافت در زشتی های عادت ریش تراشی و خوبی های رها نمودن ریش، چنان چه پاره و اندکی از آن را به عرض رساندیم. و دانستی که ریش تراشی، مایه ی سرایت ناخوشی های سخت و مظهر زشتی های خلقت و سبب چایش استخوان های چهره و گلو و مرض های اعضای حلق و فکین می شود و هم باعث امراض زکامی و رشحی و لقوه (1) و درد دندان و نخر (2) أسنان و اورام غدد لعابیه و غیر آن می گردد. چنان چه دانستی که عادت رها ساختن ریش مایه ی محافظت دهان و قوه ی تکلم و فصاحت گفتار و مانع رطوبات زایدی حلق و حافظ وظایف غده های لعابی می باشد و هم سبب قوت و محافظت استخوان های چهره و اعضای گلو و دهان و گرم نگاه داشتن آن ها است و نیز مانع است از رسیدن غبار نرم و هواهای سرد و ناساز می شود به سوراخ های بینی و دهان.

ص: 67

1- لقوه مرضی که در چهره انسان پیدا می شود و لب و دهان یا فک به طرفی کج می شود. فرهنگ عمید

2- پوسیده و ریز ریز شده

پس به دقت تمام بایستی نگریست که این عادت ضررناک از چه برخاسته و از کجا آمده است. آیا از بدو خلقت و فرمان و فطرت بوده است که انسان اصلاً ریش دار نبوده و این موهای عارض، عارضی است نه طبیعی (حاشا و کلاً چنین نیست). بلکه شریعت و طبیعت و تاریخ همه متفق است بر این که انسان اول و آدم ابی البشر و پدران و نیاکان آدمیان، همه ریش دار بوده چنان چه حدیث خلقت آدم، ریش را برای زینت و هیبت او مؤید این بیان و آیه ی شریفه ی (قَالَ يَا بَنِيَّ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي) (1). ای پسر مادرم نه ریش مرا بگیر و نه سرم را. من ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه و جدایی انداختی و سفارش مرا در حفظ وحدت بنی اسرائیل رعایت نکردی.

حکایت موسی و هارون است که او را در میان بنی اسرائیل گذاشت و پس از مدتی برگشت. دید همه گوساله پرست شده اند. ناراحت شد و دست برد و ریش هارون را گرفت. با شدت تکان داد که مگر من نگفته بودم مواظب بنی اسرائیل باش. گفت مرا سرزنش نکن. نزدیک بود مرا هم بکشند و ما را ضعیف و ناتوان به حساب آوردند و سامری مردم را گوساله پرست کرد. من چه گناهی دارم، مردم از جان و دل با او بودند. عین جریان امیر مومنان علیه السلام که مردم همه به طرف ابوبکر رفتند و رسوایی خود را نشان دادند، شاهد این سخنان است. پس هرگاه ریش موافق اصل خلقت و حالت طبیعی مردان بوده، باید نگریست که عادت ریش تراشی را شاید دانش وران و حکیمان و مصلحان زمان، برای مصلحت و منفعت مردان رواج داده باشند (حاشا و کلاً چنین نیست) بلکه عموم دانش وران عالم، قولا و عملا مخالف عادت ریش تراشی بوده اند و جمیع حکیمان از قدیم و جدید، تازه و کهنه، همه این عادت را مُضَرِّ بشر خوانده و ریش داشتن را مایه ی همه قسم منفعت و خوبی دانسته اند، چنان که از مقالات سابقه و از مقاله (نور ژار امریکا رویو) به قلم حکیم فرانسوی معلوم می شود و مجله ی (الهلال) مطبوعه ی مصر در جزء پنجم از سنه ی 1326 آن را ترجمه نموده است.

باید نگریست که این عادت با این که مخالف طبیعت و مخالف شریعت و مخالف صحت است چگونه رواج یافته است.

آن چه را از مطالعه احوال عالم یافته ایم، این است که این عادت غالباً از دو جهت طلوع می نماید. یعنی در مردان ساده لوح و اقوام منزویه ی اول، ملاحظه ی میل زنان، یعنی مردانی که بسیار هواخواه زنانند، برای هم صورتی زنان و دختران، خود را هم شکل آن ها بسازند. علی العمیاء و رفقای آن ها، تقلید ایشان را نمایند.

دوم عیبی که در موهای عارض بزرگان مانند بی مویی و خواجه گی یا کم مویی یا کوسه بودن سپس بزرگان دیگر و سایر مردان علی العمیاء، تقلید ایشان نمایند و تشبهاً هم شکل آن ها شوند.

خلق را تقلیدشان برباد داد \*\*\* ای دوصد لعنت بر این تقلید باد.

ص: 68

---

1- آیه 49 سوره ی طه. این پنجمین آیه است که دلالت بر گذاشتن ریش می کند که اصلاً کلمه ی لِحْيَه صراحتاً در قرآن آمده است.

چنان چه مجله المقتطف در صفحه ی 509 از سنه 1911 میلادی، تصریح نموده که: ولما جلس لويس الثالث عشر على عرش فرنسا و كان فتى لا لحيته له اقتدى به و لرجال (له ظ) بلاطه (ده ظ) فحلّقوا لحاهم و شواربهم و حدث مثل ذلك فى اسبانيا فى عهد الملك فليپ الخامس.

یعنی همین که لویس سیزدهم پادشاه فرنگ بر تخت پادشاهی (ملکه) فرانسه نشست و حال این که پسری بود که بی ریش، سپس مردان وزارت و درگاه و اهل دیار او تقلید و پیروی او را نمودند. برای خوشایند و هم شکل شدن او، ریش ها وسیل های خودشان را تراشیدند و مانند این حال و حادثه در مملکت اسپانیا صورت گرفت و در زمان پادشاهی فیلیپ پنجمین که بی ریش بود و برخی را گمان است که ریش تراشی مردم ایران هم تقلید آن ها است. از حکام و سلاطین و امیرانی که در آن ها سروری داشتند و آن ها از قضای صدفه (1) و اتفاق، خواجه یا طفل یا زنان یا کوسه بودند.

و شاهد این مقاله مَثَل مشهور (الناس على دين ملوکهم) و هم تجربه این است که در عهد خاقان مغفور فتح علی شاه قاجار، چون این پادشاه تاج دار او را محاسن انبوه رسائی بود، عموم اهل در خانه و صاحب منصبانش را ریش های بلند و خوش شمایی بود و در آن عهد، عادت مضرّه ی ریش تراشی در ایران قریب العدم بلکه متروک شده بود. پس از شکست روسیان با ایران و مداخلاتشان، تجدید این عادت و ترویج آن شد. بلی، گاه گاهی ظهور این عادت زشت به غیر تقلید می شود. یعنی به ملاحظه ی یک قاعده خصوصی یا موقتی که عمومیت آن باز به تقلید می شود چنان چه در مجلد (المقتطف) جزء ماه می سال 1911 میلادی نوشته است که: ان عادت حلق اللّحیة أجراء الاسکندر است که المقدونی علی جنوده لکی لایمسکهم العدوّ بلحاهم و اقتبسه الرّومان. سنة 300. ثم ترکوه فى عهده هدریانس ثم عادوا إليه فى عهد قسطنطين الکبیر. ثم ادخل ذلك بطرس الاکبر الی روسیا.

### فرمان شریعت و قانون اسلام:

علمای اعلام و رؤسای مذاهب اسلام، همه متفق و اجماع محقق دارند که تراشیدن ریش در شرع اقدس اسلام ممنوع و حرام است و این مطلب را در کتاب (اصفی المشارب (2)) و غیر آن ثابت نموده ام. شیخ بهایی که آجل فلاسفه آنام و شیخ الاسلام و مرضی خاصّ و عام است در رساله عقاید الشیعة تصریح فرموده است:

بتحریم الرّبا و الرّشوة و السّحر و القمار و حلق اللّحیة و اکل السمک الذی لا فلس له.

ص: 69

1- صدفه به معنی اتفاق، ناگهان، تصادفاً، فرورفتگی، وزنی از اوزان. لغت نامه دهخدا

2- مؤلف آن، سیّد محمدعلی شهرستانی است.

یعنی ما جماعت شیعه قائلیم به حرام بودن سود خوردن و رشوه گرفتن و جادوی کردن و قماربازی و ریش تراشی و خوردن ماهیان بی پولک.

و این مسئله را مسلم نزد هر مسلم و محقق و عالم یافته ام، چه از جماعت اهل سنت و چه از طایفه زیدیه و چه از داخله خوارج. همه را سیره و اجماع و قولاً و عملاً بر حرمت ریش تراشی است (1). اما احادیث شریفه در این مقام بسیار است، ولی به قصد اختصار بر هشت خبر معتبر اقتصار می نمایم و گفتگوهایی که در قوت سند یا دلالت بین آن ها است، حواله به کتاب اصفی المشارب می نمایم.

حدیث اول: در صحیح (اصول کافی) ثقة الاسلام کُلینی، به سندها از حبابه والبیّه (2) روایت نموده که:

رایت امیرالمومنین علیه السلام فی شُرطَةِ الْخَمِيسِ و معه دِرَّةٌ لَهَا سَبَابَتَانِ يَضْرِبُ بِهَا بِيْعَةَ الْجَرَى و المار ماهی و الزّمار.

و یقول لهم: یا بیّاعی مسبوخ بنی اسرائیل و جُند بنی مروان. قالت: فقام الیه رجل یقال له فرات بن الاحنف. فقال: یا امیرالمومنین و ماجند بنی مروان؟ فقال علیه السلام اقوام حلقوا اللّٰحی و قتلوا الشّوارب فمسخوا. و خلاصه مضمون این حدیث این است که حضرت امیرالمومنین صلوات الله و سلامه علیه به -خشم و غضب می زد فروشندگان مار و ماهی را و می فرمود: گروهی از بنی اسرائیل ریش های خود را می تراشیدند و سبیل های کلفت و ضخیم می پروراندند و مسخ شدند و محدّث بحرانی در حدائق فرموده که این خبر دلیل حرمت ریش تراشی است، چه این که مسخ واقع نمی شود مگر بر عمل قبیح که حرمتش خیلی شدید باشد (3).

حدیث دوم: خبر صحیحی است که با اسناد متعدّدی، محدّث عاملی رضی الله عنه در کتاب الوسائل روایت نموده است از حضرت امام رضا علیه السلام از پدرش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که در جواب -گرفتن از ریش می فرماید:

اَمّا من عارضیه فلا بَأْس و اَمّا من مقدّمها فلا یأخذ.

خلاصه مضمونش این است که گرفتن ریش از رخسار باکی ندارد، اما گرفتن از ریش و جلوی آن را نکند و بی شک ظاهر از نهی حرمت منع است و کسی قبل از بنده به این خبر استدلال ننموده. (4)

حدیث سوم: خبر معتبری است که شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه روایت نموده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: أَحْفُوا الشّوارب اَعْفُوا اللّٰحی و لا تشبّوها بالیهود.

ص: 70

1- و قول حق هم همین است. و نظر ما هم همین می باشد.

2- ان شاء الله تعالی در بحث ذکر اخبار و روایات مفصل ذکر می کنیم و همه روایات را بررسی می نمایم.

3- حقیقت امر هم همین است.

4- کتاب هایی راجع به ریش تراشی نوشته شده، استدلال هم کرده از جمله این حقیر در همین کتاب مفصل شرح داده و خواهیم داد. ان

شاء الله تعالی

خلاصه مضمونش این است که سبیل ها را برچینید و ریش های خود را رها بگذارید، ولی نه به حدی که شبیه به یهودان شوید در بلندی ریش و این خبر را فرّق و مذاهب اسلام عموماً روایت نموده اند. چنان که در کتاب فیض السّاحل تواتر آن را اثبات نموده ام و حکمت احکامش را عن قریب خواهیم گفت.

حدیث چهارم: خبر صحیحی است که به سند شیخ شمس الدّین، شهید اول از کتاب (جعفریات) از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

حَلَقَ اللَّحِيَةَ مِنَ الْمُثَلَّةِ وَ مِنْ مَثَلٍ فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.

خلاصه مضمونش این است که تراشیدن ریش، نوعی و قسمی است از مُثَلَّة و شکنجه و ناقص نمودن انسان و هرکسی ناقص کند بدن آدمی را، پس بر او است لعنت خداوند. و ظاهر این حدیث شامل تراشیده ریش است چه آمر باشد و چه مباشر.

حدیث پنجم: خبری است مانند خبر گذشته به سند شهید است از جعفریات از امام رضا علیه السلام از جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که امر فرمود به ترجیل لِحِيَةٍ یعنی رها کردن ریش. (1)

قاضی نهران مصری نیز در کتاب (دعائم الاسلام) به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همین خبر را روایت نموده است.

حدیث ششم: خبری است که محدّث نوری رضی الله عنه در (مستدرکات) از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

عَشْرَ خِصَالٍ عَمَلُهَا قَوْمٌ لَوْطٌ هَلَكُوا وَ تَزِيدُهَا أُمَّتِي بِخَلَّةٍ أَيَّتَانِ الرَّجَالِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ قَصَّ اللَّحِيَةَ وَ طَوَّلَ الشَّارِبَ.

خلاصه مضمونش این است که ده چیز است که قوم لوط انجام دادند و تباه شدند. نخست، پسران لواط کردند و ششم، ریش را از ته بریدند و هفتم، سبیل ها را دراز ساختند و تفصیل این خبر در جامع صغیر سیوطی کتاب ابن عساکر و در کتاب مستدرک الوسائل محدّث نوری جلد یک صفحه ی 407 ابوالحمّام مندرج است.

حدیث هفتم: خبری است که محدّث محمّد بن ابی جمهور در کتاب غوالی اللّالی (العزیزیّه) از جابر بن-انصاری، روایت نموده و نیز غیر از او هم روایتش کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ص: 71

---

1- رَجَلُ الشَّعْرِ، موی صاف شده، موی را صاف کرد؛ یا شانه زد، المنجد، ترجیل، مجعّد کردن موی، موی را صاف کرد و شانه زد، فروهشته گردانیدن موی را تسریح و شانه زدن موی را. لغت نامه دهخدا

لیس مَنَّا من حَلَق. از جماعت ما نیست کسی که تراشد یعنی ریش را.

حدیث هشتم: خبری است که شیخ نوری رضی الله عنه از کتاب منتقى روایت نموده که در سال ششم هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که کسری پادشاه عجم، دو کس به خَدَمَت رسالت پناهی فرستاده (و کانا اذ ادخلا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد حلقا لِحاهم و اعفیا شواربهما فکره صلی الله علیه و آله و سلم النَّظَر الیهما و قال و یلکما مَن امر کما بهذا؟ قال امرنا بهذا ربنا یعتیان کسری فقال صلی الله علیه و آله و سلم لکن رَبِّی اَمَرَنی باعفاء لِحِیَّتِی وَ قَصَّ شارِبِی.

خلاصه مضمونش این است که فرستادگان کسری با ریش تراشیده و نخراشیده و سبیل های آویزان داخل برآن حضرت شدند. آن بزرگوار را خوش نیامد که به ایشان نگاهی کند و از روی غضب به آن ها فرمود: وای بر شما، کدام کس شما را امر به این عمل کرده؟ عرض کردند: خداوند ما یعنی کسری. پس آن بزرگوار فرمود: ولی خداوند (جَلَّتْ و عَظَّمَتْهُ) من مرا امر فرمود بر رها ساختن ریش و چیدن سبیل. تفکر در این مضامین لطیفه، طُرفه ی رهنمایی است برای انسان باوجدان و ایمان که به خوبی می رساند کشتی فکر و اندیشه را به ساحل مقصود و می فهماند قباحت و زشتی این عادت را نزد ارباب عقول و می نماید شدت حرمت و مغبوضیت آن را نزد خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم. پس چگونه انسان عاقل و مردان کامل، هوای نفس و شیطان رجس را متابعت نموده و گمراه می شوند و با تیغ هرزه (یا هر وسیله دیگر مانند ماشین و غیره) چهره مردانه خود را بسان رخسار زنان بی محاسن می نمایند.

#### فنییه:

یظهر من مجموع هذه الاحادیث الشَّرعیة لاسیما من الخبر الاخیر و من خبر الصدوق، حرمة حلق اللِّحیة و النهی عن تطویل الشَّارب و اطالة اللِّحیة و حکمة هذه الاحکام الثَّلاث، فیما أَحَسَّ به ظاهرة اما حرمة حلق اللِّحیة فلانَّ وجود الشَّعر حوال الفکَّین و العارضین، یحفظ شرطاً کبیراً من الحرارة و الانجرة لمانفعتها و محافظة قواها لأداء وظائفها حال المضع و لابتلاع و تقوی ادوات الحلق و الغدد اللِّعابية لتحسین الکلام و تسویغ الطَّعام و منع الأعراض الزَّکامیة و الأمراض الرَّشحیة و دفع التشنج و اللقوة و منع نخرا لسان و تقویة اللسان و غیر ذلك. و اما حسن التَّحسین و اصلاح اللِّحیة المُرسله بلا تسریح و بلا اصلاح فلانَّ اللِّحیة تجذب من رطوبات الدِّماغ کمیة وافرة و افیه لترطیب اصول الشَّعر و سوقه و استقاء انابیبها علاوة علی انها تخیرن فیها الدقائق السَّمیة و اجزاء الغبار و الاعلاق و المیکروبات غیر أنَّها ماموتة الصَّدر من سرايتها الی جوف صاحبها، فامر الشَّرع الاسلامی بتخفیف شعر اللِّحیة و اصلاحها و سرحها بالمشط و الطَّیب و غسلها کلَّ یوم للجمع بین فواءد اصل وجودها و بین دفع اضرار کثافتها.



وَأَمَّا النَّهْيُ عَنْ تَطْوِيلِ الشَّارِبِ فَقَدْ وَجَدَ الْأَطْبَاءُ فِي شَعْرِ الشُّوَارِبِ الْمُرْسَلَةِ مُسْتَعْمَرَاتٍ مِنَ الْمَيْكْرُوبَاتِ الْفَتَّالَةِ وَمَخَازِنَ لِلذَّرَاتِ السَّامَةِ وَ مَجَامِعَ لِلْحَوِيَّوْنَاتِ وَبِاشْلَسِ السَّلِّ وَ مَيْكْرُوبِ الدَّفِيْتْرِيَا وَ مَوَادِّ الْعَفْوَنَاتِ سَيِّمًا فِي الْمُدَّخِّنِينَ بِحَيْثُ تَجْعَلُهَا أَكْبَرُ سَيْلَةَ اقْرَبِ آلَةَ لِنَقْلِ الصَّرْرِ وَ عَدْوَى الْأَمْرَاضِ أَمَّا إِلَى جَوْفِ صَاحِبِهَا عِنْدَ تَنْفَسِهِ وَ حَالِ أَكْلِهِ وَ شَرْبِهِ وَ أَمَّا إِلَى مَصَاحِبِهِ حَالِ التَّقْبِيلِ أَوْ التَّجْوِي تَنْفَسَهُ فَتَبْصَحُ مَرَامِسُ الْعَيْشِ وَالتَّحْبِيبِ وَ سَائِلِ الْأَمْرَاضِ وَ الْهَلَاكِ.

خلاصه این است که مفهوم از احادیث منقوله خصوصاً خبر اخیر و خبر شیخ صدوق، منع شرعی مُطَاع است از تراشیدن ریش و هم از بلند گذاشتن آن است با سبیل و حکمت این سه حکم محکم ظاهر است. اما گذاشتن موی ریش، چون که محافظت نماید حرارت و استخوان های صورت و گلو را تا به خوبی بتوانند این اعضا وظایف و اعمال خود را به جا آورند، برای فروبردن طعام و ادای کلام و نگاه داری قوای عزیزیه و غدد لعابیه و رفع نزولات دماغیه و محافظت صحّت دندان و امثال آن. اما کم و کوتاه کردن ریش و اصلاح و تطهیر آن چون که دانه های موی جذب رطوبات از دماغ و مغز سر می نماید، پس همین که ریش انبوه و بزرگ شود، دماغ عاجز از آب یاری آن همه موهای دراز و زیاد می شود. به علاوه این که در ریش های انبوه و دراز، انجمن میکروب های امراض و وطن اجزای مسمومه و مخزن غبار و کثافات و معدن چربی و چرک می باشد.

لذا شرع مقدّس اسلام فرموده است که زود به زود، موهای ریش را کم و کوتاه سازند و هر روز شانه و شستشو نمایند و عطریاتش زده، خوشبویش بدارند تا این که به فواید وجود اصل ریش نائل و از ضرر بلندی و کثافت آن مصون و مامون بمانند. و اما چیدن سبیل برچیدن شواریب، پس به همین ملاحظه که از آلودگی آن ها به خوراکی و چربی و آشامیدنی همواره مجمع کثافات و میکروب های مسموم می شود و ضرر اجتماع این مواد سَمِّیّه در سبیل خیلی زیادتر است از ضرر اجتماع آن ها در موی ریش. چون که در اندرون ریش دور است از دهان و بینی ولی در سبیل مجاور بینی و دهان است و به وسیله نفس دائمی یا اکل و شرب فوراً ذرات مسمومه و میکروب های امراض، سرایت به جوف و اندرون آدمی نموده، باعث امراض مهلکه می شود.

خصوصاً نسبت به دل و شش و آلات تنفس و یا به معده و سینه و کبد از خوراک و طبیبان فرنگ در سبیل های بلند خصوصاً از کسانی که دخانیات می کشند، کثافتی و مواد متعفنّه یافته اند که در آن ها مملکت های میکروب های فاسد و انجمن هایی از حیوانات ذره بینی بوده و دسته هایی از باشلس مرض سل و میکروب ناخوشی دیفتیریا و غیرها دیده اند که به علاوه انتقال آن ها به اندرون صاحبشان هنگام تنفس یا طعام، سرایت هم به رفقاییش نمایند هنگام بوسیدن و بوییدن یار از گوش و هم سخن شدن. سپس این مراسم دوستی منقلب می شود به اسباب فنا و تباه شدن، پس مسلمانان را سزد که به پاس داری و حق شناسی اسلام سعی و کوشش کنند (زنده و پاینده باد قانون اسلام)

گروهی از مردان پاکیزه منش لطیف و نظافت مآب هستند که عادت ریش تراشی را به خود گرفته اند به قصد این که موهای ریش و محاسن رویشان مجمع کثافت و آلوده به چرکی نشود. عجب است که این ها سیل ها را کلفت و بلند و لب و دهان را مستور می نمایند، غافل از این که چرکی و کثافت و چربی و رطوبت و ذرات غباری و کرم های ریز ذره بینی در سیل ها بیشتر انجمن می نمایند در کشش تنفس و از میانه موها به اندرون قلب و ریه و معده و غیره را علیل سازد. این گروه هرگاه غرضشان سادگی و پاکیزگی است از بردن محاسن ریش، چرا سیل ها که مخزن اعظم و مجمع اتم کثافات و میکروب ها است، انبوه گذاشته اند. این گروه، یک سر راه ضدیت و مخالفت با احکام مُحکمه ی شریعت اسلام را پیموده اند. چه این که شرع مُطاع امر به کوتاه نمودن سیل و رها کردن ریش را فرموده به عکس کردار اینان.

گروهی دیگر، طرف داران این عادتند از سادگی و بی خبری مقلدان فرنگیان و درباریانند و پیروان هواپرستان و طبیعتیانند. عجباً طبیعت را تقدیس و تصویب کنند ولی غافلند که در ریش تراشی و معصیت آن طبیعت و مخالفت ناموس فطرت را را نموده اند. به جاضع طبیعت را انساب و حکم او را صواب و شان او را ابقای اصلح همی خوانند. مگر در روی زنج و ریش و رخسار که حُکمش را نافرمانی و ناموسش را تهمت نادانی داده اند. این گروهی اند که اندکی به خود آیند، اگر کارها به طبیعت کور و کر سپرده اند، پس نبایستی که موهای زنج و چانه را بتراشند، بلکه به اسرار طبیعت آن پی ببرند و اگر رشته صلاح و اصلاح را به قوت عاقله و شرایع کامل سپرده اند، پس نبایستی موهای سیل را رها کرده و ریش را از بیخ و بن بتراشند. چه این که اسرار فطرت و نوامیس حقیقه طبیعت را انبیا مرسلین علیهم السلام و علمای مصلحین، بهتر از دیگران واقف و عارف می باشند.

فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْمَلُونَ. سوره ی نحل، آیه ی 43 و سوره ی انبیاء، آیه ی 7.

نظرات دیگر آقایان علما:

1- شیخ بهایی گفته است: تراشیدن ریش، مانند سایر گناهان کبیره است.

2- کاشف الغطاء گفته است: حرمت تراشیدن ریش از مسلمات است.

3- شیخ محمد باقر مجلسی گفته است: حرمت تراشیدن ریش قطعی است.

4- شیخ انصاری: تراشیدن حرام است.

5- مرحوم صدر اصفهانی: ریش تراشی را به طور مفصل تحریم کردم و کسی که قائل به عدم حرمت است از دو حال بیرون نیست. یا از راسخان در علم نیست یا قصدش اظهار فضل است. و الله العالم.

6- مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی: تراشیدن ریش، حرام است و الله العالم. توضیح المسائل.

7- مرحوم آقای بروجردی: تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد، حرام است و حکم خدا به وسیله مسخره کردن مردم تغییر نمی کند. توضیح المسائل.

8- آقای گلپایگانی: تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد، حرام است و حکم خدا به-واسطه مسخره کردن مردم تغییر نمی کند. توضیح المسائل.

9- آقای خمینی: تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد، بنا بر احتیاط واجب حرام است. توضیحات مسائل.

10- آقای خویی: تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد، بنا بر احتیاط واجب حرام است. توضیح المسائل.

11- آقای میرزا جواد تبریزی: بنا بر احتیاط واجب جایز نیست.

12- آقای سیستانی: به احتیاط واجب جایز نیست.

13- آقای صافی گلپایگانی: حرام است و الله العالم.

14- آقای بهجت: حرام است. علی الاحوط و در موارد ضرورت حکم سایر محرمات را دارد.

15- آقای مکارم: احتیاط در ترک آن است.

16- آقای سید محمدعلی موحد ابطحی (1): تراشیدن ریش در حال اختیار بنا بر احتیاط لازم حرام است و همین طور است ماشین کردن آن اگر مانند تراشیدن نباشد. توضیحات مسائل.

17- آقای سید محمد حسینی شیرازی: تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مانند تراشیدن باشد حرام است و حکم خدا با مسخره مردم تغییر نمی کند. پس کسی که اول تکلیف است یا اگر ریش نترشد مردم او را مسخره کنند، چنان چه ریش بترشد یا طوری ماشین کند که مانند تراشیدن باشد، حرام است. توضیح المسائل.

18- آقای وحید خراسانی: یحرم حلق اللّحیة علی الاحوط. و در مسئله 485 گفته است: تراشیدن ریش تمام صورت چه حکمی دارد و آیا می توانیم ریش پرفسوری بگذاریم یعنی ریش چانه را زنده و ریش قسمت های دیگر را بتراشیم؟

ص: 75

جواب: بنا بر احتیاط واجب، تراشیدن چانه یا قسمتی از آن جایز نیست و اگر به مقداری ریش بگذارد که عرفاً صدق کند ریش دارد، کافی است و ریش پرفسوری در صورتی که عرفاً صدق کند که ریش دارد، مانعی ندارد (ولی صدق نمی کند).

و در مسئله 486، آیا گرفتن اجرت در قبال تراشیدن ریش تمام صورت جایز است؟

جواب: تراشیدن ریش چانه و قسمتی از آن بنا بر احتیاط واجب جایز نیست و أخذ اجرت بر آن بنا بر احتیاط واجب حرام است.

تراشیدن ریش در صورت تمسخر و مشقّت آیا تراشیدن ریش در موردی که موجب مسخره شدن باشد، جایز است؟

جواب: احتیاط واجب این است که ریش را تراشد مگر این که تراشیدن موجب سخریّه و ممانعت شدید باشد که عقلاً تحمل این سخریه و مهانت را نداشته باشند.

19- آقای فاضل لنکرانی در استفتائات: بنا بر احتیاط واجب، جایز نیست.

20- آقای سیدصادق روحانی: حرام است.

خلاصه ی کلام در میان آقایان فقها، چه قدما و چه جدید، کسی قائل به جایز و حلال بودن او نشده (مگر کسی اظهار لحيه کند). چه فتوا و چه احتیاط واجب، حرام می دانند. (1)

21- آقای سیدحسن قمی: تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد به احتیاط واجب، حرام است.

### راه اعتدال و میانه روی:

شرع مقدس اسلام، یک قانون و قاعده ای برای بندگان خود قرار داده که آنان را از حد افراط و تفریط نگه می دارد و در نتیجه از هلاکت حفظ می نماید و حضرات معصومین علیهم السلام هم پشتیبانی این قانون الهی و شرعی است. چه در اعتقادات و چه در عبادات و چه در معاملات و چه در محاورات با مردم چه در اکل و شرب و پوشش در شناخت و معرفت. غیر از شناخت و معرفت الهی که حد و حدودی و مرزی ندارد. هرچه دیگر باشد، حدّ و مرزی دارد. حتی در شناخت حضرات معصومین علیهم السلام حد و مرزی دارد که از حدّ خودشان نباید تجاوز کرد.

فَالرَّغَبُ عَنكُمْ " مَارِقٌ وَ اللّٰزِمُ لَكُمْ " لَاحِقٌ وَ الْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ.

ص: 76

1- به نظر ما حرام است. طبق روایاتی که از حضرات معصومین علیهم السلام رسیده است و با تعاریف مفصلی که گذشت و خواهد آمد.

عده ای می شوند جبریّه، گروهی می شوند مفوضّه و تفویضه، عده ای می شوند مقصّرّه، گروهی می شوند عدلیّه، عده ای می شوند اشاعره، حنفیّه، معتزله، شافیه، مالکیّه و غیره. تا آن جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: امت موسی علیه السلام هفتاد و یک فرقه شدند. یک فرقه از آنان اهل نجات و هفتاد فرقه در آتش و امت عیسی علیه السلام بعد از او هفتاد و دو فرقه شدند. هفتاد و یک فرقه از آنان در آتش و یک فرقه اهل نجاتند و امت من پس از من هفتاد و سه فرقه خواهند شد. هفتاد و دو فرقه از آنان اهل آتش و یک فرقه اهل نجاتند. سوال کردند که آن یک فرقه چه فرقه ای است؟ فرمودند: ناجیه یعنی دوازده امامی، یعنی شیعه (دوازده امامی) (1) قولاً و عملاً.

قال الله تبارک و تعالی و کذلک جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطًا. آیه 143 سوره ی بقره.

همان گونه که شما را به راه راست هدایت کردیم، شما را امتی میانه (و پیراسته از افراط و تفریط) قرار دادیم.

در ذیل این آیه شریفه از قول امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

نحن امة الوسط. ما یمیم امت میانه رو (خارج از افراط و تفریط) (2)

در روایات حضرات معصومین علیهم السلام هم آمده است که می فرمایند: (از امام علی علیه السلام) خیر الامور اوسطها (3). بهترین امور حد وسط و میانه روی در آن ها است. در این کار هم همین است بعضی ها از ریشه می تراشند، بعضی ها هم ریسمانی آویزان می کنند. بیش از حد متعارف عرف شارع و متشرّعه تجاوز می کنند. این می شود افراط و تفریط. هر دو مذمت شده است که بعداً ان شاء الله در بحث روایات ذکر خواهیم نمود.

بعضی در طول تاریخ آن ها را توهین کردند به شعائر اسلام. گفتند: همه باید ریش تراش شوند. عده ای هم مانند صوفی ها شده اند، چه سلاطین و چه غیر آنان.

ص: 77

- 
- 1- خصال، عدد 72، بحار، جلد 28، صفحه ی 36-3 به نقل از خصال، معانی الاخبار، احتجاج، سلیم بن قیس، امالی شیخ طوسی، تفسیر عیاشی، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، کلینی، امالی شیخ طوسی، امالی شیخ مفید.
  - 2- تفسیر برهان، جلد 1، صفحه ی 344
  - 3- بحار، جلد 75، صفحه 11، و جلد 74 صفحه 229، مصباح الشریعه، صفحه 157.

**الف: ریش در شریعت حضرت موسی علیه السلام:**

عبرانیان از زمان های بسیار قدیم، ریش می گذاشتند و برطبق شریعت حضرت موسی علیه السلام، مجاز به تراشیدن ریش نبودند و کندن ریش در آنان علامت تحقیر و بی احترامی بود.

حضرت موسی علیه السلام با مردانی از بنی اسرائیل به کوه طور رفت و دستور فرمود که بعد از دعا کردن من آمین بگویید. از جمله دعاهاى حضرت علیه السلام، نفرین بر کسانی بود که ریش خود را می-تراشیدند (1).

**ب: سلاطین و علما:**

سلاطین از بابل، آشور، ایران و یونان قدیم، ریش خود را فر (2) می دادند و در مجسمه های داریوش بزرگ و حکمایی مانند افلاطون، ارسطو و سقراط این موضوع مشهود است. برخی فراعنه مصر، سنگ های قیمتی و مروارید به ریش خود می آویختند و آن سنگ ها را مانند خنجر نوک تیز می کردند و گاهی با آن سنگ ها، ریش ها را اصلاح می کردند.

معروف است که ریش سلطان سنجر آن قدر طول و عرض داشت که زمان شکار و تیراندازی، غلامان می دویدند و ریش شاه را که به زمین می رسید با پارچه ای می بستند و به پیشش گره می زدند.

ریش فتح علی شاه قاجار و درباریان، آن قدر بزرگ بود که در زمان تیراندازی آن را می بستند.

زمانی، ریش ها را به شکل خاصی مانند توپی، دم کبوتری، مربع و مستطیل حالت و شکل می دادند.

(عباد)، برادر (عبیدالله بن زیاد) (ملعون)، ریش طولی داشته و (ضیاء الدین قزوینی) استاد (سعدالدین تفتازانی)، ریشش آن قدر طولانی بود که به کفش هایش می رسید و در خواب آن را کیسه می کرد و چون بر مرکب سوار می شد، باد آن را متفرق می نمود و مردم را متوجه خود می ساخت.

مردم یونان و روم قدیم، همه ریش داشتند. اما کم کم در ایام شادی، ریش تراشی معمول گردید. اما در نزد ایرانیان، ریش مرسوم بوده است.

ص: 78

1- اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، جلد 15 صفحه ی 263-243، - ریش تراشی صفحه ی 12 و 13

2- فر، به فتح فاء، به معنی زیبایی، برازندگی، شکوه، شوکت، رفعت، رونق، پرتو: فرهنگ عمید

## ج: کسانی که دستور تراشیدن ریش داده اند:

اولین کسی که فرمان ریش تراشی دسته جمعی صادر کرد، (اسکندر مقدونی) بود و دومین نفر که این دستور را داد، (فیلیپ هفتم) در اسپانیا و سومین نفر، (پتر کبیر) در روسیه بود و او چنان سخت بود که کسانی را که دارای ریش بودند، جریمه می کرد و چهارمین نفر، (شاه عباس صفوی) در ایران بود.

## د: احترام ریش

نزد درویشان قلندران و درویشان در عراق، موی سر و ابرو را می تراشیدند و در ایران تاری از موی ریش و سیبیل را به عنوان ارادت و دوستی و مردی و یا برای شرط نذر برای یک دیگر ارسال می کردند و یا گرو می گذاشتند.

در یک دوره ی طولانی، اگر ریش کسی را می کنند، آن قدر توهین آمیز بود که مرگ را بر آن ترجیح می داد و ریش داشتن را مورد احترام قرار می دادند (1) و چه بسا بعضی دولت ها، ریش انسان های مجرم را می تراشیدند و تبعیدش می کردند و یا پیاده و سواره در شهر در معرض تماشای عموم قرار می دادند.

## و: داشتن ریش سیره انبیاء علیهم السلام و دانش مندان اروپایی.

سیره انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام و ادیان الهی و علما، گذاشتن ریش بود و از تراشیدن آن نفرت داشتند و در بین دانشمندان جهان، از جمله اروپا و سلاطین بسیاری از آن ها به پیامبران علیهم السلام در ریش گذاشتن اقتدا می کردند. از جمله دانش مندان اروپایی که ریش داشته اند و عکس هایشان در کتاب ها و موزه ها و روزنامه ها موجود است عبارتند از:

1- پاستور فرانسوی ماریونی (مخترع ماشین چاپ)

2- کوری پیر (فیزیک و شیمی دان فرانسوی کاشف رادیوم)

3- تارینه (بزرگ ترین استاد معالجه ی امراض)

4- یوکامن شامپیو بئر (نخستین کسی که عمل فتق را انجام داد)

5- پروفیسور امیل (مکتشف سرم معالجه دیفتری)

6- لیستر (جراح انگلیسی)

7- ژیرار (مخترع ماشین های بافت کتان)

ص: 79

---

1- ولی عصر حاضر را ببینید که هرکس ریش بگذارد، به او لقب اُمُل و عقب افتادگی می دهند و می گویند ریش نهادن و گذاشتن، مال زمان عهد بوق است. بسیاری از مسائل دینی در عصر حاضر کهنه می ماند و کم کم کنار می رود. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، جلد

15، صفحه ی 243-263، و کتاب ریش تراشی صفحه ی 13-16.



## فصل دوم: ریش تراشى از نظر دانش مندان و پزشکان:

### اشاره

#### 1- سخنان دکترو ویکتور ژرژ:

بعضى از مردم، ریش داشتن را نمى پسندند و غافلند که ریش داشتن بهتر و داراى منافعى است. به درستی- که طبیب حاذق و مشهور ویکتور ژرژ، عقیده اش این است که داشتن ریش، فوائد بسیار بزرگى دارد و محقق است که ریش داشتن، دهان را محافظت مى نماید. از امراضى که متوجه بدن و اطراف آن است و هم منع مى نماید رطوبت هاى زانده اى را که متوجه به جوانب دهان مى شود و نگاه داری مى کند و از استخوان هاى دندان ها و غده هاى که چشمه لعاب هاى دهان است (یعنى محافظت مى کند از لثه ها و یا غده-هاى که در لثه ها است) (2).

در کتاب تراش ریش از نظر بهداشت صفحه 20، آمده است که ایشان درباره ی فائده ی ریش مى گوید: ریش موجب حفظ دندان ها و غدد بزاقى خواهد شد (3).

#### 2- سخنان دکترو یعقوبى حروف و فارس نمر:

به تحقیق از برای موهاى ریش و سبیل، فایده هاى بزرگ است. اولاً در منع از رسیدن ریزه هاى غبار به حلق از راه بینی و دهان.

ثانیا: در منع از رسیدن هواى سرد به اطراف گلو و حلق و روایت شده که ناخدایان و کشتى بانان فرنگ که به سوى قطب شمال سفر نموده اند، برای جستجو از سیاح مشهور فرنکلین پس در آن یخچال ها و هواهاى سوز و زمین هاى سردسیر قطب خیلی سرمای سوزناک بر آن ها شدید شد، ولی هیچ یک مبتلا به مرض نشدند و بدین جهت که موهاى سر و ریش مى پوشانیدند سر و روی آن ها را و دور مى کرد سوز سردى را از حلق و گلویشان، سپس چون برگشتند به سرزمین انگلستان که نسبتاً به جاهاى قطب گرمسیر و قشلاقی مى باشد، پس تمامی آن ها ریش هاى انبوه خود را تراشیدند. فوری یک هفته نگذشته تمامی آن ها مریض و بیمار شدند به سبب چابیدن استخوان هاى گلو و اعضاى حلق و دهان.

#### 3- درمجله ی (المقتبس) دمشق آمده است که:

ص: 80

1- ریش تراشى صفحه ی 16 و 17

2- تاریخ آمریکا، نویسنده: سجعان مارونى نصرانى، صفحه ی 160

3- ریش تراشى، صفحه ی 37، اسدالله محمدى نیا.

در مجله ی المقتبس مطبوعه شهر دمشق اثبات نموده که تیغ های ریش تراشان ناقل امراض و باعث سرایت دردهاست به چهره و صورت مردان تن درست که عادت به تراشیدن ریش نموده اند (1).

#### 4- ریش تراشی جماعتی در انگلستان:

جماعتی در انگلستان، بر علیه و ضد عادت ریش تراشی انجمن نموده اند و سخت از کار کردن تیغی بر رخسار ریش تراشان جلوگیری می نمایند و از جمله تعلیم های اسلامی این جماعت، سعی و تلاش در این است که مردمان را وادار کنند به رها ساختن ریش و ترک تراشیدن آن. به این جهت که تیغ های دلاکان مایه سرایت و تعدی امراض مُسریه است به لب و دهان و چهره و گلوی ریش تراشان. و به درستی که این انجمن، ورقه ای را چاپ نموده و بر بزرگان انگلیس و لوردهای ایشان قسمت و پخش نموده و ایشان را به مساعدت خود خوانده که رها سازند ریش های خود را تا این که عموم ملت از آن ها تقلید و پیروی بنمایند. در این ورقه منشور دو صورت چاپ نموده بودند که یکی تمثال مردی که ریش خود را تراشیده و در او جمع زشتی ها و بدی ها را نمایش داده و دیگری تمثال مردی که ریش خود را رها ساخته و در او جمیع زیبایی ها و خوبی ها را جلوه و نمایش داده اند (2).

#### 5- به ریش های تمامی کارکنان راه های آهن تیغ کشیدند:

در زمانی، ریش های تمامی کارکنان راه های آهن را در موسم زمستان تراشیدند. پس قسم بیشتر آنان مبتلا به درد دندان و آماس و اورام سختی شدند. در غده هایی که چشمه های لعاب گلو و دهان است و نیز گفته که طبیب دیگری معالجه کرد کسانی که مبتلا به شرح یعنی درد زکام شده بودند، همین که ایشان را امر کرد به رها کردن ریش های خود، آن ها هم به دستور او گوش نموده و ریش گذاشتند. (به صحت کامیاب شدند) (3)

#### 6- شیوع ریش تراشی در کشورهای غربی:

در سال 1911 میلادی به علت شیوع ریش تراشی در کشورهای غربی و کشف مضرات آن عده ای از اطبا و دانش مندان اروپا برای مبارزه با ریش تراشی در انگلستان، تشکیل جلسه داده و برای حفظ بهداشت عمومی از این عمل نشریاتی منتشر نمودند و بدین وسیله مردم را متوجه ضررهای تیغ های صورت تراشی نموده، ضمناً برای نتیجه گرفتن به دولت نیز پیشنهاد دادند که جهت حفظ بهداشت عمومی جدا از کار جلوگیری نمایند (4).

ص: 81

1- مجله ی المقتبس، مجلد ششم، صفحه ی 144

2- روزنامه العدل، شماره 132، تاریخ 21 نوامبر سال 1911 میلادی

3- تاریخ آمریکا، صفحه ی 160

4- روزنامه العدل، شماره 132، تاریخ 21 نوامبر سال 1911 میلادی.

7- بعضی از پزشکان فرانسوی می گویند: تیغ ها (و ماشین ها) ریش تراشان ناقل امراض و باعث سرایت دردها است و ریش تراشی چهره و صورت مردان سالم را از بین می برد (1).

8- هانسدریش آلمانی می گوید: ریش برای مرد زینت است.

9- دکتر خوش منش می گوید: پوست بدن و موها بهترین مانع برای ورود میکروب ها می باشد و موی صورت کاملاً از ورود میکروب ممانعت می کند. خراش پوست به وسیله تراشیدن، موجب پیدایش راهی برای وارد شدن میکروب ها است، موی صورت حافظ زیبایی و سلامتی آن است زیرا در اثر زیاد تراشیدن سلول های صورت، فرسوده شده و به دنبال آن، علائم پیری و چروک به زودی در صورت ظاهر می گردد (کسانی که ریش دارند از صورت سفید و لطیف تری برخوردارند) به علاوه کسانی که ریش خود را می تراشند به خاطر زبری و خشن بودن صورتشان کودکانشان مانع بوسیدن آن ها می شوند. (2)

10- دکتر صائبی می نویسد: در رشته فیزیولوژی ثابت شده بیضه مرد علاوه بر مواردی که با اسم ترشح منی به خارج می ریزد، دارای ترشح درونی است. چنان چه برخی که فاقد بیضه هستند از داشتن موی صورت و چهره زیبایی بی بهره اند. بنابراین موی صورت یکی از نشانه های مردی است تا خصالت انسانی این نشانه را در خود حفظ کنند (3).

11- جریان کارخانه تیغ سازی: پل کنریش، شخصی است که دارای کارخانه تیغ سازی بوده و روزی پانصد هزار تیغ تولید می کرده و سال ها ریش میلیون ها انسان را با این وسیله تراشیده است. ولیکن بزرگی و زیبایی خود را در ریش گذاشتن دانسته و در تمام مدت عمرش از تراشیدن موی صورت خویش، خودداری کرده است (4).

### نتیجه گیری از این فصل:

هرگاه کسی از روی انصاف و عدل در کتاب ها و در مطبوعات تازه و کهنه آسیا و اروپا اندیشه نماید، مقالات بی اندازه خواهد یافت در زشتی های عادت ریش تراشی و خوبی های گذاشتن آن. چنان چه به پاره ای اشاره شد.

به این نتیجه می رسیم که ریش تراشی مایه ی سرایت ناخوشی های سخت و مظهر زشتی های خلقت و سبب سرماخوردن و چاییدن استخوان چهره و گلو و مرض های اعصاب حلق و فکین می شود و هم باعث امراض زکامی و رشحی و لقوه در دندان و اورام غدد لعابیه و غیر آن می گردد.

ص: 82

1- ریش تراشی، صفحه ی 38

2- ریش تراشی، صفحه ی 39، به نقل از تراش از نظر بهداشت، صفحه ی 20.

3- فیزیولوژی علمی است که درباره اعضای بدن جانداران بحث می کند.

4- اطلاعات هفتگی، شماره ی 194/صفحه ی 6، ستون 2

و به این نکته پی می بریم که گذاشتن ریش، مایه ی محافظت دهان و قوت تکلم و فصاحت گفتار و مانع رطوبات زائده حلق و حافظ وظایف غده های لعابی می باشد.

هم چنین سبب قوت و محافظت از استخوان های چهره و اعضای گلو و دهان و گرم نگه داشتن آن ها است و نیز مانع از رسیدن غبار نرم و هواهای سرد و نارسا به سوراخ های بینی و دهان می -شود.

آیا اهل اسلام و مسلمین، احق و سزاوار این عمل و سنت دین هستند؟ یا اهل فرنگیان و بیگانگان و غیر مسلمان؟ و حتی بت پرستان عالم و دنیا.

## فصل سوم : ریش تراشی از نظر روان شناسی:

### اشاره

روان شناسان عاقل و بادرک ثابت کرده اند که انسان دارای قوه ی مغناطیسی است که اثر آن مخصوصاً در چشم ها مشهود است و به سبب نگاه کردن زنان به مردان و بالعکس، این قوه تقویت شده و غریزه ی جنسی را در دو طرف (مرد و زن) تحریک می کند. سیفلیس و سوزاک و دردهای دیگر که در اثر شروع فحشا در برخی جوامع می بینیم در اثر این قوه ی جاذبه می باشد. بدیهی است که تراشیدن ریش از ته و صورت را براق کردن، سبب تقویت قوه ی جاذبه شده و تحریک و کشش های مغناطیسی را بین زنان و مردان افزایش می دهد. طبق نظریه علم فیزیولوژی و پسیکولوژی، نیروی شهوت از سنّ پانزده سالگی به بعد رو به افزایش است و تا بیست و پنج سالگی ادامه دارد. هرچه انسان از سنّ پانزده سالگی بالا می رود، سیمای او برافروخته و روشن تر می شود.

در چشم مرد و زن شیفتگی مخصوصی پیدا می شود. همین سال هاست که موی صورت روییده خواهد شد و این روئیدن موی صورت و نتراشیدن آن، مانع از برخی مفاسد اخلاقی میان مردان و زنان شده و تا حدودی از پیش آمدن مسائل سوء شهوانی جلوگیری می نماید. برعکس مرد با تراشیدن ریش، زنان و دختران را بیشتر متوجه خود می سازد و در شیوع فحشا و تحریک غریزه ی جنسی نقش مؤثری دارد (1).

ص: 83

---

1- ریش تراشی صفحه ی 42، به نقل از تراش ریش از نظر بهداشت، صفحه ی 140.

## یک سوال: چرا عده ای از ریش گذاشتن فرار می کنند؟

جواب: به خاطر نداشتن آگاهی و برخوردار نبودن از ایمان قوی و از همه بیشتر به خاطر مسخره شدن مقدّسات، مثل حجاب و ریش و غیره توسط انسان های جاهل، سعی می کنند به خاطر در امان ماندن از حملات و طعن آن ها ریش خود را بزنند و برای تراشیدن ریش خود، بهانه هایی بیاورند و این عمل موجب ریش تراشی نمی شود. لذا این افراد می گویند که ما به خاطر رعایت بهداشت، صورت خود را می تراشیم. در حالی که می توان ریش داشت و بهداشت را هم رعایت کرد و اگر واقعاً مسئله بهداشت مطرح است، چرا موهای سرشان را نمی زنند و گاهی می گویند مسئله ریش گذاشتن مربوط به صدر اسلام می باشد. به خاطر این که عربستان منطقه گرم و سوزانی بوده اسلام برای حفظ پوست صورت، گذاشتن ریش را داده این توجیه هم بطلانش با آن همه دلیل، بر ضررهای تراشیدن ریش روشن است.

عده ای برای اطاعت نمودن از همسر خود، این فعل را انجام می دهند. عده ای هم به خاطر تقلید از دیگران.

و چه زیبا شاعر سروده است: خلق را تقلیدشان برباد داد، ای دو صد لعنت بر این تقلید باد.

عده ای هم به خاطر غفلت از زیان های بهداشتی آن، عده ای هم به دلیل زیبایی چهره خود را با نداشتن مو در صورت می دانند. عده ای هم تمدّن را به تراشیدن ریش می دانند. (مانند عده ای از زنان که می گویند بی حجابی و بی چادری، خود یک تمدّن است). عده ای هم برای فرار از ریش گذاشتن می گویند انسان کارهای دیگرش را درست کند. درحالی که این حرف هم درست نیست. مگر ما گفتیم کارهای دیگر دین را انجام ندهند. مثل این که می گوئیم به زن بی حجاب، حجابت را رعایت کن. می گویند دل و قلب باید پاک باشد. مگر ما می گوئیم دل ناپاک باشد. این ها دستورات دین اسلام می باشند. زیرا اسلام مجموعه ای از دستورات حیات بخش است که باید واجبات آن را عمل کرد و محرّماتش را ترک کرد. اگر ریش تراشی حرام شد، باید انجام نداد و این توجیّهات پذیرفته نیست.

### نکات مهم:

1- براساس این که اسلام به نظم و مرتّب بودن انسان در تمام مراحل زندگی سفارش نموده، شایسته است که انسان محاسن خود را مرتب کند و شانه زند و از ژولیدگی و بی قوارگی ریش هایش جلوگیری نماید تا ظاهری زیبا و پاکیزه داشته باشد و سبب ترغیب مردم به دین گردد.

که ان شالله روایات شانه کردن ریش را خواهیم آورد (در روایات مفصل ذکر خواهد شد)

2- امکان دارد بعضی از اشخاص نخواستند محاسن بلند معمولی داشته باشند. چنین افرادی می توانند ریش های خود را کوتاه کنند که عرفاً ریش دار بودن صدق می کند (نه تراشیدن با تیغ و ماشین و غیرها)

آن چه که در شریعت اسلام حرام می باشد، زدن ریش از ته است و دیگر فرقی بین ماشین و تیغ نیست.

3- روایاتی که آورده می شود در فضیلت ریش گذاشتن، روشن می کند که اسلام، ضمن بها دادن به معنویت و باطن به ظواهر بسیار اهمیت می دهد. لذا یک مسلمان وظیفه دارد هم در جهت معنویت و ارتقاء مکارم اخلاق تلاش نماید و هم ظواهر خود و خانه و خانواده اش براساس گفته های ائمه معصومین علیهم السلام حفظ نماید و اگر نتوانست در جهت باطن و پرورش روح رشد کند، لاقلاً ظواهرش را اسلامی نگه دارد نه این که بگوید اکنون که من از جهت معنوی و اخلاقی مشکل دارم، پس ظاهر را درست کردن چه فایده ای دارد و یا تراشیدن ریش گناهی را بر سایر گناهان بیافزاید.

## شارب (سبیل)

### الف: نوشیدن آب با سبیل بلند از لحاظ بهداشتی:

رعایت بهداشت در تمامی خوردنی ها و نوشیدنی ها لازم و ضروری است. اگر موی سبیل بلند باشد به-ناچار با خوردنی های مختلف تماس خواهد داشت. اگر شخصی دودی و سیگاری باشد، سبیل هایش از دود سیگار پوشیده و آلوده خواهد شد که در موقع نوشیدن آب با آب تماس پیدا کرده و میکروب های مختلف به آب انتقال یافته دوباره به درون بدن او بر می گردد. بدین جهت در دین اسلام از نوشیدن آب با سبیل بلند نهی شده و مورد مذمت قرار گرفته است.

سبیل بلند از نظر پزشکی هم پسندیده نیست. از قدیم گفته اند (الشَّارِبُ بِالشَّارِبِ كَالشَّارِبِ) مثل مشهوری است. هرکسی با سبیل بلند آب بنوشد، مانند کسی است که شراب بنوشد. آشامیدن با سبیل، مانند آشامیدن مشروب است. مخفی نماند این تشبیه ها و سخت گیری ها بیشتر به خاطر حفظ بهداشت خود و اجتماع می-باشد که باید پرهیز کرد وگرنه هیچ وقت گناه آب نوشیدن با سبیل بلند با گناه شراب خواری در کفه ی ترازو مساوی نخواهد بود.

1- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

لَا يَطْوِلَنَّ أَحَدُكُمْ شَارِبَهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَتَّخِذُهُ جَنَّةً يَسْتَبْرَهُ بِهِ.

هرگز کسی سبیلش را بلند نکند. چون شیطان آن جا را برای خود پناه گاه (سپراستار) قرار می دهد (1).

و در روایت دیگر آمده است که حضرت فرمودند:

لَا يَطْوِلَنَّ أَحَدُكُمْ شَارِبَهُ وَلَا عَانَتَهُ وَلَا شَعْرَ ابْطِهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَتَّخِذُهَا مَخَابِي يَسْتَبْرَهُ فِيهَا (2).

ص: 85

1- مکارم الاخلاق، صفحه ی 67، الحکم الزاهره با ترجمه انصاری، صفحه ی 711.

2- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 88، باب 6- علل الشرایع، جلد 2، صفحه ی 519 - من لایحضرنا لفقیه، جلد 1، صفحه ی 120 و

127- النوادر راوندی، صفحه ی 24.

دراز نکنید یکی از شما سبیل خود را و نه موی پشت عانه (شرم گاه) و نه موی زیر بغل را. چرا که شیطان آن را به عنوان جایگاه خود می گیرد و پنهان می شود.

2- امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند:

گرفتن سبیل از جمعه تا جمعه دیگر، در امان از مرض جذام است. مکارم الاخلاق صفحه ی 74. بحار الانوار جلد 76 صفحه ی 112 ح 15. أمالی شیخ صدوق صفحه ی 183.

3- کوتاه کردن سبیل از دین حنیف ابراهیمی علیه السلام است. خصال شیخ صدوق جلد 1 صفحه ی 49. تفسیر قمی صفحه ی 50. تفسیر عیاشی جلد 1 صفحه ی 61. مکارم الاخلاق صفحه ی 66. بحار الانوار جلد 76 صفحه ی 68.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: شارب گرفتن، رفع غم و وسواس کند. خصال جلد 1 صفحه ی 49. تفسیر قمی صفحه ی 50. تفسیر عیاشی جلد 1 صفحه ی 61. بحار الانوار جلد 76 صفحه ی 68. مکارم الاخلاق صفحه ی 66.

5- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شارب را از ته بگیرید. به یهودیان و گبران خود را شبیه مگردانید و فرمود: نیست از ما کسی که شارب خود را نگیرد. حلیة المتّقین صفحه ی 177.

6- امام صادق علیه السلام فرمودند: هرکه ناخن و شارب را در هر جمعه بگیرد، در وقت گرفتنش بگوید بسم الله و بالله و علی سنّته محمّد و آل محمّد، به عدد هر ریزه ای که از مو و ناخن او بریزد، حق تعالی ثواب یک بنده از فرزندان اسماعیل علیه السلام آزاد کردن را به او عطا فرماید. بیمار نشود مگر به بیماری مرگ. حلیة المتّقین صفحه 176.

## **ب: عاقبت بلند نگه داشتن سبیل در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:**

1- مسلمان واقعی نیست.

یا علی، من لم يأخذ شاربیه فلیس متّاً. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که سبیل خود را کوتاه کند، مسلمان واقعی نیست.

2- بی بهره از شفاعت.

و فرمودند شفاعت ما شامل کسی که سبیل خود را کوتاه نمی کند، نمی شود.

ص: 86

ولم تنل شفاعتنا التارك لشاربه.

3- ملعون خداوند و فرشتگان.

لم يزل في لعنة الله الملائكة. و همیشه مورد لعن و دوری خداوند و فرشتگان است.

4- مانع اجابت دعا.

ولا يستجاب له دعاء. دعای او به استجابت نمی رسد.

5- باعث سخت جان دادن.

و اذا قبض روحه قبض بشده. و در هنگام قبض روح با سختی روحش از بدن جدا می شود.

6- سبب عذاب در قبر.

و عذابه في القبر صعب. عذاب او در قبر بسیار سخت است.

7- تسلط مارها و عقرب ها.

و يسلط عليه الحيات و العقارب بكل شعره. برای هر موی سبیل، مارها و عقرب ها بر او مسلط می شوند.

8- عذاب همیشگی.

وكان معذبًا الى القيامة. انسانی که سبیل خود را کوتاه نکند تا قیامت در قبر عذاب می شود.

9- اهل جهنم.

و اذا اخرج من قبره كان مكتوباً بين عينيه هذا من اهل النار. و هنگامی که از قبرش خارج می شود و در پیشانی‌اش نوشته شده که این شخص اهل جهنم است.

ریش تراشی صفحه ی 33 تا 35. بهشت جوانان صفحه ی 404. به نقل از زبدة العلوم جلد 2 صفحه ی 243.

ص: 87



## دیه آسیب رساندن به ریش و اجرت گرفتن:

تراشیدن ریش، دیه دارد.

برای ازاله موی ریش در شرع مقدّس دیه کامل مقرر شده و هرکه چنین باشد فعلش بر غیر بلکه بر صاحبش حرام است.

دیه آسیب رساندن به ریش:

آن قدر ریش در اسلام ارزش دارد و به آن اهمّیت داده شده که اگر کسی ریش دیگری را بکند و یا کاری کند که ریش او به طور کلی از بین برود، باید دیگه کامل بپردازد و اگر قسمتی از ریش روئید و قسمت دیگر نروئید، باید یک سوم دیه را بدهد.

امام صادق علیه السلام فرمود: قضی امیرالمومنین علیه السلام فی اللّحیة اذا خلقت فلم تنبت الدّیة كاملة فاذا تنبت فثلث الدیة.

امیرالمومنین علی علیه السلام در مورد کسی که ریش دیگری را از بین ببرد به طوری که اصلاً نروید، حکم کردند باید دیه ی کامل بپردازد و اگر قسمتی از آن روئیده باید یک سوم دیه را بدهد. من لایحضره الفقیه جلد 4 صفحه ی 150.

آقای خمینی در تحریرالوسیله جلد 2 بحث دیه موی سر و ریش، همین نظر و حکم را در میان فتاوی انتخاب کرده. ریش تراشی صفحه ی 36 و 37. به نقل از وسائل الشیعه جلد 19 صفحه ی 260. و در جلد 4 تحریرالوسیله (ترجمه) صفحه ی 378. چنین گوید: در موی سر مرد صغیر باشد یا کبیر، پرپشت باشد یا خفیف، در صورتی که نروید، دیه ی کامل است. کما این که آب داغی را روی سر او بریزد. پس مویش ریخته شود و دیگر نروید یا موی او را به هر نحوی که باشد از بین ببرد و هم چنین در محاسن در صورتی که تراشیده شود یا کنده شود مثلاً و نروید، دیه ی کامل است و اگر روئیده شود بنابر اقوی در محاسن ثلث دیه است و در موی سر ارش می باشد و اما زن، پس در موی او در صورتی که نروید دیه کامل است و اگر بروید، پس در آن مهر زنانش (مهرالمثل) می باشد و فرقی بین صغیره و کبیره نیست.

آقای خویی در خون بهای مو در تکلمة المنهاج (فارسی) صفحه 173 می گوید:

در ریش زمانی که تراشیده شود، هرگاه بروید، یک سوم خون بها و اگر نباید خون بهای کامل است و در موی سر اگر از بین برود و دیگر نروید، خون بهای کامل است و اگر مجدداً بروید، بها به نظر حاکم است و در موی زن اگر زائل شود و بروید، مهرالمثل و اگر نروید خون بهای کامل است. در موی ابرو، اگر تماماً از بین برود، خون بهایش نصف خون بهای چشم و آن 250 دینار است. چنان چه قسمتی از آن از بین برود، بر مبنای کل آن، خون بهای آن قسمت مشخص می شود.

## اجرت بابت تراشیدن ریش:

سوال: اجرت گرفتن بابت ریش تراشیدن چه حکمی دارد؟

جواب: پولی را که پیرایش گر و سلمانی و تراشنده ریش به عنوان اجرت می گیرد، حرام است. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اذا حرم الله شیئا حرم ثمنه. وقتی خداوند چیزی را حرام نموده، اجرت آن را نیز حرام کرده است. بحار الانوار جلد 100 صفحه ی 55 ح 29.

یک نکته: باید توجه داشت احکامی را که آقایان علما و مجتهدین ذکر می کنند از قرآن و روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام استخراج کرده و بیان می کنند. در حق کسانی که از آن ها تقلید می کنند، حکم خداوند است. لذا افرادی که مراجعشان و مجتهدین می گویند ریش تراشی حرام است، خواه به صورت فتوا و حکم و خواه به صورت احتیاط و جویی بدانند که اجرت گرفتن بابت آن را نیز به همان صورت حرام می دانند. بالاخره علما هم طبق قرآن و روایات می فرمایند نه طبق آراء و هوا و هوس خودشان.

## جویدن مو و امراض آن:

این فصل، ربطی به تراشیدن ریش ندارد. البته کسانی هستند که موهای خود را می جویند یا می خورند یا موهای سبیل یا محاسن و یا در بین زنان گیسوان خود را می جویند.

بیماری گیسو خوردن (تریکو بنروار) مخصوصاً بین دختران جوان و بانوان دیده شده که حتی آن قدر دیده شده که موهای خورده شده در معده جمع و ترکیب و شکل معده تغییر یافته است.

و نیز کسانی که عادت دارند شان را در دهان بگیرند و چند تار مو را بلعند و نزد زنانی که و یار (1) دارند نیز دیده شده است.

در بین مردان نیز کسانی هستند که موهای شارب خود را لای دندان ها گذارده و می جویند و ذراتش را می خورند یا سرریش خود را برگردانده آن را جویده جدا شده را می بلعند.

## داستانی درباره ریش تراشی:

اولین مرتبه به وسیله دانشگاه ریودوزانیرو این حقیقت کشف و اعلام گردید که خوردن مو سبب پیدایش خمودگی های روحی می گردد و کسانی که عادت به مو خوردن یافته اند، دچار تزلزل روحی می شوند. ولی سابقه اسلامی آن به چهارده قرن می رسد که جویدن آن را ممنوع دانسته اند.

ص: 89

---

1- و یار: حالت زن آبستن در اوائل آبستنی که به برخی از خوراکی ها رغبت شدید پیدا می کنند، فرهنگ عمید.

ناگفته نماند جنون کشیدن و کندن موها نیز هست که در افراد عصبانی مزاج دیده می شود و بیماری *trichotillomania*، پاره و قطع کردن مو که بهترین روش درمانی از طریق روان شناسی است. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جلد 15 صفحه ی 265 و 266.

### داستان آقای بافقی (رحمت الله علیه):

روزی مرحوم حاج شیخ محمدتقی بافقی به حمام عمومی تشریف می برند. البتّه هر فرد با ورود به محوطه اصلی حمام با شخصیت ظاهری که با لباس شناخته می شود، نامعلوم خواهد بود.

در آن جا بین ثروت مند و فقیر، شاه و گدا فرقی ندارد. همین طور در مراسم حجّ و عمره خصوصاً وقت طواف، هم چنین روز قیامت و همه یکسان و مانند هم می باشند. وقتی آقای بافقی به داخل حمام وارد می -شود، ناگهان با صحنه ای روبرو می شود که باید به وظیفه خویش یعنی نهی از منکر عمل نماید. می بیند فردی در برابر آینه مشغول تراشیدن ریش خود است. به او نزدیک می شود و برای ادای تکلیف دینی خود و شکستن این سنت غلط که مورد تحریم آقایان علما است به وی تذکر می دهد که آقا این عملی که شما انجام می دهید، یعنی تراشیدن ریش حرام است و آن را ترک کن. آن شخص که یکی از سرهنگ های بلندپایه ارتش رضاخانی بود، وقتی در برابر نصایح خیرخواهانه آن عالم واقع می شود، غضب ناک شده و بی درنگ سیلی محکمی به صورت آن عالم دینی می نوازد. ایشان با مواجه شدن با چنین عکس العملی، طرف دیگر صورت خویش را به سوی آن شخص می گیرد و می گوید به این طرف صورتم نیز سیلی دیگر بزن و از این کار حرام دست بردار.

آن شخص مغرور، وقتی با این همه بزرگواری و سعه ی صدر آن عالم، رویه رو می شود از دلاک حتمّ که آن عالم را می شناخت سوال می کند این آقای بزرگوار کیست. در جواب می گوید ایشان حاج شیخ محمدتقی بافقی می باشند. وقتی سرهنگ ارتش رضاخانی، آن عالم جلیل القدر را می شناسد، خدّمّت ایشان شرفیاب می شود و با نهایت پشیمانی، عذرخواهی و طلب عفو و بخشش می کند و به ایشان قول می دهد که از آن زمان به بعد دست از عمل ریش تراشی بردارد و تا پایان عمر آن عالم از نزدیکان و مریدان ایشان محسوب می گردد (1).

منابع و مأخذ:

بحار الانوار مرحوم علامه ی مجلسی (محمّدباقر)

انتشارات دارالکتب الاسلامیّه/ صد و ده جلدی.

وسائل الشیعة/ شیخ محمد بن حسن حرّ العاملی/ دار احیاء التراث العربی بیروت/ چاپ پنجم/ 1403 هجری قمری/ 1983 میلادی.

مستدرک الوسائل/ محدّث نوری/ مؤسسه آل البیت. چاپ بیروت/ 1410 هجری قمری.

تفسیر کوثر/ یعقوب جعفری/ انتشارات هجرت/ چاپ اول/ بهار 1376 هجری شمسی.

1- مجله ی مبلغان، شماره 8 صفحه ی 120، به نقل از شهید باقی، صفحه ی 83.

مکارم الاخلاق / شیخ طبرسی / ابی نصرالحسن بن فضل / مؤسسه نشر اسلامی / چاپ دوم / 1416 هجری قمری.

حلیة المتّقین / مرحوم شیخ محمد باقر مجلسی (ره) / انتشارات نسیم حیات / چاپ اول / 1380 هجری شمسی.

تفسیر قمی / علی بن ابراهیم قمی / انتشارات نبی الزهرا / چاپ اول / 1388 / مترجم جابر رضوانی.

تفسیر عیاشی / ابی نصر محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی معروف به عیاشی / انتشارات مکتبه العلمیه الاسلامیه.

امالی / شیخ صدوق / چاپ اول / بهار 1384.

خصال / شیخ صدوق / انتشارات دارالکتب الاسلامیه.

مبلغان / مجله ی معاونت تبلیغ و آموزش های کاربردی حوزه علمیه قم.

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله / شهید پاک نژاد / انتشارات یاسر، انتشارات بنیاد فرهنگی / چاپ اول / 1364.

ریش تراشی / اسدالله محمدی نیا.

علل الشرایع / شیخ صدوق / مترجم: محمد جواد ذهنی تهرانی / انتشارات مومنین.

بهشت جوانان / اسدالله محمدی نیا / انتشارات سبط اکبر علیه السلام / چاپ شانزدهم / 1382.

الحکم الزاهر / علیرضا حائری یزدی / مترجم: انصاری / مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی.

## چرا ریش تراشی حرام است؟ وادله دوازده گانه بر حرمت ریش تراشی

### اشاره

در اسلام، چه حکم حرام، چه واجب، مستحب، مکروه، چه مباح، علت و فلسفه آن در قرآن و مخصوصاً مشروحا در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است. چیزی را برای ما مبهم نگذاشتند مگر این که همه را بیان کرده اند. بلی، بعضی چیزها را چون صلاح و حکمت و مصلحت نبوده، ذکر نکرده اند. علت آن را با این که علت و فلسفه آن را ذکر نکرده اند.

حکم به جای خود باقی است و این که بعضی از نویسندگان من جمله در همین سوال که چرا ریش تراشی حرام است، گفته اند: برای ما روشن نیست، برای اهل تشیع و محقق روشن است. به هر حال این عمل دلیل بر انجام آن نمی شود. چون روایات زیادی درباره حرمت ریش تراشی داریم. پس مسئله مجمل و مبهم نیست.

اولا دستور خداوند است و از نواهی است که باید ترکش کرد (تا محظوری در بین نباشد یا خطری در پیش نباشد).

آیه 117 سوره نساء که خلقت را تغییر دادن باشد، بحث او گذشت)



امام صادق علیه السلام می فرماید: مراد از تغییر، تغییر در فطرت توحید و تغییر در فرمان خداوند است. بنا به فرمایش این بزرگواران، تراشیدن ریش از موارد تغییر در فطرت توحید و فرمان خداوند است. چرا به خاطر این که انسان ها فطرتا موحد و خداپرست و عامل به دستورات خداوند، خلق شده اند. بر همین اساس با تمام وجود به دستورات او عمل می کنند و هیچ گاه بر خلاف فرامین او عمل نخواهند کرد. حال کسی که بر اساس وسوسه های شیطانی ریش می تراشد، درحقیقت بر خلاف فرمان پروردگار متعال خود عمل می کند. چرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: پروردگارم به من امر کرده که ریشم را بگذارم (1). پس ریش تراشی برخلاف فطرت توحیدی و فرمان خداوند سبحانه و تعالی می باشد.

بالاخره باید با این گونه عمل قبیح مانند اعمال قبایح دیگر حتی المقدور تذکر داد.

به قول قرآن کریم که می فرماید: وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ. آیه 55 سوره ذاریات.

ای رسول ما، به مردم با ایمان تذکر بده که تذکر از برای اهل ایمان سودمند خواهد بود.

و در جای دیگر می فرماید: فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ. آیه 22 سوره غاشیه.

ای پیامبر، تو مردم را به حکمت های الهی تذکر بده که وظیفه پیامبری تو جز تذکر دادن نیست و هیچ گونه سلطه ای هم بر آنان نداری و در دنباله این آیات می فرماید: الا این که هرکسی از حق رو برگرداند و کافر شود، خداوند او را به عذابی بزرگ عقاب خواهد نمود. روشن است با توجه به آیات فوق و ده ها آیه دیگر و روایات اهل بیت علیهم السلام، تذکر دادن به افراد که همان امر به معروف و نهی از منکر می باشد، آن هم در این زمان که روز به روز دامنه گناه و فساد توسعه پیدا می کند، بر هر فرد مسلمان به ویژه بر نویسندگان متعهد به اسلام و گویندگان مذهبی با رعایت شرایط آن لازم است و کوتاهی در آن از هرکس در هر مقامی که باشد (با شرط قدرت و توانایی)، نشانه ای از ضعف ایمان و موجب سخط و غضب پروردگار عالم خواهد بود. چراکه در روایتی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین آمده- است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُبْعِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ، فَقِيلَ: وَ مَا الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفُ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ (2).

همانا خداوند، خشمگین می شود از مؤمن ضعیفی که دین ندارد. سوال شد مومن ضعیفی که دین ندارد چه کسی است؟ فرمودند: آن که نهی از منکر نمی کند و امر و نهی آن واجب است چون سنت الهی است.

ص: 92

1- در بحث روایات، ان شاء الله خواهد آمد. بحار، جلد 20، صفحه ی 390

2- وسائل الشیعه، جلد 11، صفحه ی 397، ح 13.

در وسائل الشیعه جلد 1 صفحه ی 423 از تفسیر علی بن ابراهیم قمی (ره) که در وثاقت و اعتبار و حرفی نیست در ذیل آیه شریفه (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ) آیه 124 سوره بقره.

این خود یکی دیگر از آیات قرآن کریم است که دلالت بر باقی گذاشتن لِحیه و ریش و محاسن می کند.

از امام صادق علیه السلام مرویست که فرمودند: وقتی که خداوند، حضرت ابراهیم علیه السلام را در خواب مورد امتحان قرارداد به این که فرزندش اسماعیل علیه السلام را ذبح گرداند، حضرت ابراهیم علیه السلام پس از بیدار شدن، تصمیم به ذبح فرزند خویش گرفت. پروردگار هم به جهت پاداش حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: ما تو را امام مردم قرار دادیم. سپس حنیفیه که ده چیز پاک است را بر او نازل کرد. حضرت ابراهیم علیه السلام هم آن ها را با خود آوردند که تاکنون نسخ نشده و تا روز قیامت هم نسخ نخواهد شد که پنج چیز آن راجع به سر است:

1- گرفتن شارب (سیبل)، 2- ریش گذاشتن، 3- تراشیدن موی سر، 4- مسواک کردن، 5- خِلال نمودن، و پنج چیزی که مربوط به بدن است عبارتند از: 1- تراشیدن موهای زائده بدن، 2- ختنه کردن، 3- ناخن گرفتن، 4- غسل جنابت، 5- طهارت با آب.

پس معلوم شد که بنابه فرموده حضرت امام صادق علیه السلام، یکی از احکام ده گانه آیین ابراهیمی (حضرت ابراهیم علیه السلام)، ریش گذاشتن است که خداوند بر حضرت ابراهیم علیه السلام نازل فرموده است. خداوند تبارک و تعالی در آیه 123 سوره نحل هم می فرماید:

اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا. ای رسول ما، از آیین حنیف و پاک حضرت ابراهیم تبعیت کن.

که معلوم شد یکی از احکام این آیین، ریش گذاشتن است. حالا آیا تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور به پیروی از آیین ابراهیم می باشند؟ نه، بلکه همه موظفند از دین حنیف ابراهیمی پیروی کنند. چرا که خداوند در آیه 95 سوره آل عمران فرموده است: قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا. ای پیامبر به امت خود نیز بگو از آیین پاک ابراهیم پیروی کنند.

پس با توجه به سه آیه مذکوره و دیگر آیات قرآن و فرمایش ائمه معصومین علیهم السلام خصوصاً فرمایش حضرت امام صادق علیه السلام، روشن و معلوم شد که بنا به آیات قرآن هم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و هم امت ایشان، مأمور به ریش گذاشتن هستند. چون پیروی از دین حنیف و پاک و خالص ابراهیمی می باشند.

حال ممکن است گفته شود (اتَّبِعُوا) که صیغه امر است و دلالت دارد بر مطلق مطلوبیت، اعم از وجوب، و استحباب دارد. لکن در صورتی که قرینه ای حمل بر استحباب موجود نباشد، عقل حکم می کند بر لزوم اطاعت از امر مولا و شارع و در این آیه شریفه این چنین است.



و نیز ممکن است گفته شود قرینه بر استحباب موجود است و آن این که ریش گذاشتن در سیاق بعضی از مستحبات قرار گرفته است. پس به حکم وحدت سیاق، باید حمل بر استحباب شود.

باید گفت: بله، در سیاق بعضی از مستحبات قرار دارد. لکن در بین این ده چیز غسل جنابت هم وجود دارد که یکی از غسل های واجب می باشد. به همین دلیل می توان گفت در این جا قرینه حمل بر استحباب وجود ندارد و لذا هرکدام از این ده چیز به سبب صیغه اِتَّبِعُوا، عقلاً واجب خواهد بود. مگر این که رخصتی از جانب شارع به ما رسیده باشد که در بعضی از این ها هم چون مسواک زدن رخصت رسیده و در بعضی دیگر مانند غسل جنابت و ریش تراشی، رخصتی به ما رسیده است. نتیجه این که ریش گذاشتن به حکم عقل واجب می باشد. (علاوه بر آیات و اخبار و روایات و اتفاق علما (اجماع)).

## 2- سیره ی عملیه ی انبیا علیهم السلام و اولیاء علیه السلام (ائمه)، دلیل بر لزوم ریش گذاشتن است.

وقتی انسان با دقت به تاریخ زندگی انبیا و اولیاء علیهم السلام نظر می کند، در می یابد که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا عصر حاضر و بعد از پیامبران و اولیاء علیهم السلام، صدیقین و صلحا و هرکسی که معتقد به دین اسلام بوده، ریش تراش نبوده اند و آن را از منکرات می دانسته اند و احدی از آقایان علما و حتی دانش مندان تسنن و حتی علمای دانش مندان دیگر ادیان و بعضی از سلاطین و اطباء و دانشمندان خارجی مرتکب ریش تراشی شده اند.

حال آیا اهتمام ورزیدن انبیا و اولیا و علما و دانش مندان در طول زمان به ریش گذاشتن و نتراشیدن ریش، حتی برای یک مرتبه کشف از این نمی کند که ریش گذاشتن، مطلوب مولا و شارع مقدس بوده و حجتی است بر علیه کسانی که ریش می تراشند؟ حتماً جواب می دهید که بلی.

## 3- دلیل عقلی و لزوم ریش گذاشتن:

یکی از دلایلی که بر لزوم ریش گذاشتن اقامه شده است به این ترتیب که عقل سالم به هر انسان عاقلی حکم می کند که عبد و بنده مولا و شارع مقدس (خداوند سبحان و نمایندگان او روی کره زمین) کسی است که در تمام رفتار و کردار، متوجه مولای خود بوده و در هیچ لحظه ای قدمی بر خلاف رضای مولای خود بردارد که اگر برداشت، دیگر بنده او نیست. بلکه بنده همان است که در تحت سلطه او قرار دارد. چرا که هرچه در بند آنی، بنده آنی و بر کسی پوشیده نیست که مولای حقیقی و آن که هرکس هرچه دارد از آن اوست، خدای تبارک و تعالی است و دیگران همه بنده او هستند. حتی پیامبران و ملائکه و کلیه مخلوقات و موجودات و اقتضای بندگی این مولای عزیز، این است که هرچه او از ما خواسته به همان نحو مطلوبی که مراد رضای او می باشد به جا آوریم و مطیع او باشیم تا بدین وسیله به وظیفه بندگی خویش عمل کرده باشیم و هرچه انسان می رسد از مقامات عالیّه، همه از پرتوی بندگی و عبدیت است. کما قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى. آیه اول سوره مبارکه اسراء (بنی اسرائیل).

این عبد و بنده ی مطیع و صددرصد است که خداوند آن قدر مقام به او داده که همه انبیا علیهم السلام غبطه او را می خورند. همه انبیا علیهم السلام بنده ی مطیع و صددرصد خداوند بودند، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، درجاتش از همه افضل است. همین طور ائمه معصومین علیهم السلام.

همین طور در میان بندگان دیگر، نمونه ها و الگوهایی وجود دارد که در اثر بندگی و اطاعت و فرمان-برداری به درجاتی رسیده اند.

ریش گذاشتن یکی از اموری است که بنا بر حسب آن چه از منابع موجود بر می آید (کتاب، سنت، عقل و اجماع)، مطلوب مولای حقیقی بوده و ترخیصی هم از خود در تراشیدن آن به ما نرسیده. لذا بندگی انسان اقتضا می کند که هرکس خود را بنده او می داند، ریش خود را نتراشد تا به وظیفه بندگی خویش عمل کرده باشد که اگر خدای ناکرده تراشید از زمره بندگان عالی او خارج شده و از دیدگاه عقل سلیم، کاری ناپسند و قبیح مرتکب گشته و استحقاق عقاب هم دارد.

#### 4- ریش گذاشتن دستور خداوند است.

مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه در جلد بیست بحار الانوار صفحه ی 390 چنین نقل می کند که خسرو پرویز پادشاه ایران، برای پادشاه یمن نامه ای نوشت که دو نفر از مردان دلیر خود را به مدینه بفرست تا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را به خَدَمَت ما بیاورند. (چقدر احمق بوده این پادشاه).

باذان دو نفر به نام های بانویه و خرخسک را به مدینه حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد. این دو نفر وارد مدینه شدند و حضور آن حضرت رسیدند. بانویه به عرض می رساند که پادشاه ایران (کسری) برای شاه یمن (باذان) نامه ای نوشته است و فرمان داده دو نفر مردان خود را به سوی شما فرستد تا شما را به خَدَمَتش ببرند. باذان هم ما را فرستاده تا با هم به حضور پادشاه ایران برویم. اگر این پیشنهاد را می پذیرید، من هم نامه ای به سلطان ایران می نویسم و در آن نامه سفارش شما را می کنم که اذیت و آزاری به شما نرساند، والا خود می دانید که کسری شما و قوم شما را کشته و بلاد شما را نیز ویران می کند.

این دو نفر که حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده بودند، ریش های خود را تراشیده و سبیل های خود را گذاشته بودند. حضرت از روی کراهت فرمودند: (وَيَلِكُ مَا مَن "أَمْرُكُمْا بِهِذا؟) وای بر شما، که شما را به این وضع امر کرد؟ گفتند: خدای ما کسری. پس حضرت فرمودند:

لَكِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي بِاعْتِظَاءِ لِحْيَتِي وَقَصَّ شَارِبِي. لَكِنَّ خُدَايَ مِنْ بَهْ مِنْ أَمْرٍ فَرَمُودَه كَه رِيْشَم رَا بَغْدَارَم وَ سَبِيلَم رَا كُوتَاه كَنَم. (1)

شاهد روایت: ریش تراشیدن امری است قبیح و مورد غضب پروردگار بوده که پیامبر الهی صلی الله علیه و آله و سلم از دیدن آن ها کراهت داشته اند و کلام شان را با کلمه ویل که به نام وادی جهنم است، شروع کرده اند. همین دو امر کفایت می کند بر این که ریش تراشی جایز نیست و لذا اگر کسی از روی عمد مرتکب شود، محروم از بهشت و مستحق عقاب الهی خواهد بود (مگر خدا رحم کند).

### 5- زینت حضرت آدم علیه السلام و فرزندان ذکور است.

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَتَاهُ جِبْرَائِيلُ يَأْتُمُ حَيَاكَ اللَّهُ وَبِيَاكَ اللَّهُ فَسَجَدَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي جَمَالًا. فَأَصْبَحَ وَ لَهُ لِحْيَةٌ سَوْدَاءٌ كَالْحَمِّ فَصَدَّ رَبُّ يَدَيْهِ إِلَيْهَا فَقَالَ: يَا رَبِّ مَا هَذِهِ. فَقَالَ هَذِهِ اللَّحْيَةُ زَيْنَتُكَ بِهَا وَ ذُكُورٌ وَ لَدَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (2)

ابن مسعود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده چون خداوند متعال، توبه حضرت آدم علیه السلام را قبول فرمود، جبرئیل علیه السلام نزد او آمد و گفت من فرستاده خدا به سوی تو هستم. خدا به تو سلام می رساند. بعد جبرئیل گفت: زنده بدارد تو را خدا و خندان سازد تو را خدا. پس حضرت آدم علیه السلام سجده کرد. سپس سر از سجده برداشت و رو به طرف آسمان گفت: پروردگار جمال مرا زیاد کن. صبح که شد ریش سیاهی در صورت او رویده شده بود. با دست آن ها را گرفت و عرض کرد پروردگارا این چیست؟ خطاب شد: این ریش است که زینت دادم تو را و فرزندان پسر تو را به آن تا روز قیامت.

به خوبی از این حدیث شریف استفاده می شود که خالق هستی، دهنده و زیننده ی آن مقام حضرت آدم علیه السلام و فرزند ذکور او تا روز قیامت دانسته ریش است. در واقع یک عطیه الهی می باشد به انسان، به آدم و فرزندان ذکور و به همین جهت که ریش زینت مردان است و در زبان فارسی هم از آن به محاسن یاد می شود.

### 6- ریش، نشانه مرد بودن و سبب عزت آقایان است.

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا أَدْرَكَ وَ كَانَ ذَكَرًا طَلَعَ الشَّعْرَ فِي وَجْهِهِ فَكَانَ ذَلِكَ عِلْمًا أَنَّ الذَّكَرَ عِزُّ الرَّجُلِ الَّذِي يَخْرُجُ بِهِ مِنْ حَدِّ الصَّبَا وَ شِبْهِ النِّسَاءِ وَ إِنْ كَانَتْ أُنْثَى بَقِيَ وَجْهَهَا نَقِيًّا مِنَ الشَّعْرِ لِتَبْقَى لَهَا الْبَهْجَةُ وَ النَّظَارَةُ الَّتِي تُحَرِّكُ الرَّجَالَ لَمَّا فِيهِ دَوَامُ النَّسْلِ وَ بَقَاءَهُ. (3)

ص: 96

1- بحار الانوار، جلد 20، صفحه ی 39. در بحث روایات ان شاء الله خواهد آمد.

2- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 110، حدیث 8.

3- بحار الانوار، جلد 3، صفحه ی 62، سطر 18، حدیث مفضل.

از امام صادق علیه السلام روایت شده:

زمانی که انسان به حد بلوغ رسید، اگر مرد باشد مو در صورت او روئیده می شود که این مو هم علامت مرد بودن و هم موجب عزت او خواهد بود و به وسیله آن از مرحله ی کودکی و از شباهت داشتن به زنان خارج می شود و اگر زن بود در صورت او مویی روئیده نمی شود تا این که زیبایی و طراوتی که تحریک کننده مردان است به ازدواج و در سایه آن تولید نسل و بقاء انسان انجام می گیرد، باقی بماند. سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر مو در صورت مردی روئیده نشود آیا در شکل کودکان و زنان نمی ماند؟ بعد فرمودند: دیگر وقار و شکوهی در او دیده نمی شود.

در ادامه حدیث مفصّل عرض کرد: من عدّه ای از مردها را دیده ام که در سنین پیری از صورت شان مو روئیده نمی شود. حضرت فرمودند:

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ "ایدیکم و أنّ الله ليس بظلامٍ للعبید. این به خاطر اعمالی است که در قبل از شماها سر زده است و خدا به بندگان خود ظلم نمی کند.

پس روئیدن مو در صورت مردان نشانه خروج از زمان طفولیت و شباهت نداشتن به زنان و سبب شکوه و وقار آن ها خواهد بود.

### 7- ریش تراشیدن تغییر فرمان خداست.

قالَ اللهُ تَعَالَى وَقَالَ لِأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا. آیه 117 که گذشت.

### 8- روایت بر حرمت ریش تراشی.

رَوَى عَنْ "حَبَابَةَ الْوَالِيَّةِ أَنهَا قَالَتْ رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي شُرْطَةِ الْخَمِيسِ وَمَعَهُ دِرَّةٌ يَضْرِبُ بِهَا بِيَاعَى الْجَرِيِّ وَالْمَارَ مَاهِي وَ الزَّمِيرَ وَالطَّافِي وَيَقُولُ لَهُمْ " يَا بِيَاعَى مُسُوخِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ جُنْدَ بَنِي مَرْوَانَ فَقَامَ إِلَيْهِ فَرَأَتْ بَنُ أَحْنَفَ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا جُنْدُ بَنِي مَرْوَانَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللَّحْيَ وَ قَتَلُوا الشُّوَّارِبَ فَمُسِيخُوا.

مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه به نقل از مرحوم کلینی رضوان الله تعالی علیه از حبابه والیه روایت کرده که می گوید: دیدم حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام را در جلوی لشکر با تازیانه ای فروشنندگان ماهی جرّی و مارماهی زَمیر و ماهی طافی (که انواع ماهی های حرام گوشت هستند) می زدند و می فرمودند: ای فروشنندگان مسوخ (مسخ شده) بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان. پس فرات بن أَحْنَف بلند شد و عرض کرد یا علی لشکر بنی مروان چه کسانی اند؟ حضرت فرمودند: اقوامی بودند که ریش-های خود را می تراشیدند و سیل هایشان را تاب می دادند. خداوند هم ایشان را مسخ نمود (و از شکل انسان به حیوانات تغییر داد).

روایت از نظر سند معتبر است. چون روایان حدیث تا برسد به حبابه والیه همه مورد وثوق هستند و اما استدلال بر حرمت سوال و جوابی در روایت آمده است که از آن استفاده می شود حرمت را. فرات بن احنف سوال می کند: لشکر بنی مروان چه کسانی بودند که خداوند آن ها را مسخ نمود؟ حضرت امیر مومنان علیه السلام فرمودند: آن ها کسانی بودند که ریش های خود را می تراشیده و سبیل ها را تاب می دادند. خداوند متعال هم آن ها را مسخ فرمود (1).

پس از این روایت، استفاده می شود که ریش تراشیدن حرام بوده که پروردگار به واسطه آن لشکر و جُند بنی مروان را مسخ نموده است.

### 9- ریش تراشی سیره ی مجوسی ها است.

روی عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم انه قال إِنَّ الْمَجُوسَ جَزَّوْا لِحَاهُمْ وَوَقَّرُوا شَوَارِبَهُمْ. وَ إِنَّا نَحْنُ نَجْزُ الشَّوَارِبَ وَ نَعَضُ اللَّحَى وَ هِيَ الْفِطْرَةُ (2).

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده همانا مجوسی ها ریش های خود را می زنند و سبیل-هایشان را نمی زنند. اما ما سبیل های خود را می زنیم ولی ریش های خود را نمی زنیم و این است روش مسلمانان.

2- رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: حَقُّوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْمَجُوسِ (3).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سبیل های خود را بزیند و ریش های خود را نزنید و خود را شبیه آتش پرست ها قرار ندهید.

### 10- ریش تراشیدن از مصادیق مُثَلَّه کردن است.

در کتاب جعفریات که تالیف موسی فرزند اسماعیل فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است و در نهایت درجه ی وثوق و اعتبار است از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ریش-تراشیدن از مصادیق مُثَلَّه کردن است و هرکس مُثَلَّه کند لعنت خدا بر او باد (4).

توضیح: مثله کردن یعنی بریدن و قطع کردن گوش یا بینی یا لب و یا انگشتان و غیره که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نهی از آن فرموده اند. حتی در مورد سگ گزنده (5) و در این روایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ریش تراشیدن را از مصادیق مُثَلَّه کردن شمرده اند که این خود دلیل محکمی است بر حرمت ریش تراشی.

11- ریش تراشیدن شبیه نمودن مرد است صورت خود را به صورت زن.

ص: 98

1- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 112، حدیث 11.

2- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 112، حدیث 14.

3- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 111، حدیث 10.

4- جعفریات، صفحه ی 157.

5- حتی سگی که هار و گزنده است. کسی حق مثله کردن او را ندارد تا چه برسد به این که کسی در بدن خود چنین کاری بکند و حتی در جنگ ها دستور است که اگر دشمنان دین را کشتند، آن ها را مثله نکنند. این از دین ماست و هند جگرخوار، همسر ابوسفیان ملعون بدن حمزه عموی پیامبر (ص) را بعد از شهادتش مثله کرد. آن ملعونه گوش و دیگر اعضای بدنش را مثله و قطعه قطعه کرد. جگرش را در آورد، گاز گرفت. خداوند آن جگر را سنگ کرد که مانند سنگ شد در دهان آن ملعونه.

عن الباقر عليه السلام أنه قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعن المتشبهين من الرجال بالنساء ولعن المتشبهات من النساء بالرجال (1).

از امام باقر عليه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لعنت کرده اند مردانی را که خود را شکل زنان و زنانی که خود را به شکل مردان در آورند.

یک سوال: آیا آقایانی که صورت خود را طوری اصلاح می کنند که حتی یک مو در صورتشان پیدا نمی شود، صورت خود را شبیه صورت زنان در نیاورده اند؟

پاسخ: سوال را به مردم متشرع واکذار می کنیم.

12- فتاوی آقایان علما بر حرمت ریش تراشی.

یکی از دلایلی که از برای حرمت ریش تراشی وجود دارد، فتوای علماء مراجع است که قائل به حرمت ریش تراشی هستند.

و بعضی البته هم صریحاً فتوا به حرمت داده اند که سابقاً ذکر شد.

نمونه هایی مانند:

1- شیخ بهایی تراشیدن ریش را مانند سایر گناهان کبیره می داند.

2- کاشف الغطاء حرمت تراشیدن ریش را از مسلمات می داند.

3- شیخ محمد باقر مجلسی حرمت تراشیدن ریش را قطعی می داند.

4- شیخ مرتضی انصاری تراشیدن ریش را حرام می داند.

5- مرحوم صدر اصفهانی ریش را به طور مفصل تحریم کرد و دیگر آقایان علما به همین نحو.

و حتی علماء جدید هم با حرمت مطلق می دانند یا احتیاط واجب در حرمت آن را قائلند.

ص: 99

---

1- بحار الانوار، جلد 100، صفحه ی 256، روایت 1.

نکته:

ریش باید به قدری باشد که صدق ریش بکند به اندازه ای که مانند تراشیدن باشد، نیز جایز نیست. البته همان طوری که سابقاً هم اشاره شد، برخی از فقها تراشیدن گونه ها را بی اشکال می دانند (1) و ریش پرفسوری را کافی می دانند. (گذشت که محل اشکال است قول ایشان)

## تاریخچه ریش گذاشتن و محو کردن:

### اشاره

تاریخچه ریش گذاشتن، کما این که گذشت، وقتی بررسی می شود یک نوع افراط و تفریط در آن بوده به طوری که عده ای ریش خود را آن قدر بلند می کردند که به زمین کشیده می شد و افرادی را اسیر جمع آوری آن از زیر دست و پا می کردند. در مقابل برخی ریش خود را از ته می زدند.

### ریش (در شریعت حضرت موسی علیه السلام)

عبرانیان از زمان های بسیار قدیم ریش می گذاشتند و بر طبق شریعت حضرت موسی علیه السلام مجاز به تراشیدن ریش خود نبودند و کندن ریش نزد آنان علامت تحقیر و بی احترامی بود.

حضرت موسی علیه السلام با مردانی از بنی اسرائیل به کوه طور رفت و دستور فرمود که بعد از دعای من آمین بگویید. از جمله دعاهای حضرت موسی علیه السلام نفرین بر کسانی که ریش خود را می-تراشیدند، بود.

مجوس ها، ریش های خود را می تراشیدند و سبیل های خود را بلند نگه می داشتند. ولی ما مسلمانان برعکس آنها سبیل های خود را کوتاه و محاسن را بلند نگاه می داریم.

ریش داشتن و کوتاه کردن سبیل مطابق با فطرت انسانی است. وسائل الشیعه جلد 1 صفحه ی 423.

مکارم الاخلاق صفحه ی 67.

و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَشَبَّهَ بِغَيْرِنَا.

کسی که خود را شبیه غیر مسلمانان در آورد از ما نیست و هم چنین فرموده مسلمان واقعی نیست کسی که به دستور و رسوم و آداب بیگانه عمل کند. کنز العمال جلد 1 صفحه ی 219.



1- ایشان در منهاج الصالحین جلد 2 صفحه ی 16 می فرمایند: یحرم حلق اللّحیة علی الأحوط و یحرم أخذ الأجرة علیه كذلك، إلا اذا كان ترک الحلق یوجب سخریة و مهانة شديدة لا تتحمل عند العقلا. فیجوز حنیذ. ولاکن اقول لا یوجب هذا و امثالها لحلق لحيه

امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند به یکی از پیامبران وحی کرد که به مومنان بگو در لباس، خوراک و آداب و رسوم دشمنان خدا را سرمشق قرار ندهید که اگر چنین کنید شما هم مثل آنان دشمنان خدا محسوب می گردید. وسائل الشیعه، جلد 3، صفحه ی 279 و جلد 11، صفحه ی 111.

### عظمت و نشانه ی مردانگی:

ریش از نشانه های مرد بودن است و عظمت و ابهت او را نشان می دهد و ریش در آوردن در مرد، علامت آن است که دیگر جزء بیچه ها و زنان نیست. کسی که ریش خود را می تراشد این نشانه و ابهت مردی را از بین می برد و خود را شبیه زنان می گرداند. مفضل، یکی از یاران امام صادق علیه السلام درباره علت ریش سوال کرد. آن حضرت علیه السلام در جواب فرمود: هنگامی که انسان مو و ریش در صورتش می روید این کار علامت و نشانه مرد بودن است. روی این فرمایش امام علیه السلام فرقی بین انواع وسایل ریش تراشی نیست. چه ماشین و چه تیغ و غیره. مردی را از بین می برد. تغییر خلق الله می شود. البته تراشیدن سیبیل مانعی ندارد. گرچه می تواند کوتاه کند که به دهان و لب نرسد.

### شاه عباس در فرمان عمومی در ریش تراشی کسی را معاف نکرد.

شاه عباس ریش بلند را خوش نداشت (1). 27 مرداد 1392. 12:54.

کد خبر: 141484

لینک کوتاه

انسان های اولیه و غارنشین با ریش تراشی آشنایی نداشته اند و مردان و زنان با انبوه ریش و گیس می زیسته اند. در کاوش ها و حفاریات اخیر وسائل و ابزاری شبیه به تیغ سلمانی به دست آمده که باستان-شناسان، قدمت آن را به چهار هزار سال قبل تشخیص داده اند. ظاهراً مردان آن دوره ریش و موهای خود را با همین چیزهای ساده و ابتدایی کوتاه و مرتب می کردند نه آن که از ته تراشند.

به گزارش پارسینه، مادها و پارس ها، در حجاری های باستانی با ریش و موی بلند تصویر شده اند. در عهد اشکانیان سواران و جنگ جویان پارت موی، بلند و ریش انبوه داشته اند. ولی قیافه پر هیبت به-خصوص فریادهای هواانگیز آنان در هنگام جنگ در سپاه دشمن چنان رعب و وحشت ایجاد می کرد که جرات نمی کردند به جنگ جویان ایرانی نزدیک شوند و احیاناً ریش آنان را به دست گیرند.

در آن روزگاران، ریش و سیبیل برای مردان و گیسوان بلند برای زنان ایرانی تا آن اندازه مایه زیبایی و مباحات بود که چون می خواستند گناهکاری را شدیداً مجازات در مورد اعمال شود تا زمانی که ریش یا

ص: 101

---

1- از کسانی است که خلق الله را تغییر داد و خود شامل این آیه می شود که فطرت توحید را از بین برد و ابهت و مردانگی را خدشه دار کرد.

گیسویش بلند شود از شدت خجالت و شرمساری جرأت نمی کرد سرش را بلند کند. اما ریش در عهد ساسانیان به قدر سیبیل اعتبار و رونق نداشت.

ایرانیان در این عصر، سیبیل های بلند داشتند (و دارند) و بعضاً ریش را به کلی می تراشیدند. (مثل الان) در صدر و بعد از اسلام از رونق افتاد و ریش های بلند و انبوه قدر و اعتبار یافت. عصر مغول و تیمور مجدداً ریش بی اعتبار شد و سیبیل چنگیزی رونقی یافت. اما دوره مغول دوام پیدا نکرد و بار دیگر ریش بلند و انبوه موجب مورد توجه واقع شد و به گزارش پارسینه به ویژه در عصر صفوی، بیش از حد و اندازه خریدار پیدا کرد. از نکته های جالب تاریخ ریش و سیبیل، مخالفت شدید شاه عباس صفوی با گذاشتن ریش بوده است. شاه عباس ریش بلند را خوش نداشت و در زمان او ریش های بلند ترکان را ایرانیان سخت زشت و آن را جاروی خانه می نامیدند.

با این ترتیب، می توان گفت که ریش در زمان شاه عباس کبیر بازاریش کساد شد و اعتبار سیبیل از نورونق یافت. پس از این که در آغاز سلطنت خود، دشمنان و رقبای سرکش داخلی را سرکوب کرد با صدور یک فرمان به همه مردان ایرانی دستور داد که ریش های بلند خود را از ته بتراشند حتی روحانیون نیز از این دستور معاف نبودند. اما گذاشتن سیبیل آزاد بود و خود شاه عباس در تصویرهایش با سیبیل بلند و افراشته دیده می شود.

ملاً جلال منجم، برای این فرمان ملوکانه ماده تاریخ بدیعی را به نظم درآورده و گفته است:

تراشید چو موی ریش از بیخ، تراش مویم آمد سال تاریخ.

که تراش مویم به حساب جمل 997 می شود و این ریش تراشی پس از ده سال در سنه 1007 بر حکم شاه عمومی شد و در شهر جار زدند که همه مردم مکلفند ریش خود را بتراشند و حتی علما و صلحا و سادات.

سپاهیان و سواران کهن سال دوران صفوی فقط دو سیبیل بزرگ و چماقی داشته اند که مرتباً آن را نمو و جلا می دادند و تا به گوش می رساندند که مانند قلایبی در آن جا بند می شد. عشق و علاقه شاه عباس به سیبیل گذاشتن تا حدی بود که شاه عباس کبیر سیبیل را آرایش صورت می شمرد و برحسب بلندی و کوتاهی آن بیشتر و کمتر به حقوق می پرداخت (این یک قانون افراط)

حکام ولایات و فرماندهان نظامی نیز به مصداق النَّاسُ عَلٰی دینِ مُلُوكِهِمْ (1).

ص: 102

---

1- مشابه این حدیث در خطبه 210 نهج البلاغه است: وانما الناس مع الملوك والدنيا اِلا من عصم الله. مردم معمولاً همراه با سلاطین دنیا هستند، مگر کسی که خدا او را محفوظ دارد.

و به تعبیر آیه ی شریفه ی کریمه که می فرماید: **إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا**. آیه 34 سوره نمل. ناگزیر از تبعیت بودند و به دارندگان سیبیل شاه عباسی و افرادی که مورد توجه شخص اول مملکت بودند به فراخور کیفیت و تناسب سیبیل حقوق و مزایای بیشتری می دادند.

این نوع اضافه حقوق و مزایا که صرفاً برای خاطر سیبیل پرداخت می شد در اصطلاح عامه به باج سیبیل تعبیر گردید. زیرا سیبیل دارها تنها به میزان و مبلغی که شاه با حکم و فرماندهان وقت بر طبق حکم و فرمان أخذ می کردند، قانع نبودند و غالباً از کدخدایان و روستاییان و طبقات ضعیف، پول و جنس و اسب و آذوقه به عنوان باج سیبیل عنفاً و زور می گرفتند.

اگرچه در دوره افشاریه و زندیه پادشاهان ایران ریش داشته اند، ولی در دوره قاجار سیبیل مجدداً اهمیت خود را بازیافت. در دوره ی سلطنت ناصرالدین شاه و حکومت کامران میرزا بر تهران، عساکر تهران سیبیل هایی به اشکال مختلف داشتند. با کاسته شدن اهمیت سیبیل برخی پادشاهان معاصر مانند احمد شاه و محمدرضا پهلوی ریش و سیبیل نداشتند.

## موضوع چهارم : ریش تراشی و باقی گذاشتن از دیدگاه اخبار و روایات اهل بیت علیهم السلام

**سخن علی بن محمد بن حسن زین العابدین عاملی نوه شهید ثانی در این باره:**

### اشاره

مسئله ازالة شَعْرِ اللَّحْيَةِ (شماره ی 222) و از این مسئله تعلق می گیرد حکم ازاله و برطرف کردن به حلق و تراشیدن ریش یا چیدن و امثال آن.

بعضی از اصحاب ما، این مطلب را از من پرسیدند. پس من آن چه که در خاطر هست نوشتم که مطلب از این قرار است:

و من حضور ندارم که کسی از علمای ما تصریح کرده باشند درباره حرمت حلق و ریش تراشی در این مسئله (1).

و آن چه در خاطر ام دارد دو وجه در این باره وجود دارد و بعید هم نیست با ملاحظه این دو وجه و اطراف و حول و حوش این مطلب.

وجه اول این که در کتاب من لایحضره الفقیه مرحوم شیخ صدوق آمده است از قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند (حُقُوا الشَّوَارِبَ وَ اعْفُوا اللَّحْيَ وَ هِيَ الْفِطْرَةُ وَ لَا تَتَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ) (بالمَجُوسِ) (2).

ص: 103

1- کم لطفی ایشان است در این باره. چراکه عدّه ای تصریح کرده اند در حرمت حلق و ریش تراشی که گذشت.

2- من لایحضره الفقیه، 1/130، باب غسل یوم الجمعة، ح 104

سیبل های خود را بزیند و ریش های خود را نزنید و خود را شبیه به یهود (مجوس) نکنید.

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ان المجوس جزوا وفرّوا وشواربهم وانا نحن نجز الشوارب ونعفى اللحي وهى الفطرة (1).

و این دو حدیث اگرچه هر دو مرسلند، لکن چون شیخ صدوق این ها را نقل کرده و با اعتمادی که به ایشان است، چون مراسیل صدوق مانند ... است و در این کتاب من لا یحضره الفقیه آورده و فتوا هم داده بر حرمت حلق لِحیّه و این دو روایت را هم شهید در ذکری آورده است (ذکری الشیعه 1: 159)

و روایت اول از طرف عامّه (سنّی ها) هم نقل شده و در کتاب هایشان هم مشهور است (2).

و امر به إغفاء (چیدن و بریدن) به معنی ترک چیدن و بریدن ریش است. امر ظاهرش وجوب است و کسی که او را بچیند و تراشد مأمور به ترک کرده و گرفتن سیبل و شارب مستحب است. به دلیل اینکه منافاتی ندارد، بقاء او واجب نیست و چه بسیار فرق گذاشته شده است بین چیدن شارب و استحباب، گرفتن و چیدن او است. مانند آن که ذکر شده است امثال آن در تقسیم اغسال و تعبیر از واجب و مستحب در لِحیّه، به قول و گفتار شارع یا فقیه و عالم که می گوید واجب. و اراده او در بعضی از آن استحباب مؤکّد است. و در حدیث از تاکید به خاطر این است ظاهر حدیث نهی دارد (که دال بر حرمت می کند) چرا که تشبیه به یهود می شود.

و در این حدیث هم ایضاً دلالت بر حرمت دارد صراحتاً چرا که تشبیه به یهود شده (یا کرده) (ناخواسته) منهی عنه (آن چه را که از او نهی شده است) ترک می کند این عمل را (تراشیدن ریش را) و ظاهر حدیث این که یهود شوارب و سیبل ها را می گذاشتند و ریش را می تراشیدند. هم چنان که این مطلب ایضاً درباره مجوس (3) هم وجود دارد که جمیع شوارب و سیبل را باقی می گذاشتند و ریش را می تراشیدند.

به طور کلی، پس در این حدیث بعد از این که امر به چیدن و تراشیدن یا کوتاه کردن شوارب و سیبل شده-است و گذاشتن ریش و این امر هم در گفتار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تاکید شده است که فرموده اند ولا تَشَّهَبُوا بِالْيَهُودِ. تشابه به یهود پیدا نکنید. در این حدیث هم امر است و هم نهی و هر دو هم ظاهر در حرمت است که اگر تشابه پیدا کردند به یهود، با امر شارع مقدّس مخالفت کرده اند و خود را شبیه به یهود و مجوس کرده اند.

و حدیث دوم دلالت می کند بر این که مجوس به همین طور فعلشان شبیه فعل یهود است و ما (اسلام، مسلمین، خصوصاً شیعه) برخلاف این دو گروه عمل می کنیم. (یعنی ماشوارب و سیبل را می تراشیم،

ص: 104

1- من لا یحضره الفقه، 1/130، حدیث 106

2- در این باره رجوع شود به سنن النسائی، 8: 134، ح 5055 و 5056، باب اخفاء الشارب

3- یعنی حدیث دوم (که تشبیه به مجوس شوند)

می چینیم، کوتاه می کنیم) و محاسن لِحیّه را (ریش را) باقی می گذاریم. (و دستور دین ما همین است) چرا که ما فِطْرَةً عمل می کنیم که این فطرت اسلام است.

پس این مطلب دال بر این دارد که کسی که عمل این دو گروه را انجام دهد بر خلاف فطرت اسلام عمل کرده است. چرا که هم فعل یهود مخالفت دارد با فطرت اسلام و فعل مجوس (1).

و این همان است که معنی امر و نهی دلالت بر او دارند.

وجه دوّم شارع مقدّس مقرر فرموده است که در ریش و لِحیّه وقتی که نروید، دیه ثابت است و با روییدن و داشتن لِحیّه آرش (دیه و تاوان جراحت) ثابت است و مراد از ازاله و برطرف کردن موبه هر وجهی که باشد، در این دیه است و در آن چه دیه می باشد بر جانی. اگر عمداً انجام دهد (جنایتی وارد کند مثلاً زخمی یا جراحتی بر طرف جاری نماید دیه بر او واجب است. پس از حکم لِحیّه و ریش، حکمش حکم نفس و اعضا و منافع بدن و امثال آن چیزهایی که (از بدن ضربه می زند) دیه بر او ثابت است. (بر بعضی از چیزها که دیه ثابت است) پس حرمت این اعضا وجود مانند حرمت خود شخص است (در نتیجه دیه واجب و لازم و ثابت می شود) و این عمل در او شَبّهه و شکی نیست. هنگامی که کسی این عمل (جانی) را انجام دهد به شخصی دیه ثابت می شود در حالت عمدی به خاطر احترام این موارد و اعضا.

و ظاهر این که تحریم هنگامی که شخص بر خودش این جنایت را انجام دهد و بر خودش لطمه و ضربه وارد کرد (دیه باید داد). پس از واضحات و معلوم است که حرام است بر خود انسان که خود را بکشد (خودکشی کند) یا چشم خود را بکند و در آورد یا دست خود را قطع کند. پس موی ریش هنگامی که برطرف شد مانند دیگران که اگر ضربه ای بر شخصی وارد کنند، باید خودش دیه دهد، اگر این امور را انجام دهد نه از باب قیاس بلکه از جهت آن چه ذکر شد و این هم از قبیل اموال نیست که مردم بر اموالشان تسلط دارند؛ چون فرق ظاهر و روشن است بین این دو مورد به خاطر این که اموال اگر تلف شود به دست صاحبش یا در اسراف نماید یا بر وجه سفه و نادانی و بی عقلی یا کم عقلی یا ریخت و پاش و امثال آن این هم حرام است و حاصل مطلب این که لِحیّه و ریش تراشی از چیزهایی است که (ریش نهادن و باقی گذاشتن، تراشیدن بلکه کوتاه کردن) این کمال مرد است و اگر هدف هتک حرمت کرد و او را تراشید، دیه واجب است. اگر شخصی این عمل را انجام داد بر کسی، یا این که در بعضی از صورت-ها تحریم ثابت است و تحریم هنگامی است که با خود شخص این عمل را انجام دهد یا شخص دیگری این فعل را مرتکب شود.

اگر اشکال شود که دیه پس دیه ایضا در موی سر هم که می چینند ثابت است، پس اگر انسان ریش خود را اگر تراشد یا بچیند پس حرام نخواهد بود (همانند موی سر).

ص: 105

1- و در حال حاضر، بسیاری از مردم همین افعال را انجام می دهند و خود را شبیه به یهود و مجوس می نمایند.

جواب این که این تراشیدن موی سر به دلیل روایات که داریم خارج می شود چون آن ادله می گوید بتراشید موهای سر را و اصلاً دلالت بر استحباب تراشیدن موی سر (یا موی عانه یا موی زیر بغل) چه از صاحب مو باشد چه غیر بخواهد موی سر را بتراشد و چیدن موی سر و جاهای دیگر که جایز باشد مجوز است و بلاشکال و چه بسا مستحب هم می باشد و گاهی هم حلق و تراشیدن موی سر واجب می شد به خاطر دلیل مثلاً در حج و با این حال اگر از طریق جنایت غیر باشد، دیه ثابت است به جنایتی که عمداً وارد می کند. ولی مسئله لِحیه و ریش استثنا نشده است (تراشیدن او) پس بر حکم آن (حرمت) باقی می ماند. مانند جاهای دیگر بدن که اگر جنایتی بر بدن وارد کند، حرمت و دیه ثابت است.

پس بدان که این که حدیثی که در او جز و چیدن ذکر و یاد شده است و آن به وسیله مقراض و قیچی حاصل می شود و نحوه او مانند کارت و غیره و آن دلالت می کند بر آن چه که جز چیدن فایده ای داشته باشد و آن هم شایع است که ریش را با مقراض و قیچی می چینند و کوتاه می نمایند.

اما بدون حلق و تراشیدن پس شبهه دفع می شود (که پس موی سر و غیره هم باید حرام باشد) و اشکالی ندارد. با این اوصاف که ریش را با قیچی موهای لِحیه را برطرف نماید چون اینکه حلق نیست. بلی، تحریم ازاله ی موی ازاله به حلق به طریق اولی تحت عنوان جزّ و چیدن داخل نمی شود و اگر در اخبار نبود که ذکر شده است که اندازه بلندی موهای لِحیه و ریش یک قبضه باشد و بیش از آن صاحبش در آتش است (1). (که ذکر می شود اخبار در این مورد ان شاء الله تعالی) و امر شده که ریش را گرد کند و دایره ای مانند او هرآینه جزّ و چیدن از چیزهایی بود که ممکن بود که بعضی از فرض ها و موارد هم تحت او داخل و وارد می شد (ولی جزء حلق نیست) و در بعضی از اخبار که الان حضور ذهن ندارم که در چه کتابی می باشد که معنا و ماحصل آن این است که قوم لوط ده خصال داشتند که خداوند بر آنان غضب کرد و آن ده خصلت من جمله این بود که قوم لوط ریش تراشی می کردند و شارب ها را باقی می گذاشتند و از جمله فاحشه مشهور و معلوم که در میانشان رواج داشت (2).

و به گمانم باقی آن ها در این شریعت (اسلام) هم ممنوع باشد. والله و اعلم.

و در کافی از امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است که از سنّت این که شارب را بگیرند تا برسد به اِطار (طار الشَّعر، موی بلندشده) اِطار یعنی تا سر سرخی لب و محلّ رویش پایین سبیل کوتاه شود.

غزالی سنّی در کتاب الحیاء العلوم گفته است: حُفُو الشَّوَارِبِ وَأَعْفُو اللَّحَى سبیل را بتراشید و ریش را باقی بگذارید. یعنی او را تا لب قرار دهند و برسانند و حِفَاف شیء یعنی اطراف آن و از همین باب است گفتار پروردگار متعال (و تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ) آیه ی 75 سوره زُمر.

ص: 106

1- کافی، 486:6، 487، باب اللِحیه و الشارب، ح 2 و 10

2- جامع الصغیر سیوطی، 174:6، ح 138- مستدرک الوسائل محدث نوری، 1:407- ابواب الحمّام، باب 4 ح 3 که سابقاً روایتش ذکر شد و خواهد آمد.

و فرشتگان را می بینی که پیرامون و اطراف عرش حلقه زده اند و حدیث مقدم و قبل در او لفظ حُفُّوا دارد (یعنی بچیند بدون) اِحْفُوا. پس دلالت می کند بر آن چه گذشت از معنای حُفَّ نه اِحْفَاء دلالت می کند به مبالغه و استیصال و از بیخ و بن برکندن و ریشه کن کردن و در حدیث سابق استیصال شارب یا مبالغه ندارد. پس استیصال شارب یا مبالغه مبنی بر لفظ اِحْفُوا دارد نه بر حُفُّوا و حدیث الإطار (سر لب رویش پایین سیبل) دلالت بر خلاف این مطلب دارد و آنچه غزالی تفسیر کرده مناسبت دارد برای لفظ حُفَّ.

پس اِحْفَاء و کوتاه کردن شارب بعد از آن چه که مقرر شده است بر مبنای فهم اتحاد معنی حُفَّ و اِحْفَا و حال آن که فرق بین این دو ظاهر و روشن شد. پس وقتی چنین شد، لفظ (احفوا هم ایضا) در قرآن به همین شکل وارد است.

غزالی گفته است و در لفظ دیگر لفظ (احفوا). این معلوم می شود به استیصال (و از بن و ریشه کندن مو) و گفتار او (لفظ حُفُّوا) کوتاه کنید موی سیبل یا تراشید.

دلالت دارد بر غیر این معنا. حرف غزالی در این جا به پایان می رسد (1).

پس اشکال کردن جمع بین این لفظ (حُفُّوا) و (احفوا) است ولی با لفظ حُفُّوا به تنهایی اشکالی ندارد.

در قاموس المحيط گفته است حُفَّ و چیدن و تراشیدن شارب و موی سر به چیدن و تراشیدن می باشد گویا مثل این که ابن لغوی (صاحب المحيط) جمع بین دو لفظ را برگردانیده است یعنی تغییر داده است و محو کرده است.

والله تعالی أعلم که منظور این لغوی چه بوده است از این جمع بین دو لفظ و چه مقصودی داشته است. خداوند تعالی عالم تر است (عالم است) و بعد از این که دیدی شهید رحمت الله علیه در کتاب قواعدش که نوشته است در مورد خنثی مشکله (نه زنی او معلوم است نه مردی او) در آن گفته است: و لایجوز له حلق اللِّحیة بجواز رجولیتته. یعنی جایز نیست برای خنثی مشکل حلق لِحیة و تراشیدن محاسن و ریش به خاطر این که جایز است که بگوییم مرد است. پس وقتی مرد باشد، پس حلق لِحیة بر او جایز نیست. انتهی سخن مرحوم شهید در قواعد (2).

پس این مطلب تصریح در تحریم حلق لِحیة است بر مرد به طریق اولی. به خاطر این که وقتی که حرام باشد، احتمال رجولیت و مرد بودن هست. پس این مطلب اولی و احق است وقتی رجولیت او محقق باشد (3).

## 1- علت مسخ شدن قومی:

### اشاره

ص: 107

1- احیاء العلوم الدین، 140، کتاب اسرار الطهارة.

2- القواعد و الفوائد، از 232، القائدة 71، الفائدة 1.

3- الدر المنثور، سبط شهید ثانی، جلد 2، صفحه 764-764، المركز العالی للعلوم والثقافة الاسلامیة، 1433 قمری/ 2012 میلادی.



رَوَى عَنْ " حَبَابَةَ الْوَالِيَّةِ قَالَتْ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شُرْطَةِ الْخَمِيسِ وَ مَعَهُ دُرَّةٌ لَهَا سَبَابَتَانِ يَضْرِبُ بِهَا بِيَاعِي الْجَرِيِّ وَالْمَارَ مَا هِيَ وَالرَّمِيَّ وَيَقُولُ لَهُمْ يَا بِيَاعِي مَسُوخِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ جُنْدُ بَنِي مَرَوَانَ؟ فَقَامَ إِلَيْهِ فَرَاتُ بْنُ أَحْنَفَ. فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا جُنْدُ بَنِي مَرَوَانَ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَهُ أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللَّحْيَ وَ قَتَلُوا الشَّوَارِبَ فَمَسَّخُوا. (1)

حبابه والبيّه (2) می گوید دیدم حضرت امیر مومنان علی علیه السلام را در جلوی لشکر با تازیانه ای فروشندگان ماهی جری و مار ماهی و ماهی زمر و ماهی طافی (انواع ماهی های حرام گوشت) را می زدند و می فرمودند: ای فروشندگان مسوخ بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان، پس فرات بن احنف بلند شد و عرض کرد: یا امیرالمومنین، لشکر بنی مروان چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: اقوامی بودند که ریش-هایشان را می تراشیدند و سیبل هایشان را تاب می دادند. خداوند هم ایشان را مسخ نمود. (ریخت برگشته، مسوخ، مسخ شده، بد ترکیب).

### مسوخ کیانند؟

مرحوم شیخ صدوق در خصال از قول امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پدر و جد بزرگوارش نقل می کند. فرمود: مسخ شده های از بنی آدم سیزده گروه بودند که آن ها از این قبیلند: میمون، خوک، خفّاش، سوسمار، خرس، فیل، کرم سیاه، مار ماهی، عقرب، سهیل، خارپشت، زهره و عنکبوت.

1- اما میمون ها، گروهی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا زندگی می کردند و روز شنبه از حد خود تجاوز می کردند و ماهی ها را صید می کردند. در حالی که خداوند آن ها را از این کار نهی کرده بود. پس خداوند آن ها را به صورت میمون درآورد.

2- و اما خوک ها، گروهی از بنی اسرائیل بودند که حضرت عیسی علیه السلام آن ها را نفرین کرد و خداوند آن ها را به صورت خوک درآورد.

3- اما خفّاش، زنی بود که دایه خود را جادو کرد و خداوند او را به صورت خفّاش درآورد.

ص: 108

1- وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه ی 423، باب 67، روایت 4.

2- همان زن مومنه ای است که امیرالمومنین (ع) تا زمان حضرت امام رضا (ع) را درک کرده و او را صاحبه الحصة گویند. به جهت آن که امیرالمومنین (ع) سنگ ریزه را خاتم بر آن نهاد. به نحوی که نقش گرفت در آن. پس فرمود: هر که بعد از من بتواند که خاتم خود را در این حصة نقش کند، او امام است. لهذا حبابه آن حصاه را با خود داشت و نزد ائمه یک یک آورده و ایشان خاتم بران نهادند و آن را طبع نمودند. تا زمان حضرت رضا علیه السلام. بعد از نه ماه از امامت آن حضرت، حبابه وفات کرد. و روایت است که امام رضا (ع) پیراهن خود را برای کفن او مرحمت کرد و وارد شده که در زمان علی بن الحسین (ع) صد و سیزده سال از سن حبابه گذشته بود و از پیری رعشه پیدا کرده بود. حضرت با انگشت سبابه اشاره به او فرمود و جوان شد. تحفة الاحباب، صفحه ی 81- رجال الکشی، جلد 1 صفحه ی 331- تنقیح المقال جلد 3، صفحه ی 74-75، من فضل النساء

4- سوسمار، عربی بود بادیه نشین که هرکسی از کنار او می گذشت را می کشت. خداوند او را به صورت سوسمار درآورد.

5- خرس، مردی بود که از حاجیان دزدی می کرد. خداوند او را به صورت خرس درآورد.

6- فیل، مردی بود که چهارپایان را وطی می کرد و خداوند او را به صورت فیل درآورد.

7- کرم سیاه، مردی بود که همیشه زنا می کرد و چیزی را رها نمی کرد و خداوند او را به صورت کرم سیاه درآورد.

8- مارماهی (که مورد بحث ما می باشد)، مرد سخن چینی بود و خداوند او را به صورت مارماهی درآورد.

9- عقرب، مرد عیب جویی بود که خداوند او را به صورت عقرب درآورد.

10- سُهیل، مامور گمرک بود و باج و خراج می گرفت و خداوند او را به صورت سهیل درآورد.

11- زُهره، زنی بود که هاروت و ماروت را فریب داد از خداوند او را مسخ کرد.

12- عنکبوت، زن بداخلاقی بود که از شوهرش نافرمانی می کرد و از او روی گردان بود پس خداوند او را به صورت عنکبوت درآورد.

13- اما خارپشت، مردی بود بد اخلاق خداوند او را خارپشت درآورد (1).

البته مسخ شده ها بیشتر از سه روز روی زمین باقی نماندند و همه منقرض شدند و از بین رفتند و ابتداً از نسل آن ها هیچ چیزی نماند. این بعضی مانند داروین گفته اند انسان در اصل میمون بوده و دم داشته است و دم او رفته رفته و به مرور زمان قطع شده است.

حرفی از خارج از محدوده شرع مقدس اسلام کسی که چنین حرفی را می زند و یا زده است ایمان به خداوند نداشته است و انسان منحرف و گمراهی است مگر از روی جهل و نادانی چنین حرفی را گفته باشد که باید استغفار نماید. خداوند بر هر چیزی قادر است. حیوان را حیوان و انسان را که اشرف و اکرم مخلوقات است، انسان آفریده است.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ. آیه 70 سوره بنی اسرائیل.

**2- ریش تراشی روش و سیره مجوس ها است.**

**اشاره**

ص: 109

1- خصال، سیزده صفتی و سیزده عددی.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إِنَّ الْمَجُوسَ جَزَّوْا لِحَاهُمْ " وَوَقَرُوا شَوَارِبَهُمْ وَإِنَّا نَحْنُ نَجُزُّ الشَّوَارِبَ وَنَعْفَى اللَّحَى وَهِيَ الْفِطْرَةَ  
وَإِذَا اخْتَدَّ الشَّارِبُ يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (1).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا مجوس ریش های خود را می زدند (می تراشیدند) و سبیل های خود را باقی می گذارند اما ما سبیل های خود را می زنییم ولی ریش های خود را نمی زنییم و نمی-تراشیم و این روش مسلمانان است و هنگام زدن سبیل ها بگویند به نام خدا و به خدا و بر ملة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

### مجوس را بشناسید:

امام صادق علیه السلام در جواب زندیق (غیر خداپرست) که گفت درباره مجوس بگویند. فرمودند: و در میان مجوس نیز پیامبری با کتاب مبعوث شده ولی هردو مورد انکار قوم واقع شدند. پرسید او که بود زیرا مردم فکر می کنند او خالد بن نسان بوده. فرمود خالد عربی بدوی بوده پیامبر پرسید آیا زرتشت بوده؟ فرمود زرتشت با زمزمه کلامی نامفهوم و دور از ذهن و مخالف حق نزد ایشان آمد و ادعای نبوت کرد. گروهی به او ایمان آوردند و گروهی منکر شدند و او را از شهر رانده و بیرون کردند و در همان جا خوراک دزدگان صحرا شد.

پرسید: آیا در تمام دهر و زمان مجوس به حق نزدیک تر بوده یا عرب؟ فرمود عرب (ظاهراً مراد گروهی از مردم عرب است که به دین حنیف رفتار می کردند). در زمان جاهلیت به دین حنیفی نزدیک-ترند تا مجوس. زیرا مجوس به تمام انبیا کافر و منکر کتب ایشان بود و هیچ اعتقادی به براهین ایشان نداشته و از سنت ها و آثارشان نیز پیروی نکردند و نیز کی خسرو پادشاه مجوس در دهر اول 300 نفر از انبیا را به قتل رساند و مجوس، پس از جنابت غسل نمی کرد و عرب از آن غسل می کرد و این عمل از پاک ترین قوانین حنیفیه است. مجوس ختنه نمی کرد و عرب انجام می داد و آن از سنت های انبیا علیهم-السلام می باشد. اولین فردی که ختنه کرد، حضرت ابراهیم علیه السلام خلیل الله بود. مجوس را عادت بر این بود که مردگان خود را غسل نمی داد و کفن نمی کرد ولی عرب همه را رعایت می کرد. مجوس را عادت بر این بود که مردگان خود را به صحرا و بیابان می انداخته، ولی عرب در قبر مدفون ساخته و به خاک می سپرد. و این همان شیوه و سنت انبیا بود. زیرا نخستین فردی که برایش قبری حفر شد، حضرت آدم علیه السلام ابوالبشر بود که به خاک سپرده شد. مجوس نزدیکی با مادران و نکاح با دختران و خواهران را جایز می دانست و عرب همه آن ها را تحریم کرده بود. مجوس منکر خانه ی خدا بوده و نامش را خانه شیطان گذارده و عرب آهنگ آن کرده و تعظیمش می کرد و می گفت: بَيْتُ رَبَّنَا، خانه پروردگار

ص: 110

ما و به کتب تورات و انجیل معتقد بود و از اهل کتاب پرسش نموده و از همان ها می گرفت و قوم عرب در همه اسباب از مجوس به این حنیف نزدیک ترند (1).

آری، این صفت ریش تراشی از مجوس است.

راجع به مجوس سخنان زیادی است که لازم به ذکر آنان در این جا نیست.

### 3- شبیه به آتش پرست نباید شد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: حَفُّوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشْتَدَّ بِهِوا بِالْمَجُوسِ (2). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سبیل های خود را بزنید و بگریید و ریش های خود را نزنید و تراشید و خود را شبیه آتش پرست ها قرار ندهید.

### 4- مردان شبیه زنان و برعکس و چند روایت:

عن الباقر عليه السلام انه قال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَعَنَ الْمُشْتَدَّ بِهَيْنَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَ لَعَنَ الْمُشْتَدَّ بِهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ.

از امام باقر علیه السلام روایت شده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعنت کرده اند مردانی را که خود را به شکل زنان و زنانی که خود را به شکل مردان در آورند (3).

حال قضاوت با اهل دین و شرع و عرف متشرع است. آیا مردانی که صورت خود را طوری اصلاح می کنند (به قول امروزه سه تیغه یا ده تیغه) که حتی یک مو در صورتشان پیدا و نمودار نمی شود، صورت خود را شبیه به صورت زنان در نیاورده اند؟ آیا زنی که لباس مرد می پوشد یا مردی که لباس زن می پوشد، خود را به صورت زن یا زن خود را به صورت و رنگ در می آورند، مورد لعن واقع نمی-شوند. خداوند مرد را مرد و زن را زن خلق کرده، بعضی جنسیت خود را تغییر داده و به صورت زن در می آورند.

### 5- ریش تراشیدن از مصادیق مثله کردن است.

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: حَلَقُ اللَّحِيَةِ مِنَ الْمُثَلَّةِ وَ مَنْ "مَثَّلَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (4).

ص: 111

1- احتجاج طبرسی، جلد 2، صفحه ی 243، چاپ خانه گوهر اندیشه، دارالکتب الاسلامیة، 1381 هجری شمسی  
2- بحار، جلد 73، صفحه ی 111، حدیث 10. به نقل از معانی الاخبار، شیخ صدوق، صفحه ی 291-292 قال صلی الله علیه و آله و سلم: ان المجوس جزوا لحاهم و فرتوا شواربهم و انا نجز الشوارب و نعفو اللحي و هي الفطرة، من لا يحضره الفقيه، جلد 1، صفحه ی 76، ح 110.

3- بحار الانوار، جلد 100، صفحه ی 256، روایت 1

4- جعفریات، این حدیث سابقا هم گذشت.

در کتاب جعفریات که تالیف موسی فرزند اسماعیل فرزند موسی بن جعفر علیه السلام است و در نهایت درجه وثوق و اعتبار است از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که تراشیدن ریش از مصادیق مُثَلَّه کردن است و هر کس مثله کند، لعنت خداوند بر او باد.

سابقاً توضیح داده شد که مُثَلَّه کردن یعنی بریدن و قطع کردن گوش یا بینی یا لب یا انگشتان و غیره و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی از آن فرمودند. حتی در مورد سگ گزنده ی هار و در این روایت شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ریش تراشیدن را از مصادیق مُثَلَّه شمرده اند که این خود دلیل بر حرمت ریش تراشی مسلم است.

مشرکین، راس آن ها، ابوسفیان ملعون و زنش، هند جگرخوار که آن ملعونه بعد از کشتن حمزه بن عبدالمطلب به دستور آن ملعونه توسط وحشی، سینه و پهلوی او را با قساوت عجیبی دریده شکافته و کبد یا قلب او را بیرون کشیده و گوش و بینی او را قطع نموده جگر او را به دهان گرفت و گاز زد و گزید. این مسئله بسیار وحشیانه بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ناراحت شد. ولی به هرحال آن وحشی را که توبه کرده بود، بخشید و از کشتن او درگذشت. به دلیل آیه ی 126 سوره نحل. اعلام الوری صفحه ی 116 تا 124.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه دسته ها و لشکرها را می فرستاد به اطراف، می فرمود

اغزوا باسم الله فی سبیل الله فقاتلوا من کفر بالله لا تغلّوا و لا تغدروا و لا تمثّلوا ولیدا.

به نام خداوند در راه خدا بجنگید و با آن که به خدا کافر است، نبرد کنید، خیانت نکنید و عهدشکنی نکنید و گوش و بینی نبرید و کودکی را نکشید (1).

## 6- خدای من به من امر فرموده که ریشم را بگذارم و سیلم را کوتاه کنم.

### اشاره

در روایتی چنین آمده است که خسرو پرویز پادشاه ایران، برای باذان (پادشاه یمن) نامه ای نوشت که دو نفر از مردان دلیر خود را به مدینه بفرست تا این پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به خَدَمَت ما بیاورد. باذان دو نفر را به نام های بانویه و خرخسک را به مدینه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم به-حضور آن بزرگوار فرستاد. این دو نفر وارد مدینه شدند و حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند. بانویه به عرض آن حضرت رساند که پادشاه ایران (کسری) برای پادشاه یمن (باذان) نامه ای نوشته و فرمان داده دو نفر از مردان خود را به سوی شما فرستد تا شما را به خَدَمَتش ببرند. باذان هم ما را فرستاده تا با هم به حضور پادشاه ایران برویم. اگر شما پیشنهاد را می پذیرید، من نامه ای برای سلطان

ص: 112

ایران می نویسم و در آن نامه سفارش شما را می کنم که اذیت و آزاری به شما نرساند و الا خودتان می دانید که کسری شما و قوم شما را کشته و بلاد و شهر شما را نیز ویران می کند.

این دو نفر که حضور پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم بود رسیده بودند، ریش های خود را تراشیده و (نخراشیده) و سیبل های (بدترکیب) خود را گذاشته (مثل مجوس) بودند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از روی کراهت و ناپسندی به آنان فرمود:

وَيَلْغَمَا مَنْ "أمرکم بهذا؟ وای بر شما. چه کسی شما را به این وضع امر کرده؟ گفتند: خدای ما کسری (پادشاه ما) فرمودند: لکن ربی امرنی بإعفاء لحيته و قصّ شاربی (1). لکن خدای من (و خدای همه مخلوقات و موجودات و خدای کسری پادشاه ایران) به من امر فرموده است که ریشم را باقی بگذارم و سیبلم را کوتاه کنم.

### کیفر این پادشاه ستم کار مغرور و متکبر:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نامه ای نوشتند به امپراتور ایران، خسرو پرویز (کسری) بیست و سومین پادشاه ساسانی. متن نامه دعوت به اسلام آن پادشاه مغرور به دین است:

من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و شهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له و أن محمداً عبده و رسوله.

أدعوك بدعاية الإسلام فإني أنا رسول الله إلى الناس كافة لأنذر من كان حياً و يحق القول على الكافرين أسلم تسلم فإن آبيت فعليک إثم المجوس (2).

از جانب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به کسری (فتح کاف یا کسر آن هر دو جایز است) (معرب خسرو، عرب ها هر یک از پادشاهان ساسانی را کسری می گفتند. اکاسر و اکاسره: جمع) بزرگ ایران درود و رحمت خداوند بر کسانی که در طریق هدایتند. آن ها که نیستند درود خدا بر آنان قطعاً سزاوار نیست و به خداوند و رسولش ایمان آورده به وحدانیت و یگانگی آن ذات بی همتا و بی شریک اعتراف نموده و نیز اعتراف دارند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول او است. تو را به معارف اسلام دعوت می کنم من از جانب خداوند متعال برای بیداری و انذار و تبشیر سراسر جهان اسلام. پذیر و قبول کن تا از همه انحرافات و کجی ها و منحرفی ها و ظلمات، سالم بمانی. اگر از تقبل اسلام سرباز زنی، گناه ملت مجوس و انحراف آن ها همه بر عهده تو می باشد.

(محمد پیامبر خدا)

ص: 113

- 1- بحار الانوار، جلد 2، صفحه ی 389، الکامل فی التاریخ، ابن اثیر (سنی)، جلد 2، صفحه ی 213.
- 2- بحار الانوار، جلد 2، صفحه ی 389 - تاریخ بغداد، جلد 1، صفحه ی 132 - تاریخ یعقوبی، جلد 2 صفحه ی 77، الأمراء علی السرایا و الجیوش - تاریخ ابن اثیر، جلد 2، صفحه 213.

البته متن نامه حضرت در کتب تاریخی بعضی از الفاظش فرق دارد که محتوی یکی است و مهم نیست.

این نامه را سفیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عبدالله خذافه ی سهمی به دربار و بارگاه ایران برد و به دست خسرو پرویز داد. خسرو پرویز که غرور خاصی او را سخت گرفته بود، (ضمن بحث از اوضاع عمومی ایران) در حالی که آشوب های داخلی و دشمن قوی پنجه روم او را سخت پریشان کرده بود، شاید مثلاً انتظار دریافت یک چنین نامه ای را از سوی حجاز که مناطق آبادش مستعمره و تحت حمایت ایران بود، نداشت. خالی بودن نامه از القاب و عناوین امپراتوری به همایونی و تقدیم نام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم محمد او و کوچک بودن صفحه ی مکتوب و سماجت آورنده نامه که شخصی بدون واسطه و تشریفات باید نامه را به دست خسرو پرویز برساند، همگی دست به دست هم دادند و مجال اندیشه و بردباری و فکر کردن را از او ربوده بود، به چشمش آوردند. نامه را جسارت کرد پاره نمود و مشتی خاک به آورنده نامه داد و گفت این است جواب نامه. می گویند عبدالله بن خذافه ی سهمی هنگامی که آن مشت خاک را به عنوان جواب خسرو پرویز به آن حضرت نشان داد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خاک ایران به دست مسلمین خواهد افتاد. او را فتح خواهند کرد و به برکت آل البيت عليهم السلام و آل الله فتح می شود و اسلام سراسر ایران را در بر می گیرد و همه به برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمومنین و سایر ائمه هدی عليهم السلام آباد خواهد شد و از محبین آنان محسوب می شوند مگر عده ی خاصی که مَهر نفهمی برای همیشه به دلشان زده می شود و قابلیت هدایت را ندارند.

و وقتی خبر داد که نامه را پاره کرد، حضرت هم دست هایش را به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: اللَّهُمَّ مَرِّقْ مَلَكَةَ خَدَايَا شِيرَازَةَ سُلْطَنَتِش رَا پَارَه پَارَه كَن. (همان نفرین حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در حق خلیفه ی ناحق دَوم که نامه فدک را پاره کرد که فرمود: مَرِّقَ اللّٰه بَطْنَكَ كَمَا مَرِّقَت كِتَابِي.

مورّخین می نویسند: خسرو پرویز نامه ای به حاکم یمن نوشت که آن وقت تحت حمایت خود بود مبنی بر جلب و احضار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نوشت. از یمن نیز دو نفر به همین منظور به مدینه اعزام شدند. ولی طولی نکشید که (نفرین حضرت اثر خود را گذاشت) شیرویه پسر خسرو پرویز، پدرش خسرو پرویز را در زندان کشت و شرح و توضیح بدین مضمون به یمن نوشت که پدرم را به انتقام خراب کاری و جسارت هایش کشتم. از جلب و احضار آن مرد حجازی

(رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) که دعوی رسالت دارد، خودداری شود. وقتی که خبر کشته شدن خسرو پرویز به حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسید، فرمودند کار خسرو ایران و

قیصره روم تمام است. این کاخ ها باید واژگون و این حکومت ها باید سرنگون شوند. لا کَسْرَویَّةَ بَعْدَ وَ لا قَیصَرَویَّةَ (1).

## 7- گرفتن شارب (سییل) از سنت است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مِنَ السُّنَّةِ أَنْ يَأْخُذَ الشَّارِبَ حَتَّى يَبْلُغَ الإِطَارَةَ.

رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از سنت است که شارب و سییل آن قدر کوتاه شود تا به دم لب بالا برسد.

8- در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند:

قال: حَلَقُ الشُّوَارِبِ مِنَ السُّنَّةِ. تراشیدن شارب از سنت است (2).

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: تقليم الأظفار و أخذ الشارب من الجمعة إلى الجمعة، أمان من الجدام.

امام صادق علیه السلام فرمودند: گرفتن ناخن ها و کوتاه کردن سییل و شارب از جمعه تا جمعه دیگر، امان است از جذام و خوره (3).

(آکله، داءالاسد، خوره، بیماری مزمنی که باسیل آن شبیه باسیل سل است و در سال 1870 توسط هانس کشف شده است و در آسیا و آفریقا و بعضی نقاط اروپا و آمریکا شیوع دارد و بر دو قسم است. یک قسمت آن دارای عوارضی از قبیل برآمدگی مسی رنگ در روی پوست بدن می باشد که به تدریج تغییر می کند و تبدیل به زخم و جراحت می شود. قسمت دیگر آن عبارت است از لکه های سفید شبیه برص و بی حسّی بعضی از اعضای بدن از قبیل بینی و دست و پا که گوشت آن ها را فاسد می کند و از میان می-برد. دوره کامل آن بسیار طولانی است و ممکن است به ده یا پانزده سال هم برسد. فرهنگ عمید)

راوی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من دعایی یاد دهید که رزق را زیاد کند. فرمودند شارب و ناخن هایت را بگیر اما این در وقت روز جمعه باشد (4).

در روایات دیگر از امام صادق علیه السلام، مرویست که گرفتن ناخن ها در روز جمعه امان از جذام و برص و کوری است و اگر نیازی نداشتی به گرفتن آن، پس روی ناخن ها وسیله (ناخن گیر) را بکش و فرمودند کسی که ناخن هایش را بگیرد و شارب خود را کوتاه کند در هر جمعه. سپس بگوید: بسم الله و

ص: 115

- 1- بحارالانوار، جلد 2، صفحه ی 389-391-تاریخ ابن اثیر، جلد 2، صفحه ی 213-215-تاریخ یعقوبی، جلد 2، صفحه ی 77 - البداية و النّهاية، جلد 4، صفحه ی 269 - سیره ی حلبی، جلد 2، صفحه ی 68 - تاریخ طبری، جلد 2، صفحه ی 295.
- 2- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 204، روایت 6 و 7، نقل از محاسن برقی، بحارالانوار، جلد 73، صفحه ی 112
- 3- بحارالانوار، جلد 73، صفحه ی 110، من لایحضره الفقیه، جلد 1، صفحه ی 73
- 4- بحار، جلد 73، صفحه ی 110، نقل از خصال شیخ صدوق.



عَلَى سُنَّةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ) به هرگرفتن ناخن و کوتاه کردن شارب، یک بنده آزاد شده از فرزند اسماعیل علیه السلام به او داده می شود (1).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

من قَلَّمْ أَظْفَارَهُ يَوْمَ السَّبْتِ وَ يَوْمَ الْخَمْسِينَ وَ أَخَذَ مِنْ شَارِبِهِ عَوْفِي وَ جَعَلَ الْأَضْرَارِسَ وَ جَعَلَ الْعَيْنَ (2).

کسی که ناخن هایش را روز شنبه و در روز پنج شنبه بگیرد و از موی شاربش بگیرد و کوتاه کند از درد دندان و درد چشم در امان خواهد بود.

معنی سنت به معنی راه و روش، سنن، روش ها، رسم ها، طریقه ها، جمع سنت. در لغت عادت است و در شریعت به اشتراک به آن چه شود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قول و فعل و تقریر و آن چه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن مداومت داشته و واجب نموده است و بر دو قسم است: سنت موکده و سنت روایت (3). این سنت ها عبارتند از چیدن شارب، گذاشتن ریش، اصلاح و کوتاه کردن موها، مسواک کردن، خلال کردن دندان ها، زائل کردن موی بدن، ختنه کردن، چیدن ناخن ها، غسل جنابت، طهارت با آب (4).

البته سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است که حتی بعضی از آقایان سنن النبی صلی الله علیه نوشته اند، اگر چه باز هم همه نیست بلکه مقداری از سنن و آداب آن حضرت است. البته سنت های آن حضرت همه مستحب نیستند. بلکه واجب هم دارد. هم چنانکه فرض الله داریم، فرض النبی صلی الله علیه و آله و سلم هم داریم.

رجوع شود به بحار الانوار جلد 76 صفحه ی 66 و صفحه ی 67 و جلد 16 صفحه ی 194 - بحار جلد 22 صفحه ی 124 و 180 و جلد 2 صفحه ی 168 و صفحه ی 261 و جلد 78 صفحه ی 216 - بحار جلد 16 صفحه ی 215 و جلد 81 صفحه ی 278 و جلد 62 صفحه ی 159 و کتب دیگر درباره ی سنن النبی صلی الله علیه و آله و سلم.

پس بنابراین، کوتاه کردن شارب و ریش نهادن از سنن رسول الله صلی الله علیه و آله است و اگر کسی بی تفاوت باشد و اهمیتی ندهد مانند کسی است که تارک السنه آن حضرت باشد. مانند کسی که از روی عمد و عدم تمایل به ازدواج ترک السنه کند. کمالین که در حدیث آمده است: قال صلی الله علیه و آله و سلم: مِنْ سُنَّتِي التَّزْوِيجُ فَمَنْ رَغِبَ عَنِ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي. سفینه البحار جلد 2 صفحه ی 481. رسول خدا صلی

ص: 116

1- بحار، جلد 73، صفحه ی 110

2- بحار، جلد 73، صفحه ی 110، نقل از خصال شیخ صدوق.

3- لغت نامه دهخدا

4- سفینه البحار، لفظ سنن، جلد 2، صفحه ی 747-751.

الله علیه و آله و سلم فرمودند: از سنت من تزویج است. پس کسی که از سنت من بی رغبت باشد از من نیست.

### ریش زینت آدم علیه السلام و فرزندان او است.

به سند معتبر از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمودند: شخصی بر پدرم امام باقر علیه السلام در حال طواف کردن گذشت. پس دست بر دوش پدرم زد و گفت: من از تو سوال می کنم از سه خصلت که نمی داند آن ها را غیر از او کسی دیگر. پس حضرت ساکت شد از جواب او تا از طواف فارغ شد. پس به حجر اسماعیل علیه السلام آمد و دو رکعت نماز خواند و من با او بودم چون فارغ شد، فرمود کجاست آن که سوال می کرد؟ پس آن مرد آمد. پیش روی پدرم نشست و سوال هایی کرد از جمله آن ها این بود که ملائکه چون خلقت آدم علیه السلام را بر خدا را رد کردند و به حسب ظاهر نپذیرفتند (چنین بشری که سابقه اش را می دانستند. یعنی انسان های قبل از خلقت آدم بوده اند که اهل سفاک و خونریز و فسادکار بودند. بنا بر قولی که می گویند قبل از آدم هم انسان هایی بوده اند و خیر از حقیقت نداشتند و همه را از یک چشم می نگرستند) و خداوند برایشان خشم گرفت و چگونه از ایشان راضی شد؟ پدرم فرمود: ملائکه هفت سال (هفت هزار سال) طواف کردند در دور عرش و دعا می کردند و استغفار می کردند و سوال می کردند که خدا از ایشان راضی شود. پس راضی شد از ایشان بعد از هفت سال. گفت راستی گفتمی مرا خبر ده که از آدم علیه السلام چگونه راضی شد؟ پدرم فرمودند: چون آدم به زمین آمد در هند فرود آمد و سوال کرد از پروردگارش این خانه را. پس امر کرد او را که بیاید به نزد این خانه و هفت شوط طواف کند و برود به منا و عرفات و جمیع مناسک حج را ادا نماید. پس از هند آمد بر مکه و هر جا که قدم مبارکش بر آن واقع شد، معمور و آباد شد و از میان قدم تا قدمش صحراها شد که در آن ها چیزی نیست. پس آمد به نزد خانه کعبه و هفت شوط و دور طواف کرد و جمیع مناسک را به جا آورد. چنان چه خداوند متعال او را امر فرموده بود. پس خداوند توبه او را قبول کرد و او را آمرزید. پس طواف آدم هفت شوط (دور) شد. چون ملائکه در دور عرش هفت سال طواف کردند. پس جبرئیل گفت گوارا باد تو ای آدم که آمرزیده شدی و من سه هزار سال پیش از تو طواف این خانه را انجام دادم.

آدم علیه السلام گفت: پروردگارا پیامرزم را و دُزیه ی مرا بعد از من. حق تعالی فرمود: بلی، هر که ایمان آورد به من و به رسول من، از ایشان گذشتم.

آن شخص گفت: راست گفتمی و رفت. پس پدرم گفت این جبرئیل بود. آمده بود که معالم دین شما را به شما تعلیم نماید (1).

و به سند معتبر از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که طواف آدم علیه السلام صد سال به دور خانه کعبه طول کشید که نظری به سوی حوا نمی کرد و گریست برای خاطر بهشت آن قدر که برود

ص: 117

طرف صورتش مثل دو نهر عظیم به هم رسید از اثر و جای گریه او. پس جبرئیل آمد به نزد او و گفت حیّاک الله و بیّاک. پس چون گفت حیّاک الله اثر فرح و شادی بر رویش ظاهر شد و دانست که خداوند از او راضی شده است و چون گفت بیّاک خندید و ایستاد و در کعبه و جامه هایش از پوست شتر و گاو بود. پس گفت اللهم اقلنی عَثْرَتِي وَاغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَاَعِدْنِي اِلَى الدَّارِ الَّتِي اَخْرَجْتَنِي مِنْهَا. حق تعالی فرمود که بخشیدم لغزش تو را و آمرزیدم گناه (ترک اولی) تو را و به زودی تو را برمی گردانم به آن خانه که تو را از آن بیرون کردم یعنی بهشت (1).

به سند حسن منقول است از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود: چون آدم علیه السلام از بهشت فرود آمد، خط سیاهی در بدن او به هم رسید. در صورتش از سر تا پا. پس جناب آدم علیه السلام، بسیار گریست و محزون گردید بر آن چه ظاهر شده بود در او. پس جبرئیل به نزد او آمد و گفت چه باعث شده-است گریه ترا؟ گفت این سیاهی که در بدنم ظاهر گردیده است. جبرئیل گفت: برخیز و نماز کن که وقت نماز اول وقت است. چون نماز خواند، سیاهی آمد تا سینه اش پس وقت نماز دوم آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز بخوان. این وقت نماز دوم است. چون نماز خواند، سیاهی فرود آمد تا نافش. پس آمد به نزد او در وقت نماز سوم است. چون نماز خواند، سیاهی فرود آمد تا زانوهایش. پس در وقت نماز چهارم آمد و گفت: ای آدم برخیز و نماز بخوان که در این وقت نماز چهارم است. چون نماز خواند، سیاهی فرود آمد تا پاهایش. پس در وقت نماز پنجم آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز بخوان که این وقت نماز پنجم است. چون نماز کرد همه سیاهی از بدنش برطرف شد و آدم علیه السلام حمد خدا را گفت و ثنا گفت. پس جبرئیل گفت: ای آدم مثل فرزندان تو در این نماز مانند مثل توست در این سیاهی. هر یک از فرزندان تو در هر روز و شب پنج نماز بخواند، بیرون می آید از گناهانش چنان چه تو از این سیاهی بیرون آمدی (2).

حدیث منظور این است:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که چون آدم علیه السلام آن ترک اولی را انجام داد (از آن گندم یا درختی دیگر نهی شده که بهتر بود نمی خورد)، منادی او را ندا کرد از نزد عرش ای آدم بیرون برو از جوار من. به درستی که در جوار من نمی باشد کسی که نافرمانی مرا بکند. پس حضرت آدم علیه السلام گریست و ملائکه گریستند. پس حق تعالی جبرئیل را به سوی جناب آدم فرستاد. پس او را به زمین فرو فرستاد، سیاه شد. پس چون ملائکه او را به این حال مشاهده کردند فریاد برآوردند و گریستند و صدای گریه ایشان بلند شد و گفتند پروردگارا خلقی را آفریدی و از روح برگزیده خود در او دمیدی و ملائکه را به سجده او امر فرمودی و به یک گناه از ترک اولی سفیدی او را به سیاهی مبدل کردی. پس ندای از آسمان صدا زد که امروز برای پروردگار خود روزه بگیر. پس روزه گرفت و آن روز سیزدهم ماه بود. ثلث سیاهی برطرف شد. پس روز چهاردهم ماه ندا به او رسید که روزه بگیر امروز را برای پروردگار خود. پس روزه گرفت. دو ثلث آن سیاهی برطرف شد. در روز پانزدهم نیز به او ندا رسید و

ص: 118

1- معانی الاخبار، صفحه ی 269، حیوة القلوب، جلد 1، صفحه ی 166

2- حیوة القلوب، جلد 1، صفحه ی 163

روزه گرفت. پس همه سیاهی از بدنش زائل شد و به این سبب این روزها را ایام البیض گفتند. پس از آسمان منادی ندا کرد که ای آدم، این سه روز را برای تو و فرزندان تو مقرر کردم که در هر ماه، این سه روز را روزه بدارند که گویا تمام عمر خود را روزه داشته اند. پس جناب آدم علیه السلام از روی اندوه نشست و سر را در میان دو زانو گذاشت و گفت: اندوهگین و غمناک خواهم بود تا امر خداوند برسد. پس حق تعالی، جبرئیل را به سوی او فرستاد و گفت ای آدم، چرا تو را اندوهناک و محزون می بینم؟ گفت: پیوسته چنین غمگین خواهم بود تا امر پروردگار برسد. جبرئیل گفت من رسول و پیک خداوند به سوی تو هستم. خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید ای آدم حیاتِ الله و بیاک. ابقاک: خدا نگهدار تو باشد. بیاک الله: خداوند تو قدرت و حکومت دهد یا مقامت را بالا ببرد و حیاتِ الله: خداوند تو را زنده بدارد. (1)

گفت: معنی حیاتِ الله را دانستم یعنی خدا تو را زنده بدارد. پس معنی بیاک الله چیست؟ جبرئیل گفت: یعنی خدا تو را خندان گرداند. آدم علیه السلام به سجده رفت و چون سر از سجده برداشت سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندنا حُسن و جمال مرا زیاد گردان. چون صبح شد ریش بسیار سیاهی بر روی و صورت او روئیده بود. دست بر آن زد و گفت پروردگارا این چیست فرمود: این لِحیه است. زینت دادم تو را به این (لِحیه) و فرزندان تو را تا روز قیامت (2).

### مردان شبیه زنان و برعکس:

#### چند حدیث در صحیح نجاری (سنی ها)

1- عن ابن عباس و عكرمة قال لعن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ. عكرمة و ابن عباس هر دو نقل می کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مردان شبیه به زنان و زنان شبیه به مردان را لعنت کرده است.

2- عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: مِنَ الْفِطْرَةِ قِصُّ الشَّارِبِ.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمودند: از فطرت و سنت و دین است کوتاه کردن شارب و سییل. (سییل. سبلت. بروت. موهای پشت لب مرد)

ص: 119

1- فرهنگ لغت دهخدا، المنجد

2- بحار الانوار، جلد 11، صفحه ی 170- حیوة القلوب، جلد 1، صفحه ی 163 و جلد 73، صفحه ی 110، به نقل از علل الشرایع شیخ صدوق، جلد 2، صفحه ی 206 و نسخه دیگر، صفحه ی 380، باب 111.

3- عن ابی هریره زَوایة: الْفِطْرَةُ حَمْسٌ او حَمْسٌ مِنَ الْفِطْرَةِ: الْخِتَانُ وَالاسْتِحْدَادُ وَتَنْفُ الْإِبْطِ وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَقِصُّ الشَّارِبِ.

پنج چیز از فطرت و سنت است: ختنه کردن و موی زهار را بستردن و تراشیدن موی عانه و ازاله موی شرم گاه. (لغت نامه دهخدا) و کندن و زدودن موی زیر بغل و گرفتن ناخن ها و چیدن و کوتاه کردن موهای پشت لب و شارب.

4- عن ابن عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ وَوَقَرُوا اللَّحَى وَأَحْفُوا الشَّوَارِبِ.

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمودند: با مشرکین مخالفت کنید (چون آداب اسلام را ندارند من جمله باقی گذاشتن لِحیه) و لِحیه و ریش را باقی بگذارید و شارب ها و سبیل ها را کوتاه و خفیف کنید.

5- عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّهُكُمُ الشَّوَارِبِ وَأَعْفُوا اللَّحَى.

و فرمودند شوارب و سبیل ها را حذف کنید و از بین ببرید از ته (یا کوتاه کردن) (نهکه: از بین بردن، از ریشه هتک) و ریش ها را باقی بگذارید (1).

أَعْفُوا از ریشه عَفُو، از کارهای حرام و زشت خودداری کردن، پارسایی پیشه کردن، از چیزی خود را بازداشتن.

یا از ریشه عفا، يَعْفُوا، عَفُوا. او را بخشید و مجازات نکرد. چیزی را ترک کرد، رها کرد، صرف نظر کرد، اثر باقی ماندن چیزی که از همین ریشه است.

## 10- مذمت بلندی شارب و سبیل

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا بَطُولَ لِنِّ أَحَدِكُمْ شَارِبَهُ وَلا عَانَتَهُ وَلا شَعْرَ إِبْطِهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَتَّخِذُهَا بِهَا مَخَابِي يَسْتَتِرُ بِهَا.

در حدیث دیگر آورده که فرموده است: فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَتَّخِذُهَا مَخْبَأً يَسْتَتِرُ بِهِ. و قال الصادق عليه السلام: مَنْ لَمْ يَأْخُذْ شَارِبَهُ فَلَيسَ مِنَّا (2).

ص: 120

1- صحیح بخاری، جلد 4، صفحه ی 1500 و 1501- دارالفکر، 1424 ه.ق، 2003 م، بیروت، لبنان- وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه ی 434، روایت 8.

2- بحارالانوار، جلد 73، روایت 9، صفحه ی 111 و 112 روایت 14 - وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه ی 636 و 440 و 434 روایت 8، نقل از علل الشرایع، جلد 2، صفحه ی 656، باب 292،

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شارب و سبیل خود را بلند نگذارید و هم چنین موی عانه (شرم گاه را) و نه موهای زیر بغل را. چرا که شیطان او را جایگاه خود قرار می دهد و در میان آن ها پنهان می شود. در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام فرمود چرا که شیطان را جایگاه خود قرار می دهد و در میان آن ها پنهان می شود. لفظ خباء به معنای پنهان شدن است مخباء: پناهگاه.

روایت در علل الشرایع به این صورت است: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: لا یطوّلن أحدکم شاربہ و لاعانته و لا شعر إبطیه فان الشیطان یتخذها مخابئاً یستر بها (1).

رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هیچ یک از شما موی شارب و زهار (شرم گاه) و زیر بغلش را بلند نگذارد زیرا شیطان این مواضع را مخفی گاه خود قرار می دهد و به وسیله موی آنها خود را مستور می نماید.

### 11- سبیل ها را تا این حد کوتاه کنید.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ إِنَّهُ رَأَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْفَى شَارِبَهُ حَتَّى التَزَمَهُ الْعَسِيبَ (2).

عبدالله بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم که سبیل های خود را آن گونه کوتاه کرده بود که به ته مورسیده بود.

### 12- شباهت به یهود نداشته باشید.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: حَفَّوْا السَّوَابِرَ و اعْفُوا الْحَى و لا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ (3).

در دو نسخه دیگر بحار الانوار جلد 73 صفحه ی 112 روایت 14 که از مکارم الاخلاق گرفته است مکارم الاخلاق جلد 1 صفحه ی 204 و لا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ دارد.

به هر حال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سبیل های خود را از ته بتراشید و ریش ها را واگذارید و به یهودیان شبیه نشوید.

### 13- ریش گذاشتن از دین حنیف است.

ذیل آیه شریفه: إِذْ أَبَتلى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا. آیه 124 سوره بقره.

ص: 121

1- علل الشرایع، جلد 2، صفحه ی 656، باب 292

2- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 204، در کوتاه کردن سبیل، بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 112، روایت 14 - وسائل، جلد 1، صفحه ی 422.

3- وسائل، جلد 1، صفحه ی 423، روایت 1- بحار، جلد 73، صفحه ی 112- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 204، روایت 5.

یعنی خداوند ابراهیم علیه السلام را در هنگام خواب به ذبح فرزندش امر کرد و چگونگی آن را خداوند در خواب به او نشان داد و ابراهیم علیه السلام در هنگام بیداری تصمیم بر آن گرفت. چون خواست که نیش را عملی کند، خداوند به او امر فرمود: **أَتَى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا. مَنْ مَيَّ خَوَّاهُمْ تَوْرًا بَرِ مَرْدَمِ، اِمَامِ قَرَارِ دَهْمِ. جَنَابِ اِبْرَاهِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَرَضَ كَرَدُ: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي، اِزْ فَرَزْنَدَانِمِ چِه مِي شُود؟ قَال: لَا يَنْأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**) یعنی عهد من به پیشوای ستم کار نمی رسد. سپس حنفیت را که همان طهارت بود بر او نازل کرد که آن طهارت ده جزء بود که پنج جزء آن در سر و پنج جزء دیگر آن در بدن بود. پس از آن پنج تایی که در سر است، عبارتند از کوتاه کردن شارب، بلند گذاشتن ریش، چیدن موی زائد، مسواک کردن، خلال کردن. اما آن پنج تایی که در بدن است، عبارتند از: از بین بردن موی زائد بدن، ختنه کردن، کوتاه نمودن ناخن ها، غسل کردن از جنابت و طهارت نمودن با آب. این ها، سنّت حنیفه طهارت است که به ابراهیم علیه السلام داده شد و تا روز قیامت هم از بین نمی رود و این فرمایش الهی است که می-فرماید: **وَ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا (1)**. سوره ی نساء، آیه ی 125.

14- چند روایت در این باره در وسائل الشیعه و فروع کافی:

1- عن ابی الحسن علیه السلام قال ثلاث من عرفهن لم يدعهن جزّا الشعر و تشمیر الثیاب و نکاح الاماء.

از امام رضا علیه السلام یا امام کاظم علیه السلام مرویست که فرمودند: سه چیز است که اگر کسی آن ها را شناخت، آنان را رها نمی کند و وانمی گذارد: چیدن مو، کوتاه کردن لباس و جامه (به خاطر درازی او که به نجاسات سرایت نکند یا از روی ناز و تکبر و خرامانیدن راه نرود)، ازدواج با کنیزان (که الان موضوعیت ندارد).

2- عن اسحاق بن عمّار عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال لی: استأصل شعرك یقلّ دَرْنَهُ و دَوَابَهُ و وسخه و تغلظ رقبتک و یجلو بصرک (2).

اسحاق بن عمار می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: موی (های سر و زیر بغل و عانه) را بتراش تا چرک و جانوران را کم کند و از بین ببرد و گردنت را سفت و محکم کند و نور چشم تو را جلوه دهد.

3- عن زراره قال: قلت: لابی جعفر علیه السلام الرجل یقلم أظفاره و یجزّ شاربہ و یأخذ من شعر لِحیّته و رأسه هل ینقض ذلك وضوء؟ قال: یا زرارة کلّ هذا سنّة و الوضوء فریضه و لیس شیء من السنّة ینقض الفریضة و ان ذلك لیزیده تطهیراً (3).

ص: 122

1- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ذیل آیه 124 سوره بقره، مجمع البیان ذیل آیه مذکور وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه 423.

2- وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه ی 414 و 415

3- وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه ی 415 - فروع کافی، جلد 6، صفحه ی 484.

زراره گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم: گرفتن ناخن و چیدن و کوتاه کردن سیبیل و گرفتن موی ریش و سر، چه چیزی از وضو باطل می کند؟ حضرت فرمودند: ای زراره تمام این موارد که گفتی سنت است. و وضو فریضه و واجب است (برای نماز خواندن و امثال آن) چیزی که سنت است، نقض وضو نمی کند. بلکه این حالت پاکی را می افزاید.

4- قال الصادق عليه السلام: انّ حلق الرّأس في غير حجّ و لا عمرة مثلة لأعدائكم و جمال لكم (1).

امام صادق علیه السلام فرمودند: تراشیدن موی سر در غیر ایام حج و عمره برای دشمنان شما مثله و شکنجه و عذاب است ولی برای شما جمال و زیبایی است.

5- قال الصادق عليه السلام: أربع من الاخلاق الانبياء: التّطيب و التّظيف بالموس و حلق الجسد بالنورة و كثرة الطروقة (2).

امام صادق علیه السلام فرمودند: چهار چیز از اخلاق و خوی انبیا و پیامبران علیهم السلام است: استعمال بوی خوش مانند عطر و تطهیر (و پاکیزه کردن، پاک نگه داشتن) با موس (استره، تیغ سرتراشی، ماشین سر) و تراشیدن و از بین بردن موهای بدن و عانه به وسیله نور کشیدن و مصرف نمودن و زیاد نزدیکی کردن (با عیال شرعی خود) (البته زیاده روی هم درست نیست).

6- عن عبدالله بن مسكان عن الحسن الزّيات قال: رایت ابا جعفر عليه السلام قد خفف لحيته.

حسن بن زیاد گوید: من می دیدم که امام باقر علیه السلام موهای محاسن شریف (ریش) خود را کوتاه می کرد.

7- عن ابي عبدالله عليه السلام قال: مرالنبی صلی الله عليه وآله و سلم رجل طویل اللّحية فقال ما كان علی هذا لوهيا من لحيته فبلغ ذلك الرجل فهيا بلحيته بين اللّحيتين ثم دخل علی النبی صلی الله عليه وآله و سلم فلما رآه قال هكذا فافعلوا (3).

امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کنار شخصی گذشت که محاسنش دراز و بلند بود فرمود چه می شد اگر بر این مرد محاسن خود را نیکو اصلاح می نمود. این خبر به آن شخص رسید و محاسن خود را به اندازه متوسط اصلاح نمود و سپس به خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرف یاب شد. هنگامی که آن حضرت او را دید فرمود: پس شما نیز چنین کنید (مانند این مرد).

ص: 123

1- وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه ی 416

2- وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه ی 419- فروع کافی، جلد 6، صفحه ی 487.

3- وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه ی 419- فروع کافی، جلد 6، صفحه ی 484- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 206.



8- عن سدير الصيرفي قال رايت ابا جعفر عليه السلام يأخذ عارضيه و يبطن لحيته (1).

سدير صيرفي گوید: امام باقر علیه السلام را دیدم که موهای دوطرف رخسار خود را می گرفت و کوتاه می کرد ولی موهای چانه را باقی می گذاشت. (موهای جلوی چانه، دو طرف پایین صورت و محاسن را که سابقا راجع به آن بحث شد).

یعنی موی گونه ها را می چید و محاسن خود را با موی زیر فک انبوه می کرد.

9- قال ابو عبدالله عليه السلام لا تكثر وضع يدك في لحيتك فان ذلك يشين الوجه (2).

امام صادق علیه السلام فرمود: زیاد دست خود را در لابه لای ریشت نکن چرا که این کار صورت را زشت می کند.

10- عن علي بن جعفر عن أخيه ابي الحسن عليه السلام قال: سألته عن قصّ الشارب أمن السنة؟ قال نعم (3).

علی بن جعفر برادر امام موسی کاظم علیه السلام گوید: از آن حضرت پرسیدم آیا چیدن سیبیل از سنت است؟ فرمودند: آری.

11- عن ابن فضال عمر ذكره عن ابي عبدالله عليه السلام قال: ذكرنا الأخذ من الشارب فقال نُشره و هو من السنة (4).

راوی گوید: نزد امام صادق علیه السلام از کوتاه کردن سیبیل سخن به میان آوردیم. فرمودند: کوتاه کردن سیبیل رحمت است و آن از سنت است.

12- محمد بن حمزه ي اشعري گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: أخذ الشعر من الأنف يحسن الوجه (5).

امام صادق علیه السلام فرمودند: گرفتن موی بینی، صورت را نیک و زیبا می کند.

13- در قرب الاسناد از قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمودند: لياخذ أحدكم من شاربه و الشعرا الذي من أنفه و ليتعاهد نفسه، فان ذلك يزيد في جماله. وقال: كفى بالماء طيبا (6).

ص: 124

1- وسائل الشيعه، جلد 1، صفحه ی 419، روایت 1- علل الشرايع، جلد 2، باب 351.

2- وسائل الشيعه، جلد 1، صفحه ی 420، روایت 1، علل الشرايع، باب 351، حدیث 2.

3- وسائل الشيعه، جلد 1، صفحه ی 421- فروع کافی، جلد 6، صفحه 487

4- وسائل الشيعه، جلد 1، صفحه ی 421- فروع کافی، جلد 6، صفحه ی 487

5- وسائل الشيعه، جلد 1، صفحه ی 424.

6- وسائل الشيعه، جلد 1، صفحه ی 424.

باید بگیرد (هرکدام) از شما سیبل خود و موی که از بینی می گیرد و باید تعهد داشته باشد بر این کار چرا که این کار در جمال و زیبایی می افزاید. و فرمودند کفایت می کند به آب از نظر پاکی.

15- کسی که سیبل و شاربش را کوتاه نکند. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ لَمْ يَأْخُذْ شَارِبَهُ فَلَيْسَ مِنَّا (1). رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند کسی که سیبل و شاربش را کوتاه نکند از ما نیست.

### تراشیدن سیبل:

16- عن الصادق علیه السلام قال حلق الشوارب من السنة (2). امام صادق علیه السلام فرمودند: تراشیدن شارب و سیبل از سنت است.

### 17- ریش را به طور گرد اصلاح نمایید.

عن محمد بن مسلم قال رایت الباقر علیه السلام يأخذ من لحيته فقال دَوِّرْهَا (3). محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام را دیدم که سلمانی و پیرایش گر ریش آن حضرت را اصلاح می کند حضرتش فرمود: ریش را به طور گرد اصلاح نمایید.

### 18- اندازه ریش یک قبضه است.

قال الصادق علیه السلام تَقْبِضُ بِيَدِكَ عَلَى اللَّحْيَةِ وَ تَجُزُّ مَا فَضَّلَ (4).

امام صادق علیه السلام فرمودند: ریش خود را با دست بگیر و فزونی آن را بچین.

### 19- بیش از یک قبضه در طول ریش

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: مَنْ زَادَ مِنَ اللَّحْيَةِ عَلَى الْقَبْضَةِ فَقِيَ النَّارِ (5).

امام صادق علیه السلام می فرمایند هرکه بیشتر از یک قبضه (یک مشت، مقدار یک کف دست) به ریش خود بیفزاید در آتش است. (یعنی مکروه است بیش از یک قبضه و کار ناپسندی است)

در فروع کافی به این صورت است: عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما زاد علی الْقَبْضَةِ فَقِيَ النَّارِ یعنی اللَّحْيَةِ.

ص: 125

1- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 204

2- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 204

3- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 260- وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه ی 419

4- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 206 - وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه ی 420، روایت 3- فروع کافی، جلد 6، صفحه ی 487، روایت 3.

5- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 206- وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه ی 420، روایت 3.

امام صادق علیه السلام می فرماید: بیشتر از یک قبضه ریش گذاشتن در آتش است. سابقاً گذشت دو طرف گونه صورت را می شود چید و کوتاه کرد اما جلوی و مقدم ریش را نمی شود. این خود دلالت دارد بر یک قبضه بودن یا کمتر.

## 20- از سعادت مرد کوتاه کردن ریش است.

قال الصادق علیه السلام: من سعادة المرء خفة لحيته.

امام صادق علیه السلام فرمودند: از نیک بختی مرد، کوتاه بودن ریش اوست (1).

## 21- خرد و عقل مرد در سه چیز است:

قال الصادق علیه السلام: يعتبر عقل الرجل في ثلاث في طول لحيته وفي نقش خاتمة وفي كنيته (2).

امام صادق علیه السلام فرمودند: خرد و عقل مرد با سه چیز (امور نسبی است نه فقط این ها باشد چیزهای زیادی هم هست که عقل و خرد مرد به آن سنجیده می شود) درازای ریش، (نه بیش از حد متعارف)، نقش انگشتر و کنیه او. به هر حال در هر چیزی معتدل بودن شرط است (در چیزهایی که باید چنین باشد نه همه جا).

## 22- موی سفید

من كتاب (اللباس) قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: الشيب في مقدم الرأس يمين وفي العارض بين سحاء وفي الذوائب شجاعة وفي القفأ شؤم (3).

در کتاب اللباس آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سفیدی جلوی سر مبارک است و سفیدی مو در گونه صورت نشانه سخاوت است و در جای گیسوان نشانه شجاعت و دلیری و در پشت سر نشانه شومی است. (البته این کلیت ندارد. شومی و نیک بختی به اعمال است اما این ظاهر کار است.)

## 23- سفیدی ریش، نوری است.

عن الصادق علیه السلام قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فنظر الى الشيب في لحيته فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم (نور) من شارب شيبه في الاسلام كانت له نورا يوم القيامة (4).

ص: 126

1- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 206

2- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 206-بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 113

3- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 208، روایت 1- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 106، روایت 2

4- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 208، روایت 2- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 107، روایت 6

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی مردی خَدَمَت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرف یاب شد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سفیدی ریش او نگاه کرد و فرمود نوری است، هرکس ریش خود را در اسلام سفید کند (در طاعت خدا و در غیر معصیت مگر با توبه) در روز رستاخیز برای او نوری خواهد بود (1).

امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: موی سفید را نکنید، چراکه این او نور مسلمان است و کسی که محاسنش در اسلام سفید شده باشد، در روز قیامت برای او نوری خواهد بود.

#### 24- سپاس حضرت ابراهیم علیه السلام.

عن الباقر علیه السلام قال أصبح ابراهيم عليه السلام فرأى فى لحيته شعرة بيضاء فقال الحمد لله رب العالمين الذى بلغنى هذا المبلغ ولم أعص الله طرفة عين (2).

حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: روزی جناب ابراهیم علیه السلام در ریش و محاسن خود موی سفید دید و گفت: سپاس خدایی را که مرا به این حد رسانید و یک چشم به هم زدن خداوند را نافرمانی و معصیت نکردم.

#### 25- این خود وقار و سنگینی است.

عن الصادق علیه السلام كان الناس لا يبسون فأبصر ابراهيم فى لحيته. فقال يا رب ما هذا؟ قال هذا وقار. قال يا رب زدنى وقاراً (3).

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود موی مردم سفید نمی شد تا آن گاه که ابراهیم علیه السلام موی سفید در ریش و محاسن خود دید و عرض کرد پروردگارا این سفیدی چیست فرمود این وقار و سنگینی است حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود پروردگارا بر وقار و سنگینی من بیافزا.

#### 26- موی سفید را نکنید.

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: الشَّيْبُ نَوْرٌ. فَلَا تَتَّقُوهُ (4).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند موی سفید نور است آن را نکنید.

ص: 127

1- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 106، به نقل از خصال.

2- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 208، روایت 3- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 107

3- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 208، روایت 4- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 107، روایت 4

4- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 208، روایت 5- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 107

امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: لا تلتفتوا الشَّيب فأنه نور المسلم و من شاب شَبِيَّةً في الاسلام كان له يوم القيامة.

موی سفید در صورت و محاسن را نکنید، چرا که این نور مسلمان است و کسی که در اسلام موی خود را سفید کند (در طاعت و بندگی) در روز قیامت برای او نوری می باشد (1).

### 27- اگر موی سفید نبود، تشخیص مردم به یکدیگر ممکن نبود.

امیرالمومنین علیه السلام فرمودند در زمان های پیشین چنین بود که شخصی با این که به سنّ پیری می رسید، موی سفید در او نبود و با این هیئت و شکل از دنیا می رفت و بسا بود که انسان به مجلسی وارد می شد که در آن مجلس پدر و فرزندانش بودند ولی از یک دیگر متمایز و مشخص نبودند. لذا آن کس که وارد شده بود، می پرسید کدام یک از شما پدر هستید. زمان حضرت ابراهیم علیه السلام که فرا رسید و به درگاه الهی عرضه داشت: خداوند مویم را سفید گردان تا با آن شناخته شوم. پس پیر گردید و موی سر و محاسنش سفید گشت (2).

### 28- شانه زدن ریش این خصوصیت را دارد.

عبدالرحمان بن حجّاج از امام صادق علیه السلام نقل می کند که درباره این سخن خداوند که می فرماید: خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ (سوره اعراف آیه 31)

زینت خود را در هر مسجدی بگیرید. فرمودند: آن شانه است. روزی را جلب و موی را زیبا و نیاز را برطرف و منی را زیاد و بلغم را قطع می کند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زیر ریش و محاسن خود را چهل بار و بالای آن را هفت بار شانه می کرد و می فرمود شانه ذهن را زیاد و بلغم را قطع می کند (3).

### 29- اجلال و احترام مومن به خاطر محاسن سفیدش.

امام صادق علیه السلام می فرماید: من ندیدم چیزی را سریع تر به چیزی از موی سفید به مومن. چرا این موی سفید در دنیا وقار و سنگینی (بردباری، بزرگواری، بردبار شدن) است. روز قیامت نور ساطع درخشنده و تابان است و خداوند تعالی خلیل خود ابراهیم علیه السلام را با وقار و سنگینی و بردبار و بزرگواری قرار داد و ابراهیم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا این چیست؟ خطاب آمد که این وقار است. ابراهیم علیه السلام عرض نمود: پروردگارا بر وقارم بیفزای.

ص: 128

1- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 109، نقل از خصال شیخ صدوق.

2- علل الشرایع، باب 95، صفحه ی 360 - بحار، جلد 73، صفحه ی 107، روایت 5

3- خصال، خصلت های پنج گانه.

امام صادق علیه السلام فرمودند: فَمِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ أَجْلَالِ الشَّيْبَةِ الْمُؤْمِنِ.

پس از اجلال و بزرگ شمردن و بزرگواری خداوند متعال، احترام و بزرگ داشت و گرامی و توفیر موی سفید مومن است (1).

### 30- ثواب شانه کردن ریش

قال الصادق عليه السلام: مَنْ سَرَّحَ لِحْيَتَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً وَعَدَّهَا مَرَّةً مَرَّةً لَمْ يَقْرِبْهُ الشَّيْطَانُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا (2).

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که ریش خود را هفتاد مرتبه شانه کند و یکی یکی شانه کردن ها را بشمارد شیطان چهل روز به او نزدیک نخواهد شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همواره ریش خود را از زیر به بالا چهل مرتبه از بالا به پایین هفت مرتبه شانه می کرد و می فرمود این کار حافظه را زیاد می کند و بلغم را قطع می نماید (3).

در روایت دیگری آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر که شانه را هفت مرتبه بر سر ریش و سینه خود بکشد، هرگز به دردی مبتلا نخواهد شد (4).

### 31- رسیدگی به وضع موی

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مَنْ اتَّخَذَ شَعْرًا فَلْيُحْسِنِ وَلَا يَتَّهْ أَوْ لِيَحْزَهُ (5).

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: هر کس موی بگذارد، باید به خوبی به آن رسیدگی کند و یا این که آن را بچیند. اگر موی سر باشد، باید حلق کند یا بچیند و اگر موی ریش باشد، باید کوتاه کند و اگر موی زیر بغل عانه باید بتراشد از ریشه)

### 32- علت کسانی که مو صورتشان نرویده است.

در توحید مفضل (کتاب بحار الانوار) چنین آمده است که مفضل می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، سرورم من کسانی را دیده ام که به حالت پیش از بلوغ موی صورتشان نرویده تا این که پیر شده اند (مانند کسانی که کوسج هستند و اصلاً در صورتشان موی نرویده نه افرادی که موی صورتشان کم پشت

ص: 129

1- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 108، نقل از کتاب محاسن شیخ است.

2- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 211، روایت 5- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 117 - من لایحضره الفقیه، جلد 1، صفحه ی 75، ح 98

3- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 112، به نقل از روضة الواعظین.

4- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 112- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 117

5- فروع کافی 6، صفحه ی 485، روایت 2.

و تُتَّكُّ (باشد). فرمود: این کار دست آورد کارهای خود ایشان است و خداوند هرگز به بندگانش ستم نمی‌کند (1).

فَقَالَ الْمَفْضَلُ فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ فَقَدْ رَأَيْتَ مَنْ يَبْقَى عَلَى حَالَتِهِ وَلَا يُنْبِتُ الشَّعْرَ فِي وَجْهِهِ وَانْ بَلَغَ حَالَ الْكَبِيرِ؟ فَقَالَ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ وَ  
إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (آیه ی 51 سوره ی انفال)

تبصره: بی موی بودن صورت مردان غالباً دو علت دارد. یکی وجود بیماری های مهلکی چون سفلیس و سوزاک و دیگر کشیده شدن بیضه ها. امری است مسلم که اعمال و رفتارهای زشت و ناهنجار، تاثیر بسزا و مستقیمی بر بدن دارد و هرچه عمل ناپسندتر باشد تاثیر نیز شدیدتر است.

مثلاً گناهی هم چون زنا باعث بیماری های کشنده مقاربتی همچون سفلیس و سوزاک می شود و این بیماری ها دگرگونی هایی در جسم به وجود می آورند که تنها شخص زناکار که نسل در نسل پس از او را دست خوش قرار می دهند. یکی از آثار نفرت انگیز میکروب سفلیس این است که چون وارد خون می شود و به همه قسمت های بدن راه می یابد، ریشه موهای بدن را فاسد می کند و در نتیجه باعث ریزش مو به خصوص قسمت صورت می گردد و اگر کسی که چنین مشکلی پیدا کرده در این حالت فرزند بیاورد، او نیز صورتی کوسه و بیمار خواهد داشت. به راستی عامل این همه آسیب که شخص گناه کار و نسل پس از او را در مخاطره قرار داده کیست. جز خود او را بی شک خداوند به بندگانش ستم نمی کند. اما علت دوم، نزد پزشکان ثابت شده که بیضه ها علاوه بر منی ماده دیگری به نام هورمون بیضوی ترشح می کند که مایه قدرت و قوت و نشاط در مرد است مو و فراوان شدن آن به خصوص در صورت و خشونت صدا و درشتی اندامش را موجب می شوند. بنابراین، اگر بیضه ها پیش از بلوغ کشیده شوند، علائم مردانگی در قیافه و هیكل شخص بروز نمی کند و اگر این کار پس از آن انجام گردد، نشانه ها یکی یکی از بین می رود و مرد صورت و صدا و اندامی زن گونه می یابد.

### 33- ثمن و بهای او حرام است.

عن النبی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اذا حرّم اللہ شیئاً حرّم ثمنه (2).

رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند وقتی که خداوند چیزی را حرام کرد، ثمن و قیمت آن را هم حرام کرده است.

### 34- مواظبت بر چند چیز.

ص: 130

1- بحار الانوار، جلد 3، صفحه ی 63، چاپ بیروت.

2- بحار الانوار، جلد 100، صفحه ی 55، ح 29- عوالی الثالی العزیزیه، جلد 2، صفحه ی 110

عن ابن صدقه عن الصادق عليه السلام قال: مَنْ اتَّخَذَ نَعْلًا فَلَيْسَتْ جَدَّهَا وَ مَنْ اتَّخَذَ ثَوْبًا فَلَيْسَتْ نَظْفَهُ وَ مَنْ اتَّخَذَ دَابَّةً فَلَيْسَتْ فَرَسًا هُمَا وَ مَنْ اتَّخَذَ امْرَأَةً فَلَيْكِرْمَهَا فَإِنَّمَا امْرَأَةٌ أَحَدُكُمْ لَعِبَةٌ فَمَنْ اتَّخَذَهَا فَلَا يَضِيْعُهَا وَ مَنْ اتَّخَذَ شَيْئًا مِمَّا عَرَفَ فَلَمْ يَفْرَقْ فَرَّقَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَنْشَارٍ مِنْ نَارٍ (1).

از امام صادق علیه السلام مرویست که فرمودند: کسی که نعل و کفشی می گیرد (و می خرد)، پس باید او را خوب نگهداری کند، نیک مواظبت کند یا کفش خوب بخرد. پس کسی که لباس و جامه ای را می گیرد و می خرد، پس باید او را تنظیف و تمیز نگه دارد و کسی که حیوانی را می گیرد (یا می خرد) پس باید او را رها کند و آزاد نماید (برای آب و غذا و علف).

(نفر، نفر، من کذا: چیزی را دوست نداشت، از چیزی متنفر شد و روی گرداند، به معنی رمیدن و رم دادن یا او را کمک کردن، تنفر، رم کرد. استغفره رمش داد، استغفر القوم: از قوم یاری خواست).

و کسی که زنی را گرفت (و با او ازدواج کرد)، پس باید او را گرامی بدارد. همانا زن یکی از شماها، لعبه (دلبر و معشوق و زیبا) است. پس کسی که او را گرفت، پس باید او را ضایع نکند. چون او امانت است و اسیر خداوند در دست تو و کسی که صاحب موی شد، پس باید در نگه داری او سعی و کوشش کند و کسی که صاحب موی شد باید فرق باز نکند در میانشان جدایی نیندازد چرا که روز قیامت، خداوند با اره او را جدا کند.

شاید از نظر نظافت و بهداشتی منظم نباشد، لابه لای آن ها از هم جدا باشد یا خود جدا کند. مانند بعضی ها که مانند زنان عمل می کنند موهای سر خود را.

البته این خیلی مهم نیست. می تواند فرق سر باز کند (در صورتی که خود را شبیه زنان ننماید)

ابوالعباس بقباق گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا کسی که موی سرش را تا نرمه گوش می رسد می تواند باز کند و یا آن ها را رها کند؟ فرمود باز کند (2).

ایوب بن هارون می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرق سرش را باز می کرد؟ فرمود نه، موقعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موی سرش تا نرمه گوش می رسید موهای خود را کوتاه می کرد (3).

ابوبصیر گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم فرق باز کردن از سنت است؟ فرمود: نه. عرض کردم آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرق باز می کرد اما فرق باز کردن از سنت نیست؟ فرمود

ص: 131

1- بحار الانوار، جلد 76، صفحه ی 297، ح 1 به نقل از قرب الاسناد، صفحه ی 34 ط حجر.

2- فروع کافی، جلد 6، صفحه ی 485، ح 1

3- فروع کافی، جلد 6، صفحه ی 485، ح 3



هرکس به سان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتار کند و فرق باز نماید به راستی که سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را انجام داده است. عرض کردم آن چه بود؟ فرمود هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از زیارت خانه خدا منصرف شد در حالی که قربانی را برده بود و احرام بسته بود و خداوند به پیامبرش نشان داد آن خوابی را که در کتاب خود به ایشان خبر داده بود که می فرماید:

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ . سورة فتح آیه 27 .

به حقیقت خداوند آن چه را که در عالم خواب پیامبر نشان داد، راست گفت به طور حتم همه شما خواست خدا در نهایت امنیت که سرهای خدا را خود را تراشیده و کوتاه کرده اید بی آن که هراسی داشته باشید به مسجدالحرام وارد خواهید شد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانست که خداوند به زودی آن چه در خواب به او نشان داده است، عملی می کند. به همین جهت موی سرش در حال احرام زیاد نمود که انتظار تراشیدن آن را در حرم می کشید. از آن جایی که خداوند متعال به او وعده داده بود هنگامی که موی خود را تراشید، دیگر موی سر خود را زیاد ننمود و پیش از آن نیز چنین نکرده بود (1).

### 35-ده خصلت از قوم است که به وسیله آن هلاک شدند.

مرحوم محدث نوری در مستدرک الوسائل از سیوطی سنّی در کتاب جامع صغیر سیوطی نقل می کند از امام حسن بن علی علیه السلام از قول و فرمایشات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که فرمودند ده چیز از عمل قوم لوط است.

امت من هم آن ها را انجام می دهند. من جمله آن ها قَصُّ اللَّحْيَةِ (تراشیدن ریش) و طولانی بودن شارب است. (2)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ده چیز غم انگیز است:

1- ایستاده شلوار پوشیدن.

2- از میان گله گوسفندان رد شدن.

3- کندن موی ریش یا دندان.

4- در آستانه در نشستن.

ص: 132

1- فروع کافی، جلد 6، صفحه ی 486، ح 5

2- مستدرک الوسائل، جلد 1، صفحه ی 407

5- با دست چپ خوردن.

6- صورت را با دامن پاک کردن.

7- روی پوست تخم مرغ راه رفتن.

8- با ریگ بازی کردن.

9- با دست راست طهارت گرفتن.

10- میمون بازی کردن (که کار یزید ملعون بوده) (1)

**36- چند چیز از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست.**

### اشاره

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. لیسَ مَنّا مَن سلق و لا خرق و لا حلق (2).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از ما نیست کسی که بد زبان باشد، پرحرف و کم حیا، و کسی که مال را با سرعت صرف اغراض دنیایی و غیر صحیح می کند. گفته می شود رجل اخرق الید. مردی که مالی به دست می آورد، باقی نمی گذارد و از بین می برد. کلمه خرق در لغت به معنای دروغ، کم عقل، احمق، کسی که کارهای او روی پایه و اساس نیست، سست رای و تصرف جاهلان و احمقانه است و کسی که ریش خود را بتراشد (که این خود یک نوع نادانی و جهالت است). حلق الراس، بسیار تراشید سر را. احتلق الراس. سر را تراشید. الحلق: تراشیدن، تراشیدن مو. صحیح مسلم هم در کتاب الایمان (44) باب تحریم ضرب الخدود و شقّ الجیوف و الدعا بدعوی الجاهلیة (حدیث 165) در باره حلق می گوید: تراشیدن تا موی خود را (زن) وقت مصیبت حلق کند و بتراشد. لذا در این جا ریش تراشی مراد است (3).

شیخ صدوق در خصال از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که چهار چیز از وسواس است: گل خوردن، کلوخ شکستن، ناخن گرفتن به دندان، ریش جویدن (4).

**نظر مرحوم مجلسی در حلیة المتّقین:**

**فصل سوم : در آداب موی سر نگاه داشتن مردان و زنان:**

ص: 133

1- مواظب العددیه، صفحه ی 377، نصابیح 303

2- عوالی اللالی العزیزیه، جلد 1، صفحه ی 111، روایت 19 - مستدرک الوسائل، جلد 1، صفحه ی 406

3- مستدرک الوسائل، جلد 1، صفحه ی 406



بدان که زنان را در بی ضرورتی و عذری، موی سر را تراشیدن حرام است و مردان را یکی از دو چیز سنت است یا آن که موی سر را بتراشند و این بهتر است یا آن که موی سر را بگذارند و تربیت کنند به آن که بشویند و شانه کنند و موی سر را دو حصّه کنند که در میان سر ته موی ظاهر شود و چون در اول اسلام تراشیدن عیب عظیم بود در میان عرب پیامبر و امام علیه السلام نباید کاری بکنند که در نظرها قبیح جلوه گر شوند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم موی سر را به قدر چهار انگشت می گذاشتند و در حجّ و عمره می تراشیدند.

در حدیث معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که هر که موی سر را بلند بگذارد، نیکو رعایت و تربیتش بکنند یا آن که از ته ببرند و بلند نگذارند و در چندین حدیث وارد شده-است که از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدند که آیا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم موی سر را دو حصّه می کرد و میانش را می شکافتند؟ فرمودند که آن حضرت موی سر را به حدی بلند نمی گذاشتند که احتیاج به این شود بلکه آن قدر می گذاشتند که به نرمه گوش می رسید و هیچ یک از پیامبران موی سر را نگاه نمی داشتند و در حدیث دیگر فرمودند که هر که موی سر را بلند بگذارد و میانش را نگشاید، حق تعالی در قیامت به پاره از آتش بگشاید و در حدیث دیگر وارد شده که آن حضرت نهی فرمود از آن که زنی به حدّ بلوغ رسیده باشد به روش مردان جمیع موهای سر یا در میان یا اطراف سر گره بزند و نیاویزد و در حدیث دیگر منقول است رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از کاکل گذاشتن و موی را در پیش سر گره زدن و نقش خضاب کردن و فرمود زنان بنی اسرائیل هلاک شدند به سبب آن که موی سر را در پیش سر گره می زدند و نقش خضاب می کردند و محتمل است که مراد از نقش خضاب آن باشد که متعارف است در میان زنان عرب که سوزن به دست و بدن می زنند و سرمه و غیر آن در آن می ریزند که رنگش می ماند و احتمال دارد که با نقش های حنا را هم شامل باشد و در حدیث دیگر منقول است از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدند از زنی که موی بالای پیشانی را می-برد یا می کند و موهای صورت را می کند برای زینت یا آن که گیس خود را با گیس دیگری می بافد، فرمود که باکی نیست و در حدیث دیگر فرمود: اگر با پشم یا موی حیوانات یا موی همان زن بیافند، باکی نیست اما با موی زن دیگر نبافند و موی زن دیگر را با موی خود پیوند نکنند و زنند و بدان که اگر با موی حیوانی پیوند کرده باشند که گوشتش حرام باشد در حال نماز نمی باید با او باشد که در آن نماز خواندن جایز نیست، مگر آن که از پشم و موی باشد که پیش از این ذکر شد که نماز در آن می توان خواند.

## فصل چهارم: در فضیلت شارب گرفتن یعنی موی لب بالا را تا ته

در فضیلت شارب گرفتن یعنی موی لب بالا را تا ته

سنت مؤکد است و هر چند بیشتر از ته بگیرد، بهتر است. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که شارب خود را دراز مکنید که شیطان در آن جا می کند و پنهان می شود.

و از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که شارب گرفتن، رفع غم و وسواس می کند و از سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سنت است گرفتن موی شارب تا آن که برسد به دم لب بالا و حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که ناخن و شارب گرفتن از جمعه تا جمعه دیگر امان می -دهد از خوره و در حدیث دیگر وارد شده است که شخصی به خدمت آن حضرت عرض کرد که دعایی تعلیم من کن که باعث زیادی روزی شود. حضرت فرمود که شارب و ناخن بگیر و باید که در روز جمعه باشد و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که شارب و ناخن بگیر و باید که در روز جمعه باشد. در حدیث معتبر دیگری از آن حضرت منقول است که هر که ناخن و شارب را در هر جمعه بگیرد در وقت گرفتن بگوید بسم الله و بالله و علی سَنَّتِهِ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ. بعد هر ریزه ای که از مو و ناخن او بریزد حق تعالی ثواب یک بنده از فرزندان اسماعیل آزاد کردن به او عطا می فرماید و بیمار نشود مگر به بیماری مرگ و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که هر که روز شنبه و پنج شنبه شارب و ناخن بگیرد عافیت یابد از زردی دندان و درد چشم و در حدیث دیگر فرمود که شارب را از ته بگیرد و ریش را بلند بگذارد و به یهودیان و گبران خود را شبیه نکنید و فرمود که از ما نیست هر که شارب خود را نگیرد.

### فصل پنجم : ریش بلند کردن

بدان که سنت است ریش را میانه گذاشتن نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه و زیاده از یک قبضه گذاشتن مکروه است و احتمال حرمت نیز دارد و مشهور میان علما آن است که تراشیدن ریش حرام است؛ اما بر

رو و دو طرف لب پایین را تراشیدن جائز است و احوط آن است که اصلاح بسیار تند که شبیه به تراشیدن باشد انجام ندهد و از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که آن چه از ریش زیاده از یک قبضه است در آتش است. و در حدیث دیگر منقول است که دست بر ریش بگیرد و آن چه زیاده از یک قبضه است کوتاه کند.

و از محمد بن مسلم منقول است که گفت دیدم مصلحی اصلاح ریش و محاسن شریف حضرت امام محمد باقر علیه السلام را می کرد و حضرت به او فرمودند که ریش را مُدَّور و گرد کن و از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به شخصی گذشتند که ریش دراز داشت. فرمودند که چه می شد اگر این مرد ریش خود را اصلاح می کرد. این خیر به آن مرد رسید. ریش خود را مرتب کرده و به حدّ میانه آورد و خدمت آن حضرت رسید. حضرت فرمود چنین انجام دهید. در حدیث معتبر منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام پهلوهای صورت را تُنک می -کردند مویش را و زیر ذقن را هم می چیدند.

و در حدیث آمده است که آن حضرت ریش و محاسن شریف را تنک می کردند و انبوه نمی گذاشتند و علی بن جعفر از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسید که از روی ریش می توان گرفت؟ حضرت فرمودند که از عارض یعنی از پهلوهای رو صورت صورت بلی و از پیش رو و صورت نه و در حدیث دیگر منقول است که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود که در زمان پیش گروهی بودند که ریش خود را می تراشیدند و شارب را می تابیدند. حق تعالی ایشان را مسخ کرد و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که چون حق تعالی توبه حضرت آدم علیه السلام را قبول کرد و سر برداشت و به آسمان رو کرد گفت: پروردگارا حسن و جمال مرا زیاد گردان. پس بعد از آن ریش بسیار سیاهی بر صورتش روید و پیش تر ریش نداشت. گفت: پروردگارا این چیست؟ وحی به او رسید که این زینت تو و زینت مردان از فرزندان تو می باشد تا روز قیامت.

### **فصل ششم : در بیان فضیلت موی سفید و حکم کندن آن است.**

از حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقول است که پیش از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام موی سفید در سر و ریش به هم نمی رسید. پس گاهی می شد که کسی به مجلسی می آمد. پدر و فرزندان در آن

مجلس حاضر بودند. میان پدر و فرزندان فرق و امتیازی نبود که کدام یک پدر شما است. چون زمان حضرت علیه السلام شد، دعا کرد خداوند برای من موی سفیدی قرار ده که از فرزندان خود متمایز شوم. پس موی سر و ریشش سفید شد و از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است اول کسی که موی سفید در محاسن او روید و به هم رسید حضرت ابراهیم علیه السلام بود. نظر کرد موی سفیدی در محاسن و ریش خود دید. عرض کرد: پروردگارا این چه چیزی است؟ خطاب به او رسید که این باعث وقار آدمی است. گفت: پروردگارا، وقارم را زیاد کن. از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون حضرت ابراهیم علیه السلام موی سفید در محاسن خود دید، عرض کرد حمد و سپاس خداوندی را که سزا است که مرا به این سن رسانید و در یک چشم به هم زدن معصیت او را نکردم و از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام منقول است که موی سفید را نکنید که آن نور مسلمانی است و هرکه موی سفید در ریش او نمایان شود در اسلام، نوری باشد برای او در قیامت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که سه کس هستند که خداوند عالمیان در روز قیامت به ایشان سخن نمی گوید و نظر رحمت به سوی ایشان نمی کند و اعمال ایشان را نمی پسندد و برای ایشان عذاب الیم و دردناکی مهیا است. کسی که موی سفید خود را بکند و کسی که با آلت خود بازی کند که منی از او خارج شود یا با جای بدن خود را و کسی که دیگران با او لواط کنند.

دور نیست که این حدیث حمل بر آن جا باشد که برای غرض فاسدی موی سفید را بکند. زیرا که در حدیث صحیح از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که باکی نیست موی سفید را بریدن و کندن، اما بریدنش را دوست تر می دارم از کندن و در حدیث دیگری هم وارد شده است از آن حضرت که کندن و بریدن هر دو باکی نیست و در حدیث دیگر فرمودند که حضرت امیرالمومنین علیه السلام تجویز بریدن موی سفید می فرمود اما کندنش را مکروه می دانست و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که موی سفید در پیش سر میمنت و مبارکی و در عارض (دو گونه صورت) علامت سخاوت و جوان مردی است و در جای زلف علامت شجاعت است و در پیش سر شوم است و ظاهراً مراد ابتدای سفید شدن است.

## فصل هفتم: در کندن موی بینی و بازی کردن با ریش.

اشاره

ص: 137

در حدیث معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که هر کس موی شارب و موی بینی را بگیرد و به احوال بدن خود پردازد که این ها باعث زیادت جمال او است و از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که موی بینی را گرفتن صورت را نیکو می کند و حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام منقول است که فرمود: چهار چیز است که از وسواس شیطان است: گل خوردن و گل را به دست ریزه کردن و ناخن را به دندان گرفتن و ریش را جویدن.

از امام صادق علیه السلام منقول است که بسیار دست برای ریش مگذار که صورت و رو را معیوب می - کند.

## فصل هشتم: در فضیلت ناخن گرفتن

### اشاره

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که ناخن گرفتن در ده های بزرگ را منع می کند و روزی را فراخ می کند و از امام باقر علیه السلام منقول است که فرمودند که برای این امر کرده اند به ناخن گرفتن که چون بلند شود، شیطان در آن جا می کند و موجب فراموشی است و از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود سنت مؤکد است ناخن گرفتن و در حدیث دیگر منقول است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردان را می فرمود که ناخن را از ته گیرند و زنان را می فرمود که اندکی بلندتر بگذارند که زینت شما است و در روایات دیگر وارد شده است که چند وقتی وحی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل نشد. از سبب آن پرسیدند. فرمودند که چگونه نازل شود و حال آن که شما ناخن ها را نمی گیرید و چرک انگشتان در میان انگشتان شما وارد می شود و شما چرک انگشتان خود را برطرف نمی کنید (1).

### 38- عذاب کسی که شارب و سیل خود را بلند نگه دارد:

مرحوم شیخ محمد نبی تویسرکانی روایتی را در لئالی الاخبار از بعضی کتاب ها چنین نقل می کند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: من طول شاربہ حتی دخل شد فکأثمأ زنی بامه سعین مرّة جوف الکعبه و فی الروایة قال صلی الله علیه و آله و سلم یا علی لیس منّا من لم يأخذ الشارب ولا یدرکه شفاعتنا و یكون فی لعنة الله و الملائكة دائما و لا یتجاب له دعاء و یشدّ علیه قبض روحه و عذاب قبره و یسلطّ علیه بکل شعرة منه حیة و عقرب یوذیه الی یوم القیامة و اذ اخرج من قبره کتب علی جبهته هو من اهل النار.

ص: 138

1- حلیة المتّقین، مرحوم مجلسی، صفحه ی 10-99، لئالی الاخبار، جلد 4، صفحه ی 177-170



و فی بعض نسخ الحدیث قال صلی الله علیه و آله و سلم من طَوَّل شاربه عوقب باریع عقوبات: الاوّل لایجد شفاعتی. الثانی لایشرب من حوضی. الثالث یعدّب فی قبره. الرابع یبعث الله الیه بمنکر و نکیر بالغضب فهو فی النار.

و قال صلی الله علیه و آله و سلم: مَنْ لَمْ یأخذ شاربه لیس منا و قال ابو عبد الله علیه السلام ما زاد من اللّحیة عن القبضة فهو فی النار.

و عنه علیه السلام قال یعتبر عقل الرجل فی ثلاث: فی طول لِحیة و فی نقش خاتمه و فی کُنِیة. قال فی الوسائل: الظاهر ان المراد انه یتدل علی العقل بكون اللّحیة معتدلة فی الطول (1).

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: کسی که شارب و سیبیل خود را بلند نگه دارد (به اصطلاح امروز تاب بدهد و خیال می کند که یک زینت یا یک امتیاز است پز می دهند و ادای پهلوانی در می آورند و این یک سنّت غلط است و این نشانه های جهل و نادانی است)، گویا با مادر خود هفتاد مرتبه در دل خانه کعبه زنا کرده است (2) و در روایات دیگر فرموده است ای علی از ما نیست کسی که شارب و سیبیل خود را نگیرد و به شفاعت ما نخواهد رسید و دائماً در لعنت ملائکه است و دعای او مستجاب نمی شود و وقت مرگ بر او سخت گرفته خواهد شد در حین قبض روحش و در قبرش عذاب خواهد شد. به هر مویی که در بدنش وجود دارد یک مار و یک عقرب بر او مسلط می شود تا روز قیامت او را آزار و اذیت کنند و هنگامی که از قبرش بیرون می آید بر پیشانی اش نوشته و رقم زده شده است که از اهل آتش است.

و در بعضی از نسخ حدیث چنین آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که سیبیل و شارب خود را بلند نگه دارد، چهار کیفر دارد:

اوّل: شفاعت من به او نمی رسد. دوّم: از حوض من آب نمی نوشد. سوّم: در قبرش عذاب خواهد شد. چهارم: خداوند، منکر و نکیر را می فرستد بر او در حال غضب و خشم.

و آن حضرت فرمودند: کسی که شاربش را نگیرد و کوتاه نکند (اقلا)، از ما نیست (سنّت و روش ما چنین نیست).

و امام صادق علیه السلام فرمودند: بیشتر از یک وجب و قبضه در ریش گذاشتن، پس او در آتش است و فرمودند: معتبر است در عقل مردم سه چیز در طول و بلندی ریشش و در نقش خاتم و انگشترش و در

ص: 139

1- لئالی الاخبار، جلد 4، صفحه 176، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، لبنان.

2- شبیه آن روایت ربا است که کسی که اهل ربا باشد، ربا بدهد یا بگیرد، مانند این است که هفتاد بار با محارم خود در خانه کعبه زنا کرده باشد.

کنیه او. در وسائل الشیعه گفته است: ظاهر مراد این که دلالت بر عقل می کند این عمل به این که لِحیه و ریش و محاسن معتدل باشد و نه خیلی بلند نه خیلی کم (1).

مرحوم شیخ محمد تّبی تویسرکانی یک توضیح دارد در رابطه با این موضوع می گوید: ما در باب پنجم همین کتاب یعنی لئالی الاخبار (در مروارید پنج نفر و سه نفر) (2) را که سزاوار است برای مرد مسلمان با این گونه افراد که نسبت به مسائل دینی بی تفاوت و لابالی هستند با آنان معاشرتی و حشر و نشری نداشته باشند و هم چنین کلام حکما هم در این مورد دلالت دارد در این که در طول لِحیه و شارب و محاسن دلیل بر حماقت طرف است و محمد بن مسلم گوید: من دیدم که امام صادق علیه السلام، آن شخص حجامت کننده از محاسن شریف را می گرفت و اصلاح می کرد. حضرت فرمودند به صورت مدوّر و گرد اصلاح کن (نمی خواهم از حد اعتدال خارج شوم تا بقیه هم به این سنّت عمل کنند و از حد اعتدال خارج نشوند). چه در مورد لِحیه محاسن، چه موی شارب.

راوی گوید من دیدم که امام باقر علیه السلام موهای محاسن شریفش را کوتاه و خفیف کرد و امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مردی که ریش او (بیش از حد) بلند بود فرمود چه می شد که این مرد به وضع محاسن و ریش خود می رسید و مرتب می کرد و کوتاه می نمود. این خبر به آن مرد رسید. آمد خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را دید فرمودند: این چنین شما هم انجام دهید و امام صادق علیه السلام فرمودند در جواب افرادی پرسیدند که چقدر حدّ محاسن و ریش باید بلند باشد، او را به دست بگیر به اندازه یک قبضه که باشد کافی است و مابقی از این حد را بچین و کوتاه کن.

سدیر گوید من امام باقر علیه السلام را دیدم که دو طرف گونه صورتش را گرفته بود و طرف پایین لِحیه را رها کرده بود (این خود قدر معین است).

امام صادق علیه السلام فرمودند: این قدر دست در میان ریش خود منما که صورت و جمال و زیبایی را از بین می برد و رو و صورت آدمی را زشت می کند. (3)

### 39- امتیازی است بین مرد و زن

#### اشاره

ص: 140

- 1- آن چه استفاده می شود و به دست می آید از این چند حدیث راجع به طول شارب، ظاهراً برای کسی است که عمداً این عمل را با این که می داند و خبر از مذمت دارد و اهل اطلاع هم هست، مع الوصف این عمل را عامداً و عاملاً انجام می دهد.
- 2- در کتاب لئالی الاخبار، عنوان لؤلؤ آمده است. یکی از آنان این است: فی الباب الخامس فی لؤلؤ خمسة نفر و ثلاثة نفر.
- 3- لئالی الاخبار، جلد 4، صفحه 176.

امام صادق علیه السلام می فرماید: فَأَذَا أَدْرَكَ وَكَانَ ذَكَرًا أَطْلَعَ الشَّعْرَ فِي وَجْهِهِ فَكَانَ ذَلِكَ عِلْمًا دُكِّرَ وَ عِزُّ الرَّجُلِ الَّذِي يَخْرُجُ بِهِ مِنْ حَدِّ الصَّبَا وَ شِبْهِ النِّسَاءِ وَ إِنْ كَانَتْ أُنْثَى يَبْقَى وَجْهَهَا نَقِيًّا مِنَ الشَّعْرِ لِتَبْقَى لَهَا الْبَهْجَةُ وَ النَّظَارَةُ الَّتِي تُحَرِّكُ الرِّجَالَ لِمَا فِيهِ دَوَامُ النَّسْلِ وَ بَقَاؤُهُ (1).

در حکمت خلقت انسان از مراحل نطفه تا آخر و دمیدن روح و کامل شدن و زندگی او در دنیا تا به این جا می رسد که امام صادق علیه السلام به مفضل می فرماید: ای مفضل، زمانی که انسان به حد بلوغ رسید اگر مرد بود، مو در صورت او روئیده می شود که این مو هم علامت مرد بودن و هم موجب عزت او خواهد بود و به این وسیله از کودکی و از شباهت داشتن به زنان خارج می شود و اگر زن بود، در صورت او مو روئیده نمی شود تا این که زیبایی و طراوتی که تحرک کننده مردان است به ازدواج و در سایه آن تولید نسل و بقا انسان انجام گیرد و باقی بماند. سپس امام صادق علیه السلام فرمودند اگر مو در صورت مردی روئیده نشود، آیا در شکل کودکان و زنان نمی ماند بعد فرمودند دیگر وقار و شکوهی در او دیده نمی شود.

در ادامه حدیث مفضل عرض می کند من عدّه ای از مردان را دیده ام که در سن پیری از صورتشان مو روئیده نمی شود. حضرت فرمود: ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ. سوره ی آل عمران، آیه ی 182- سوره انفال، آیه ی 51- سوره ی حج، آیه ی 10- سوره ی فصلت، آیه ی 46- سوره ی ق، آیه ی 29.

این به خاطر اعمالی است که در قبل و ناحیه شما سر زده است و خداوند به بندگان ظلم نمی کند.

پس روئیدن مو در صورت مردان، نشانه خروج از زمان طفولیت و شباهت نداشتن به زنان و سبب شکوه و وقار آن ها خواهد بود.

### چند روایت از کنز العمال (سنّی):

در این کتاب معروف از یکی از دانش مندان سنّی مذهب است به نام علی متقی بن حسام الدین هندی، متوفای سنه ی 975 می باشد. همه روایات را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می رساند (گرچه مواردی هم وجود دارد که مخالف عقاید شیعه است اما در چنین موردی ریش گذاشتن و تراشیدن برای آنان نفع و ضرری ندارد، برای این چنین مطالبی حقیقت مطلب را نقل می کنند). اما اگر مطلبی باشد که با مبانی آیین و اربابان آن ضرر داشته باشد یا حذف می کنند یا غیر حقیقت نقل می کنند و چه روایات جعلی که در اکثر کتب این ها وجود دارد (از نظر) که روایات جعلی این در کتب امامیه جمع آوری شده-است. مانند الغدیر، صراط مستقیم، بحار و دیگر کتب شیعه مانند کامل بهایی و دیگر کتاب ها علمای حقّه (شیعه).

ص: 141

1- أَحْفُوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى شَوَارِبَ (1) (موهای سیبل و شارب) را بتراشید و بزیند ولی موهای ریش را بگذارید.

2- أَحْفُوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ (2). ریش را نتراشید (لفظ حَفَّ، حَفًّا وَ حِفَافًا: ریش را تراشید) و ریش و محاسن را بگذارید (لفظ اعفوا: خودداری کردن، بازداشتن، باقی گذاشتن).

3- انْهَكُوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى. موهای سیبل و شارب را بتراشید و موهای ریش را باقی بگذارید (3). (لفظ انْهَكُوا، نَهَكَتِ النَّاقَةُ حَلْبًا انْهَكَهَا إِذَا لَمْ تَبِقْ فِي ضَرْعِهَا لَبْنًا. (النهاية بن اثير))

شیر ناقه و شتر ماده را دوشید که چیزی در پستانش باقی نماند.

نَهَكَتِ الْإِبِلُ مَاءَ الْحَوْضِ. شتران تمام آب خود را نوشیدند.

4- أَعْفُوا اللَّحَى وَ جُزُّوا الشَّوَارِبَ وَغَيْرَ شَبِيبِكُمْ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى (4). موهای ریش خود را باقی بگذارید و موهای سیبل های خود را بچینید. پیری خود را تغییر دهید (مثلا موی سفید را کوتاه کنند یا حنا زنند و غیره) اما خود را شبیه به یهود و نصارا ننمایید.

5- جُزُّوا الشَّوَارِبَ وَارْحُوا اللَّحَى خَالِفُوا الْمَجُوسَ (5). موهای سیبل ها را بچینید و بتراشید و موهای ریش را رها کنید. با مجوس مخالفت کنید.

لفظ آرخوا از رَخَوٌ وَ رُخْوٌ وَ رِخْوٌ، رِخَا، رِخَى، رِخَاً وَ رِخْوَةً وَ رُخْوَةً وَ رُخْوَةً به معنی سستی، آسان، گواراشدن، مرقه شدن، کنار گرفتن، رها کردن و ترک کردن.

6- حَدُّوا مِنْ عَرَضِ لِحَاكِمٍ وَاعْفُوا طَوْلَهَا (6). از چهره و رخ بگیریید و کوتاه کنید و از طول آن (به طرف چانه) رها کنید.

کلمه حاکم، معانی زیادی دارد به معنی قضاوت و حکم، بازداشتن، مانع شدن، داور قراردادن، حکومت، حاکم، شکایت، مرافعه و نزاع کردن، محکم و مُتَقَنٌ در این جا به معنی تصرّف کردن و قدر و اندازه یعنی در چهره از نظر عرض کوتاه کنید، تصرّف نمایید ولی از طرف طول او را رها کنید (البته از حد اعتدال خارج نشود).

7- قُصُّوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى (7). شارب های خود را بچینید (القص، بریدن، چیدن) و باقی بگذارید موهای ریش ها را.

1- کنز العمال، جلد 6، صفحه 648، شماره 17217

2- کنز العمال، جلد 6، صفحه 651، شماره 17220

3- کنز العمال، جلد 6، صفحه 652، شماره 17221

4- کنز العمال، جلد 6، صفحه 653، شماره 17222

5- کنز العمال، جلد 6، صفحه 653، شماره 17223

6- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 653، شماره 17225

7- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 653، شماره 17226

بچینید و کوتاه کنید موهای شارب ها را با موهای روی لب را. لفظ شفاه و شفه به معنی لب است من الا انسان. لب انسان. شفاه و شفاهات : جمع.

9- الفِطْرَةُ قَصُّ الْأَظْفَارِ وَأَخَذَ الشَّارِبِ وَحَلَقَ الْعَانَةَ (2).

چیدن ناخن ها و گرفتن شارب و تراشیدن موی زیر شرم گاه از فطرت و سنت است.

10- الفِطْرَةُ حَمْسٌ: الخِتَانُ وَحَلَقَ الْعَانَةَ وَتَقْلِيمَ الْأَظْفَارِ وَقَصَّ الشَّارِبِ (3). چند چیز از فطرت و سنت است. تراشیدن موی عانه (موی در زیر ناف، زهار، عانات: جمع، استخوان عانه، استخوان شرم گاهی که جلوی استخوان لگن را می سازد) ختنه کردن، چیدن موی زیر بغل، چیدن ناخن ها، تراشیدن موهای سیبیل و شارب.

11- حَمْسٌ مِنَ الْفِطْرَةِ. الخِتَانُ وَالْأَسْتِحْدَادُ وَقَصَّ الشَّارِبِ وَتَقْلِيمَ الْأَظْفَارِ وَتَنْفُ الْإِبْطِ (4). پنج چیز از نظر فطرت و سنت است: ختنه کردن، استحداد یعنی موی زهار را ستردن و از بین بردن و تراشیدن و چیدن موهای سیبیل و گرفتن ناخن ها و کندن یا چیدن و تراشیدن موی بغل.

12- الطَّهَارَةُ أَرْبَعٌ: قَصُّ الشَّارِبِ وَحَلَقُ الْعَانَةِ وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَالسُّوَاكِ (5).

طهارت و پاکیزگی چهار چیز است چیدن شارب و برطرف کردن موی عانه و گرفتن ناخن ها و مسواک زدن.

13- عَشْرَةٌ مِنَ الْفِطْرَةِ قَصُّ الشَّارِبِ وَاعْفَاءُ اللَّحْيَةِ وَالسُّوَاكِ وَاسْتِشْقَاقُ الْمَاءِ وَقَصُّ الْأَظْفَارِ وَغَسْلُ الْبَرَاجِمِ وَتَنْفُ الْإِبْطِ وَحَلَقُ الْعَانَةِ وَانْتِقَاصُ الْمَاءِ (6).

ده چیز از فطرت و سنت است چیدن موهای شارب و باقی گذاشتن موی ریش، مسواک کردن، آب در بینی کردن، چیدن ناخن ها، شستن مفاصل انگشتان دست و پا یا استخوان های کوچک (براجم: بندهای انگشتان، برجمه: پیوند میانه از سه پیوند انگشتان یا سر پشت پیوند یا پشت استخوان انگشتان یا سر پیوند انگشتان که هر گاه مشتمل را بند کنند کشیده و مرتفع می ماند. لغت نامه دهخدا)، نتف ایبط: یعنی چیدن و تراشیدن موهای زیر بغل، کم مصرف کردن آب (به اندازه مصرف کردن، نه زیاده روی در مصرف)

ص: 143

1- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 653، شماره 17227

2- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 653، شماره 17229

3- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 653، شماره 17229

4- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 654، شماره 17232

5- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 654، شماره 17233

6- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 654، شماره 17234

14- من كان له منكم شعر فليكرمه قيل يا رسول الله ما اكرامه؟ قال يدهنه ويمسح به كل يوم (1). کسی که موی دارد باید آن را گرامی بدارد (در حفظ نظافت او) گفته شد یا رسول الله گرامی بودن آن چگونه است؟ فرمودند: او را روغن بزند و هر روز شانه بزند.

15- الشَّيْبُ نُورٌ مِنْ خَلْعِ الشَّيْبِ فَقَدْ خَلَعَ نَوْرَ الْإِسْلَامِ إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَقَاهُ اللَّهُ الْأَدْوَاءَ الثَّلَاثَةَ، الْجُنُونَ وَالْجُذَامَ وَالْبَرَصَ (2).

موی سفید نوری است. کسی او را بکند، خداوند نور اسلام را از او خلع می کند. پس هنگامی که مرد به چهل سال رسید، خداوند او را از سه بیماری حفظ می کند: دیوانگی، جذام (خوره) و برص (لک و پیس).

16- لَا تَتَّبِعُوا الشَّيْبَ مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَشِيْبُ شَيْبَةً فِي الْإِسْلَامِ إِلَّا كَانَتْ لَهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ (3).

17- أَيُّمَا رَجُلٍ تَتَفَّ شَعْرَةٌ بِيَضَاءٍ مُتَعَمِّدًا صَارَتْ رُحْمًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَطْعُنُ بِهِ (4). چه بسا مردی موی سفیدی را عمدتاً بکند، روز قیامت همان موی سفید نیزه ای می شود که به صاحب آن نیزه می زند.

18- غَيِّرُوا هَذَا الْبَيَاضَ وَلَا تَتَشَبَّهُوا بِأَهْلِ الْكِتَابِ وَأَعْفُوا اللَّحْيَ وَجَزَّوْا الشَّوَارِبَ (5). این سفیدی مو را تغییر بدهد (به وسیله حنا مثلاً) ولی شبیه به یهود و نصارا نشوید و موهای شارب و سیبل ها را بچینید.

19- عن ابن عباس قال قَدَّمَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَفَدَّ مِنَ الْعَجَمِ قَدْ حَلَقُوا لِحَاهِمُ وَتَرَكَوا شَوَارِبَهُمْ (6). ابن عباس گوید یک گروهی از عجم بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند در حالی که آنها موهای ریششان را تراشیده و موهای سیبلشان را گذاشته بودند (مانند تابیدن) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنان مخالفت فرمود. پس آنان هم موهای سیبل ها را کوتاه کردند و موهای ریش و صورت را باقی گذاشتند.

### سخن محدث قمی

ص: 144

1- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 660، شماره 17267

2- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 661، شماره 17272

3- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 661، شماره 17274

4- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 663، شماره 1748

5- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 670، شماره 17327

6- کنز العمال، جلد 6، صفحه ی 682

محدث قمی، شیخ عباس قمی، چنین می گوید: از آیات و اخبار بسیار استفاده می شود که مسلمانان باید اجتناب کنند از تشبیه به کفار؛ لذا در بسیاری از خبرها وارد شده که فلان عمل را به جا آورید و خود را به کفار شبیه نکنید. مانند روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند شارب را از ته بگیرید و ریش را بلند بگذارید و خود را به یهودان و گبران شبیه مگردانید. نیز فرمودند: گبران ریش های خود را چیدند و سبیل های خود را زیاد کردند و ما شارب خود را می چینیم و ریش را می گذاریم و چون نامه دعوت آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم به ملوک رسید، کسری به باذان که حامل یمن بود نوشت که آن حضرت را نزد او بفرستد و او کاتب خود بانویه و مردی را که خرخسک می گفتند به مدینه فرستاده و آن دو نفر ریش ها را تراشیده و شارب را گذاشته بودند. پس آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم را ناخوش آمد که به ایشان نظر کند و فرمود وای بر شما، چه کسی امر کرد شما را به این عمل؟ گفتند: رب ما. یعنی کسری فرمودند: لکن پروردگار من امر فرموده است به گذاشتن ریش و چیدن شارب (1) و در منتهی الآمال می گوید:

چهارم: جوان شدن حبابه و البیّه به معجزه آن حضرت، (معجزه امام سجاد علیه السلام) شیخ صدوق و دیگران از حبابه و البیّه روایت کرده اند که گفت: دیدم امیرالمومنین علی علیه السلام را در شَرْطَةِ الْخَمِيسِ و با آن حضرت تازیانه ای بود که می زد به وسیله آن فروشندگان جَرّی (به کسر جیم و راء مشدده) و مارماهی و زَمَّیر (به کسر زاء معجمه و میم مشدده مکسوره) و طَیْرَانِی (به طاء و یاء مفتوحین) که ماهیان حرام گوشت می باشند و می فرمودند به ایشان که ای فروشندگان مسخ شدگان بنی اسرائیل و ای جُند بنی مروان. در این بین فرات بن احنف برخاست و عرض کرد: یا امیرالمومنین، جُند بنی مروان کیست؟ فرمودند: گروهی که می تراشند ریش را و تاب می دهند سبیل را.

حبابه گفت هیچ گوینده را ندیدم که تکلم کند بهتر از آن حضرت. پس به متابعت آن جناب علیه السلام وارد شدم تا در فضای مجلس جلوس فرمود. این وقت من خَدَمَتش عرض کردم که یا امیرالمومنین چیست دلالت امامت خدا تو را رحمت کند؟ فرمود بیاور به نزد من این سنگ ریزه را و اشاره فرمود به دست مبارک به سنگ ریزه. من آن را به نزد آن بزرگوار آوردم با خاتم مبارکش آن را نقش فرمود. آن گاه به من فرمود: ای حبابه، هرکس مدّعی امامت باشد و قدرت داشته باشد که سنگ ریزه را نقش نماید هم چنان که دیدی. پس بدان که او امام واجب الطاعة است و امام هر چیزی را که اراده نماید از وی پوشیده نماند. پس من رفتم و این گذشت تا وقتی که حضرت امیرالمومنین علیه السلام از دنیا رفت (به شهادت رسید). من خَدَمَت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام رسیدم و آن جناب علیه السلام در جای امیرالمومنین علی علیه السلام نشسته بود و مردم از محضر حضرت سوال می کردند. پس به من فرمود: ای حبابه و البیّه، عرض کردم بله ای مولای من، فرمود بیاور آن چه با خود داری. من آن سنگ ریزه را به آن حضرت دادم. آن حضرت با خاتم مبارکش بر آن نقش کرد هم چنان که حضرت امیرالمومنین علیه السلام آن را نقش کرده بود. حبابه گوید: پس از امام حسن مجتبی علیه السلام رفتم محضر حضرت امام حسین علیه السلام و

ص: 145



آن جناب در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود. پس مرا طلبید و ترحیب (خوش آمد گفت) فرمود: ان فی الدلالة دلیلا علی ما تُرید. همانا در آن دلالت دارد که از پدر و برادر من دیدی دلیل است بر آن-چه می خواهی از دانستن امامت من. آیا باز می خواهی دلالت امامت را؟ عرض کردم بله ای سید من. فرمود: بیاور آن سنگ ریزه ای که با خود داری. من آن سنگ ریزه را به آن حضرت دادم. خاتم و مُهر خود را بر آن زد چنان که نقش بست بر آن.

حبابه گوید پس از حضرت امام حسین علیه السلام خَدَمَت حضرت علی بن الحسین، امام زین العابدین رسیدم و در آن وقت پیری در من اثر کرده بود و مرا درمانده و بیچاره کرده بود و سنین عمرم به 113 سال رسیده بود. دیدم آن حضرت علیه السلام در رکوع و سجود مشغول به عبادت است و فراغ و فرصتی نیست. از این جهت مایوس شدم از دلالت امامت. پس به من اشاره فرمود به انگشت سَبَّابه خویش. از معجزه آن حضرت جوانی من برگشت. پس عرض کردم ای آقای من چه مقدر گذشته است از دنیا و چه قدر باقی است؟ فرمود: اما ما مضی فنعم و اماما بقی فلا. آن چه گذشته است می گویم و آن چه به جای مانده نه. آن گاه فرمود: آن چه با تو است بیاور. پس من آن سنگ ریزه را به خدمتش دادم، پس نقش نهاد بر آن.

پس از آن حضرت امام محمد باقر علیه السلام را ملاقات کردم. آن حضرت علیه السلام آن را نقش فرمود پس از آن به خَدَمَت امام حضرت امام صادق علیه السلام رسیدم. بر آن نقش نهاد. پس از آن حضرت به خَدَمَت حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم و آن حضرت نقش بر آن نهاد و پس از آن حضرت به خَدَمَت حضرت امام رضا علیه السلام وارد شدم و آن را نقش نهاد.

حبابه بعد از من نه ماه زندگی کرد و دار فانی را وداع گفت. به روایت عبدالله بن همام.

محدّث قمی گوید: حبابه والبیّه (1) که این خبر را روایت کرده است، زنی بوده است از شیعیان عاقله کامله جلیله عالمه به مسائل حلال و حرام، کثیرالعبادت به حدی که در عبادت کوشش کرده بود که پوست بر شکمش خشک شده بود و صورتش از کثرت سجود و کوبیده شدن به محلّ سجده، محترق و سوخته شده بود و به پیوسته به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام مشرّف می شد و چنان بود که هرگاه مردم به نزد معاویه بن ابوسفیان اللّعن علیهما می رفتند، او به نزد امام حسین علیه السلام می رفت و بر آن حضرت وُفود می نمود و می ماند وقتی در صورتش برص عارض شده بود به برکت آب دهان مقدس آن حضرت، آن مرض برطرف شده و این زن همان زنی است که گفته است دیدم حضرت امام محمد باقر علیه السلام را در مسجدالحرام در وقت عصر که مردم دورش جمع شده بودند و مسائل حلال و حرام و مشکلات خود را می پرسیدند. حضرت از جای خود حرکت نفرمود تا آن که هزار مسئله ایشان را فتوا داد و حل نمود.

وصدر خبر دلالت دارد به عدم جواز تراشیدن ریش و آن که ریش تراشی به هیئت بنی مروان و بنی امیه است. علیهما اللّعن و چون در زمان ما تراشیدن شایعه شده و قبّحش از بین رفته و به حدی که آن منکر،

ص: 146

معروف شده است که نهی از آن منکر می نمایند و شایسته است که ما در این جا به ادله ی عدم جواز آن اشاره کنیم.

شهید اول رحمت الله علیه در کتاب قواعد فرموده است: جایز نیست برای خنثی تراشیدن ریش، زیرا که احتمال می رود مرد باشد و ظاهر این عبارت مسلم بودن حرمت است برای مرد.

میرداماد در شارع التَّجاة حکم به حرمت کرده است و گویا نسبت با جماع داده و علامه ی مجلسی در حلیة-المتَّین نسبت به مشهور داده و در کتاب جعفریات به سند صحیح مرویست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تراشیدن ریش از مُثَلَّه است (شکنجه، بریدن اعضای بدن) است و هرکس که مُثَلَّه کند، لعنت خدا بر او باد.

و در عوالی اللالی مرویست که آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: لیسَ مِنَّا مَنْ سَلَقَ وَلَا خَرَقَ وَلَا حَلَقَ. نیست از ما کسی که با بی حیایی و وقاحت سخن بسیار گوید و مال خود را تبذیر کند و ریش خود را بتراشد.

چنان که مؤلف آن، ابن ابی جمهور در حاشیه ی خود تفسیر کرده است و در کتاب من لا یحضر الفقیه مرویست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شارب را از ته بگیرید و ریش را تراشید، بلکه بلند بگذارید و به یهودیان و گبران خود را شبیه مگردانید و نیز فرمودند گبران ریش های خود را چیدند و سیبل های خود را زیاد کردند و ما شارب خود را می چینیم و ریش خود را می -گذاریم.

بعضی گفتند محتمل است مراد از عدم تشبّه به یهود، اصلاح کردن ریش باشد. چون یهودان ریش را نمی تراشند و چون نامه دعوت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به کسری رسید به باذان که عامل یمن بود، نوشت که آن حضرت را نزد او بفرستد و مکاتب خود بانویه و مردی که او را خرخسک می گفتند به مدینه فرستاد. آن دو نفر ریش های خود را تراشیده و شارب را گذاشته بودند. پس آن حضرت را خوش نیامد که به ایشان نظر کند. فرمودند وای بر شما، چه کسی امر کرد شما را بر این عمل؟ گفتند: رب ما، یعنی کسری. حضرت فرمودند: لیکن پروردگار من یگانه و یکتا امر فرموده مرا به گذاشتن ریش و چیدن شارب.

سیوطی در جامع صغیر از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرموده است: ده خصلت است که قوم لوط انجام داده اند و به سبب آن هلاک شده اند و زیاد کنند امت من یک خصلت دیگر را و شمرد از آن ده خصلت بریدن ریش را با مقراض.

و شیخ علی در المَنثور از دوراه استدلال کرده. اول: به خبر فقیه مذکور من لا یحضره الفقیه و مستحب بودن یک جزء از آن به جهت دلیل خارج منافات با وجوب جزء دیگر ندارد.

به جهت ظاهر امر که وجوب است خصوصاً با نهی از تشبیه به یهود و گبر. دوّم آن که برای ازاله موی ریش دیه کامل مقرّر شده و هرچه چنین باشد، فعلش بر غیر بلکه بر صاحبش حرام است و بیرون رفتند بعضی افراد نادره مانند ازاله موی سر منافات با این قاعده کلیّه ندارد.

و فقیر گوید که من این جمله را از کلمه ی طیّبه نقل کردم و در حدیث است در ذیل آیه شریفه *وَإِذْ بَاتِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ*، گرفتن شارب و گذاشتن ریش از آن عشره. پس حنفیه است که بر حضرت ابراهیم علیه السلام نازل شد و آن ده امری است که نسخ نشده و نخواهد شد تا روز قیامت و بودن گذاشتن ریش در اعداد مستحبات، دلیل استحباب نمی شود. چون بعضی از مذکورات در آن از واجبات است. مثل غسل جنابت و ختنه کردن و ممکن است استدلال شود به اخباری که دلالت می کند بر عدم جواز تشبیه مردان به زنان. چون که به ریش تراشیدن شبیه به زن می شود.

حضرت امام صادق علیه السلام در توحید مفضل فرموده که بیرون آمدن مو بر صورت باعث عزت او است، زیرا که به واسطه آن از حدّ کودک بودن و شباهت به زن داشتن بیرون می آید.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که حق تعالی زینت داده مردان را به ریش و قرارداده ریش را به فضیلتی برای مردان که به آن امتیاز کنند از زنان.

و در جزء خبری مرویست از حضرت امام صادق علیه السلام که شخصی از قوم عاد تکذیب حضرت یعقوب علیه السلام پیغمبر الهی را کرد آن حضرت بر او نفرین کرد که ریش او ریخته شود. پس به دعای آن پیامبر الهی ریش آن مرد به سینه اش ریخته و ریش او عود کرد به حالت اول خودش. از این خبر معلوم می شود این عقوبت را برای او اختیار فرمود. ممکن است نیز تمسّک حدیثی که دلالت دارد بر تحریم هم شکل شدن با اعداء دین و آن خبری است که شیخ صدوق از حضرت امام صادق علیه السلام کرده که فرمود وحی فرستاد حق تعالی به سوی پیامبران خود که بگو به مومنین نپوشند لباس دشمنان مرا و مخورید مطاعم و غذاهای دشمنان مرا و سلوک نکنید به مسلک های دشمنان من، پس دشمنان من خواهید بود هم چنان که ایشان دشمنان منند و مخفی نماند که ریش تراشی از بسیاری فواید و برکات از جمله خضاب است که وارد شده: یک درهم در خضاب، افضل است که از انفاق هزار درهم در راه خدا و در خضاب چهارده خصلت است (1):

من جمله دور می کند باد را از گوش ها و روشن می کند چشم را تا آخر حدیث.

(عبدالله ابن زید، روایت کند از رسول خدا و صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند یک درهم صرف کردن خضاب، ثوابش بهتر است از خرج هزار درهم در راه خدا و در آن چهارده خاصیت است: باد گوش ها را می راند، دیده را روشن می کند، نرمه بینی را تازه می نماید، دهن را خوشبو می کند، بن دندان

ص: 148

1- در ثواب الاعمال شیخ صدوق، چهارده خصلت ایشان راجع به فواید خضاب با حنا می باشد و هم چنین در خصال شیخ صدوق.

را سخت می کند، سستی و لاغری را از بین می برد، و سوسه های شیطان را کم می کند، فرشتگان را شاد می نماید، مومن را خرم می کند، کافر را خشمگین می نماید، زینت و بوی خوش و برائت از عذاب قبر است و منکر و نکیر از آن شرم می کنند (1).

و هم محروم است از شانه کردن ریش و فوایدی که بر آن مرتب است و آن برطرف کردن فقر و بردن وبا است و هرکه هفتاد مرتبه ریش خود را شانه بزند که بشمارد آن را یک به یک تا چهل روز شیطان نزد او وارد نشود و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در مورد آیه شریفه یا بنی آدم خذوا زینتکم "عند کلّ مسجد". سوره اعراف آیه 31. ای فرزندان آدم برگزید زینت خود را نزد هر پرستش گاهی که فرمود شانه کردن نزد هر نماز است. فریضه و نافله و الی آخر.

فقیر گوید: من نمی دانم که ریش خود را تراشیده در دعای رجب می خوانیم: یا من أرجو لکّل خیر، عوض ریش خود که در مُشت می گیرد به جای حرم شدیبتی علی النار، چه خواهد گفت که (محاسنی ندارد که در دست بگیرد تا این دعا را بخواند و از خداوند تقاضا و التماس کند بر بیچارگی او ترحم نماید) و چگونه خود را محروم می کنند از توجه حق تعالی بر او و ترحم بر او یا مثلاً نشنیده است کسی که می خواهد حق تعالی را بر او ترحم فرماید و او را از آتش جهنم آزاد نماید بعد از نمازها بگیرد ریش خود را به دست راست، کف دست چپ را به آسمان بگشاید و بگوید هفت مرتبه: یا ربُّ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ. سپس سه مرتبه بگوید (با همان حال) یا ذالجلال و الاکرام صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و ارحمنی و اجرنی مِنَ النَّارِ (2).

آدرس این چند کتاب راجع به ریش تراشی گرچه عمده اسناد در آخر کتاب مرقوم شده است.

1- حلق اللّٰحیه. حرمت حلق اللّٰحیه. سیّد ابوالحسن موسوی تبریزی جلد 1 صفحه ی 18 و 16.

2- مرآة العقول جلد 4 صفحه ی 79، مرحوم مجلسی.

3- وافی فیض کاشانی جلد 6 صفحه ی 658.

4- مجمع البحرين جلد 1 صفحه ی 14.

5- جواهر الکلام جلد 19 صفحه ی 236

6- نورالیقین جلد 1 صفحه ی 253

7- جامع الاحادیث یا جامع الصّغیر سیوطی جلد 6 صفحه ی 174 ح 1438.

ص: 149

1- خصال، صفحه ی 270، کتاب فروشی اسلامیة، چاپ افست اسلامیة - ثواب الاعمال، صفحه ی 52، چاپ رستم خانی، 1363.

2- منتهی المال، صفحه 35-31، کتاب فروشی و چاپ خانه محمدحسن علمی.

- 8- قاموس المحيط 3/132. ح ف.
- 9- ذكرى الشيعة 1/159.
- 10- سنن النبي صلى الله عليه وآله وسلم صفحہ 92
- 11- من لا يحضره الفقيه 1/130 باب غسل يوم الجمعة
- 12- روضة الواعظين جلد 2 صفحہ 1068
- 13- سنن نسائي 8/134 ح 5055 و 5056.
- 14- منهاج الصالحين آقاي خويي جلد 2 صفحہ 16.
- 15- مستدرک الوسائل 1/407 ابواب آداب الحمام باب 4 ح 3.
- 16- احيا العلوم غزالي 1/140 كتاب اسرار الطهارة.
- 17- قواعد و الوفائد شهيد ثاني 1/232 القاعده يك.
- 18- سفينة البحار جلد 1 صفحہ 694 و جلد 4 صفحہ 295 تا 299.
- 19- وسایل الشیعه جلد 1 صفحہ 350 و صفحہ 432.
- 20- صحيح مسلم 1/209/222 و 1/221 باب 16 و جلد 3 صفحہ 946
- 21- صحيح بخارى جلد 4 صفحہ 1501 و 1502 صفحہ 1500.
- 22- لئالی الاخبار جلد 4 صفحہ 1170.
- 23- بحار جلد 3 صفحہ 18 و جلد 100 صفحہ 29.
- 24- كمال الدين جلد 2 صفحہ 218.
- 25- كافي جلد 6 صفحہ 484 جلد 20 و 10.
- 26- مكارم الاخلاق جلد 1 صفحہ 204 و چاپ قديم صفحہ 67.
- 27- صحيح مسلم 1/221 و 1/222 باب 16.

28- صحیح مسلم جلد 3 صفحه ی 946.

29- لئالی الاخبار جلد 4 صفحه ی 170، 186.

30- نجاری جلد 4 صفحه ی 1501، 1502 و 1500.

31- مواظ العددیة صفحه ی 211.

32- انواع معاصی کبیره از جمله ریش تراشی و شارب گذاشتن. رجوع شود به لئالی الاخبار، شیخ محمد نبی تویسرکانی جلد 5 صفحه ی 168 تا 171، مؤسسه التاریخ العربی بیروت لبنان.

#### 40- اهمیت ریش داشتن در اسلام:

عثمان بن حُنیف انصاری از طرف امیرالمومنین علی علیه السلام فرماندار بصره بود. پس از ورود امیرالمومنین علی علیه السلام به بصره با منافقان جنگ کرد و در این جنگ، منافقان با به کار بردن حیله و مکر، او را اسیر کردند و پس از شکنجه های بسیار، موی صورتش را کردند و به چشمش آسیب رساندند و پایش را هم شکستند. پس از آن عثمان آزاد شد و به حضور امیرالمومنین علی علیه السلام رسید. عرض کرد: *بَعَثْتَنِي ذَالِحِيَّةً وَجُنَّتْكَ أَمْرًا*.

مرا که دارای ریش بودم به بصره اعزام داشتی و اینک به صورت امرد (جوان بی ریش) نزد تو آمده ام او از شکستگی پا و آسیب چشم سخن نگفت، بلکه از بی ریشی خودش سخن به میان آورد. این مطلب حاکی از اهمیت داشتن ریش در صدر اسلام است. چنان که مسعودی از کتب اهل تستن نقل کرده که اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا علی علیه السلام آرزو می کردند که دارای ریش باشند، گرچه با خریدن آن به مبلغ بیست هزار درهم باشد (1).

این همان عثمان بن حُنیف است و از جانب امیرالمومنین علی علیه السلام والی بصره بود و وارد شده که وقتی ولیمه یکی از فیتان بصره که در آن مهمانی اغنیا بودند و فقرا مهجور و محروم ماندند، چون این خبر به امیرالمومنین علی علیه السلام رسید برای وی کاغذی و نامه ای نوشت و مرقوم فرمود: *أَمَا بَعْدَ يَا بَنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَ تُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ وَ غَنِيَّهُمْ مَدْعُورٌ (2) فَانْظُرْ إِلَى مَا تَقْضِمُهُ*.

اما بعد پسر حُنیف به من اطلاع دادند که مردی از جوانان بصره تو را به مهمانی عروسی دعوت کرده-است و تو با شتاب به آن مهمانی رفته و غذاهای رنگارنگ گوارا در اختیارت بوده و کاسه های بزرگ

ص: 151

1- وقایع الایام (صیام)، صفحه ی 335 - خیابانی، ناقل پندهای جاویدان، صفحه ی 619

2- نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، صفحه ی 416 (نامه 45)، تحفة الاحباب، محدث قمی، صفحه ی 299.

برایت می آوردند و من چنین گمانی نداشتم که تو به مهمانی گروهی بروی که نیازمندان را دور می سازند و توان گران را دعوت می کنند بنابراین در آن چه از خوردنی ها که میل می کنی خوب دقت کن.

این همان عثمان است که عایشه و طلحه و زبیر وقتی که وارد بصره شدند، بسیاری از لشکر او را کشتند و او را گرفتند و بسیار زدند و ریش های او را از جا کنندند و او را از بصره اخراج کردند و بعد از جنگ جمل امیرالمومنین علی علیه السلام عبدالله ابن عباس را به حکومت بصره بازداشت و عثمان در کوفه سکونت جست و بود تا زمان معاویه ملعون (1).

#### 41- به اعجاز امام زمان علیه السلام صاحب ریش شد.

نوشته اند در شهر حله که حاکم آن دیار ناصی و دشمنی اهل بیت علیه السلام و شیعیانشان بود و مرجان صغیر نام داشت، خبر دادند که ابوراجح حمّامی پیوسته صحابه (ابوبکر و عمر و عثمان) را سب و سرزنش می کند. آن حاکم مُعاند دستور داد احضارش کند. وقتی که کشان کشان او را آوردند آن بی دینان به قدری او را زدند که مُشرف به هلاکت شد و تمام بدن او خرد گردید. حتی آن قدر به صورتش زدند که دندان هایش ریخت بعد هم زبانش را بیرون آوردند و با جوال دوز سوراخ کردند، آن جوال دوز را حلقه کردند و زنجیری از آن راه دادند. بینی اش را هم سوراخ کردند و به ریسمانی از مواز آن رد کردند. سپس حاکم آن ریسمان را به ریسمان دیگری بست و به دست چند نفر از مامورانش سپرد. دستور داد او را با همان حال در کوچه های حله گردانند و بزنند. آن ها هم همین کار را کردند و بالاخره کار به جایی رسید که بر زمین افتاد و نزدیک به مردن او رسید. وضع او را به حاکم ملعون خبر دادند. آن خبیث دستور قتلش را صادر کرد. حاضران گفتند او پیرمردی بیش نیست و آن قدر جراحت دیده که همان جراحت ها او را از پای در می آورد و احتیاج به اعدام ندارد. خود را مسئول خون او نکن. خلاصه آن قدر با او صحبت کردند تا دستور رهایی ابوراجح را داد. بستگانش او را به خانه بردند و هیچ شکی نداشتند که همان شب خواهد مرد. صبح، مردم سراغ او رفتند. ولی با کمال تعجب دیدند سالم ایستاده و مشغول نماز خواندن است و دندان های ریخته او برگشته و جراحت هایش خوب شده است، به نحوی که اثری از آن ها نیست. تعجب کنان قضیه را از او پرسیدند. گفت: من به حالی رسیدم که مرگ را به چشم دیدم. زبانی برایم نمانده بود از خدا چیزی بخواهم. لذا در دل با حق تعالی مناجات کردم و به مولایم حضرت صاحب الزمان علیه السلام متوسّل شدم. ناگاه دیدم حضرتش دست شریف خود را به روی و صورت من کشید و فرمود از خانه خارج شو و برای زن و بچه ات کار کن، چون خدای تعالی عافیت مرحمت فرموده است. پس از آن به این حالت که می بینید رسیدم. شیخ شمس الدین محمدبن قارون (ناقل قضیه) گوید: به خدا قسم، ابوراجح مردی ضعیف اندام و زردرنگ و زشت و کوسج (بدون محاسن صورت و ریش) بود و من همیشه برای نظافت به حمامش می رفتم. صبح آن روز که شفا یافت به اذن الله و به عنایت حضرت حجّت ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف، او را در حالی که قوی و خوش هیكل شده بود در منزلش

ص: 152

دیدم ریش او بلند و صورتش سرخ مثل جوانی بیست ساله دیده می شد و به همین هیئت و جوانی بود تا وقتی که از دنیا رفت. بعد از شفا یافتن ابوراجح، خبر به حاکم رسید. او هم آن مرد حمامی را احضار کرد. وقتی وضعیتش را نسبت به قبل مشاهده نمود، رُعب و ترس و وحشتی سراسر وجود نحسش را گرفت.

از طرفی قبل از این جریان، حاکم همیشه وقتی که در مجلس خود می نشست، پشت خود را به طرف قبله و مقام حضرت مهدی علیه السلام که در حله است. ولی بعد از این قضیه روی نحسش را به سمت آن مقام می نمود و با اهل حله نیکی و مدارا می کرد و بعد از چند وقتی به درک واصل شد در حالی که چنین معجزه روشنی را دید آن خبیث، ولی هیچ تاثیری نداشت (1).

#### 42- این جمله تسبیح فرشته ای است.

ابن سیرین می گوید: ریش در خواب آرایش و جمال مردان است و دامادی کدخدایی ایشان است در خبر است که حق تعالی فرشته ای دارد که تسبیح او این است (سُبْحَانَ مَنْ تَزَيَّنَ الرَّجَالُ بِاللَّحَى وَالنِّسَاءُ بِالذَّوَائِبِ)

یعنی پاک است آن خداوندی که مردان را بیاراست به ریش ها و زنان را به گیسوها و اگر کسی ریش های خود را دراز اما به اندازه و متناسب ببیند، تعبیر این است که کار دامادی و زندگی او درست شود. اما چون اندازه ریش از ناف گذشته باشد، دلیل بر غم و اندوه کند. اگر ببیند ریش خود را با قیچی درست می کرد، تعبیر این است که در وظایف شوهری و اداره امور منزل خویش مواظبت و رسیدگی دارد. اگر ببیند ریش خود را خضاب می کرد ولی خضاب رنگ نمی گرفت، تعبیر این است که وضع و حال خویش را از مردم پوشاند. اگر ببیند ریش خود را بر زمین می کشید، تعبیر این است که اجالش نزدیک آمده باشد و اگر ببیند همه ریش خود را از ته بریده است، دلیل هم بر زیان مالی است و هم کاهش حرمت و احترام.

اگر ریش خود را کوسه ببیند، نیز حرمت و مالش کم شود. کرمانی گوید اگر ببیند ریش او سیاه و سرخ بود، تعبیر این است که او در شغل مادّی و شوهری و اداره منزل شکایت کند. اما اگر دید ریش او سفید گشته است، تعبیرش این است که حلم و بردباری او زیاد شود ولی غمگین گردد. اگر ببیند ریش را با دندان برید، تعبیرش این است که به خانواده او زیاد رسد. اگر ببیند ریش او آراسته شد، تعبیر این است که دامادی و وسایل زینت او ساخته و فراهم شود. اگر ببیند موی ریش او از بیماری فرو ریخت، تعبیرش این است که بیم مرگ ناگهانی و سگته بود و آبرو و مالش برود. اگر ببیند ریش خود را شانه می کرد و عطر و گلاب بر وی می زند، تعبیرش این است که به کسی شغلی و کاری دهد و مردم از او متشکر و خوشنودند.

ص: 153

1- نجم الثاقب، صفحه 544، انتشارات: مسجد جمکران، چاپ نگین، پاییز 81، برکات ولی عصر 58.



جابر گوید اگر در خواب ببیند ریش او دراز شد، چنان که تا زیر ناف او رسیده بود، تعبیر این است که درویش و قرض دار شود یا غم و اندوه به وی رسد. بعضی از مُعَبَّران گویند اگر کسی ریش خود را دراز ببیند اما تا ناف نباشد، تعبیر این است که مال باید و به دست آورد.

اگر کسی ریش خود را به اندازه متناسب ببیند مانند ریش پدرش تعبیرش این است که از پدرش میراث به او رسد.

اگر ببیند دست در ریش خود کرد و مقداری از آن جدا کرد و آن را دور انداخت، تعبیرش این است که مالش از دست برود. اگر دید تکه ای از ریش را در چیزی نهاد و نگاه داشت، تعبیرش این است که مال خود را نگاه دارد و به هیچ کس ندهد. دانیال علیه السلام گوید: اگر در خواب ببیند ریش او کوتاه و کوچک بود، تعبیرش این است که برای معیشت و تأمین زندگی ذلیل شود و اگر ببیند ریش او بر زمین افتاده بود، تعبیرش این است که زود هلاک گردد. اگر دید ریش او کنده شده است، تعبیرش این است که حرمتش از بین برود و حقیر و خوار شود. اگر ببیند کسی سر و ریش او را تراشید، تعبیرش این است که حرمت و آبروی او برود و اگر دید که موی سفید از ریش خود بر کند، تعبیرش این است که مخالف سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفتار کند.

اسماعیل اشعث گوید: اگر ببیند کسی او را از حرم مکه به وقت موسم حج سر تراشید، تعبیرش این است که چنان چه قرض دارد، وام پرداخت شود. اگر غمگین است، شادمان گردد. اگر ببیند بی سبب و بی دلیل اندکی از ریش او ریخت، چنان که عیب و نقصی در ریش او ظاهر گردید، تعبیرش این است که از رنج و سختی رهایی یابد. اگر ببیند تمام ریش او سفید گردید و هیچ موی سیاه در آن نبود، تعبیرش این است که بخشی از حرمت و جاهش کاسته شود. اگر ببیند تمام ریش او را تراشیدند و صورتش زخمی شد، تعبیرش این است که منزلت و جاه او کم شود. اگر زنی ببیند که ریش داشت، تعبیرش این است که غمگین و مستمند گردد و ممکن است کاری کند که از آن کار رسوا شود.

اگر مردی ببیند زن او ریش داشت، تعبیرش این است که آن زن هرگز فرزند به دنیا نیاورد. اگر او فرزند داشت، تعبیرش این است که محتشم و بزرگ قوم خویش شود. اگر کودکی نابالغ ببیند که ریش دارد، دلیل بر غم و اندوه او می کند. اگر ببیند کسی ریش او را گرفته و می کشد، تعبیرش این است که کسی مال او را به میراث برد و بخورد. اگر وی ریش کسی را گرفت و کشید، تعبیرش این است که مال آن کسی را به ارث می برد.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: دیدن ریش در خواب بر ده صورت است. وجه اول: تیغ، دوم عزّ و جاه و مقام. سوم مرتبه، چهارم شکل و هیبت، پنجم قدر و منزلت، ششم پیشگویی، هفتم تزویج، هشتم فرزند، نهم گرامی شدن، دهم خروس.

ابن عباس گوید تراشیدن ریش در خواب برای حاجیان و ترسندگان و زندانیان نیکو است و برای توان-گران و جواهرفروشان و صاحب مال و نعمت بد است (1).

### 43- چرا بر چهره مرد، ریش می روید ولی بر چهره زن چنین نیست.

فیما أجاب الرضا عليه السلام بحضرة المأمون لصباح بن نصر الهندي و عمران الصابي عن مسألهما أنهما قالا فما بال الرجل يلتجى دون المرأة؟ قال زين الله الرجال باللحى و جعلها فضلا يُستدلُّ بها على الرجال من النساء (2). پاسخ های حضرت امام رضا علیه السلام در حضور مامون عباسی (ملعون) به صباح بن نصر هندی و عمران صابی از پرسش های ایشان آمده است که گفتند چرا بر چهره مرد ریش می روید نه زن فرمودند خداوند متعال ریش را مایه آراستگی مردان ساخته و آن را دلیل جدایی مردان از زنان گردانیده است.

مطالبی از جناب محدث قمی (شیخ عباس) در سفینه البحار. جلد 4 از 295 تا 299. بحار جلد 76 صفحه ی 326 و جلد 76 صفحه ی 116 و جلد 6 صفحه ی 111 و جلد بیست صفحه ی 390.

1- در کتاب معانی الاخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرموده سبیل هایتان را کوتاه و ریش های تان را انبوه سازید و خود را شبیه به مجوس نگردانید. معانی الاخبار صفحه ی 391.

2- و فرمود: مجوس ریششان را کوتاه می کردند و سبیل شان را بلند می گذاشتند، ولی ما (به عکس) شواربمان را کوتاه و محاسن خود را بلند می کنیم و این طبق فطرت است. بحار جلد 76 صفحه ی 112.

3- و از آن حضرت مرویست است که فرمود موی زیبا از پوشش خداوند است. آن را گرامی بدارید. بحار جلد 76 صفحه ی 116.

4- حدیثی از حضرت امام صادق علیه السلام در توحید مفضل، برآمدن مو در صورت عزت مردی است که با آن از کودکی و شباهت به زنان بیرون می آید. بحار جلد 3 صفحه ی 62 و 63 - توحید مفضل.

5- شیخ ما صاحب مستدرک محدث نوری از کتاب جعفریات با سندش از امیرالمومنین علی علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: تراشیدن ریش نمونه ای از مُثَلَه است و هرکس مُثَلَه کند، لعنت خداوند بر او است.

ص: 155

1- تعبیر خواب، ابن سیرین، صفحه ی 193-194، مطبوعات: حسینی.

2- سفینه البحار، جلد 4، صفحه ی 296- الطباعة: مؤسسة الطبع و النشر التابعة للآستانة الرضویة المقدسة، الطبعة الاولى: 1420 ق، 1378 ش - المناقب جلد 4، صفحه ی 353.

6- از غوالی اللالی از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که از پشت با همسرش آمیزش کند از ما نیست (1). یعنی این روش ما نیست (وطی کردن از عقب زن چون این عمل برای زن به احتمال قوی ضرر دارد) و نه آن کسی که پیراهنش را چاک می دهد و نه آن کسی که حلق می کند. حلق یعنی تراشیدن ریش.

7- و از سیوطی (سنی) در کتاب الجامع الصغیر روایت کرده که ابن عساکر سنی از امام حسن مجتبی فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین به دست آورده که فرموده است: ده ویژگی است که قوم لوط طبق آن رفتار کردند و با آن هلاک شدند و امت من نیز خوی آمیزش با مردان را به آن افزودند تا آن که فرمود کوتاه کردن ریش و بلند نگاه داشتن شارب. مستدرک الوسائل جلد 1 صفحه ی 59. ح 1 باب 40 به نقل از الجعفریات صفحه ی 157. غوالی اللالی 1 صفحه ی 111 ح 19 و الجامع الصغیر 60/2.

8- و سیّد داماد نیز در شارع التّجاة به تحریم تراشیدن ریش حکم داده و گویی آن را به اجماع نسبت داده- است. مرحوم مجلسی نیز در حلیة المتّقین آن را به مشهور منسوب دانسته است. حلیة المتّقین صفحه ی 136.

ایشان (محدّث قمی) گوید: گفته ام دلیل این حرمت دلیل بر تحریم نمایان خود به شکل دشمنان دین، پیمودن شیوه آنان و شبیه شدن مردان به زنان است. دلیل دیگر علت و جوب پرداخت دیه در ازاله موی ریش، حدیث تحریم هم شکلی (با دشمنان خدا) است که مرحوم شیخ صدوق (در من لایحضره الفقیه 252 ح 77) از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: خدای متعال به یکی از پیامبرانش وحی فرمود: به مومنان بگو لباس دشمنانم را نپوشید و غذای دشمنانم را نخورید و به روش دشمنان من رفتار نکنید که دشمن من شوید چنان که آنان شدند.

9- شیخ صدوق در خصال (103 ح 60) از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خرد انسان در سه جا سنجیده می شود طول ریشش، نقش نگیش و کنیه اش.

10- قصص الانبیا (152 ح 162) از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند تعالی محبّت موسی علیه السلام را در دل فرعون و همسرش افکند. امام صادق علیه السلام فرمود: فرعون ریشی بلند داشت. موسی علیه السلام آن را از دستش بیرون بکشند ولی نتوانستند تا خود موسی علیه السلام آن را رها کرد. فرعون با این پیشامد، آهنگ کشتن وی را کرد (بحار جلد 13 صفحه ی 46). در این که امیر مومنین علی علیه السلام اهل بصره را به بلندی ریششان نکوهش کرد و فرمود تا آن که مردم شهری که دستشان کوتاه، ریششان بلند و خردشان اندک بود. (بحار جلد 32 صفحه ی 105 و جلد 38 صفحه ی 179)

ص: 156

---

1- در میان فقها، اختلاف است در وطی از دبر و پشت زن، بعضی قائل به حرمتند، بعضی قائل به کرامتند و حق با دسته اول است.

11- از اصبع بن نباته روایت شده است که وقتی مردم بصره را شکست و فراری دادیم، امیرالمومنین علی علیه السلام آمد تا در یکی از باغستان های بصره تکیه زد. ما نیز به گردش جمع شدیم. سپس آن مرد را به نامش خواند و او را آورد تا شصت تن از پیران ما حش را دادند. آنان ریش های خود را کوتاه کرده و آن را تافته (تاب داده بودند). بحار جلد 32 صفحه ی 272.

12- قیس بن سعد بن عباده همانند شتر تومنند بود، ولی ریشی تُنک داشت. بلکه گفته شده در صورتش یک تار موی نبود (بحار جلد 44 صفحه ی 62).

13- در تَحْفُ الْعُقُول از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که فرمود از سعادت مرد کمی ریش است. من سعاده المرءُ خَفَّةٌ لِحَيْتِهِ. بحار جلد 77 صفحه ی 147.

14- امام صادق علیه السلام فرمود: دست را بسیار در ریش هایت فرو نبر و با آن بازی نکن چون این کار صورت را زشت می سازد. (بحار جلد 76 صفحه ی 108)

15- در این که حضرت ابراهیم علیه السلام نخستین کسی بود که دارای موی سفید شد، سوال کرد این چیست؟ به او گفته شد: این در دنیا وقار و در آخرت نور است (1).

16- در علل الشرایع از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مردم پیر نمی شدند و حضرت ابراهیم علیه السلام، روزی موی سفیدی در محاسن شریف خودش دید و عرض کرد پروردگارا این چیست؟ فرمود: این وقار است. عرض کرد: پروردگارا وقار مرا افزون کن (علل الشرایع صفحه ی 104 ح 4).

17- در علل الشرایع از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده حضرت ابراهیم علیه السلام در یک بامداد، یک تار موی سفیدی را در محاسنش دید. عرض کرد سپاس مخصوص خداوند جهانیان است. آن خداوندی که مرا به این ریش رسانید و به اندازه چشم برهم زدنی معصیت او را نکردم (علل الشرایع صفحه ی 104 ح 2).

18- در عیون الاخبار الرضا علیه السلام از ابراهیم بن محمد نقل می کند که گفت مأمون عباسی (ملعون)، کنیزی را برای حضرت امام رضا علیه السلام فرستاد. وقتی وارد شد، وجود پیری که از چهره آن حضرت آشکار بود، دید و دل زده شد. امام علیه السلام که متوجه نگرانی کنیز شده بود، او را پیش مأمون برگردانید و این اشعار را برایش نوشت:

ص: 157

1- نَعَى نَفْسِي إِلَى نَفْسِي الْمَشِيبُ

وَ عِنْدَ الشَّيْبِ يَتَعَطُّ اللَّيْبُ

2- فَقَدَ وَلِيَّ الشَّبَابِ إِلَى مَدَاهُ

فَلَسْتُ أَرَى مَوَاضِعَهُ تَوُوبُ

3- سَابُكِيهِ وَ انْدُبُهُ طَوِيلًا

وَ ادْعُوهُ إِلَى عَسَى يَجِيبُ

4- وَ هِيَهَاتَ الَّذِي قَد فَاتَ عَنِّي

تُثَمِّنِي بِهِ النَّفْسُ الْكَذُوبَ

5- أَرَى الْبَيْضَ الْحِسَانَ يَجِدُنَ عَنِّي

وَ فِي هِجْرَانِهِنَّ لَنَا نَصِيبُ

6- فَإِنْ يَكُنْ الشَّبَابُ مَضَى حَبِيبًا

فَإِنَّ الشَّيْبَ أَيْضًا لِي حَبِيبُ

7- سَأَصْحَبُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ حَتَّى

يُفَرِّقَ بَيْنَنَا الْأَجَلَ الْقَرِيبُ.

آری، روزگار جوانی سپری شد و مدتش به پایان رسید و دیگر بازگشتی از آن به جای خود نخواهم دید. در دوری اش می‌گیریم و ناله می‌دهم و همواره او را می‌خوانم. باشد که بپذیرد و باز گردد. هیهات که این نفس دروغ زن مرا به آرزوی بازگشت آن چه از دست داده ام وا می‌دارد. نکورویان سیمین تن را می‌نگرم که از من گریزانند و اکنون جدایی آنان بهره ما است. پس اگر جوانی اکنون گذشته است، محبوب ما بود. اینک پیری هم چنان برای من محبوب است. من با تقوای الهی با همین پیری و سال خوردگی دوست می‌شوم تا مرگ چندانی هم از آمدنش نمانده فرا برسد و میان من و او جدایی بیندازد (1).

جوانی گفت پیری را چه تدبیر، که یار من گریزد چون شوم پیر

ص: 158

1- عیون الاخبار، جلد 2، صفحه ی 414، باب 43. البته این کنیز بی ادب و بی لیاقت بوده. با این که امام علیه السلام پنجاه و پنج سال

عمر داشت، بلکه حلم و کرم و گذشت او بود که آن کنیز بی توفیق را برگردانید.

جوابش داد پیر نغز گفتار، که در پیری تو هم بگریزی از یار

بر آن سر کآسمان سیماب ریزد، چو سیماب از همه شادی گریزد

شیخ نظامی (1)

19-رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند متعال در هر شام گاه و بامداد به چهره پیر مرد مؤمن نگاه می کند و می فرماید: ای بنده ی من، عمرت طولانی شده، استخوانت باریک گردیده است، پوستت نازک شده و مرگت رسیده است و نزدیک است قدم در آخرت بگذاری. اکنون از من شرم کن. چون من شرم دارم که تو را در آتش عذاب دهم. (جامع الاخبار صفحه ی 92)

20-رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدای جلّ جلاله فرمود: سفیدی محاسن نور من است و من نور خود را به آتش نمی سوزانم. (بحار جلد 73 صفحه ی 390)

21-رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سه چیز است که نور بنده را خاموش می سازد: کسی از دوستان پدرش ببرد، آن که ریش سفیدش را دگرگون کند و کسی که چشمش را بی اجازه به درون اتاق ها بچراند. (بحار جلد 74 صفحه ی 264 و جلد 76 صفحه ی 104)

22-امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود: هرگز موی سفید را نکنید که نور مسلمان است و هر کس در اسلام از جوانی به پیری برسد در روز رستاخیز برای او نور می گردد. (خصال 612 ضمن ح 10 بهار 76 صفحه ی 1069)

23-در نوادر راوندی آمده است از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: هر که ریش سفید را به خاطر موی سفیدش بزرگ دارد، خداوند تعالی نیز او را از ناله روز قیامت در امان می دارد. (نوادر راوندی صفحه ی 7)

24-رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یکی از جلوه های بزرگ داشت خداوند، ارجمند شمردن مسلمانان موی سفید است. (کافی 2/ 165 ح 1)- بحار جلد 75 صفحه ی 138.

#### 44- این پنج دسته مورد لعن واقع شده اند:

علقمه نقل کرده است از عبدالله از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند این چند گروه را لعن فرموده است:

ص: 159

1- استفاده و استنباط می شود که پس کسی که اهل لِحیه و محاسن بوده و کوتاهی کرده و مدتی ریش می تراشیده، بعد از چند سال بیدار می شود که چه اشتباهی کرده. این موهبت الهی را دیگر تاسفش بی فایده است.

1-واشِمَات: خال کوب در بدن . وَشَمٌ، يَشِمُّ، وَشْمًا وَوَشَمٌ أَلِيدٌ. خال در دست کوبید. دست را خال کوبی کرد. مردان خال کوب

2-وَالْمُسْتَوَشِمَات: زنان خال کوب

مُسْتَوَشِم (وشم) کردن، کسی که وشم یعنی خال کوبی بخواهد در بدن وارد کند.

3-وَالنَّامِصَات: نامِصَه، زنی که موی فرق سر و پیشانی چیده دیگری را جهت زینت و آرایش این عمل را انجام دهد.

نَمَصَّ، نَمَصًا الشَّعْرَ وَ النَّبْتَ. موی یا گیاه را کند. زنی که موی جلوی پیشانی خود را گرفته که آن را بکند.

4-وَالْمُتَمِّصَات: مُتَمِّصٌ، آن که خود را به موی چسبیدن دهد. آن که زلف می گذارد و موی آن را می چیند و صورت را بدان آرایش می کند. تَمَّصٌ، موی چین، مُنْقَاش: کسی را فا کردن (1) زن تا موی از روی برکند، خود را به موی چین دادن. لُعِنَتِ النَّامِصَةَ وَالْمُتَمِّصَةَ ای المَزِيَّةَ وَالْمُتَزَيِّتَةَ، به بند گرفتن زن. موی پیشانی را برای بر کردن آن.

5-وَالْمُتَقَلِّجَات لِلْحُسْنِ الْمُغْيِرَاتِ خَلَقَ اللهُ.

میان پاها یا دست ها یا دندان ها را گشاد کردن. شکافتن این ها به خاطر این که در خلق الله (آن چه را خداوند روی فطرت خلق کرده و آفریده است)، تغییر دهد. (فلج، فلج، فلج، شکافتن، تکه، نیمه، نصف، قاچ قاچ کردن، متقلج پای کفته و ترکیده پای).

خلاصه، تغییر و تحوّل دادن صنایع الهی که از روی طبیعی و فطرت خلق شده، این شد تغییرش دهد (با-این که عیب و نقصی هم ندارد) پس عبدالله گفت: من لعن نمی کنم مگر به خاطر این که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم لعنت کرده است و این مطلب در قرآن کریم آمده است (تغییر خلق الله) زنی گفت: من خواندم بین صفحات قرآن و چیزی در این باره که شما می گوید نیافتم. عبدالله گفت: اگر خوانده بودی این مطلب را می یافتی و خدای عز و جل می فرماید: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ. سوره حشر آیه 7.

یعنی آن چه را پیامبر به شما عطا کرد بگیری و از آن چه شما را نهی کرد، باز ایستید (2).

#### 45-گره زدن ریش:

ص: 160

1- فا در این جا به معنی واداشتن. معانی مختلفه ای دارد.

2- صحیح مسلم، صفحه ی 946، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، 1420 ه.ق، 2000 م.



عَنْ زُوَيْفِعِ بْنِ ثَابِتٍ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَا زُوَيْفِعَ لَعَلَّ الْحَيَاةَ سَ تَطُولُ بِكَ بَعْدِي فَأَخْبِرِ النَّاسَ إِنَّهُ مَنْ عَقَدَ لِحْيَةَ أَوْ تَقَلَّدَ وَتَرًا أَوْ اسْتَنْجَى بِرَجِيعِ دَابَّةٍ أَوْ عَظْمٍ فَإِنَّ مُحَمَّدًا بَرِيءٌ مِنْهُ (1).

زُوَيْفِعِ بْنِ ثَابِتٍ می گوید: به درستی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای زُوَيْفِعَ، شاید که عمر تو بعد از من طولانی شود. (پس در این حال) به مردم خبر بده کسی که ریش خود را گره بزند یا به-گردنش آویزان کند یا به سرگین حیوانات و چهارپایان استنجاء (خود را از نجاست و پلیدی پاک کردن، موضع بول و غائط را با آب یا کلوخ پاک کردن) یا با استخوانی خود را پاک کند از نجاست، پس محمد صلی الله علیه و آله و سلم از او بیزار و روگردان و متنفر است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

ثَلَاثَةٌ لَا يَكْلَمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ. وَلَا يُزَكِّيهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ الثَّانِيَةُ شَيْبَتُهُ وَلَا الثَّالِثَةُ نَفْسُهُ وَالْمَنْكُوحُ فِي ذُبْرِهِ. سه کس باشند که خداوند در روز رستاخیز با آنان سخن نگوید و به آنان ننگرد و (از گناه و پلیدی) پاکشان ندارد و آن را عذاب دزدناک باشد: آن کس که موی سفید خود را بر کند، آن کس که با خود عمل جنسی انجام دهد و خودارضایی کند و آن کسی که با او لواط کنند (2).

#### 46- از سنت حضرت ابراهیم علیه السلام، دین حنیف چند چیز است:

پروردگار وحی کرد به حضرت ابراهیم علیه السلام که من تو را برای مردم امام گردانیدم و برای او سنت های حنیفیّه ده چیز است، فرستاد: 1- شارب گرفتن، 2- ریش را بلند گذاشتن، 3- سر تراشیدن، 4- مسواک زدن، 5- خلال کردن، 6- مو از بدن زدودن، 7- ختنه کردن، 8- ناخن گرفتن، 9- غسل جنابت نمودن، 10- استنجاء با آب کردن. که آن ها منسوخ نمی شوند تا روز قیامت و معنای فرمایش حق تعالی که می فرماید:

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (سوره آل عمران آیه 67) متابعت کن ابراهیم را در حالتی که حنیف و مایل است از باطل به حق.

پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: حضرت ابراهیم علیه السلام، اولین کسی بود که

1- الله اکبر گفت.

2- مهمانی داد.

3- خمس مال خود را به فقیر شرعی پرداخت کرد.

ص: 161

1- سنن نسائی، جلد 8، صفحه 135، دارالجیل، بیروت.

2- روضه الواعظین، جلد 2، صفحه 1608، ناشر: نگارن قلم، نوبت و تاریخ چاپ: اول، 1394.

4- ختنه را در امتش دستور داد.

5- در راه خدا جهاد کرد.

6- نعلین دریا کرد (کفش).

7- علم و پرچم دین خود را بالا برد.

8- بر منبر رفت و خطبه خواند.

9- تیر و کمان ساخت.

10- شلوار به صورت امروزی پوشید و به امت هم امر کرد برای این کار.

11- موی سفید به سر و رویش پدیدار شد (1).

#### 47- ریش گذاشتن دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است.

دستورات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذاشتن ریش است که خداوند متعال در قرآن مجید فرموده است: **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.**

یعنی آن چه را پیغمبر برای شما آورده (از حکم)، آن را بگیرید و از آن چه شما را نهی فرموده است، خودداری کنید. خوب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

**أَحْفُوا الشَّوَارِبَ وَاعْفُوا اللَّحَى وَلَا تَتَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ (2).**

شارب هارا کوتاه کنید و ریش را بگذارید و خود را به یهود شبیه نکنید و فرمودند همانا که مجوس، ریش های خود را می تراشید و سبیل های خود را بسیار می گذاردند و ما سبیل ها را می زنیم و ریش می-گذاریم و آن از فطرت دین اسلام است و تغییر نمی کند (3).

#### 48- فضیلت صاحب ریش بر کوسه (کوسج)

عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: لا تجدو فی أربعین أصلع رجل سوء ولا تجد فی أربعین کوسجا رجلاً صالحاً واصلع سوء أحبّ الی من کوسج صالح (4).

ص: 162

1- حیوة القلوب، مجلسی، جلد 1، صفحه ی 328، 331، 374، 392، به نقل از علل الشرایع صفحه ی 104.

2- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 204

3- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 204، روایت 5.

4- عيون الأخبار، جلد 2، صفحہ 45، ح 166- سفينة البحار، جلد 3، صفحہ 108.

مرحوم شیخ صدوق از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت کرده است که آن بزرگوار فرمودند: در چهل مرد اصلح (کسی که موی سرش ریخته)، شخص بدی نمی یابی و در میان چهل کوسه (بی مو) فرد درست کاری نخواهی یافت و اصلح بد نزد من بهتر از کوسه خوب است.

(صلح: ریختن موی جلوی سر انسان (مرد) است. (بحار، جلد 5 صفحه 280) البته این مطلب اولاً مربوط به کوسج و بی مویی است نه کسی که موی صورتش کم یا تُنک است. ثانیاً: این قاعده کلیت ندارد. بدی و خوبی طرف بستگی اعمال است. چه بسا افرادی که هزار جنایات می کنند، صاحب ریش هم هستند. بلی، از ریختن ظاهری چنین است که انسان با محاسن و ریش خود وجهه ای دارد. و ریش بر جمال و زیبایی می افزاید، امتیاز پیدا می کند از زنان و برای انسان وقار و سنگینی می باشد، ولی به-هرحال ملاک و معیار دین فقط این نیست. این یک زیبایی و جمالی ظاهری است. فرعون هم ریش بلندی داشت و هزارها و صدها و میلیون ها نفر این چنین هستند. پس این دلیل نیست بر بدی انسان کوسج صالح و متشرعه دینی با ایمان، و ریش دار بی دین و فسادگر و معاند و الی آخر.

#### 49- مایه عزت و جلالت و هیبت است.

قال الصادق علیه السلام: اعطی (الله تبارک و تعالی) الرجل اللّحیة لما له من العزّة و الجلالة و الهیبة (1).

امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی به مردان ریش کرامت فرمود تا برای آن ها مایه عزت و جلالت و هیبت باشد.

#### 50- نشانه ای است.

قال الصادق علیه السلام: جعلت اللّحیة لیستغنی بها عن الكشف فی المنظر و یعلم بها الذّکر من الأنثی (2). امام صادق علیه السلام فرمود: خدای متعال به مردان ریش کرامت فرمود که برای آن ها علامتی باشد تا بدین وسیله مردان از گروه زنان شناخته شوند.

#### 51- زیادتر از یک مُشت را کوتاه کن.

عن یونس عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلام فی قدر اللّحیة؟ قال: تقبض بیدک علی اللّحیة و تجزّ ما فضل (3).

ص: 163

1- بحار، جلد 3، صفحه ی 89

2- علل الشرایع، جلد 1، صفحه ی 133 - خصال، صفحه ی 513 - المناقب، جلد 4، صفحه ی 282، از این حدیث شریف استفاده می شود که داشتن ریش متناسب و به حد و به اندازه، برای یک مرد علامت مردانگی و مایه وقار و سنگینی او به شمار آمده و باعث زینت چهره او می گردد و به همین خاطر است که به ریش مرد، محاسن می گویند. یعنی: مایه حسن و زیبایی و جمال.

3- کافی، جلد 6، صفحه ی 487

راوی گوید از امام صادق علیه السلام درباره اندازه ریش سوال کردم. آن حضرت فرمود: ریش خود را به اندازه مشت دست اندازه بگیرد و بقیه آن را کوتاه کنید.

## 52- نظافت

عن هشام بن حکم قال ابو عبدالله عليه السلام: ليتزين أحدكم يوم الجمعة يغتسل و يطيّب و يسرح لحيته و يلبس انظف يثابه وليتهيّا للجمعة وليكن عليه في ذلك اليوم السكينة و الوقار و ليحسن عبادة ربه و ليفعل الخير ما استطاع فان الله يطلع على اهل الارض ليضعف الحسنات (1).

هشام بن حکم گوید امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما لازم است که در روز جمعه غسل کنید و خود را آراسته سازید و بوی خوش استفاده کنید و محاسن خود را شانه کنید و لباس تمیز بپوشید و برای نماز جمعه خود را آماده سازید. (البته با شرایط آن) و در این زمان خواندن آن مستحب است و شایسته است که در آن روز با سکینه و وقار باشید و اعمال خیری انجام دهید زیرا خداوند متعال در این روز با نگاه رحمت به بندگان خود نظر می افکند و محسنات آن ها را فزونی می بخشد.

## 53- خوشبو کردن ریش و محاسن

عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قال اميرالمؤمنين عليه السلام: الطيب في الشارب من اخلاق النبيين عليهم السلام و كرامة للكاتبين (2).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خوشبو کردن محاسن از اخلاق انبیا علیهم السلام به شمار می آید و این کار کرامت و گرامی داشتن است برای ملائکه ای که اعمال می نویسند.

## 54- محاسن خود را خوشبو سازید.

كان صلى الله عليه وآله وسلم يدهن شاربیه بدهن سوی دهن لحيته (3).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: محاسن شریف خود را خوشبو و معطر می کرد و با استفاده نمودن از روغن آن ها را براق می کرد.

## 55- از بزرگ منشی خداوند، بزرگ داشت موی سفید مومن است.

### اشاره

عن زريق قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول ما رأيت شيئاً أسرع إلى شئ من الشيب إلى المؤمن و أنه وقار للمؤمن في الدنيا و نور ساطع يوم القيامة به و قرّ الله تعالى خليله إبراهيم عليه السلام فقال ما

ص: 164

2- کافی، جلد6، صفحہ 510

3- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحہ 80

هذا يا رب قال له هذا وقار فقال يا رب زدني وقارا قال ابو عبدالله عليه السلام فمن اجل الله اجلال شبيبة المومن (1)

زریق گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود چیزی را سریع تر از سفید شدن موی مومن نیافتم. همانا این در دنیا برای مومن، بزرگ منشی و در روز رستاخیز نوری تاییده است. به واسطه آن خداوند تعالی و والا مقام، دوست دارش ابراهیم علیه السلام را ارج نهاد و به او عرض کرد پروردگارا این چیست؟ خداوند متعال به او فرمود: این متانت است. او عرض کرد: پروردگارا بر متانت من بیفزای. امام صادق علیه السلام فرمود: از بزرگ منشی خداوند، بزرگ داشت موی سپید مومن است. امام صادق علیه السلام فرمود: موی سفید برای شخص مومن، مایه وقار در دنیا و باعث نور درخشان در آخرت می شود و خداوند متعال حضرت ابراهیم علیه السلام را به وسیله اعطای موی سفید گرامی داشت. هنگامی که موی حضرت ابراهیم علیه السلام سفید گشت به خداوند متعال عرض کرد: بار خدایا این چیست؟ خداوند متعال به او فرمود: این وقار است. پس حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: بار خدایا وقار مرا افزون نما.

در حدیث دیگر از حضرت امیر مومنان علیه السلام آمده است تا قبل از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام، موی سر و صورت مردم سفید نمی شد و چه بسا پدر و فرزند باهم در مجلسی حاضر می شدند، اما معلوم نبود که کدام یک از این دو نفر، پدر می باشد و به همین جهت از آن ها سوال می شد کدام یک از شما پدر هستید تا اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام به درگاه خدا دعا کرده و گفت خدایا موی مرا سفید گردان تا به وسیله آن شناخته شوم. سپس خداوند متعال دعای حضرت ابراهیم علیه السلام را مستجاب نمود و سر و ریش او سفید گشت (2).

### بهداشت

1- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: مَنْ وَقَرَ ذَا شَيْبَةٍ فِي الْإِسْلَامِ، آمَنَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ فِرْعَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (كافي جلد 2 صفحه 658).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شخصی که مسلمان ریش سفیدی را مورد احترام قرار داده و گرامی بدارد، خداوند متعال او را از گزند روز قیامت در امان خواهد داد.

2- وقال صلى الله عليه وآله وسلم: من عرف فضل كبير لسنه فوقه آمنه الله من فرع يوم القيامة (كافي جلد 2 صفحه 658).

ص: 165

1- امالی شیخ طوسی، مجلس 36، روایت 34

2- علل الشرايع، جلد 1، صفحه 139، باب 95

3- و فرمودند: احترام نمودن و گرامی داشتن شخص مومن ریش سفید و کهن سال، از گرامی داشتن عظمت الهی به شمار می آید و فرمودند کسی که فضیلت شخص مسنّ را بشناسد، پس او را احترام کند، خداوند از فرع و ترس روز قیامت او را در امان می دارد.

4- قال الصادق علیه السلام: من اجلال شبيبة المؤمن ذي الشيبة. کافی جلد 2 صفحه ی 658.

امام صادق علیه السلام: از احترام نگه داشتن مؤمن صاحب محاسن سفید است.

5- قال الصادق علیه السلام: من اجلال الله اجلال شبيبة المؤمن. امالی شیخ طوسی مجلس 39 صفحه ی 699.

امام صادق علیه السلام فرمودند: از اجلال و محترم داشتن خداوند، محترم داشتن مومن موی سفید است. (مراد از افراد ریش سفید شامل زنان بزرگ و مسنّ و سالخورده نیز می شود)

6- قال الصادق علیه السلام: من اجلال الله عزّ وجلّ اجلال ذي الشيبة المسلم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: از بزرگ داشت خدای عز و جل، احترام و گرامی داشتن مسلمانان محاسن سفید است.

7- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من اكرام جلال الله عزّ وجلّ اكرام ذي الشيبة المسلم. صفحه ی 242.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از اکرام و گرامی داشتن بزرگ داشت خدای عزوجل اکرام و گرامی داشتن مسلمان محاسن سفید است.

8- قال الصادق علیه السلام: من استخف بمؤمن ذي شيبة ارسل الله اليه من يستخفّ به قبل موته. کافی جلد 2 صفحه ی 658.

امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که مومن محاسن سفید را سبک کند، خداوند متعال کسی را قبل از خودش می فرستد تا او را سبک کند.

9- قال الصادق علیه السلام: ثلاثة لا يجهل حقهم الا منافق معروف بالنفاق. ذوالشبيبة في الإسلام و حامل القرآن والامام العادل. کافی جلد 2 صفحه ی 658.

امام صادق علیه السلام فرمودند: سه کس هستند که حقشان را جزء منافق شناخته شده، ضایع نمی کند. کسی که محاسن او در راه و طریق اسلام و خدمت به آن و مسلمین سفید شده است و حاملان قرآن (حاملان حقیقی قرآن) و پیشوای عادل.



در احادیث اهل بیت علیهم السلام، برای کوتاه کردن موی سبیل ثمرات و منافع فراوان در دنیا و اجر و ثواب بسیار در آخرت ذکر شده است که مقداری ذکر شد و در این جا مختصر اشاره می کنیم. لازم به تذکر است که انجام این عمل در روز جمعه فضیلت بیشتری دارد و به انجام آن در این روز تایید افزون تری شده است. اما این بدان معنا نیست که انجام این عمل در سایر روزهای هفته دارای فضیلت و اثر نمی باشد. زیرا رعایت بهداشت و پاکیزگی و نظافت، به طور کلی مورد تاکید شرع مطهر واقع شده است و این امر مختص به زمان و مکان خاصی نمی باشد و لازم به یادآوری است در ضمن احادیثی که به کوتاه کردن موی سبیل توصیه می شود به انجام اعمال دیگری مانند ناخن گرفتن نیز توصیه شده است که آن اعمال بین زن و مرد مشترک می باشد.

10- موسی بن بکیر به امام کاظم علیه السلام گفت: بعضی از افراد می گویند کوتاه کردن سبیل و گرفتن ناخن مخصوص روز جمعه می باشد. امام کاظم علیه السلام به او فرمود: سبحان الله. هر روز که دوست داشتی این عمل را انجام بده. اگر خواستی در روز جمعه آن را انجام بده، اگر خواستی در روزهای دیگر.

قال موسی بن بکیر للصادق علیه السلام ان اصحابنا يقولون أخذ الشارب الأظفار يوم الجمعة فقال علیه السلام سبحان الله خذها ان شئت فی يوم الجمعة و ان شئت فی سائر الايام.

(من لایحضره الفقیه جلد 1 صفحه ی 74)

عن موسی بن بکیر (1) قال: قلت لابی الحسن علیه السلام ان اصحابنا يقولون (ان) (2) أخذ الشارب (3) و قلم الاظفار يوم الجمعة؟ فقال علیه السلام: سبحان الله خذها (4) ان شئت فی يوم الجمعة و ان شئت فی سائر الايام (تهذیب الاحکام جلد 3 صفحه ی 260 و مکارم الاخلاق جلد 1 صفحه ی 151)

11- قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من قلم أظفیره يوم الجمعة و أخذ من شربه و استاک و أفرغ علی رأسه من الماء کلهم یتستغفرون له و یشفعون له. جامع الاخبار صفحه ی 334.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شخصی که در روز جمعه ناخن های خود را بچیند و سبیل خود را کوتاه کند و مسواک بزند و هنگامی که می خواهد به نماز جمعه برود، غسل کند هفتاد هزار ملک چنین شخصی را مشایعت نموده و او را همراهی می نمایند و آن ملائکه برای او استغفار و طلب آمرزش می کنند و برای او در روز قیامت شفاعت می نمایند.

ص: 167

1- فی مکارم الاخلاق: بکیر

2- ما بین القوسین لم یدکر فی مکارم الاخلاق

3- فی مکارم الاخلاق، هكذا: الشارب و الأظفیر.

4- فی مکارم الاخلاق، هكذا: خذها ان شئت فی الجمعة و ان شئت فی سائر الايام.

12- عن ابن فضال عمّن ذكره عن ابى عبدالله عليه السلام قال: ذكرنا الأخذ من الشارب فقال عليه السلام نشرة و هو من السنة (1).

راوی می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام درباره کوتاه کردن سبیل سخن به میان آمد. امام صادق علیه السلام درباره آن فرمودند: این کار باعث شادابی می گردد و این عمل سنت به شمار می آید.

13- قال اميرالمومنين على عليه السلام: أخذ الشارب من النظافة و هو من السنة. تحف العقول صفحہ ی 100.

حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: کوتاه کردن سبیل نشانه نظافت و پاکیزگی است و این عمل سنت به شمار می آید.

14- عن الحسن بن ابى العلاء قال قلت: لأبى عبدالله عليه السلام ما ثواب من أخذ شاربہ و قلم أظفاره فى كل جمعة؟ قال لا يزال مطهراً الى يوم الجمعة الأخرى. مكارم اخلاق جلد 1 صفحہ ی 152

از امام صادق علیه السلام درباره شخصی که در هر روز جمعه سبیل خود را کوتاه می کند و ناخن های خود را می گیرد سوال شد. امام صادق علیه السلام درباره چنین شخصی فرمود: او هم چنان تا جمعه دیگر در پاکیزگی و طهارت به سر خواهد برد.

15- قال الصادق عليه السلام: تقليم الأظفار و الأخذ من الشارب و غسل الرأس بالخطمي ينقى الفقر و يزيد فى الرزق. كافي جلد 6 صفحہ ی 504 و مكارم الاخلاق جلد 1 صفحہ ی 151.

امام صادق علیه السلام فرمودند: گرفتن ناخن و کوتاه کردن سبیل و شستن سر با خطمی، فقر را از بین می برد و رزق و روزی را افزایش می دهد.

16- قال الامام الصادق عليه السلام: تقليم الاظفار و قصّ الشارب و غسل الرأس بالخطمي كل جمعة ينقى الفقر و يزيد فى الرزق. كافي جلد 6 صفحہ ی 491.

امام صادق علیه السلام فرمودند: گرفتن ناخن ها و شارب ها و شستن سر با گل ختمی در هر روز جمعه، فقر را از بین می برد و رزق و روزی را زیاد می کند.

17- بوكهمس به امام صادق علیه السلام گفت: چیزی را به من بیاموزید که به وسیله آن رزق و روزی من افزون گردد. امام صادق علیه السلام فرمود: در روز جمعه، موهای سبیل خود را کوتاه کن و ناخن های خود را بگیر. ثواب الاعمال صفحہ ی 42. خصال صفحہ ی 391.

ص: 168

18- قال اميرالمومنين على عليه السلام قال لنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ليأخذ أحدكم من شاربته و ينتف شعر أنفه فان ذلك في جماله . الجعفریات صفحه ی 258.

اميرالمومنين عليه السلام فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بر شما لازم است که موی سیل خود را کوتاه کنید و موی بینی خود را بگیرید و به نظافت خود پردازید، زیرا این کار بر زیبایی شما می افزاید.

19- امام صادق علیه السلام فرمودند: من قلم أظفاره و قصّ شاربته فی کل جمعة. (فی مکارم الاخلاق. فی یوم الجمعة) ثمّ قال بسم الله و علی سنّة محمّد و آل محمّد، أعطی بكلّ قلامه و جُزاة عتق رقبة من ولد اسماعیل. (خصال صفحه ی 391 مکارم الاخلاق جلد 1 صفحه 155. ، ثواب الاعمال صفحه ی 42 جامع الاخبار صفحه ی 335)

شخصی که در هر روز جمعه، ناخن های خود را بچیند و موی سیل خود را کوتاه کند و بگوید بسم الله و بالله و علی السنّة محمّد و آل محمّد، ثواب آزاد کردن از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام به او داده خواهد شد.

20- قال الامام الصادق علیه السلام: من أخذ من شاربته و قلم (من) أظفاره یوم الجمعة، ثمّ قال بسم الله علی سنّة محمّد و آل محمّد کتب الله بكلّ شعرة و کل قلامه عتق رقبة و لم یمرض مرضاً یصیبه الا مرض الموت. (کافی جلد 3 صفحه ی 217. تهذیب جلد 3 صفحه ی 11. من لایحضره الفقیه جلد 1 صفحه ی 73، کافی جلد 6 صفحه ی 491، تهذیب الاحکام جلد 3 صفحه ی 260، مکارم الاخلاق جلد 1 صفحه ی 153)

21- قال امام صادق علیه السلام: من أخذ شاربته و قلم (من) أظفاره و غسل رأسه بالخطمی یوم الجمعة کان کمن أعتق نسمة (کافی جلد 3 صفحه ی 418، کافی جلد 6 صفحه ی 504، تهذیب الاحکام جلد 3 صفحه ی 259، مکارم الاخلاق جلد 1 صفحه ی 143)

امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی که سیل خود را کوتاه کند و ناخن های خود را بچیند و سر خود را در روز جمعه با ختمی بشوید، مانند شخصی است که بنده ای را آزاد کرده باشد.

22- قال اميرالمومنين عليه السلام: قال لنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليأخذ أحدكم من شاربته و ينتف شعر أنفه فان ذلك يزيد في جماله (الجعفریات صفحه ی 258)

اميرالمومنين عليه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از موهای بینی خود را برطرف سازید. زیرا این کار، زیبایی شما را افزون تر می سازد.

23- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليأخذكم من شاربته والشعر الذي في أنفه وليتعاهد نفسه فان ذلك يزيد في جماله (قرب الاسناد صفحه 67)

رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: از موی سبیل خود بکاهید و موی بینی خود را برطرف سازید و به نظافت شخصی خود پردازید.

24- قال الصادق عليه السلام: أخذ الشعر من الأنف يحسن الوجه (کافی جلد 6 صفحه 488) من لا يحضره الفقيه جلد 1 صفحه 17 ، مکارم الاخلاق جلد 1 صفحه 139، عوالی اللالی جلد 4 صفحه 14.

امام صادق علیه السلام فرمودند: برطرف کردن موی بینی، صورت شخص را زیبا می سازد.

25- قال اميرالمومنين عليه السلام: ان الله جميل. يحب الجمال (کافی جلد 6 صفحه 438، خصال صفحه 612، دعائم الاسلام جلد 1 صفحه 155، مکارم الاخلاق جلد 1 صفحه 231)

حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود: به درستی که خداوند متعال زیباست و زیبایی را دوست دارد.

26- قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لرجل: احلق، فأنه يزيد في جمالك (من لا يحضره الفقيه جلد 1 صفحه 71، مکارم الاخلاق جلد 1 صفحه 137)

رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به مردی فرمود: موی سر خود را کوتاه کن، زیرا این کار بر زیبایی تو می افزاید.

27- قال امام صادق عليه السلام: حلق الرأس في غير حجّ و (لا) عمرة مثله لاعدائكم و جمل لكم. (من لا يحضره الفقيه جلد 1 صفحه 71 و جلد 2 صفحه 309، مکارم الاخلاق صفحه 137)

امام صادق علیه السلام فرمودند: تراشیدن سر در غیر موسم حجّ و عمره، برای دشمنان شما مثله و برای شما جمال است.

27- سئل الامام الصادق عليه السلام عن حلق الرأس فقال عليه السلام حسن (مکارم الاخلاق جلد 1 صفحه 167)

امام صادق علیه السلام فرمودند درباره پرسش مردی که در مورد کوتاه کردن موی سر پرسش کرد، این-کار نیکو می باشد.

29- عن زرارة قال قلت لابي جعفر عليه السلام: الرجل يقلّم أظفاره و يجزّ شاربته و يأخذ من شعر لحيته و رأسه هل يتقض ذلك وضوئه؟ فقال عليه السلام يا زرارة كل هذا سنّة والوضوء فريضة و ليس شيء

من السنة ينقض الفريضة و ان ذلك ليزيده تطهيرا. (تهذيب الاحكام جلد 1 صفحه 368، من لايحضره الفقيه جلد 1 صفحه 38)

مردی درباره کوتاه کردن موی سر از امام باقر علیه السلام پرسش نمود. امام باقر علیه السلام فرمودند: این-کار بر نظافت و پاکیزگی شخصی می افزاید.

30- روی ان فی حلق الرأس عشر خصال محمودة يحسن الطلعة و يمحو الكسفة و ينقى البشرة و يجلو الحدفة و يغلط القصرة و يشد الكدنة و يخرج من حد النسائية الى حد الرجولية و هو أحد القروض المؤكدة (مستدرک الوسائل جلد 1 صفحه 400)

در نقلی آمده است: کوتاه کردن موی سر برای مردان شامل فوائد پسندیده بسیاری می باشد. از جمله آن ها، پیشانی را فراخ نشان می نماید و صورت را بشاش می کند و بینایی را افزایش می دهد و جلوه ی رخ را نمایان می کند و چهره ی مرد را به چهره ی زنانه متمایز می سازد و این کار مورد سفارش قرار گرفته است، زیرا موی بلند سر، نشانی از جنسیت یک زن و جلوه ای از زیبایی او به شمار می آید.

31- عن زيد عن أبي الحسن عليه السلام قال: اذا أخذت من شعر رأسك فابدا بالتأصية و مقدم رأسك والصدغين من القفا فكذلك السنة و قل بسم الله و على ملة ابراهيم و سنة محمد و آل محمد حنيفاً مسلماً و ما أنا من المشركين، اللهم أعطني بكل شعرة و ظفرة في الدنيا نورا يوم القيامة (اصول السنة عشر صفحه 207، كتاب زيدالنرسی عليه الرحمة، تحقيق و نشر مؤسسه دارالحديث، شيخ محمد محمدی الرازی)

32- جاء الرجل الى النبي صلى الله عليه و آله و سلم فنظر الى الشيب في لحيته فقال النبي من شاب شيبه في الاسلام، كانت له نوراً يوم القيامة.

روزی شخصی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرف یاب شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به موهای سفید محاسن او نگاه کرد و فرمود: نور است.

قال فخصب الرجل بالحناء ثم جاء النبي صلى الله عليه و آله و سلم فلما رأى الخضب، قال نور و اسلام فخصب الرجل بالسواد. فقال النبي صلى الله عليه و آله و سلم نور و اسلام و إيمان و محبة الى نساءكم و رهبة في قلوب عدوكم.

سپس فرمود هرکس در اسلام یک تار موی خود را سفید کند، در روز رستاخیز برایش نور خواهد بود.

روز دیگر آن مرد با موهای خضاب شده نزد آن حضرت شرف یاب شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را دید و فرمود نور و اسلام است. روز دیگر آن مرد با موهای خضاب شده و رنگ سیاه نزد

آن حضرت آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نور اسلام، ایمان، محبت به همسران و ترس در دل دشمنان است.

33- امام باقر علیه السلام فرمود: عده ای نزد امام سجّاد علیه السلام آمدند و دیدند که حضرتش با رنگ سیاه خضاب نموده است. سپس در این خصوص از ایشان سوال کردند. حضرت علیه السلام دستی به سوی محاسن خود زد و فرمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از جنگ ها دستور این فرمود که سپاهیان با رنگ سیاه خضاب کنند تا به وسیله آن بر شرک ورزان نیرو یابند.

34- امام کاظم علیه السلام فرمود: در خضاب سه ویژگی است: در جنگ هیبت آور است، موجب محبت به زنان می شود و نیروی جنسی را افزایش می دهد.

35- امام باقر علیه السلام، موهای خود را با حنای خالص رنگ کرده بود. راوی می گوید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هزینه ی یک درهم برای خضاب برتر از هزینه یک درهم در راه خداوند است. به راستی که در خضاب چهارده ویژگی است:

1- باد گوش ها را دور می کند.

2- پرده را از چشم دور می نماید.

3- خیشوم بینی را نرم و روان می کند.

4- دهان را خوشبو می کند.

5- لثه را محکم می نماید.

6- غیثان و (بی هوشی به خاطر غلبه ی زردآب را از بین می برد)

7- وسوسه ی شیطان را اندک می کند.

8- فرشتگان به آن شاد می شوند.

9- مومن به آن بشارت می گیرد.

10- کافر را به خشم می آورد.

11- خضاب زینت است.

12- موجب برادت در قبر است.

13- دو فرشته نکیر و منکر از آن شرم و حیا می کنند.

14- یک نوع پاکی است.

36- هشام بن حکم گوید، امام صادق علیه السلام فرمودند: رنگ حنا چهره ی انسان را شاداب می کند، اما بر سفیدی مو می افزاید.

37- یکی از غلامان امام سجّاد علیه السلام گوید، از امام سجّاد علیه السلام شنیدم که می فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: با حنا خضاب کنید، زیرا چشم را جلا می دهد، موی سر را می رویاند، بوی دهان را خوشبو می سازد و به همسر آرامش می دهد (1).

38- سفیان بن سمط گوید، امام صادق علیه السلام به من فرمودند: لباس پاکیزه، دشمن را خوار کند، روغن مالیدن فقر و تنگ دستی را می برد و شانه کردن، بیماری و با را می برد. گوید گفتم: و با چیست؟ فرمود: تب است و شانه کردن محاسن، دندان ها را محکم می سازد (2).

39- پدر عمّار نوفلی گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمود: شانه کردن، و با را از بین می برد.

امام صادق علیه السلام، شانه ای در سجاده ی خود داشت که هنگامی که از نماز فارغ می شد با آن شانه می کرد.

در روایت دیگر از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شانه کردن فراوان موی سر، بیماری و با را از بین می برد، رزق و روزی می آورد و به نیروی جنسی می افزاید.

40- عبدالله بن مُغیره گوید، از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: چه گونه زینتی است که خداوند متعال می فرماید: خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ؟ (سوره اعراف آیه 31) به هر مسجدی که وارد شوید، آرایش خود را حفظ کنید.

فرمود: از جمله آن، شانه کردن موی سر و صورت است که انسان را آراسته می کند.

41- راوی گوید، امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: هرگاه موی سر و محاسن را شانه زدی، شانه را روی سینه ات بکش. زیرا این کار اندوه و بیماری و با را از بین می برد.

ص: 173

1- کافی، جلد 6، صفحه ی 483.

2- کافی، جلد 6، صفحه ی 488

42- امام کاظم علیه السلام فرمودند: بسیار شانه کردن، بلغم را کاهش می دهد و بلغم (ماده سفید و لزج که غالباً در هنگام بیماری از داخل بدن و دستگاه گوارش مترشح و به خارج دفع می شود. در اصطلاح پزشکان قدیم، یکی از اخلاط چهارگانه بدن در فارسی بلجم هم گفته شده است)

43- اسماعیل بن جابر گوید، امام صادق علیه السلام فرمودند: هرکس هفتاد بار محاسن خود را شانه بزند و هر مرتبه را شمارش کند، شیطان تا چهل روز به او نزدیک نخواهد شد (1).

44- عبدالرحمان قصیر گوید، امام باقر علیه السلام فرمود: هرکس در هر جمعه ناخن ها و سبیلش را بگیرد و در آن هنگام بگوید: بسم الله و بالله و علی سنّة محمد، در ازای هر ناخن و موی چیده شده ای که بر زمین می افتد، برای او آزادی برده ای می نویسد و به هیچ بیماری جز بیماری مرگ گرفتار نخواهد شد.

45- محمد بن طلحه گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند گرفتن ناخن ها، چیدن سبیل و شستن سر با گیاه خطمی در هر جمعه، فقر را دور می کند و رزق را می افزاید.

46- عقبه گوید، روزی نزد عبدالله ابن حسن رفتم و گفتم دعایی درباره روزی به من بیاموز. گفت بگو اللهم تَوَلَّ امری ولا تُوَلَّ امری غیری. خدایا خود، امر را بر عهده گیر و امر (امور) مرا به غیر خودت وامگذار.

من آن را خدمت حضرت امام صادق علیه السلام بازگو کردم. فرمود: آیا تو را به عملی راهنمایی نکنم که در طلب روزی از آن دعا مفیدتر است؟ در هر جمعه ناخن ها و سبیل را کوتاه کن. گرچه به ساییدن آن باشد (2).

47- ابوکهمس گوید، امام صادق علیه السلام درباره گفتار خداوند که می فرماید اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ كِفَاتًا. سوره مرسلات آیه ی 25. اَحْيَاءُ و امواتاً آیه ی 26.

آیا زمین را مرکز اجتماع انسان ها قرار ندادیم؟ هم در حال زندگی و هم پس از مرگشان؟ حضرت فرمودند: منظور، دفن کردن موی ناخن است (3).

48- سلیم فزّاء گوید: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: نوره پاک کننده است.

عبدالرحمان بن ابی عبدالله می گوید به حمام رفتم. امام صادق علیه السلام فرمود: بیا، نوره بکش. گفتم چند روز پیش نور کشیدم. فرمود: نور بکش که بدن را پاک می کند.

ص: 174

1- کافی، جلد 6، صفحه ی 485-489 و مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 212.

2- کافی، جلد 6، صفحه ی 492-490.

3- کافی، جلد 6، صفحه ی 493.



امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: دوست دارم مومن هر پانزده روز یک بار نور بگشود.

حسین بن احمد بن منقری می گوید، امام صادق علیه السلام فرمود: سنت در نورکشیدن در هر پانزده روز یک بار است، پس اگر بیست روز از تو بگذرد و پولی نداری، برعهده خداوند (با توکل به خداوند و ضمانت او) قرض کن و نور بکش (1).

49- منصور بن بُزرج گوید، امام کاظم علیه السلام فرمودند: شستن سر با سدر به طور حتم روزی می-آورد (2).

50- رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرکه به خدا و جهان آخرت ایمان دارد، ستردن (تراشیدن، پاک کردن، زدودن، محو کردن) موی عانه را (عانه: رست گاه موی در زیر ناف، زهار، عانات: جمع. استخوان شرم گاه که جلوی استخوان لگن را می سازد) بیش از چهل روز رها نکند و زنی که به خدا و جهان آخرت ایمان دارد، نباستی بیش از بیست روز آن را ترک کند (3).

در روایتی آمده امام صادق علیه السلام فرمودند: هرکه به خدا و جهان آخرت ایمان دارد، نباید ستردن موی عانه را بیش از یک هفته و نور کشیدن را بیش از یک ماه ترک کند. هرکه بیشتر از آن ترک کند، نماز کاملی نخواهد داشت (4).

51- امام صادق علیه السلام فرمودند: خدای متعال به ابراهیم علیه السلام فرمودند خود را تمیز کن. ابراهیم علیه السلام، موهای زهار خود را بسترد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند، موهای شکم را چه زن و چه مرد بتراشید. (5)

52- حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: خود را پاکیزه کن، او شارب خود را کوتاه کرد. باز به او فرمود: پاکیزه شو، او موی زیر بغل را بسترد. باز به او فرمود: پاکیزه شو. ناخن های خود را گرفت، پس او ختنه کرد (6)، باز به او فرمود: پاکیزه شو، موی عورت خود را بسترد.

ص: 175

1- کافی، جلد 6، صفحه ی 505-507.

2- کافی، جلد 6، صفحه ی 504.

3- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 178، چاپ شریعت.

4- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 178.

5- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 178.

6- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 182.

53- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ کس موی زیر بغل خود را بلند نگذارد، چرا که شیطان آن را پناه گاه خود قرار می دهد و در آن جا پناه می گیرد و مانعی ندارد که حنیف، نوره بکشد، چرا که نوره به پاکیزگی می افزاید (1).

54- امام صادق علیه السلام فرمودند: سر خود را با برگ سدر بشوید، چرا که سدر را هر فرشته مقرب و پیامبر مرسل فرستاده شده، نیکو و مقدس داشته است و هر که سر خود را با برگ سدر بشوید، خداوند تا هفتاد روز و سوسه شیطان را از او دور می گرداند و هر که هفتاد روز و سوسه شیطان از او دور شد، خداوند را عصیان نمی کند و هر که خدا را عصیان نکرد، وارد بهشت می شود (2).

### 55- گرفتن موی شارب تا این حد:

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله من السُّنَّةِ أَنْ تَأْخُذَ مِنَ الشَّارِبِ حَتَّى يَبْلُغَ الْإِطَارَ (3).

در کافی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود گرفتن از موهای شارب به طوری که لب آشکار شود از سنت است.

لفظ إطار: أطر، الإطار، چارچوب، قاب، از باب طار، يَطِيرُ، پرنده طار الشَّعْرُ، مو بلند شد، طار إلى كذا، به سوی چیزی شتافتن و سرعت گرفتن، احاطه کردن چیزی، گرداگرد چیزی، لب زیرین، کناره لب.

### 56- چیدن و تراشیدن موی سر.

عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ثَلَاثٌ مَنْ عَرَفَهُنَّ لَمْ يَدْعُهُنَّ جَزُ الشَّعْرِ وَ تَشْمِيرُ الْيَثَابِ وَ نِكَاحُ الْأَمَاءِ (4).

معمر بن خلاد گوید: امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند: سه چیزند که هرکسی آنان را بشناسد، رها نمی کند: چیدن موی، کوتاه نمودن لباس و آمیزش و آمیختن با کنیزان (کنیز که الحال موضوعیت ندارد، بلکه باید گفت نکاح و ازدواج کردن و معاشرت با عیال)

در کتاب من لایحضره الفقیه آمده: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مردی فرمود: اِحْلِقْ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي جَمَالِكَ. سرت را بتراش که به زیبایی تو می افزاید.

ص: 176

1- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 180

2- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 184

3- کافی، جلد 6، صفحه ی 487

4- کافی، جلد 6، صفحه ی 484

امام صادق علیه السلام فرمودند: اصلاح و تراشیدن موی سر برای شما در غیر از حج و عمره برای دشمنانتان مُثَلّه و موجب زیبایی شما است. آن گاه حضرت فرمود: آنان بسان تیری که از کمان بجهد، از دین بیرون خواهند رفت (منظور خوارجند). با این نشانه که آنان سر را می تراشیدند و روغن مالی را ترک می نمایند. البته علت از دین بیرون رفتن این ها برای این مسائل استحبابی نیست و نبوده، چه بسیاری از مردم که امور استحبابی را انجام نمی دهند، گناهی هم ندارند. بلکه علت این خروج از دین که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است، این بوده که بر علیه امام زمانشان علی امیرالمومنین علیه السلام بر علیه آن بزرگوار قیام کردند که حضرت از جانب خداوند، مامور به جنگ با سه گروه بود: قاسطین (معاویه و لشکر)، ناکتین و عهدشکنان (طلحه و زبیر و اطرافیان و راس آن ها عایشه که جنگ جمل را راه انداخت) و با خوارج نهروان که جریانش مفصل است در تاریخ و این گروه مرتدند و نجسند با گروه عُلاة و بهائیه.

در کتاب (نوادر الحکمة) آمده است که امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل می کند که امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند سر کودکان را به صورت قَرَع (1) که بخشی از سر کودک را می چینند، نتراشند.

در کتاب تهذیب الاحکام آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: کودکی را خَدَمَت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند تا برایش دعا کند. موهای دور سرش را به صورت ناقص تراشیده بودند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دعا کردن خودداری فرمود. بعد دستور داد سرش را به صورت کامل بتراشند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمودند که موهای شکم نیز تراشیده شود.

نوفلی گوید: قَرَع یعنی بخشی از موها را بتراشند و بخشی را رها کنند.

امام باقر علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام حسن و امام حسین علیه السلام را ختنه کرد و در هفتمین روز تولّدشان، سرشان را تراشید و هم وزن آن ها نقره صدقه داد و برای ایشان گوسفند عقیقه کرد و به قافله از بخش های خوب آن هدیه فرمود.

در روایتی آمده هرگاه کسی خواست سر خود را بتراشد، از پیشانی آغاز کند و بگوید بسم الله و بالله و علی مِلَّة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللّهُمَّ اعْطِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُوراً يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

به نام خدا و به سوی خدا و بر آیین پیامبر خدا الله صلی الله علیه و آله و سلم. خداوند هر موضوعی در قیامت نوری به من عطا بفرما و پس از تمام شدن موی سر بگوید: اللّهُمَّ زَيِّنِي بِالتَّقْوَى وَ جَنِّبِي الرَّدَى.

خداوندا مرا به تقوا زینت بخش و از پستی بازدار (2).

ص: 177

1- پاره های ریز و پراکنده ابر، قزعه، یک پاره ابر پراکنده، القزعه و القزيعه، کاکل و یک دسته مو که وسط سر بچه می گذارند.

2- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 176

محمد بن مسلم می گوید: امام باقر علیه السلام را دیدم که سلمانی و پیرایش گر آن حضرت را اصلاح می کند. حضرت فرمود: ریش را به صورت گرد اصلاح نمایید.

امام صادق علیه السلام می فرماید: ریش خود را با دست بگیر و فزونی آن را بچین.

در کتاب محاسن آمده است از علی بن جعفر نقل کرده است که گوید از برادر بزرگوارم امام کاظم علیه-السلام پرسیدم مرد از چه بخشی از ریش خود را می تواند اصلاح کند؟ فرمود: دوگونه صورت را می-تواند اصلاح کند، ولی جلوی چانه را اصلاح ننمایید.

حسن زیات گوید: امام باقر علیه السلام را دیدم که ریش مبارک خود را کم پشت اصلاح کرده بود.

سَدیر گوید: امام باقر علیه السلام را دیدم که مردی گونه هایش را کوتاه می کرد و موی جلوی چانه را نگاه می داشت. امام صادق علیه السلام فرمود: هر که بیشتر از یک قبضه به ریش خود بیفزاید در آتش است. (تجاوز از سنت است. گذشت که کراهت دارد این عمل چون ممکن است یک سری محذوری و مشکلاتی کسب کند یا نتواند خوب نظافت کند و شانه نمایند و شست و شوی دهد مانند سبیل بلند که میکروب می گیرد، از حالت عادی و زینت اصلی اسلام خارج می شود)

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: از نیک بختی مرد، کوتاه بودن ریش اوست و فرمودند: خرد مرد با سه چیز سنجیده می شود: درازای ریش، نقش انگشتر، کُنیه او. محمد گوید امام باقر علیه السلام را دیدم که سلمانی و پیرایش گر، ریش و محاسن شریفش را اصلاح می کرد. حضرتش فرمود: آن را به صورت گرد اصلاح کند (1).

#### 57- چهار نفر مافوق عرش ملعونند: عن النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

اربعة لعنهم الله من فوق عرشه فَأَمَّنت عليه ملائكة الذي يحصر نفسه فلا يتزوج ولا يتسرى لئلا يولد له والرجل يتشبه بالنساء وقد خلق الله ذكراً والملائكته تشبه بالرجال وقد خلقها الله أنثى ومُضَلَّل الناس يريد الذي يهزأ بهم، يقول للمسلم هلم أعطيك فاذا جاء يقول ليس معي شيء ويقول للمكفوف، اتق الدابة وليس بين يديه شيء والرجل سيال عن دارالقوم فيضلله (2).

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که چهار کس را خداوند متعال از بالای عرش لعنت کند و ملائکه آمین گویند:

1- مردی که از ترس بچه دار شدن، زن نگیرد و کنیز بخرد.

ص: 178

1- مکارم الاخلاق، جلد 1، صفحه ی 206

2- مواظب العددیة، صفحه 335، نسخه دیگر، صفحه ی 213

2- مردی که خود را شبیه زنان کند با این که خداوند قادر او را مرد آفریده است.

3- زنی که خود را شبیه مردان نماید با این که خداوند قادر او را زن خلق کرده است (1).

4- کسی که مردم را مسخره کند. مثلاً به مسلمانی بگوید بیا چیزی به تو بدهم. وقتی که آمد بگوید (بیخشید) چیزی ندارم و به کور بگوید مواظب باش تنه نخوری و در صورتی که حیوانی در راه نیست یا کسی خانه و منزلی را سراغ می‌گیرد و او عوضی نشان دهد تا او را گمراه کند از مقصدش.

### 58- این هم نشانه جهل است.

قیل للإمام المجتبی علیه السلام ما العمی؟ قال علیه السلام العبث باللحیة و كثرة التنخح عند المنطق (بحار جلد 73 صفحه ی 109، الباب 351 الحدیث 1)

قیل للإمام المجتبی علیه السلام ما العمی؟ قال علیه السلام: العبث باللحیة و كثرة البزق عند المخاطبة (كشف الغمة جلد 2 صفحه ی 389)

امام صادق علیه السلام به مردی فرمود: با ریش خود بازی نکن، زیرا این کار چهره و صورت تو را زشت می‌کند.

مردی به امام مجتبی علیه السلام گفت: نشانه جهل و ناتوانی چیست؟ امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند: بازی کردن با ریش و پرت کردن آب دهان در هنگام سخن گفتن با دیگری.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دیدند که در اثناء نماز با ریش خود بازی می‌کرد. در این هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر قلب این مرد خشوع داشت، اندام و جوارح او نیز خشوع پیدا می‌کرد. ارشاد القلوب جلد 1 صفحه ی 226 باب 33.

جعفریات صفحه ی 64 کتاب الصلاة، مجمع البیان جلد 7 صفحه ی 157، دعائم الاسلام جلد 1 صفحه ی 174، عوالی اللالی جلد 2 صفحه ی 23، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی جلد 11 صفحه ی 195.

مردی به امام صادق علیه السلام گفت: چه چیزهایی از ارزش نماز می‌کاهد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: بازی کردن مرد با ریش خود از جمله آن چیزها می‌باشد. (تهذیب الاحکام جلد 2 صفحه ی 408 باب 17، وسایل الشیعه جلد 2 صفحه ی 262 باب 2)

ص: 179

1- که این هم با کمال تأسف در جامعه فراوان هستند. خصوصاً در ایران که کشور شیعه است، گرچه عدّه ای هم سنّی نشین دارد. سابقاً گذشت که زنانی که خود را شبیه مردان کنند، ملعونند و برعکس.

امام باقر علیه السلام به زراره فرمود: هنگامی که به نماز ایستادی و مشغول آن شدی بر تو لازم است که توجه خود را به نماز معطوف داری و در اثناء نماز با دست و سر و ریش خود بازی نکن؛ زیرا این امور موجب نقصان در کمال نماز است و از نماز توبه مقداری که در آن حضور قلب و اشترا داری، قبول می گردد (1). (کافی جلد 3 صفحه ی 299)

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که به نماز ایستادی و مشغول آن شدی، باریش و سر خود بازی نکن. (کافی جلد 3 صفحه ی 301)

حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود: سزاوار نیست که در اثناء نماز، مردی با ریش خود بازی کند و کاری که او را از توجه به نماز باز می دارد، انجام دهد. (من لایحضره الفقیه جلد 1 صفحه ی 198 باب وصف الصلاة)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردان را نهی فرمود از این که در اثناء نماز با ریش خود بازی کنند. پس از نهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مردی در نماز با ریش خود بازی کرد. در این-هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را مورد نفرین قرار داد و در اثر این نفرین آن مقدار از موهای ریشی که با آن ها بازی کرده بود، ریخت. (الفقه منسوب الی الامام الرضا علیه السلام صفحه ی 199 باب 7 المناقب جلد یک صفحه ی 115)

#### 59-جویدن موی ریش.

در حدیث آمده است که انجام چند چیز موجب غم و اندوه می گردد از جمله آنان: جویدن موی ریش با دندان می باشد. غم و هم خوردن، راه رفتن بین گوسفندان، در حال ایستاده پوشیدن شلوار، چیدن موی ریش با دندان، روی پوست تخم مرغ راه رفتن، بازی با بیضتین، با دست راست استنجا کردن، نشستن بر آستانه در، خوردن و آشامیدن با دست چپ، کشیدن و مسح صورت با اذیال و دامن، در بین قبرستان راه رفتن، خندیدن بین قبرستان ها (2).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ثلاثة من الوسواس: أكل الطین و تقليم الأظفار بالأسنان و اكل اللّحیة (خصال صفحه ی 126، من لایحضره الفقیه جلد 4 صفحه ی 269، مکارم الاخلاق جلد 2 صفحه ی 334).

سه چیز نشانه وسواس است: خوردن گل، جویدن ناخن، جویدن موی ریش.

ص: 180

1- که جبران این عمل، با خواندن نمازهای نافله است.

2- بحار الانوار، جلد 73، صفحه ی 321.

قال الامام الكاظم عليه السلام: أربعة من الوسواس: أكل الطين و فث الطين و تغليم الأظفار بالأسنان و اكل اللحية (خصال صفحہ ی 221)

امام کاظم علیہ السلام فرمودند: چهار چیز از وسواس است، گل خوردن، پراکندن خاک با دستان، فث به-معنای پراکنده و گرفتن ناخن ها با دندان و خوردن و جویدن ریش.

## رفع تهمت در این مورد:

### اشاره

در روایات فلسفه و تصوّف مذمت شده اند.

مرحوم سیّد محمد کاظم یزدی چنین بیان می کند: لا اشکال فی نجاسة الغلات والخوارج والتواصب و اما المجسّمة و المجبرة والقائلین بالوحدة الوجود من الصوّفیة اذ التزموا باحكام الاسلام فالاقوی عدم نجاستهم الا مع العلم بالتزامهم بلوازم مذاهبهم من المفاسد.

یعنی هیچ اشکالی نیست در نجاست غلات و ایشان جماعتی اند که العیاذ باللہ قائل به خدایی حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام هستند و خوارج یعنی کسانی که متدین هستند به بغض و دشمنی آن حضرت علیه السلام و نواصب می باشند و ایشان دشمنان اهل بیت علیهم السلام می باشند. پس این سه فرقه بی اشکال نجسند و اما نجاست مجسّمه یعنی کسی که العیاذ باللہ، خدا را جسم می داند و مجبره یعنی کسانی که معتقدند به این که مردم در افعال خود مجبورند و قائلین به وحدت وجود است از طوائف صوفیه که ملتزم به احکام اسلام باشند. پس محل اشکال است. چون محتمل است که ملتفت و معتقد به لوازم و مفاسد این اعتقادات نباشند و الا این سه فرقه نیز کافر و نجس می باشند. سایر فرق که شیعه اثناعشری نیستند مثل واقفیه و فطحیه و کسانی که شش امام یا کمتر یا بیشتر قائلند، پاک می باشند. مگر این که به امامت ایشان قائل نباشند، اظهار عداوت یا سب کنند که در این صورت داخل در نواصبند و نجس می باشند (1).

در مورد صوفیه و وحدت وجودی ها می گوید: اگر آگاه شدیم که آنان پایبند ایده های فاسد خودند، نجس می-باشند و الا نه.

ایده ی فاسد صوفی ها چیست؟ شرکت داشتن همه چیز در وجود و هستی با خداوند متعال و ظهور ذات مقدس او به صورت مخلوقات، چه شریف و چه پست.

العیاذ باللہ و این نیست جز معنای شرک که مقصود شریعت از آن، شریک قراردادن هر چه را با ذات خداوندی در هر امر و به هر نسبت می باشد و این حکم نیز نیامده است مگر پیرو حکم خود خداوند متعال که می فرماید: یا ایّها الذین آمنوا إنّما المشرکون نجس (2). ای مومنون، مشرکون نجسند.

ص: 181

1- عروة الوثقی، احکام نجاسات، صفحه ی 54، جلد 1، مسئله 2.

2- سوره توبه، آیه 28

و اما از دیدگاه روایات در مورد مذمت تصوف و گروه دیگر روایات بسیاری از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرحوم مقدّس و محقق اردبیلی (شیخ احمد علیه الرحمة) در کتاب حَدیقة الشّیعه که بخشی از آن کتاب در ردّ صوفیان با تمام اقسام آن ها است روایتی را از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آورده است که آن حضرت به ابوهاشم خطاب کرده فرمود:

یا اباهاشم، سیاتی زمان و جوههم ضاحکه مستبشرة و قلوبهم مُظلمة منکدرة السُنّة فیهم بدعة و البدعة فیهم سنّة المومن بینهم محقّر و الفاسق بینهم موفر امراؤهم جاهلون جائرون و علمائهم فی ابواب الظلمة سائرون اغنیائهم یسرقون زاد الفقراء و اصاغرهم یتقدّمون علی الکبراء و کلّ جاهل عندهم خیر و کلّ محیل عندهم فقیر لا یتمیّزون بین المخلص والمرتاب و لا یعرفون الضان من الذناب علماؤهم شرار خلق الله علی وجه الارض لأنّهم یمیلون الی الفلسفة و التصوّف و ایم الله أنّهم من اهل العدول و التحرف یمالغون فی حبّ مخالفینا و یضلّون شیعتنا و موالینا فان نالوا منصباً لم عن الرشاء و ان خذ لو عبدوا الله علی الریاء ألا أنّهم قطاع طریق المومنین والدعاة الی نحلة الملحدين فمن أدركهم فلیحذرهم ولیصن دنیه و ایمانه. ثم قال: یا اباهاشم هذا ما حدّثنی ابی عن ابائه عن جعفر بن محمد علیهم السلام و هو من اسرارنا فاکتمه الا عن أهله (1).

یعنی ای ابوهاشم، زود باشد که زمانی بیاید به مردمان که صورتشان خندان و شکفته باشد و دل های ایشان سیاه و تیره باشد. سنت در میان ایشان بدعت باشد و بدعت در میان ایشان سنت باشد. مومن در میان ایشان خوار و بی مقدار باشد و فاسق در میان ایشان، عزیز و صاحب اعتبار باشد. امیران ایشان نادان و ستمکار باشند و علمای ایشان (2) بر درهای ظالمان سیرکنندگان باشند. توان گران ایشان، توشه فقرا را سرقت کنند و بدزدند. خُردان و کوچکان ایشان بر بزرگان، مقدم باشند. هر نادانی نزد ایشان، مرد آگاهی باشد و هر بدسگال و حيله گری نزد ایشان، فقیر و درویش باشد. تمیز نکنند اهل آن زمان میان مرد با اعتقاد پاک دین و میان شکاک فاسد بد اعتقاد و شناسند میش را از گرگان خون خوار یعنی درویش و فقیر را از سیبای و درّنده ضرردهنده مردم را آزار دهند. علمای ایشان، بدترین خلقتند در نزد خداوند بر روی زمین؛ زیرا که ایشان میل کنند به فلسفه و تصوف و به خدا قسم که ایشان از حق برگشته اند و میل به باطل کرده اند و مبالغه نمایند در دوستی مخالفان ما و گمراه کنندگان شیعیان و دوستان ما را. پس اگر منصبی یابند از رشوه ها سیر نشوند و اگر فرو گذاشته شوند، یعنی اگر منصبی به ایشان نرسد و داده نشود به ریا خدا را عبادت کنند. بدان و آگاه باش ای ابوهاشم، ایشان راه زنان مومنان باشند. (عقایدشان را منحرف و به طرف خود سوق دهند) دعوت کنندگان باشند به کیش ملحدان و بی دینان، پس هرکس دریابد ایشان را، می باید که از ایشان حذر کند و نگاه دارد و صیانت نماید دین و ایمان خود را.

ص: 182

1- حَدیقة الشّیعه، صفحه ی 597، چاپ خانه پایا، صحافی محمدی، تاریخ چاپ: 1377

2- علمای غیر حقیقی و غیر ربانی و دنیاپرست و هواپرست و پست پرست و ریاست پرست باشند.



بعد از آن امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: ای ابوهاشم، این چیزی است که حدیث و روایت کرده-است از برای من پدر من و پدر من که از آبانش از جعفر بن علیه السلام و این از سیره ی ما است. پس پنهان دار آن را مگر از اهلس.

این روایت را مرحوم محقق اردبیلی رحمة الله علیه از مرحوم سید مرتضی ایشان هم روایت کرده از مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامهما و ایشان هم روایت کرده او را از احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن الولید و از پدرش محمد بن الحسن و از سعید بن (سعد خ ل) عبدالله و او از عبدالجبار و او هم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام.

2- یک صوفی در خراسان بر امام رضا علیه السلام وارد شد و اعتراضش به آن حضرت و سخنانش این بود که مردم به کسی نیاز دارند که غذای خوب نخورد و لباس درشت بپوشد و سوار الاغ شود و به دیدار بیماران برود و آن حضرت پاسخ دادند که حضرت موسی علیه السلام پیامبر بود؛ ولی لباس های زیبا و آراسته با طلا می پوشید، بر تخت فرعون تکیه می زد و فرمان روایی می کرد. امام باید عادل و دادگر باشد. وقتی سخن می گوید، راست بگوید. آن گاه که حکومت می کند، عدالت بورزد، به وعده خود وفا کند. خداوند خوراک و پوشاک را حرام نفرموده است. سپس این آیه را قرائت کرد: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ** (سوره ی اعراف آیه 32)

ای پیامبر! بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و (نیز) روزی های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده، بگو این نعمت ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند و روز قیامت نیز خاص آنان می باشد. این گونه آیات (خود) را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کنیم (1).

3- فی وصیه النبی صلی الله علیه و آله و سلم لأبی ذرّ رضی الله عنه قال: یا اباذر یكون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصّوف فی صیفهم وشتائهم یرون أنّ لهم الفضل بذلک علی غیرهم اولئک تلعنهم ملائکة السّماوات و الارض (2).

در وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمود: ای ابوذر در آخرالزمان مردمی می آیند که در زمستان و تابستان جامه پشمین می پوشند و می پندارند با این کار بر دیگران برتری می یابند. آنان را از فرشتگان آسمان و زمین لعنت کنند.

4- کراچکی (در کنزالکراچکی) کلامی آورده است که چکیده اش چنین است: من روزی ناچار شدم با گروهی از صوفیان هم نشین شوم. وقتی مجلس گرم شد به شیوه ی خود به خواندن سرود و رقص پرداختند و من در یک سو گوشه نشستم. مردی فاضل و دین دار هم به من پیوست و ما به نکوهش صوفیان و

ص: 183

1- سفینه البحار، جلد 3، صفحه ی 143

2- سفینه البحار، جلد 3، صفحه 143- بحار، ح 77، صفحه 91

رفتارهایشان پرداختیم و آن مرد فساد اغراض تاویلی شان و زشتی کارهایشان را تخطئه کرد. ما پیوسته در این سخن بودیم که یکی از خوانندگانشان این اشعار را بر زبان جاری کرد:

و ما أمُّ مکحول المدامع ترعی \*\*\* تری الإنس وحشاً و هی تأنس بالوحش

(امُّ مکحول به چرا مشغول نبود بلکه چون انسان را وحشی یافت با حیوانات وحشی انس گرفته بود) تا آخر ابیات. آن مرد با شنیدن این سرود از جا پرید و شتابان به برجستن، رقصیدن، گرییدن و زدن سیلی به خود پرداخت و بیش از همه صوفیان، رفتاری از خود نشان می داد که پیش از آن (آنان) برایش تخطئه می کرد و به نادانی نسبت می داد. او تکرار شعری را درخواست می کرد که بازگویی اش شایسته و شیوه ی صوفیان نیز نبود تا با آن به طرف بیایند.

فظافت بذاک القاع و لهی فصادفت \*\*\* سباع الفلا ینهشنه أیما نهش.

(شیداگونه در آن بیابان گردش کرد با درندگان آن بیابان برخورد که او را به سخنی پاره پاره می کردند)

او پیوسته با خود همان کارها را می کرد و جزء این شعر نمی خواست تا آن که تاب از دست داد و مانند مرده ای بیهوش بر زمین افتاد. من از کار او در اندیشه شدم؛ زیرا کمی پیش از آن به نکوهش می پرداخت. هنگامی که به هوش آمد، بی درنگ سبب این رفتار ناهنجارش را پرسیدم و گفتم با این که دیگران را مذمت می کردی و نادان می شمردی، چرا باز خوانی شعری را می خواستی که شیوه ی خود صوفیان نیز نبود. پاسخ داد من از آن چه می گویی ناآگاه نیستم و برای رفتارم نیز عذر روشن دارم که برایت می گویم پدرم نویسنده و دفتردار پادشاه بود. او فراوان به من مهر می ورزید و مرا بسیار دوست می داشت. ولی پادشاه بر او خشم گرفت و او را کشت. من نیز از اندوه بر او دیوانه وار به بیابان رفتم و کشته او را دیدم که در آن جا افتاده و سگ ها گوشتش را با دندان خود می کشیدند و پاره می کردند. وقتی که خواننده به این بیت رسید، به یاد آوردم که چنین بلایی بر پدرم نیز رفته است و این صحنه در برابر دیدگانم تجسم یافته و موجب شد اندوهم بر او تازه گردد تا آن که از خود بی خود شدم و چنان دیدی که کردم.

کراچکی گفته است با شنیدن این سرگذشت از بدبینی خود به او پشیمان و از داستانش غم ناک شدم و مایه اندرز من گردید (1).

5- عن البرنظی و اسماعیل بن بزّیع عن الرضا علیه السلام قال من ذکر عند الصّوّیة و لم ینکرهم بلسانه و قلبه فلیس منّا و من انکرهم فکأنّما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (2).

ص: 184

1- بحار، جلد 70، صفحه ی 119 - سفینة البحار، جلد 3، صفحه ی 143

2- سفینة البحار، جلد 3، صفحه ی 144

بزنطی و اسماعیل بن یزید از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هرکس در حضورش از صوفیه سخن به میان بیاید و آن را با زبان و دلش انکار نکند، از ما نیست. هرکه آنان را انکار کند، گویا در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با کافران نبرد کرده است.

6- از بزنطی روایت شده که یکی از اصحاب به امام صادق علیه السلام عرض کرد: در این زمانه گروهی پیدا شده اند که به آن ها صوفی گفته می شود. شما درباره آنان چه می فرمایید؟ امام علیه-السلام فرمود: آنان دشمنان ما هستند. هرکه به آنان تمایل دارد در شمار آنان است و با آن ها برانگیخته خواهد شد. به زودی گروهی می آیند که دوستی ما را ادعا می کنند، ولی به آنان (صوفیه) تمایل دارند، خود را به نام آنان می خوانند و سخنان آنان را توجیه می کنند. آگاه باشید که هرکس به سوی آنان (صوفیه) تمایل کند، از ما نیست و ما از او بیزاریم و هرکه آنان را انکار ورد کند، به کسی می ماند که در رکاب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با کفار جنگیده است. (1)

7- از مرحوم سید مرتضی با سندش از محمد بن حسین ابی الخطاب روایت کرده است با امام هادی علیه السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم بودم که گروهی از یاران آن حضرت از جمله ابوهاشم جعفری به ما پیوستند. در این هنگام جمعی از صوفیان وارد مسجد شدند. در گوشه ای دایره وار نشستند و مشغول شدند به ذکر لا اله الا الله. امام علیه السلام رو به اصحاب کردند و فرمودند: به این نیرنگ بازان توجه نکنید، زیرا آنان هم نشینان شیطان و ویران گران پایه های دین هستند. برای تن پروری، زهدنمایی می کنند و برای شکار کردن مردم ساده لوح، شب-زنده داری می نمایند. چند صباحی را به گرسنگی سپری می کنند تا برای پالان کردن خری چند را رام کنند. لا اله الا الله را جز برای فریب دادن مردم نمی گویند و کم نمی خورند جز برای پرکردن کاسه های بزرگ و جذب دل ابلهان به سوی خود. با مردم به املائی خود از دوستی خدا سخن می گویند و آن را به آرامی و پنهانی در چاه گمراهی می افکنند. وردهایشان، رقص و کف زدن و ذکرهایشان، ترنم و آواز خوانی است. جز ساده اندیشان، کسی از ایشان پیروی نمی کنند و جز بی-خردان و احمقان، کسی به آنان نمی گروید. هرکسی به دیدار یکی از ایشان چه در زمان زندگی چه پس از مرگش برود به آن می ماند که به دیدار شیطان پرستان و بت پرستان رفته است و هرکه به یکی از آنان کمک کند، گویا به یزید و معاویه یاری رسانده است. یکی از اصحاب پرسید: هر چند معترف بر حقوق شما باشند؟ امام هادی علیه السلام که انتظار چنین پرسشی را نداشت، با تندی فرمود: از چنین پرسشی دست بردار، زیرا کسی که به حقوق ما معترف باشد، دچار نفرین ما نمی گردد. نمی دانستی که آنان پست ترین طایفه های صوفیه اند در حالی که تمامی صوفیان از مخالفان ما هستند و راهشان از ما جداست و آنان جز نصارا و مجوس این امت نیستند و همانانند که در خاموش کردن نور الهی می کوشند. ولی خداوند نور خویش را به اتمام خواهد رسانید. هر چند

ص: 185

کافران آن را ناپسند بداند (1) (و الصّوْفِيَّة كُلُّهُم مِّن مَّخَالِفِينَا وَ طَرِيقَتُهُم مَّغَايِرَةٌ لِّطَرِيقَتِنَا وَ اِنْ هُم اِلَّا نَصَارَى وَ مَجُوسُ هَذِهِ الْاُمَّةِ اَوْلَاكُ الَّذِيْنَ يَجْهَدُوْنَ فِيْ اِطْفَا نُوْرِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ يَتَمَّ نُوْرَهُ وَ لُوْكَرَهُ الْكٰفِرِيْنَ . (سوره توبه آیه 32، سوره صف آیه 8)

8- از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است (صاحب حدیقه الشیعه) که فرمود: کسی از تصوف دم نمی زند مگر آن که انگیزه اش نیرنگ، یا از روی تقیه صوفی بنامد گناهی بر نیست.

او روایت دیگری را نیز از آن حضرت نقل کرده که افزون بر آن، این فراز را نیز در خود دارد. نشانه تقیه نیز این است که به نامش بسنده می کند، ولی به هیچ یک از باورهای باطل آنان معتقد نمی شود (2).

9- از کشکول شیخ بهایی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ عَلٰی اُمَّتِيْ حَتّٰی يَقُومَ قَوْمٌ مِّنْ اُمَّتِيْ اِسْمُهُمُ الصّوْفِيَّةُ لِيَسُوْا مَنِّيْ وَ اِنَّهُمْ يُحْلِقُوْنَ لِلذِّكْرِ وَ يَرْفَعُوْنَ اَصْوَاتَهُمْ، يَظُنُوْنَ اَنَّهُمْ عَلٰی طَرِيقَتِيْ بَلْ هُم اَضَلُّ مِنَ الْكُفَّارِ وَ هُم اَهْلُ النَّارِ لَهُمْ شَهِيقُ الْحِمَارِ (3). قیامت برپا نمی شود مگر این که در امت من، گروهی که صوفیه نام دارند به پا می خیزند. آنان از من نیستند. آنان حلقه های ذکر تشکیل می دهند و صداهایشان را بلند می کنند. آنان می پندارند بر طریق من گام و قدم برمی دارند، ولی گمراه تر از کافران و اهل دوزخند و بانک خران را دارند تا پایان حدیث.

10- حسن بن محمد معروف به نظام نیشابوری در تأویل قول خدای تعالی که می فرماید: اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيْرِ . سوره لقمان آیه 19. بدترین آوازه بانک خران است. در تفسیر این آیه شریفه گفته اند: منظور از او صوفی است که پیش از فرارسیدن زمان مناسب سخن می گوید. آن هم سخن باطل و آراجیف (4).

ملاصدرا کتابی در ردّ صوفیه نوشته است به نام کسر اصنام الجاهلیّه (5).

وی گفته است در این زمان مردم بسیاری را دیده ام که در تاریکی های نادانی و نایبایی در نقاط مختلف زندگی می کنند. در میانشان، ساده اندیشی این است که پیرو شیطان خیالند و می پندارند اهل کمالند. آنان از کسی تبعیت می کنند که ادعای ولایت و قرب و منزلت در پیش گاه خدا را دارد و گمان می کند از اوتاد واصل و مقرب است.

11- عن البهائي في كشكوله قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة على أمتي حتى يخرج قوم منهم يحلقون للذكر وإسمهم الصّوْفِيَّة هؤُلاء لیسوا بامّتی بل اِنَّهُم یهود اُمَّتی

ص: 186

1- سفینه البحار، جلد 3، صفحه ی 145، به نقل از حدیقه الشیعه، صفحه ی 605.

2- سفینه البحار، جلد 3، صفحه ی 146- حدیقه الشیعه، صفحه ی 602 - سوره ی توبه، آیه ی 32 - سوره ی صف، آیه ی 8.

3- سفینه البحار، جلد 3، صفحه ی 146، کشکول شیخ بهایی، 3/231.

4- سفینه البحار، جلد 3، صفحه ی 147 - غرائب القرآن و رغائب الفرقان، 21/609

5- گرچه خود ملاصدرا، بعضی مسائل اعتقادی را زیر سوال برده از جمله معراج را جسمانی نمی داند و دیگر مسائل که جای ذکر در این جا نیست. مع ذلک کتابی هم در ردّ صوفیه نوشته است. خودش هم سخنانی دور از حقیقت گفته است در بعضی جاها که با مبانی

اعتقادات شیعه سازگار نیست.

يَرْفَعُونَ أَصْوَاتَهُمْ بِالدَّكْرِ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ عَلَى طَرِيقِ الْإِبْرَارِ بَلْ أَضَلُّوا مِنَ الْكُفَّارِ لَهُمْ كَشْهَقَةُ الْحِمَارِ وَقَوْلُهُمْ الْأَبْرَارُ وَعَمَلُهُمْ عَمَلُ الْفُجَّارِ هُمْ نِيَازِعُونَ الْعُلَمَاءَ لَيْسَ لَهُمْ إِيمَانٌ وَهُمْ مَعْجَبُونَ بِأَعْمَالِهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ إِلَّا التَّعَبُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ جُلْدُ 1 صَفْحَةُ 387 دِه سِرْحِي.

از کشکول مرحوم شیخ بهایی نقل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ساعت ظهور برپا نشود قبل از قیامت، مگر وقتی که جماعتی خروج کنند که دور هم جمع شده اند برای ذکر گفتن و اسمشان صوفیه است. ایشان امت من نیستند، بلکه ایشان، یهود امت من هستند. صداهای خود را بلند می کنند به ذکر گفتن و خیال می کنند ایشان به راه خوبان رفته اند، بلکه ایشان گمراه تر از کفارند. برای ایشان صدایی است مثل صدای خر و گفتارشان، گفتار خوبان و عملشان، عمل فجار و بدکاران است. با علما نزاع دارند، برای آنان ایمانی وجود ندارد، به عمل خود تکبر کنند و از عمل خود جز رنج و تعب چیزی عایدشان نشود.

از سخنان بی معنی و شطحیاتی آراسته شوند (شطحیات، وشطحیات، گستاخ، بی شرم، در اصطلاح صوفیه کسی که شطحیات بگوید یعنی سخنان خلاف شرع یا کلماتی که ظاهر آن خلاف شرع باشد بر زبان بیاورد، مانند گفتن اناالحق مانند حسین بن منصور حلاج مرتد ملعون، آن را کرامات و مکاشفات می شمارند و بر این باورند که اخبار الهی و اسرار ربانی به گوش آنان می خورد. از این رو فراگیری علم و عرفان حقیقی را کنار گذاشته و کسب عمل به مقتضای قرآن و حدیث را رها کرده اند. مشاعر و وسایل شناختی را که خداوند به آن ها ارزانی داشته در راه هدایت به کار نمی گیرند و آن چه را که پروردگار، روزی ایشان ساخته در پی جهل و فسادشان در مسیری جز آن چه برایش آفریده شده اند، هزینه می کنند و دست به دامن کسانی از آنان شده اند که بهره ناقصی از علم و عرفان دارند و مانند خودشان در عمل و ایمان کوتاهی می کنند. گواه این امر نیز نادانی، پافشاری و گمراهی و فریفتگی و بسیاری سهو و لغزش و فراوانی غلط و کوری او است. اما کوتاهش در عمل این است که در آتش هوس ها می سوزد، غرقه دریای لذت ها، در بند تاریکی ها و در برابر گزش مارهای بزرگ و زهرآگین است.

و ازدهای شهوات و تمساح های هوس و لذت ها او را می گزند. بنابراین، همواره درون را آکنده از شبهه و حرام می سازد و از فرط اندوه هم نشینان و ندیمان را می آزارد. بیشتر وقتش به بازی و چرب زبانی با کودکان و نوجوانان می گذرد که مو بر صورتشان نرویده و با هم نشینی با ساده اندیشان و کودکان، شنیدن غنا و موسیقی و به کارگیری آلات لهو و لعب و خسران می گذرد.

ولی با این آفت شدید و بلای بزرگ که بدان دچار است، جمعی از انسان های نادان می پندارند که صوفیان دارای علم و معرفت اند و حق تعالی را مشاهده می کنند. (العیاذبالله) و به وصال الهی رسیده اند، فانی در حق و باقی به اویند. سوگند به خدا، آنان از این حقایق چیزی جز یک نام تهی نمی فهمند. آن ها با چشم حقارت به علمای راستین می نگرند و چه بسا دیده شده که صنعت گران و بازاریان پیشه خود را رها کرده-اند و برای مدتی دراز در خدمت سران صوفیه بوده اند و از آن ها همین سخنان بیهوده را آموخته اند، چه برسد به مردم عوام دیگر. قطب برای آنان چنین وانمود می کند که از وحی می گوید و اسرار حقایق و

درون قلب ها خبر می دهد و بدین گونه همه عبادت گران علما را در نظر دیگران کوچک می سازد و می-گوید دانش های آنان از شهود حق و حقیقت بازشان می دارد. هم چنین برای برخی از مریدان احمقش ادعا می کند که به خداوند رسیده اند و مقرب درگاه اویند؛ در حالی که نزد خداوند از فاجران منافقند و خداوند نیز گواه است که دروغ می گویند.

چکیده سخن این که سبب اشتباه صوفیه و وسوسه شدن ایشان به دست شیطان دو چیز است: نخست، پیش از شناخت خداوند و صفات کتاب ها و رسولانش و معرفت روز قیامت مشغول عبادت و ریاضت می شوند، در حالی که معرفت نفس در علم و عمل است.

دوم، چیزهایی از آن ها سر می زند که آن را کرامت و خارق عادت می دانند و کرامت می خوانند و حال آن که برخاسته از شعبده و نیرنگ هایی است که آشنایان به این فن شعبده بازان هندی، فال گیران مانند فال حافظ، پیش گوینان و مانند چیزی از انسان های بد سیرت و پلید نشان داده شده (از دو حالت خارج نیست). اگر با عمل خیال و یا وقفه باشد، مانند چشم بندی یا تردستی یا حيله گری است یا از گول زدن هایی است که روی داده و یا در آینده از سوی مدعیان گمراه دیده می شود. هیچ یک از این احمقان نیز نمی دانند که ظاهرشدن چیزی با شعبده و امور غریب از مانند چنین انسان های بدنهادی بی آن که پیشینه ای از کارهای نیک، تهذیب و ویژگی های درونی داشته و از قوانین شرعی پیروی کرده باشند، بهترین دلیل بر نادانی و گمراهی او عادل ترین گواه بر دروغ و زیان رسانی او و تباهی عقل و خیال است تا پایان مطلب (1).

وی هم چنین گفته است که کشف و توضیح از الفاظ مشترکی که اجمال و اشتراکشان زمینه ساز مغالطه بیشتر مردم شده، واژه های ذکر و تذکیر است که در قرآن و حدیث آمده و غرض از آن شناخت حق اول خداوند بینایی بخش به حقیقت نفس و عیوب آن، آسیب شناسی اعمال و مفسده های کردار، معرفت الهام های حق و علت کشیده شدن به سوی او آن کیفیت و کوتاهی بنده در حمد و سپاس الهی و خشنودی به قضا و قدر او کمی پیمان و پایبندی به آن خطر آخرت و هراس هایش و درجات و احوال انسان ها پس از مرگ است که همان معنی ذکر حقیقی شمرده می شود.

در تعبیر از شناخت حق و صفاتش علم نفس و اوج دادنش با ذکر، رازی نهفته است که آشنایان با ذوق-هایشان می دانند، نه جاهلان و کسانی که در مجالس و بازارهایشان خود را در کسوت اهل نشان می دهند. این همان تذکیری است که شرعا ستوده شده عقل نیز آن را مدح گفته، برهان کشفی بر آن دلالت می کند و در حدیث ابوذر تشویق شرعی به آن صورت گرفته، آن جا که گفته است:

ص: 188

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مجلس ذکر، بهتر از هزار رکعت نماز است و حضور در انجمن علم، بهتر از حضور در تشییع هزار جنازه شمرده می شود. گفته شد ای رسول خدا از قرائت قرآن هم؟ فرمود: آیا قرآن جز با علم سودی می بخشد. (1)

ولی سخن سازان و باطل گرایان، امثال این حدیث و جزء آن را دلیل بر تزکیه خود گرفته اند، نام تذکیر را بر مطالب ساختگی خود نهاده اند و بدین سان از راه ذکر به بیراهه رفته و به صداها، حروف و چیزهایی سرگرم شده اند که بیشتر واعظان و داستان سرایان این روزگار بر آن مواظبت می کنند و شامل داستان ها، حکایات شطح و طامات می شود (جمع طامه به معنی حاده عظیم و بلای سخت، در فارسی به تخفیف میم به معنی اوراد و کرامات سالکان غیر حقیقی و بعد به معنی سخنان بی اصل و پریشان و لاف و گزاف برخی از صوفیان و درویشان گفته شده است).

بنابراین، بیشتر چیزهایی که عامه ی صوفیان و واعظ این زمان به آن ها معتادند، (وعاظ غیر حقیقی) کلماتی ساختگی است که با شعر آراسته شده و فراوان شدنش در میان موعظه ها، نکوهیده به شمار می-رود. خداوند متعال نیز فرموده است:

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ. سوره شعرا آیه 224. أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ آیه 225. و شاعران را گمراهان پیروی می کنند. آیا ندیده ای که آنان در هر وادی سرگردانند؟

وَمَا عَلَّمْنَا الشُّعْرَةَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ. سوره یاسین آیه 69

و ما به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست مجالس این گروه، آکنده از اشعار و مطالبی مربوط به وصف عشق و زیبایی معشوقه ها (باطل)، شمایل دلبران و آسایش وصال (باطله) و درد دوری از آنان (و هوا پرستی) است. حاضران در این انجمن، مردمی جلف و ساده اند که دل هایشان سرشار از شهوات و درونشان از لذت ها و توجه به چهره های نمکین، جدایی ناپذیر است. پس این اشعار شادی بخشی که با نغمه هایی از درونشان بر می خیزند، فقط چیزی را به حرکت در می آورد که به بیماری های دل و شهوات پنهان ایشان تسکین ببخشند.

گفته شده که مثل سیماع برای صوفیان مثال چوب و سنگ آتش زنه است که آن چه را در دل هریک می-گذرد، بر می انگیزد و در نتیجه در میان عوان و اراذلی که نفسی بیمار و همّتی ناقص دارند، آتش فرونشاندن شهوات پنهانی را که فرصت شعله کشی نیافته، بر می افروزد. بنابراین به فریاد در می آیند و آن

ص: 189

1- این روایت مربوط به فضیلت علم است که در کتب اخبار آمده است و روایت معروفی است، معالم الزلّفی، جلد 1، صفحه ی 49. و در این جا این فرقه صوفی منحرف و ضالّه تحریف کرده و تحت سِلک باطل خود آورده اند به عنوان ذکر و تذکیر.



را از محبت الهی و عبادت دینی می شمارند. (با این که کذب است و حقه بازی) خداوند تعالی چهره آنان را در دنیا و آخرت سیاه کند و رسوایی شان را در دو عالم آشکار سازد. (1)

فصلی در بطلان شطحیات صوفیان و آسیب شنیدنش برای مسلمانان:

بدان که مراد از شطح و منظور آن دو گونه سخنی است که از آنان صادر می شود:

1- دعاوی عریض و طولی که درباره عشق به خدای تعالی و ضالی که از اعمال ظاهری و عبادات بدنی بی نیاز می سازد. تا آن جا که برخی از آنان دعاوی اتحاد و برفتادن حجاب و مشاهده با چشم سر و گفت-وگویی رویارو با خطاب خداوند می کنند و می گویند به ما چنین گفتند، به ما چنین گفته شده و آن را حسین منصور (ملعون) حلاج تشبیه می کنند که به سبب گفتن چنین سخنانی بر سر دار رفت و به گفتار او استشهاد می جویند که گفت انا الحق (العیاذ بالله) یا به آن چه از ابویزید بسطامی ملعون حکایت می کند که گفت: سبحانی ما اعظم شأنی. این شیوه فنی در کلام است که زیانش برای عوام بسیار بزرگ تر از زهرهای کشنده برای بدن به شمار می رود تا جایی که برخی از کشاورزان، کشاورزی را رها و امثال این ادعاها را بر زبان آوردند. علتش نیز این بود که این کلام، موافق طبع است. چون مایه بطلت است و با تزکیه نفس با درک مقامات و احوال می شود و افراد نادان نیز از دعای آن برای خود و درآمیختن سخنان گمراه کننده و خودساخته ناتوان نیستند و اگر کسی به انکارشان پردازد، به آسانی می توانند بگویند این سخن تو انکار مصدر علم و جدل است و نشانه بی درکی علمای قشری از ژرفای کلمات و رازهای سخنان ما است.

چون علم حجاب وجد عمل نفس است. در حالی که این سخن و سخنانی از این دست، جز با مکاشفه نور حق از درون انسان موج نمی زند و کسی جز اهل مکاشفه آن را نمی فهمد. بنابراین این یکی از غلط-اندازی هایشان برای مردم تباه کردن باورهای مسلمانان و اندیشه شان را از راه حق بیرون بردن و انداختن-شان به کج راهی و گم راهی است. کشتن هرکس نیز که بخشی از این سخنان را بر زبان براند، بهتر از زنده کردن ده تن است.

دومین قسم از شطحیات آنان، کلماتی نامفهوم است که ظاهری دلنشین و عباراتی شگفت آور ولی بی معنی و سودی جز مشوش ساختن دل ها، پراکندگی اندیشه ها و سرگردانی اذهان ندارد. چون می توان معانی از آن به دست آورد که مراد، ظاهر سخن نیست و گوینده آن نیز، آن را نمی فهمد بلکه آن را از اشتباه در خرد و پراکندگی خیالش بر زبان راند. شطحیات، گاهی نیز از قبیل مواردی است که طامات گفته می شود. یعنی حمل الفاظ شرع از ظواهری که از آن ها فهمیده می شود. به اموری باطنی که از آن ها به عقل انسان نمی رسد و این به شیوه ی باطنیه در تاویلات صورت می گیرد. این نیز حرام عقلی و شرعی است. چون اگر الفاظ را بدون تکیه بر نقل از صاحب شرع و بدون هیچ ضرورتی که دلیل عقلی داشته باشد از

ص: 190

مقتضای ظواهرش جدا کنیم. موجب مایه بطلان اعتماد به الفاظ می شود. پس چگونه این چنین کنیم در حالی که بازداشتن الفاظ شرعی به صورت مطلق، از مفهوم های اولیه اش باز بداریم. منفعت کلام خدای-تعالی و رسولش از میان می رود. چون در این صورت آن چه از آن ها فهمیده می شود، مورد اعتماد نیست و باطن الفاظ هم ضبط نشده است بلکه برداشت ها از آن با هم ناسازگار می شود و حتی می تواند بر وجوه مختلف و نحوه های گوناگونی تنزیل یابد. این نیز از مفاسدی است که زیانی بزرگ به دنبال دارد و از بدعت های شایع در میان کسانی است که صوفیه نامیده می شود با این کار باطنیه از فرقه های صوفیه، شریعت را به نابودی می کشاند. چون ظاهر قرآن و روایات را به چیز دیگری تاویل می کنند که فقط خودشان می فهمند و بس. بنابراین واجب است از فریب کاری آن ها به دور باشیم، زیرا شرشان از شر شیاطین برای دین خدا بیشتر است و شیاطین به واسطه آن ها دین خدا را از قلب مردم بیرون می برند، پس ای بیچاره از همنشینی با این جاهلانی (1) که خود را همانند پویندگان راه معرفت و زاهدان می نمایند ولی معرفت و یقین ندارند و از دین، هیچ بهره ای نبرده اند، پرهیز (2). پایان مطلبی که از او نقل کردیم.

شاگرد او (و دامادش) مرحوم فیض کاشانی در کتاب الکلمات الطریقت در بدگویی این طایفه گمراه و پرهیز از مراسم ناپسندشان گفته است: سرزنش یک رفتار، بعضی از مردم، می پندارند در تصوّف به-جایی رسیده اند که هرکاری خواستند، می توانند بکنند. دعایشان در ملکوت شنیده می شود و پاسخش را در جبروت می دهند. ایشان را شیخ و درویش می نامند و از این راه مردم را در تشویش قرار می دهند. اینان چندان در این باره راه افراط و تفریط می پیمایند که خود را از مرز بشر بالاتر می برند و دعوی غیب دانی می کنند. یکی می گوید دیشب قیصر روم را کشتم و دیگری می سراید که سپاه عراق را یاری دادم و سوّمی نغمه سر می دهد که پادشاه هند را شکست دادم و لشکر نفاق را در هم شکستم یا فلانی یعنی شیخ دیگری نظیر و رقیب خود را دیوانه کردم یا فلانی را که باور نداشت من بزرگ او هستم، فانی ساختم. گاهی می بینی شیخ صوفی چهل روز در خانه تاریکی به سر می برد و مدّعی است در آن مدت روزه می گرفته و گوشت حیوانی را نمی خورده و اصلاً نمی خوابیده و ملازم مقامی است که روزها به تلاوت یک سوره می پردازد که با این کار بدهی یکی از منتقدان به خودش را پرداخته و خواسته یکی از برادرانش را برآورده کرده است. گاهی نیز مدّعی می شود که به تسخیر گروهی از جن دست یافته و خود و دیگران را با آن ها از خطرها حفظ می کند. **أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ**. آیه 8 سوره سبأ. آیا بر خدا دروغی بسته یا جنونی در او است؟ (العیاذبالله)

بدعت گذاری، دسته دیگری از اینان مردمی هستند که خود را اهل ذکر می نامند؛ دم از تصوف می زنند و ادعا می کنند که ما در اعمال ما خودنمایی نمی کنیم و باری به دوش دیگران نمی افکنیم. اینان خرّقه می-پوشند، گرد یک دیگر می نشینند و ذکرهایی از خود اختراع می کنند، اشعاری را با لحن خوش می خوانند و لا اله الا الله را به زبان بلند می گویند ولی از علم و معرفت اطلاعی ندارند. آنان مانند برخی حیوانات

ص: 191

1- بلکه معاندین و مغرضین و منحرفین از شریعت اسلام.

2- کسر اصنام الجاهلیّة، صفحه ی 28

فریاد می زنند، می رقصند و کف می زنند و همه را از خود ساخته اند. اینان در فتنه ها غوطه ورنند و بدعت-ها در پیش می گیرند که سنت نیست. صدایشان را بلند می کنند و فریادی زشت می کشند. باید به آنان گفت آیا از ضرب کتک چنین دردمندید یا از پروردگار دادخواهی می کنید یا با هم ردیفان خود سخن می گوید. خداوند با سوراخ گوش نمی شنود، پس فریاد خود را کم کنید. آیا کسی از دور ندا می دهد یا خفته را بیدار می سازید. خداوند بالاتر از این است که خواب او را دربراید و زبان او را به غلط بیافکند. شما نیز مانند ماهیان درون نهر تسبیح بگوید و پروردگارتان را پنهان بخوانید نه با فریاد، چون از شما دور نیست، بلکه از رگ گردن نیز نزدیک تر است. (سوره ی ق، آیه ی 16).

مصیبت یکی از صوفیه ادعای مشاهده معبود، عبور از مقام محمود و ملازمه عین و شهود را دارد. در حالی که این ها جز نامشان را نمی شناسند ولی سخنانی از طامات به هم می بافند تا آن ها را نزد مردم نادان ببرد. گویا آن ها از وحی بازگو می کند و از آسمان ها خبر می دهد. او در میان اصناف بندگان و دانش مندان به چشم زبونی نگرند و درباره بندگان می گوید: اینان مزدورانی خسته اند و درباره علما می گوید اینان از گفت وگو با خدای محرومند و هم چنین برای خود کراماتی را قائل است که هیچ پیامبر مقربی آن را ادعا نکرده، نه کرداری محکم دارد، نه عملی پاکیزه. مردم فرومایه از هر راه دوری نزدش می آیند و جمعیت-شان بیش از مردمی است که برای حج به مکه می شتابند. آنان گرد او ازدحام می کنند و گوش خود را در اختیار او می گذارند. گاهی نیز چنان برای او به سجده می افتند که گویا او را معبود خود ساخته اند. دستانش را می بوسند و به پایش می افتند و به آنان اجازه ارتکاب شبهات را می دهد. خودش و مریدانش مانند چهارپایان می خورند و باکی ندارند که از حلال است یا حرام. حلواش را می خورد و دین خودش و آنان را در هم می شکند.

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضَلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلِيسَاءَ مَا يَزِرُونَ. سوره نحل آیه 25 تا 29 مَتَوَى الْمُتَكَبِّرِينَ.

تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند، بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می کند. آگاه باشید چه بد باری را می کشند. پیش از آنان نیز کسانی بودند که مکر کردند ولی خدا از پایه بر بنیانشان زد. در نتیجه از بالای سرشان سقف بر آنان فرو ریخت و از آن جا که گمان نمی کردند، عذاب سراغشان آمد. سپس روز قیامت آنان را رسوا می کند و می گوید کجایند آن شریکان من که بر ایشان مخالفت می کردند. کسانی که به آنان علم داده شده است، می گویند در حقیقت امروز رسوایی و خواری بر کافران است. همانا که فرشتگان در حالی جانشان را می گیرند که بر خود ستم کار بوده اند. پس از در تسلیم در می آیند و می گویند ما هیچ کار بدی نمی کردیم. آری، خدا به آن چه می کردید، دانا است. پس از درهای دوزخ وارد شوید و در آن همیشه بمانید و حقا که چه بد است جایگاه متکبران. پایان سخنان فیض کاشانی (1).

ص: 192

ابن جوزی در رد صوفیه در کتاب خود به نام (تلبیس ابلیس) در این کتاب در (شطح و دعاوی) در صفحه ی 365 به اسناد خود از ابو موسی دُئلی نقل کرده است که شنیدم ابایزید بسطامی می گفت آرزو دارم قیامت برپا شود تا خیمه ام را بر جهنم نصب کنم. مردی از او پرسید چرا آن جا ای ابا یزید؟ پاسخ داد: من می دانم که جهنم اگر مرا ببیند فروکش می کند و بدین ترتیب من رحمتی برای خلق می شوم. مصنف بعد از این روایت، شماری از روایات را در توصیف دوزخ و شدت عذابش که خدای تعالی ما را از آن ها پناه ببخشد، یادآور می شود.

نمونه ای از آن روایات با اسنادش از کعب روایت کرده است که عمر بن خطاب گفت که ای کعب ما را بترسان. گفت: ای عمر، همانند کسی رفتار کن که اگر با عمل هفتاد پیامبر باقیامت روبه رو شوی، آن را کوچک تر و کمتر از آن شماری که اکنون می بینی. عمر لختی (در اندیشه سخن بود) خاموش شد و سپس سر بلند کرد و گفت: بیشتر بگو ای کعب. گفتم: ای عمر، اگر دوزخ در مشرق باشد و به اندازه سوراخ بینی گاوی گشوده شود و کسی در مغرب ایستاده باشد، مغزش از حرارت آن به جوش می آید تا روان گردد و عمر با شنیدن این سخن لختی سکوت کرد تا پایان روایت او (1).

ابن عقیل نیز می گفت از ابایزید بسطامی نقل شده است که گفت آتش چیست؟ به خدا سوگند اگر آن را بینم با این طرف جامه ام آن را خاموش می کنم یا چیزی مانند این گفت. ابن عقیل در ادامه آورده است هرکه چنین بگوید، زندیق کافر است و کشتش واجب می شود. چون سبک شمردن چیزی، نتیجه انکار آن است. چرا که هرکس به جن ایمان نیاورد، در تاریکی بر خود می لرزد و هرکه ایمان نیاورد، سرگردان نمی شود. چه بسا گفته است ای جنیان مرا بگیرید و مانند چنین گوینده ای شایسته است شمع را به چهره اش نزدیک سازد و وقتی سرگشته شد به او گفته شود این زبانه ای از آتش است (2).

هم چنین از ابایزید نقل کرده که گفته است: سبحانی، سبحانی ما اعظم سلطانی و برای بار نخست حج کردم و خانه را دیدم. در مرتبه دوم حج گذاردم ولی خانه را ندیدم و برای مرتبه سوم که حج کردم نه خانه را دیدم و نه صاحب خانه را. به خدا سوگند، پرچم من بزرگ تر از پرچم محمد صلی الله علیه و آله و سلم است (3). (العیاذبالله)

وی در ذکر مشتبه کارهای شیطان برصوفیه در کتاب المساکن صفحه 186 (4)، گفته است: بیشتر متأخران صوفیه در رباط ها از تلاش معاش آسوده اند (اربطه، رباط، کاروان سرا، سر منزل ها، منزل گاه)

و با دنیاطلبی از هر ظالم و باج گیری می خورند، می نوشند، می خوانند، می رقصند و بیشتر رباط ها را نیز ستم پیشه گان ساخته اند و از مال حرام وقف ها بر آن مقرر داشته اند. شیطان، رباط نشینان را چنین فریب

ص: 193

1- تلبیس ابلیس، صفحه ی 343

2- تلبیس ابلیس، صفحه ی 343

3- تلبیس ابلیس، صفحه ی 344 و 345

4- ن.ک: المساکن، چاپ دارالکتب العالمیه، بیروت، صفحه ی 175

می دهد: اکنون که روزی تان می رسد، خود را از مشقت پرهیزگاری برهانید و تن خویش را رنجور نسازید. این است که همه همت شان صرف شکم است. اینان بیشتر زمانشان را در شوخ طبعی یا دیدار با دنیا داران می گذرد تا پایان مطلب.

ابن جوزی گفته است: به من رسیده که مردی به شبلی گفت گروهی از یاران در مسجد جامع بودند، کسی بر آنان گذشت و دید که جامه های وصله دار و لنگ بر تن دارند. بنابراین این بیت را خواند:

أَمَّا الْخِيَامُ فَانْهَاجُهَا كَخِيَامِهِمْ وَأَرَى نِسَاءَ الْحَيِّ غَيْرِ نِسَائِهَا (1).

ابن جوزی گفته است نقل شده که امّ علی همسر احمد بن خضرویه، مهریه اش را به شوهرش بخشید به این شرط که او را نزد بایزید ببرد. او نیز امّ علی را به نزد بایزید برد و آن زن نزد بایزید رفت، در برابرش نشست و پرده از رخسار برگرفت. همسرش به او گفت: چیزی شگفت از تو می بینم در برابر بایزید پرده از رخسار برگرفته ای. امّ علی گفت: زیرا وقتی در او نگریستم، همه لذت های نفس خود را گم کردم و هرگاه در تو نظر می افکنم به لذت های خود باز می گردم. هنگامی که بیرون آمدند، احمد به بایزید گفت سفارشی به من بکن. بایزید گفت: جوان مردی را از همسرت بیاموز.

ابن جوزی در بخش دیگری از کتابش نوشته (ملا متیه) قومی از صوفیانند که به گناهان یورش می برند می گویند مقصود ما آن است که از چشم مردم بیفتیم و از آفت جاه و ریاکاری رهایی یابیم. مثل ایشان به مردی می ماند که با زنی زنا کرد و او نیز باردار شد. به مرد گفتند چرا منی خود را بیرون نریختی او پاسخ داد به من رسیده که این کار مکروه است. گفتند به تو رسیده که زنا حرام است (2)؟

وی در صفحه 176 کتابش (3) چنین آورده که ابو حامد غزالی آمد و برای صوفیه کتاب (الآحیاء) در شیوه-ی آنان نگاشت و آن را سرشار از احادیث باطل کرد، ولی خودش (که صوفی مذهب و سنّی بوده و منحرف و لعن شیطان و یزید را جایز نمی داند) آن را باطل نمی دانست و طبق مکاشفه سخن گفت و از قانون فقه بیرون رفت. مولف کتاب، سپس به مطالبی در نکوهش این کتاب پرداخته و پس از آن گفته- است: این کتاب ها، کتاب های بدعت ها و گمراهی ها است. پایان نقل (ما سفینه البحار)

کتاب ابن جوزی

مرحوم شیخ بهایی در کشکول خود آورده است: صاحب کتاب (کشاف، زمخشری سنّی) به سختی به انکار صوفیه پرداخته و در چند جا از کتابش بر آنان طعن و لعن کرده و در تعبیرش در ذیل آیه

ص: 194

1- تلبیس ابلیس، صفحه ی 189، اما خیمه ها همان خیمه ها است ولی زنان قبیله، زنانی غیر از آنان هستند.

2- تلبیس ابلیس، صفحه ی 251 و 356

3- ن.ک: تلبیس ابلیس، چاپ دارالکتب العالمیة، بیروت، صفحه ی 166

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. سوره آل عمران آیه 31. بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است.

چنین آورده اگر کسی دم از محبت حق می زند و با این حال دست برهم می کوبد، طرب می کند، نعره می زند، شک نکن که نه می شناسد و نه می داند که خدا چه و محبتش کدام است و کف زدن طرب و نعره فقط به این انگیزه است که در نفس پلید خود چهره ای نمکین و عاشقانه را تصوّر کرده و آن را از روی نادانی بر کوتاه اندیشی خداوند قرار داده و با تصور آن دست برهم کوفته و به طرب آمده، نعره کشیده و مدهوش شده است. گاهی این محبت را به هنگام دست زدن می بینی که منی شلوارش را پر کرده و خیس نموده، ولی مردم کوتاه فکر هم نیز بر احوالش رقت می برند و از گریه جامه خود را تر می کنند (1).

دمیری در کتاب (حياة الحيوان) ذیل ماده ی (عجل) نوشته است: قُرطبی (سنّی) از ابی بکر طرطرسی (سنّی) نقل کرده که از او درباره گروهی که در جایی گرد می آیند، مقداری از قرآن را می خوانند و سپس یکی از ایشان شعر می خواند و همه می رقصند، به طرب می آیند و دف می زنند، پرسیدند آیا حاضرشدن با ایشان در آن جا حلال است؟ او جواب داد: مذهب صوفیه بیهوده گذرانی، نادانی و گمراهی است و اسلام جز کتاب خدا و سنّت رسولش نیست، اما درباره رقص و وجد باید گفت نخستین کسی که آن را بدعت نهاد، سامری بود. هنگامی که گوساله برای بنی اسرائیل ساخت آن را سجده می کردند سپس بر می خاستند و اطراف گوساله می رقصیدند و اظهار وجد (2) می کردند، پس رقص و مانند آن در دین کفار و بندگان گوساله است و همانا در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب چنان آرامش و وقاری حاکم بود که گویا بر سرشان مرغی نشسته. سزاوار است سلطان و نایبان او، صوفیان را از آمدن به مساجد و غیر مساجد باز دارند و برای کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، روا نیست که با آنان بنشینند و آنان را بر باطلشان یاری بدهد. این مذهب مالک شافعی ابوحنیفه و دیگر بزرگان مسلمان (سنّی-ها) است. (3)

آفرین بر کسی که چنین سروده:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد.

بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد.

الأخيل التصوّف شرّ خیل.

لقد جئتم بشيء مستحيل.

ص: 195

1- کَشکول شیخ بهایی، 2/87، و ن. ک، تفسیر کَشاف از 1/353

2- وجد به معنی شیفته کسی شدن، ذوق و شوق، خوشی، عشق و محبت، شیفتگی (که هم صحیح در مسیر راه حق، و هم باطل مانند وجد صوفیان و دراویش)

3- حیاة الحیوان، 2، 17

کُلُو مِثْلَ الْبِهَائِمِ وَارْفُضُوا لِي (1)؟

اگر مرد خدا آن مرد چرخی است، یقین که اسب یا معروف کرخی است

وگر کف بر دهن عرش است معراج، یقین می دان شتر منصور حلاج.

شیخ بهایی ما، چنان که از یکی مَجَامِعِش نقل شده، گفته است: تَوَجَّهَ صُوفِيَّةٌ بِهٖ فِرَاوَانِي خُورَاكِ وَشَكْمٍ-پروری به جایی رسیده که نقش انگشتر بعضی از ایشان (اُكْلُهُادِ اِئِم) سوره رعد آیه 35 (میوه و سایه اش پایدار است)، دیگری (اَتَيْنَا غَدَاءَنَا) سوره کهف آیه 62 (غذایمان را بیاور) و دیگری (لَا تَبْقَى وَ لَا تَذَر) سوره مدثر آیه 28 (نه باقی می گذارد و نه رها می کند) است.

برخی نیز (الشَّجَرَةَ الْمَعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ) سوره ی اسراء آیه ی 60 را در قرآن به خلال پس از غذا و (بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا) سوره ی کهف آیه 103 زیان کارترین در عمل را به کسی تفسیر کرده اند که نان ترید می کند تا دیگری بخورند. برخی نیز تفسیر آن را کسانی می دانند که در فصل خربزه چاقو ندارند. دیگری نیز گفته است عیش میان دو چوب است. خوان (سفره) و خلال هم چنین تشت و آب ریزی را که پیش از گستردن سفره می آورند و (مبشر) و (بشیر) و آن دو را بعد از غذا (منکر) و (نکیر) لقب داده اند (2).

مرحوم مجلسی در پایان رساله ی عقاید خود گفته است: و مبادا درباره پدر علامه ام نورالله ضَرِّحِه گمان کنی او نیز از صوفیّه بوده یا به شیوه ها و مذاهب شان را باور داشته است. چنین مطلبی از پدرم به دور است و چه گونه می تواند چنین باشد با آن که وی از اهل زمان خودش به اخبار اهل بیت علیهم السلام مأنوس تر، عالم تر و عامل تر بود.

بلکه از مَسَلَك زهد و پرهیزکاری (مشروع) پیروی می کرد. ولی در آغاز کار، خودش را صوفی نامیده-بود تا صوفیّه به دوستی با او رغبت پیدا کنند، از او هراسی در دل نداشته باشند و بتواند آن را از گفتارهای فاسد و کارهای مُبدعانه باز بدارد. بسیاری از ایشان را هم با همین مُجدالدله حُسن به سوی حق راهنمایی کرد و هنگامی که در اواخر عمرش دید آن مصلحت از بین رفته و پرچم های گمراهی و طغیان برافراشته شده و احزاب شیطان غالب گشته اند، آن گاه که دانست آنان از دشمنان خداوند هستند به روشنی از ایشان بیزاری جست و آن ها را به گناه باورهای باطلشان تکفیر می کرد و من بیش از همه باشیوه پدرم آشنایی دارم و نوشته هایش درباره صوفیّه و گمراهی شان نزد من است (3). پایان مطلب ایشان

ص: 196

1- ای گروه تصوّف، ای بدترین گروه، شما چیز محالی را آوردید. آیا معبودی در قرآن به شما گفته است همانند چهارپایان بخورید و برای من برقصید؟

2- مستدرک الوسائل، محدّث نوری، 3، 372، به نقل از شهید.

3- رساله فی الاعتقادات و السیر والسلوک، در حاشیه اعتقادات شیخ صدوق.

استاد ما (استاد شیخ عباس قمی) مرحوم محدث نوری در مستدرک، سخنی دارد که نقلش با این جا تناسب دارد. وی گفته است: صوفیه دو مقصد دارند: یکی مقدمه ی دیگری است.

مقصد نخست: تهذیب نفس و تصفیّه ی آن از کدورات و ظلمات و نهی کردنش از رذائل و ویژگی های ناپسند و آراستش به اوصاف زیبا و کمالات معنوی است.

این امر نیز شناخت اجمالی نفس و قلب و شناسایی صفات خوب و بد و مبادی و پیامدهایش و به آن چه می توان با آن به پاک سازی و تزکیه دست یافت و تنویر و آراستن آن نیاز دارد.

مقصدی بزرگ است که در آن، اهل شرع و همه علما با همه اختلاف شیوه ها و دیدگاه هایشان با آنان شریکند. علما در این مقصد بزرگ، کتاب ها و تالیفاتی نگاشته اند که مطالبی نیکو و سودمند در آن ها وجود دارد. اگرچه دروغ ها و بدعت های بسیاری (1) به ویژه برخی ریاضت های حرام را در آن ها نوشته اند. از این جا متشرّعی دست به دامن کتاب و سنت هستند، از کسانی که خود را به لباس سادات امت می نمایند، جدا می شوند. در نتیجه، دست یابی به این مقصد در نظر آنان، رفتار به همه چیزهایی که بر ایشان نوشته شده و دوری از همه چیزهای خودساخته که در این مقام پدید آمده و نه پیروی از شیخ و مرشد (مشروع و متشرّع و پایبند به شریعت دین مبین اسلام) طبق نظر آنان، این همان منظور شهید در کتاب (دروس) در بحث مکاسب نیز هست که چنین نگاشته و کِهانت حرام است تا آن که گفته است: و تصفیّه نفس یعنی به شیوه های غیر شرعی (2)

مقصد دوم: ادعاهایی است که از نتیجه تهذیب نفس و ریاضات و بالاتر از آن وصول، اتخاذ، فنا و مقاماتی می کنند که هیچ پیامبر و وصی ای مدّعی آن ها نشده است. پس حال اهل علم و پرهیزگاری که از اینان پیروی می کنند، چگونه است. افزون بر این که مدّعی چیزهایی می شوند که نسبت دادنش به ذات مقدس خداوند سبحان نیز شایسته نیست و واجب است خدای سبحان و تعالی را از سخنان ستم گران پاک و دور بدانیم. تمایل اهل شرع و دین به مقصد دوم با آرزوی آن و یا سخن گفتنشان درباره آن از آنان به دور است، چه رسد به علمای راسخ و بیشتر مطالبی که در نکوهش این جماعت گفته شده، ناظر به این ادّعا و مدّعی آن است درباره مقصد نخست نیز دانستی که اهل شرع و دین با آنها شریکند هر چند در برخی راه ها از هم جدا هستند و از آن جا که آنان به نهایت چیزی که در این مقام افکنده اند، رسیده اند. چون حکمت گمشده مومن است و آن را در هر جا بیابند، می ستانند. (3) می بینی که مشایخ بزرگ و فقهای بزرگوار ما در بسیاری از موارد به این مقصد مراجعه و از آن نقل کرده اند. به راستی بودنش گواهی داده اند و به دست یابی به آن فرمان داده اند و این کار زمینه طعن بر آنان و انتسابشان به صوفی بودن یا تمایل متصوّفه را

ص: 197

1- با کمال تأسف در میان علما هم علمایی هستند و بوده اند که سلکشان، سلک تصوّف و عقائدشان، عقائد تصوّف است که مردم باید از این دسته پرهیز کنند. بیشتر از این باز نکنم مطالب را.

2- الدروس الشرعیة، صفحه ی 327

3- قال علی علیه السلام: الحکمة ضالّة کلّ مؤمن فخذها و لو من أفواه المنافقین. غررالحکم، صفحه ی 75، شماره 616، چند حدیث درباره حکمت است.



فراهم آورده است. چون می‌پندارند میان این دو مقصد، ملازم وجود دارد و هرکه به تهذیب نفس و پاک‌سازی قلب تشویق می‌کند یا در برخی مقام‌ها و تفسیربرخی آیات، سخنان یکی از آنان که اخبار بسیاری نیز آن را تایید کرده، گواهی برای سخنش می‌آورد. در همه ادعاهای صوفیه از آنان و با آنان است ولی این از کوه اندیشی جمود فکری و کمی تدبّر در مزیت‌های کتاب و سنت است.

سرانجام، کارشان به جایی رسید که چنان که می‌بینیم کسانی چون زبان‌گویای مفسران یعنی ابوالفتح رازی، صاحب کرامات، علی بن طاووس و شیخ فقها شهید ثانی قدس الله ارواحهم به تمایل به تصوّف متهم شدند. (از طرف اهل انحراف و مغرض یا حتی افراد جاهل) و این بلایی بزرگ و مصیبتی سترگ است که ناچار باید از آن دست برداشت. آری، می‌توان با چنین علمایی به انگیزه ادب کردنشان نه ایراد به آنان گفت: آن چه از اهل بیت عصمت علیهم السلام وارد شده از چنان غنی و گسترده‌گی برخوردار است که با آن‌ها نیازی به رجوع به شیوه سخنان در هم بافته و اندرزهای دیگران نیست. چون اگر در موج-های دریاها اخبار فرو بروی، هر حقی را بیابی که از صوفیه صادر شده، نکته اشاره شده ای از اخبار در آن می‌بینی بلکه می‌بینیم بسیاری از سخنان را که به آنان منسوب است، از معادن حکمت بوده اند و به خودشان یا مشایخ شان نسبت داده اند (1).

### اما سخنان (تصوّف) درباره موضوع شارب و حکم آن:

صاحب رساله ی رفع شبهات، استناد به حدیثی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم کرده-است به این که در پاسخ به شکایت مردی مجرد حضرت می‌فرماید: و فرّ شعر جسدک و ادم الصّیام، موی تن خود را زیاد کن و به روزه گرفتن ادامه بده. بدون این که مؤلف رساله، نشانی صحیح از این روایت کرده باشد و فقط به عبارت منقول در کافی اکتفا نموده است. در صورتی که مهم ترین امر در استناد به آیات و روایات ارائه و ذکر نشانی صحیح آن‌ها است تا با مراجعه به نشانی‌ها صحت نظر گوینده معلوم گردد. حال بفرض که گفته ی گوینده صحیح باشد، موی جسد را با موی صورت چه کار؟ زیرا از صورت در لسان آیات و روایات به وجه تعبیر می‌شود، به اضافه این موضوع، امری است اجتهادی و از احکام مسلّمه ای است که مخالفت آن جایز نباشد، محسوب نمی‌شود. زیرا اخباری که در باب زدن شارب رسیده-است، غالباً یا نبوی است که شیعه آن‌ها را به واسطه روات ضعیف می‌دانند و یا از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده و از غیر آن حضرت علیه السلام در باب شارب روایتی به نظر نرسیده از این نظر بعضی از صوفیه می‌گویند که می‌توانیم آن‌ها را حمل بر تقیه کنیم. چون اهل تسنن به زدن آن خیلی مقید بودند. در بیان و پاسخ به این مطلب باید گفت:

آیا شیعه روایاتی که از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در کتب روایی خود و در موضوعات مختلف آورده است، ضعیف می‌دانند؟ هرگز. کتب روایی شیعه پر است از روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نقل شده و مأخذ استنباط احکام توسط فقهای شیعه می‌باشد و فرمایشات ائمه علیهم السلام

ص: 198

نیز از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. پس این چه تهمت بزرگی است که می گویند. شیعیان، روایات منقوله از پیامبرشان صلی الله علیه و آله و سلم را دلیل روات ضعیف می دانند. فقط برای اثبات عدم درک و دانش مؤلف نام برده از وجود روایات وارده در مورد مسئله ساده ای چون شارب که می گوید از غیر حضرت امام صادق علیه السلام در باب شارب روایتی به نظر نرسیده و چندین روایات در کتب اخبار شیعه و سنی ذکر شد در این کتاب و چند روایت در این مبحث می آوریم تا رفع تهمت شود.

1- امیر مومنان علی علیه السلام می فرماید: أخذ الشارب من النظافة و هو من السنة. کوتاه نمودن موی شارب، جزء نظافت است (1).

2- زُراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمودند: ما أبقیت الحنيفة شينا حتى إنَّ منها قصَّ الشَّارب و قلم الأظفار و الخِتان (2). دین حنیف اسلام مطالبی را ناگفته نگذاشته است، حتی کوتاه کردن شارب و گرفتن ناخن و ختنه کردن.

3- حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: مَنْ أخذ أظفاره و شاربَه كلَّ جمعة و قال حينَ يأخذه بِسْمِ الله و بالله و على سنة محمد و آل محمد لم يمرض الا المرض التي يموت فيها (3). هر که کوتاه کند ناخن و شارب خود را در روزهای جمعه و هنگام کوتاه کردن بگوید به نام خدا و بر اساس سنت محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين، مریض نخواهد شد مگر مرض آخر عمرش.

4- امام موسی کاظم علیه السلام بانقل از پدران بزرگوارشان عليهم السلام از امیر المومنین علی علیه السلام که فرمودند: قيلَ لإبراهيم عليه السلام تطهّر فأخذ شاربَه (4).

به حضرت ابراهیم علیه السلام گفته شد خود را تمیز و پاک کن. آن حضرت شروع کرد به کوتاه کردن شارب خود.

5- حضرت موسی کاظم علیه السلام می فرماید: خمس من السنن في الرأس و خمس في الجسد فاما التي في الرأس فالمسواك و أخذ الشارب (5).

رعایت پنج سنت در سر و پنج سنت در بدن ضروری است. اما از سنت های ضروری در قسمت سر، مسواک دندان و کوتاه کردن شارب است.

ص: 199

1- تحف العقول، صفحه ی 100

2- بحار الانوار، جلد 76، صفحه ی 68، تفسیر عیاشی اراء

3- بحار الانوار، جلد 76، صفحه ی 123

4- بحار الانوار، جلد 76، صفحه ی 69 - نوادر راوندی صفحه ی 23

5- خصال شیخ صدوق، مواظ پنج گانه

حال شما فکر می کنید منظور نویسنده رساله رفع شبهات از این گفته که غیر از حضرت امام صادق علیه السلام در باب شارب، روایتی به نظر نرسیده چیست؟

موضوع شارب، امری نیست که در مورد آن عمر تلف نموده و در ردّ و اثبات آن سخن گفته شود. ولی دلخراش است کسی که شاهی در صوفی گری می رسد، حق دارد هر کاری و هر غلطی بخواهد بکند روایات را، جسارت کند به مذهب تشیع، به این که آنان روایات منقول را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را به جهت راویان حدیث و ضعیف می شمارند و سایر دروغ ها و تهمت های دیگری را که در امور خود دارند، ابراز کنند. سپس برای اغفال و استحمار یک عده ای مردم ساده و نادان بگویند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هم اگر به کوتاه کردن اشاره نموده است از روی تقیه بوده. چه تقیه ای؟

با این که آن حضرت می فرمایند: من لم يأخذ شاربہ فليس متًّا (1). هر که کوتاه نکند مورد شارب خود را از ما نیست.

آیا شما می توانید یک سفارش و توصیه و دستوری از خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و خاندان آن بزرگوار علیهم صلوات الله بر بلند نمودن شارب نشان دهید تا بگوییم شما اطاعت از آن سفارش و یا دستور را نموده اید؟ اگر محبت و آشنایی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام در دل کسی باشد، هیچ-گاه اقدام به کاری نمی کند که اطمینان به رضایت آن خاندان بر کار خود نداشته باشد. بفرض که تمام عوامل صادره از شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم صلوات الله علیهم اجمعین را در مورد کوتاه کردن شارب نادیده بگیریم و بگوییم در این موضوع بسیار پراهمیت امر و دستوری که صادر نموده اند از شخص خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از تمام ائمه معصومین صلوات الله علیهم به دلیل تقیه و ترس از دشمن بوده است، پس نهی واقعی در کوتاه کردن شارب وجود ندارد. آیا هیچ صاحب عقلی با این گونه تأویل و توجیها غلط که جزء آوهام و پندار و خیال چیز دیگری نیست، به خود اجازه می دهد که خلاف دستورات عمل نموده و اقدام به گذاشتن و بلند نمودن شارب نماید که فقط سنت و روش اجدادی خود را حفظ کرده باشد یا نبودن امر و توصیه بر گذاشتن شارب عقل و شرع هر دو حکم می کنند که باید جانب احتیاط را رعایت کرد. بر فرض که صحت ندارد و در نتیجه باید از گذاشتن شارب خودداری نمود. بشر موجودی و مخلوقی است مانند سایر مخلوقات مملوک خداوند متعال است، پس او بدون صاحب و رها نیست. هر مملوکی و عبدی ناگزیر است از این که رفتارش تابع فرامین مالک و مولای او باشد و حرکتی و گفته ای از حرکات و گفتار او نمی تواند سر خود و بدون امر و دستوری از مالک او انجام پذیرد. اگر امر به انجام کاری به او رسیده باشد، موظف به انجام آن است و گرنه وظیفه ای ندارد. او امر نیز فقط از طریق وحی و به وسیله خاندان نبوت به ما ابلاغ می گردد. پس آن-چه را که از طریق این خاندان علیهم السلام به ما ابلاغ شده است، ما مأمور انجام یا خودداری از آن هستیم و بس. البته اگر مسلمان و موحد باشیم.

ص: 200

نیرو و عاملی به نام شیطان وجود دارد که بشر را به کارها و گفته های خلاف حقیقت وامی دارد.

وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادُوا لَكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (سوره ی انعام آیه 121)

شیطان ها مطالبی را به صورت وحی (الهام) بر دوستان خود القا می کنند که وسعت و قدرت امواج القایی آنان بسیار گسترده و قوی است. برای برحذر داشتن بشر از قرارگرفتن تحت این گونه القائات شیطانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: حلال بین و حرام بین و شُبُهَاتِ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَى مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ (1). پس هرگاه فرامینی از غیر طریق خاندان وحی علیهم السلام بر انسان نسبت به انجام کاری وارد آید، اجتناب انسان از نزدیک شدن به آن ضروری است. خداوند متعال می فرماید:

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلَّ مِمَّنْ ابْتِغَىٰ هَوَاهُ بَغِيرَ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. سوره ی قصص آیه 50.

پس اگر ای پیامبر پاسخی به تو ندادند و اجابت نکردند تو را، بدان که آنان فقط متابعت هوای نفس خود می کنند، بدون این که توجهی به هدایات الهی داشته باشند و کیست گمراه تر از کسانی که تابع هوای نفس خود بوده و به هدایت الهی آرچی نمی نهد. هرآینه خداوند هدایت نمی کند افراد ظالم را. بنابراین آنان که اقدام به گذاشتن شارب نموده و خود را به شکل مجوس و کفار در می آورند، چنان چه ائمه معصومین علیهم صلوات الله فرموده اند و خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در راس آنان فرموده، این مطلب را که این عمل (سبیل بلند و تاب دادن عمل مجوس است) فرموده اند: شامل این آیه ی شریفه بوده و هیچ گاه هدایت خداوندی آنان را از ظلمت جهل و خرافه گویی نجات نخواهد داد. چون اقدام به کاری می کنند که خداوند متعال آن را امر به آن نفرموده است، هرچند که نهی او را پذیرا نباشد و به بهانه های دروغین تکذیب نمایند. در رساله ی نام برده در صفحه ی 129 چنین آمده است. و حتی بعضی از صوفیه معتقدند که از بعضی اخبار استفاده می شود که بعضی بزرگان دین و ائمه هدی علیهم السلام شارب داشتند چنان چه در مجمع البحرین است: و فی حدیث وصفه علیه السلام انه كان وافرالسبيلة و هی بالتحريك الشارب و الجمع السبال (2).

معنای این عبارت این است: در حدیثی که وصف نموده است او را علیه السلام دارای سبیل زیاد بود و لفظ (سبله) با حرکت حروف آن، به معنای شارب است کتاب مجمع البحرین و تحت ماده ی (سبل) چنین آمده است:

ص: 201

1- اصول کافی 1/68 ، باب 22

2- مجمع البحرین، 5/392

در حدیثی که وصف نموده است او را دارای سبیل زیاد بود و لفظ سبله با حرکت حروف آن به معنای اشاره است و جمع آن سبال است.

در کتاب مجمع البحرین یک کتاب لغت است که مؤلف آن مرحوم جناب طریحی رضوان الله تعالی علیه، لغات وارده در آیات و روایات را با شاهد مثال ها ترجمه نموده است. پس این کتاب یک منبع روایی نیست. شاهد مثالی در این کتاب، برای نشان دادن معنای (سبیل) به کار رفته است. وصف کننده کیست؟ دارنده سبیل زیاد کیست؟ معلوم نیست. فقط منظور از مثال آورده شده برای ارائه به کاربردن لفظ سبیل به معنای شارب می باشد. آیا استناد به یک شاهد مثال برای صحیح جلوه دادن، کاری صحیح است؟ در همین کتاب در مجمع البحرین، تحت ماده ی (فطر) و برای بیان معانی مختلف آن چنین آمده است:

وفی حدیث اهل البیت علیهم السلام نَحْنُ نُحَتُّ الشَّوَارِبَ وَ نَعْفَى اللَّحَى وَ هِيَ الْفِطْرَةُ اِی الدِّینِ وَ السُّنَّةِ (مجمع البحرین 3 صفحه ی 441)

در حدیثی از اهل بیت علیهم السلام آمده است که ما می چینیم و کوتاه می کنیم شارب ها را و بلند و زیاد می -گذاریم لِحیه ها را، که این امری است فطری. یعنی امری است از دین و سنت. آیا وجدان سالم حکم نمی کرد که با ارائه و نشان دادن شاهد مثالی از همین کتاب که برای تفهیم معنای لغت به کار رفته است و سپس خودسرانه دلیل آوردن آن بر بلند نمودن شارب، حدیثی را که با صراحت کامل حکم کوتاه نمودن شارب می نماید و در همین کتاب آمده است، نیز مؤلف رساله رفع شبهات ذکر نموده باشد، درحالی که گفته اول به نام حدیث کاملاً مبهم و دلالت بر ادعای مدعی ندارد ولی حدیث دوم کاملاً صریح می فرماید: کوتاه کردن شارب از دین و سنت است.

پس آیا کسی که به گفته ای در کتاب مجمع البحرین استناد می کند، عمل او یعنی گذاردن شارب بلند، خلاف دین و سنت نیست؟ در مقابل نهی های صریح و آشکار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او در موضوع کوتاه کردن شارب، نویسنده رساله به عبارتی چون (الدم یقطر من شواربه) خون جاری می شد از شواربش یا در (التور سیطع من شواربه): نور ساطع و نمایان بود از شارب هایش بدون ذکر سند و نام گوینده متمسک شده و آن ها را دلیل بر کار خود و صوفیان گرفته است آیا خنده آور نیست بدین گونه کوشش در اثبات مطلبی بی ارزش که فقط اسمی است و سعی در لزوم ادامه این رسم با آوردن عباراتی غیر واقعی، ولی چه باید کرد که با وی در صفحه ی 133 می گوید: همان طور که جدّ امجد فرموده دینی را به مویی نبسته اند، از این رو در این باب امر و نهی نشده و پیروان را آزاد گذاشته و ایرادگرفتن برای جزئیات، مورد تعجب است. انکار اوامر و نواهی الهی صادره و رسیده به ما از طریق خاندان وحی با این جرأت شاید از خصلت و خصائص صوفی شدن باشد وگرنه همان گونه که دیده شد به عنوان نمونه، تعدادی از این گونه امر و نهی از کتاب شریف کافی و بحار الانوار ذکر شد و نشان محل روایات وارده در این موضوع، حال شما مراجعه کنید و حقیقت را دریابید. اما این که جدّ امجد ایشان فرموده اند دینی را به مویی نبسته اند، این یعنی نظام تشریح و لازمه تمامیت و کاملیت آن ارائه و نشان دادن روش و برنامه در تمام

مراحل زندگی است. همان گونه که این کاملیت را در نظام تکوین به وضوح می بینیم. مثلاً صورت مردها محل رویش موهای مختلفی است که بعضی ثابت و بعضی دارای رشد بسیار کند و بعضی نیز دارای رشد سریع می باشند. تمام مساحت صورت انسان از یک وجب انسانی بیشتر نیست، پس چه شده است که قوانین گوناگون از نظر رویش موها در این صورت انسانی حکم فرما است؟ آیا اگر مژگان، چشم و ابروان انسانی از نظر رویش و رشد، همان حالت رویش سریع لِحیه و شارب را می داشت چه وضع ناراحت کننده ای برای چشم به وجود می آمد؟ آیا بشر خود رویش و چگونگی رشد موهای صورت خود را به چنین نظمی آراسته و کنترل نموده است؟ هرگز بنابراین می یابیم خلقت انسان و نظم موجود در اندام ها و حتی رویش و رشد موها در صورت تحت امر و تدبیر خالق این بشر است و با تفکر در خلقت سایر موجودات و آسمان ها که از نظر خلقت از انسان برترند، حاکم بودن نظم و ترتیب شگفت انگیزی را در عالم آفرینش می یابیم.

لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ لَيْعَلَمُونَ . سوره ی غافر آیه ی 57.

خلقت آسمان ها و زمین، بزرگ تر از خلقت انسان است، ولیکن اکثر مردم نمی دانند. آیا می توان گفت نظام تکوین را که به مویی بسته اند، پس چرا خداوند چنین ترتیبی برای رویش موها در صورت انسان برقرار نموده است، بلکه کمال خلقت چنین نظمی را اقتضا می کند. همین گونه است دین و نظام تشریح که همواره خداوند از تمام و کامل بودن آن سخن می گوید، آیا ممکن است خالق نظام کوچک ترین موضوعی را که بستگی به نظم و نظام تشریح دارد، بیان نکرده باشد؟ هرگز چنین نیست. در کتاب شریف اصول کافی باب 21 در آن احادیث آمده، تاکید بر این که آن چه را که مورد نیاز بشر بوده.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادَ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ الْعَبْدُ يَقُولَ: لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ (1).

خداوند متعال بیان و توضیح هر چیزی را در قرآن آورده است؛ به طوری که به خدا قسم ترک نکرده است از خداوند بیان چیزی را که مورد نیاز انسان باشد؛ به طوری که نمی تواند کسی بگوید کاش بیان این مطلب نیز در قرآن آمده بود. حال آن که بیان می فرماید.

1- حضرت امام باقر علیه السلام می فرماید: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدَعْ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةَ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ.

خداوند متعال کوتاهی ننموده از بیان آن چه را که مردم بدان محتاجند، مگر آن که آن را در کتابش فرو فرستاده و برای پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده است (2).

ص: 203

1- اصول کافی، جلد 1، صفحه ی 59

2- اصول کافی، جلد 1، صفحه ی 59

پس همان گونه که ذره ای از ذرات عالم کون و هستی نمی تواند از قانون نظام تکوین خارج باشد، هم چنین کاری روشی و سلوکی نیز نمی تواند از قانون نظام تشریح خارج باشد. و فرقی را که بین دو نظام تکوین و تشریح می باشد در این است که نظام تکوین قواعد مربوط به طور تمام و کمال پیاده شده اند، ولی در نظام تشریح پیاده نشده و آن در دست بشر است. قوانین معین است، لکن عمل به آن یعنی پیاده نمودن قوانین نظام تشریح، از وظایف بشر است و به دلیل کامل و تمام بودن این شریعت الهی است که برای تمام حرکات و سکنات انسانی چه مهم، چه غیر مهم ارائه طریق شده است و اگر غیر از این بود که ادعای تمامیت صحت نداشت.

ممکن است جاهلی بگوید دین را با آداب استحمام و امثال آن چه کار و به نظر او سخن گفتن از این گونه امور در دین موجب پایین آوردن حرمت و احترام دین باشد. آیا این نظر صحت دارد؟ چگونه است که در نظافت و چیدن موهای زائد بدن به گرفتن ناخن ها ما را راهنمایی نموده ولی در مورد شارب که سنتی است در میان صوفیان، می گویند اوامر رسیده در کوتاه کردن آن صحت ندارد و این که دین را مویی نبسته اند. آیا گفته و عمل غیر از متابعت از خواسته های شیطانی و نفسانی است؟ حال بر خوانندگان صوفی و غیرصوفی است تا مطالب گفته شده را با عقل سلیم خود، همان عقلی که به وسیله آن ایمان به اسلام آورده و گواهی به وحدانیت خداوند متعال بر رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آسمانی بودن قرآن مجید می دهند و نه عقلی که در صوفیه و عرفاء مرشدی یا قطبی بدانان القا می نماید، مطالب طرفین را با دقت بررسی نموده و به نشانه های گفته شده برای اطمینان خاطر از صحت روایات مرویه از خاندان نبوت صلی الله علیه و آله و سلم مراجعه نمایند تا حقیقت بر آنان بیشتر آشکار گردد.

### حکایتی در این مورد از یک صوفیه

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه ی جلد 11 صفحه ی 208 چنین نوشته است: کان بیغداد فی رباط شیخ الشیوخ صرفی کبیر اللّٰحیة جدّاً و کان مغری و معنی بها اکثر زمانه یدهنها و یسرحها و یجعلها لیلاً عند نومه فی کیس فقام بعض المریدین الیه فی اللیل و هونام فقصرها من الأذن الی الأذن فاصبحت کالصریم واصبح الصوفی شاکیا الی الشیخ الرباط فجمع الصوفیة و سالهم فقال المرید: انا قصصتها قال ایها کانت صنمه و کان یعبدها من دون الله فاتکرت ذلک بقلبی و اردت ان اجعله عبدا لله لا عبدا للّٰحیة.

مردی در بغداد در کاروان سرای شیخ شیوخ صوفی که ریش بزرگی داشت، دل به او بسته بود و مغرور و مفتون او شده بود (برای مریدان خر خود) بیشتر وقت ها او را روغن و شانه می زد و وقت خواب هم او را در یک کیسه قرار می داد. پس بعضی از مریدان او در حالی که او در خواب بود به پا شد و ریش او را چید. از گوش تا گوش که مانند یک توده ریگ شده بود. صوفی در حالی که صبح کرده بود، شکایت پیش شیخ و بزرگ کاروان سرا برده بود. مرید گفت من او را چیدم. او گفت چگونه او را چیدی؟ وای به حالت. گفت ای شیخ، این ریش او بت بود و او را پرستش می کرد و از خداوند دست برداشته بود.

معبودش این شده بود و من در قلبم این عمل را منکر می داشتم و زشت پسند بود و می خواستم او را خداپرست قرار دهم که عبادت از آن خداوند باشد نه برای لِحیه به معنی معبودش. شکم و زن و دنیا و پول و درهم و دینار و اولاد و چوب و بت و مجسمه و الی آخر است. بلکه این امور نباید به عنوان هوا و هواپرستی باشند، بلکه به عنوان یک وسیله، یک زینت دنیایی که در مسیر آخرت صرف شود و نه این-که از خداوند غافل شود. بلی، لِحیه هم یک زینت و جمال است و ارزش دارد تا مادامی که اغراض شخصی نداشته باشد و بلهوسی به کار نبرد و از خداوند معبود بی همتا غافل نشود. از احادیثی که ذکر شد، استفاده می شود که داشتن ریش متناسب و مرتب و تمیز و به حد و اندازه و اعتدال زینت یک مرد به شمار می آید و موجب جمال و زیبایی او می شود و نشانی از وقار و عزت او می شود و به همین خاطر است که به ریش مردم محاسن گفته می شود. یعنی مایه ی حُسن و زیبایی و جمال و تراشیدن ریش آن هم با تیغ آهنی و غیره و صاف کردن صورت و از بین بردن محاسن چهره موجب محرومیت مرد از داشتن وقار و سنگینی و زیبایی او می گردد.

این کار باعث زشت شدن چهره ی او و خشن و زَبَر گشتن پوست صورتش می شود و پاره نمودن و دریدن جسد و تکه تکه کردن آن را مُثَلَه می گویند.

### معاویه ریش تراش:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: حلق اللِّحِيَّةِ مِنَ الْمُثَلَّةِ وَمَنْ مَثَّلَ فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (1). اوّل کسی که ریش تراش شد، معاویه بن ابی سفیان علیهم اللّٰعْن والعذاب بود. آن ملعون اول کسی بود که در اسلام، خلافت ناحق را به شمشیر گرفت. اول کسی بود که خلافت را به میراث داد، به یزید ولدالزنا و اوّلین کسی بود که به ظاهر زنا کرد با زائد القلاید زوجه زیاد. زیرا که زیاد او را طلاق داد و معاویه در عده او را با نکاح درآورد و اول کسی بود که شتم به حضرت امیرالمومنین علی و مولی الموحّدین علی بن ابیطالب علیه السلام را حلال دانست و اوّل کسی بود که احادیث تهمت برای اهل بیت رسالت علیهم السلام را وضع و جعل کرد و اوّل کسی بود که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را نسبت به بدی (العیاذبالله) و حرف های نالایق گفت و اول کسی بود که لشکر بر مسلمانان فرستاد. مانند ضحاک بن قیس را با سه هزار کس و زیاد بن ابیه ملعون را با صد و بیست هزار کس و بُسر بن اَرتاة را با چهار هزار کس به اطراف جهان فرستاد که هرکس شیعه باشد، بکشد. اوّلین کسی بود که سعی ما بین صفا و مروه را سواره کرد و اوّلین کسی بود که از سلاطین شُرب خمر کرد و اول کسی بود که در مجلس او ساز نواختند و اوّل کسی بود که میل به خوردن گِل کرد و آن را حلال دانست و اول کسی بود که تشبیه به اکاسره و فراعنه نمود. (کسرا مُعَرَّب خسرو، عرب ها هریک از پادشاهان ساسانی را کسری می گفتند، اکاسر و اکاسره: جمع. فرعون، ستم گر، سرکش، متمرکز، متکبّر و لقب هریک از پادشاهان قدیم مصر.

ص: 205



فراعنه: جمع) آن ملعونی که ادعای خدایی می کرد و می گفت: قَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى. آیه 24 سوره نازعات. گفت من پروردگار بزرگ شما هستم. (العیاذ باللّه)

اول کسی بود که جلاد (کسی که مامور تازیانه زدن و شکنجه کردن یا کشتن محکومان است) و او ناحق افراد را تازیانه می زد. اول کسی بود که بُت فروخت و بُت فروشی را تجارت نام نهاد و امر کرد بت ها ساختند و به هند و سایر بلاد می بردند و می فروختند و در عوض متاع می آوردند (الان بسیاری از کشورهای دنیا بت پرستند) و اول کسی بود از سلاطین جور و ظلم که زندان ساخت و در مسجد مقصوره محراب ساخت. (مقصوره، سرای حصاردار خانه کوچکی خلوت خانه جای ایستادن امام جماعت در مسجد، محلی از مسجد که خاص خلیفه یا امام می ساختند که در حال نمازگزاردن در آن جا بایستد و از دست بدخواهان دور باشد).

منظور از امام از این جا امام جمعه و خلیفه است و کلمه امام، اگرچه به معنای پیشوا و جلودار و قائد و پیشرو و پیش نماز و امام جمعه می باشد، ولی به هرکسی به غیر از امام معصوم، گفتن امام اشکال دارد.

چرا که باب می شود و یک عده ای خواه ناخواه منحرف می شوند. مانند نمازهای تراویح عمر بن خطاب که به جماعت خواند و الان باب شده است و سنی ها با جماعت می خوانند نافله های مستحبی ماه مبارک رمضان را.

احترام هرکس به جای خود محفوظ است، اما نباید در حق او غلو کنند و او را جای امام معصوم علیه-السلام بنشانند. گرچه خود او به این امر راضی نیست، ولی عده ای جاهل مردم را از جاده اصلی منحرف می کنند. در تاریخ این نوع نمونه ها بسیار است.

و اول کسی بود که ریش تراشید و شارب گذاشت و از بدعت آن ملعون است که اهل روم (و جاهای دیگر) ریش را می زنند و می تراشند. و اول کسی بود که استلحاق (ملحق کردن) بیگانه به خود و زیاد بن ابیه را برادر خود خواند (که هر دو حرام زاده بودند قطعاً) و اول کسی بود که مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را کند و از اساس اول بزرگ تر کرد و از آجر ساخت و منبر را بزرگ کرد و اول کسی بود که مرتدان صحابه را مقرر کرد احادیث در مذمت امیرالمومنین علی علیه السلام وضع و جعل کنند. مثل سُمْرَةَ بِنِ جُنْدَب و ابوهریره و براء بن عازب و زید بن ارقم و غیره. گویند روزی زری (پولی) فرستاد نزد ابوهریره که حدیثی طرح و جعل کن برای من تا اهل شام مرا اعتبار کنند. او بر منبر رفت و گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود معاویه خالوی مومنان است. بعد از چند روز ابوهریره با شریکش، سبزی از طائف آوردند تا در ایام منا بفروشند. سبزی، کساد بود. کسی نمی خرید. ابوهریره حدیثی جعل کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز فتح مکه این سبزی را تعریف کرد و فرمودند هرکس این سبزی را بخورد یا بخورد در آن شفاء و برکت است. مردم که این را شنیدند، آن سبزی ها را به قیمت اَعْلَا خریدند. یا خبر بَصَل مکه هم معروف است (رجوع به

الغدیر و احادیث ساختگی ابوهریره از کتاب مرحوم سید شرف الدین عاملی شود و دیگر کتب) ابوهریره حصّه و بهره ای به شریکش نداد. این خبر به معاویه رسید. کسی را فرستاد که خداوند، بینی تو را به-خاک بمالد ای ملحد، دروغگو، کی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سبزی را تعریف کرد (1). ابوهریره جواب فرستاد که همان روزی که معاویه را خالوی مومنین ساخت. (یعنی اگر این دروغ است، همان حدیثی که تو را خال مومنین قراردادم آن هم دروغ است (2))

### شاه به این خوبی چرا باید زنا کند؟

فرمودند کسی که شاربش را کوتاه کند، سه نور خداوند به او عطا کند: نوری در صورتش و نوری در قبرش و نوری در قیامت و سه عذاب از او دفع شود: عذاب قبر و عذاب نکیر و منکر و شدت عذاب قیامت (لنالی سابقا گذشت. جلد 4 صفحه 171) که چهار نور به او عطا می شود: یک نوری در صورتش، یک نور در پیشانیش و یک نور در قبرش و یک نور هم در قیامت.

در تذکرة القبور مرحوم گزی نقل می کند از پسر آقای کلباسی رحمة الله علیه که به ناصرالدین شاه گفته بود: شاه به این خوبی چرا باید زنا کند. شاه وحشتی کرد، کتاب را باز کرد و این حدیث را خواند که هرکسی شارب خود را نزند، مثل آن است که با مادر خود در کعبه خانه کعبه زنا کند. (3)

### حکایت دیگر: می ترسم سقف فرود آید.

محدث قمی رضوان الله تعالی علیه (1264 هجری قمری) در شرح حال مرحوم سید صدرالدین عاملی اصفهانی، رضوان الله تعالی علیه می نویسد: در امر به معروف و نهی از منکر بسیار ساعی بود و اقامه حدود به اصفهان می نمود و چندان معصیت در نظرش عظیم بود که گویند وقتی چنان اتفاق افتاد که حاضر شد در مجلسی که برپا شده بود برای اقامه عزای حضرت سیدالشهدا علیه السلام و در آن مجلس، جماعتی از اعیان و اشراف بودند. ناگاه وارد شد در آن مجلس. یکی از شاه زادگان ریشش را تراشیده بود. سید، چون نظرش به او افتاد فرمود: حلق اللّحیه من شعار المّجوس و صار من عمل اهل الخلف. تراشیدن ریش از شعار و علامت گبران و عمل اهل خلاف است و این مرد ریش خود را تراشیده و آمده در این مجلس که منعقد شده برای عزای حضرت سیدالشهدا ارواحنا فدا. و من می ترسم که هرگاه

ص: 207

1- بلی، در بحار و کتب دیگر، معصومین علیهم السلام درباره خواص گیاهان و میوه جات و سبزی جات و لحوم و غیره سخن فرموده اند. اما این احادیث دشمنان کار به گفتار آنان ندارد.

2- تذکرة الائمة علیهم السلام، مرحوم مجلسی، صفحه 74-72

3- لنالی الاخبار، جلد 4، صفحه ی 176، سابقا هم گذشت. به صفحات همین کتاب رجوع شود.

روضه خوان بالاسی منبر برود و این مرد در این جا باشد، سقف فرود آید. پس در آن مجلس نماند و بیرون رفت. منتهی الامال جلد 2 صفحه ی 342 بخش شرح احوال و اولاد امام موسی بن جعفر علیه السلام.

تمت بعون الله تبارک و تعالی و تقبل منّا هذا ببضاعةٍ مُزجاةٍ

ان شاء الله تعالی

عبد حقیر- فیض الله ویسی

پنج شنبه اول ذیقعدہ الحرام 1442 هجری قمری.

ص: 208

## فهرست عنوان حلقِ لِحیّه و ریش تراشی

- (1) مقدّمه صفحه 3
- (2) موضوع اول: حلقِ لِحیّه از دیدگاه قرآن کریم و اقوال و نظرات مفسّرین. صفحه 9
- (3) سوال: تغییر در خلقت چیست؟ صفحه 12
- (4) اقوال و نظرات مفسّرین. صفحه 13
- (5) جواب از اشکال به این آیه شریفه. صفحه 13
- (6) دومین آیه که عمومیت دارد بر مطلب و مقصود ما. صفحه 23
- (7) سومین آیه که دال بر عمومیت دارد. صفحه 30
- (8) موضوع دوّم: حرمت حلقِ لِحیّه (ریش تراشی) از دیدگاه فقه و فقاهت. صفحه 33
- (9) پاسخ تفصیلی. صفحه 33
- (10) موارد دلایل استناد: صفحه 39
- (11) دلایل: صفحه 38
- (12) نقد و ردّ. صفحه 37
- (13) تفسیر روایت (حلقِ اللّحیّة مثله). صفحه 37
- (14) دلیل چهارم: روایت حُبابه والبیة: صفحه 41
- (15) بحث سندی. صفحه 41
- (16) بحث دلایل صفحه 41
- (17) أدلّه ی ریش تراشی. صفحه 42
- (18) فهرست منابع. صفحه 45
- (19) چهارده دلیل أدلّه ی اثبات حرمت ریش تراشی. صفحه 45
- (20) ادله اثبات حرمت ریش تراشی: صفحه 50

(21) عبارت لِحِيَه در کلمات حضرات معصومین علیهم السلام و لغویان. صفحه 51

(22) لِحِيَه در کلمات حضرات معصومین علیهم السلام. صفحه 52

(23) بررسی عبارت لِحِيَه در کلمات علمای شیعه و اهل تسنن. صفحه 55

(24) نتیجه. صفحه 58

(25) مستند معتقدات به جواز تراشیدن موهای عارضان. صفحه 58

(26) تفاوت دو روایت صفحه 59

ص: 209

- (27) حرمت حلق موهای گونه صفحه 61
- (28) مصداق لحيه: صفحه 62
- (29) معنای عارضان: صفحه 62
- (30) معنای خدّ: صفحه 63
- (31) کلام این منظور در معنای خدّ صفحه 36
- (32) استدلال به سیره ی متشرّعه برای اثبات جواز حلق. صفحه 65
- (33) نظرات آقایان فقها در رساله های علمیه آن ها در مورد ریش تراشی. صفحه 65
- (34) فرمان شریعت و قانون اسلام: صفحه 69
- (35) راه اعتدال و میانه روی صفحه 76
- (36) تنبیه: صفحه 72
- (37) تتمه در نصایح صفحه 74
- (38) موضوع سوّم: نمونه های مثبت و منفی. صفحه 87
- (39) ریش در شریعت حضرت موسی علیه السلام. صفحه 87
- (40) کسانی که دستور تراشیدن ریش داده اند. صفحه 79
- (41) داشتن ریش، سیره ی انبیاء علیهم السلام و دانشمندان اروپایی. صفحه 79
- (42) ریش تراشی از نظر دانشمندان و پزشکان. صفحه 80
- (43) نتیجه گیری از این فصل صفحه 82
- (44) ریش تراشی از نظر روانشناسی صفحه 83
- (45) یک سؤال: چرا عدّه ای از ریش گذاشتن فرار می کنند؟ صفحه 84
- (46) نکات مهم. صفحه 84
- (47) فصل: شارب (سیل). صفحه 85

- 48) الف: نوشیدن آب با سبیل بلند از لحاظ بهداشتی. صفحه 85
- 49) ب: عاقبت بلند نگه داشتن سبیل در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. صفحه 86
- 50) دیه ی آسیب رساندن به ریش. صفحه 88
- 51) أُجرت بابت تراشیدن ریش. صفحه 89
- 52) فصل: جویدن مو و امراض آن. صفحه 89
- 53) فصل: داستانی درباره ریش تراشی. صفحه 89
- 54) داستان آقای بافقی. صفحه 90
- 55) چرا ریش تراشی حرام است و ادله ی دوازده گانه بر حرمت ریش تراشی. صفحه 91
- 56) دلیل عقلی و لزوم ریش گذاشتن. صفحه 94
- 57) ریش گذاشتن دستور خداوند است. صفحه 95
- 58) ریش زینت حضرت آدم و فرزندان ذکور اوست صفحه 96
- 59) ریش نشانه مرد بودن و سبب عزت آقایان است صفحه 96

- (60) ریش تراشیدن تغییر فرمان خداست. صفحه 97
- (61) روایت بر حرمت ریش تراشی صفحه 97
- (62) تاریخچه ی ریش گذاشتن و محو کردن آن. صفحه 100
- (63) ریش در شریعت موسی علیه السلام صفحه 100
- (64) عظمت و نشانه مردانگی صفحه 101
- (65) شاه عباس در فرمان عمومی در ریش تراشی کسی را معاف نکرد صفحه 101
- (66) موضوع چهارم: ریش تراشی و باقی گذاشتن از دیدگاه اخبار و روایات اهل بیت علیهم-السلام. صفحه 103
- (67) سخن علی بن محمد بن الحسن بن زین الدین عاملی نوه ی شهید ثانی در این باره. صفحه 103
- (68) علت مسخ شدن قومی. صفحه 108
- (69) مسوخ کیانند؟ صفحه 108
- (70) ریش تراشی روش و سیره مجوس ها است. صفحه 110
- (71) مجوس را بشناسید صفحه 110
- (72) شبیه به آتش پرست نباید شد. صفحه 111
- (73) مردان شبیه زنان و برعکس. صفحه 126 و چند روایت دیگر صفحه 111
- (74) ریش تراشیدن از مصادیق مُثَلَّه کردن است. صفحه 112
- (75) خدای من به من امر فرموده ریشم را بگذارم و سبیلم را کوتاه کنم. صفحه 112
- (76) کیفر این پادشاه ستم کار غرور و متکبر. صفحه 113
- (77) گرفتن شارب (سبیل) از سنت است. صفحه 115
- (78) ریش، زینت آدم علیه السلام و فرزندانش است. صفحه 117
- (79) مردان شبیه زنان و برعکس صفحه 119
- (80) چند حدیث در بخاری سنی ها صفحه 119



- (81) مذمت بلندی شارب و سییل. صفحه 120
- (82) سییل ها را تا این حد کوتاه کنند. صفحه 121
- (83) شباهت به یهود نداشته باشید. صفحه 121
- (84) ریش گذاشتن از دین حنیف است. صفحه 122
- (85) چند روایت در این باره ی در وسائل الشیعه و فروع کافی. صفحه 122
- (86) کسی که سییل و شاربش را کوتاه نکند. صفحه 123
- (87) تراشیدن سییل. صفحه 125
- (88) ریش را به طور گرد اصلاح نمایید. صفحه 125
- (89) اندازه ی ریش یک قبضه است. صفحه 125
- (90) بیش از یک قبضه در طول ریش. صفحه 126

- (91) از سعادت مرد، کوتاه کردن ریش است. صفحه 126
- (92) خِرَد و عقل مرد در سه چیز است. صفحه 126
- (93) موی سفید. صفحه 126
- (94) سفیدی ریش، نوری است. صفحه 127
- (95) سپاس حضرت ابراهیم علیه السلام. صفحه 127
- (96) این خود وقار و سنگینی است. صفحه 127
- (97) موی سفید را نکنید. صفحه 128
- (98) اگر موی سفید نبود، تشخیص مردم به یک دیگر ممکن نبود. صفحه 128
- (99) شانه زدن ریش این خصوصیت را دارد. صفحه 128
- (100) اِجلال و احترام مؤمن به خاطر محاسن سفیدش. صفحه 129
- (101) ثواب شانه کردن ریش. صفحه 129
- (102) رسیدگی به وضع موی. صفحه 129
- (103) علّت کسانی که مو به صورتشان نرویده است. صفحه 130
- (104) ثمن و بهاء او حرام است. صفحه 131
- (105) مواظبت بر چند چیز. صفحه 131
- (106) ده خصلت از قوم لوط است که به وسیله ی آن ها هلاک شدند. صفحه 132
- (107) چند چیز از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست. صفحه 133
- (108) نظر مرحوم مجلسی در جلیة المتّقین. صفحه 134
- (109) عذاب کسی که شارب و سبیل خود را بلند نگه دارد. صفحه 138
- (110) امتیازی است بین مرد و زن. صفحه 141
- (111) چند روایت از کنز العُمّال در این مورد. صفحه 141

- (112) سخن محدّث قمی. صفحه 145
- (113) اهمیّت ریش داشتن در اسلام. صفحه 151
- (114) به اعجاز امام زمان علیه السلام صاحب ریش شد. صفحه 152
- (115) این جمله، تسییح فرشته ای است. صفحه 153
- (116) چرا بر چهره ی مرد ریش می روید ولی بر چهره ی زن چنین نیست. صفحه 155
- (117) این پنج دسته مورد لعن واقع شده اند. صفحه 160
- (118) گره زدن ریش. صفحه 161
- (119) از سنّت حضرت ابراهیم علیه السلام، دین حَنِیف چند چیز است. صفحه 161
- (120) ریش گذاشتن دستور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. صفحه 162
- (121) فضیلت صاحب ریش بر کوسه. صفحه 162
- (122) مایه عزّت و جلال و هیبت است. صفحه 163
- (123) نشانه ای است. صفحه 163

- (124) زیادتر از یک مُشت را کوتاه کن. صفحه 163
- (125) نظافت. صفحه 164
- (126) خوشبو کردن ریش و محاسن. صفحه 164
- (127) محاسن خود را خوشبو سازید. صفحه 164
- (128) از بزرگ منشی خداوند، بزرگ داشت موی سفید مومن است. صفحه 165
- (129) بهداشت. صفحه 165
- (130) گرفتن موی شارب تا این حدّ. صفحه 176
- (131) چیدن و تراشیدن موی سر. صفحه 176
- (132) چهار نفر مافوق عرش ملعونند. صفحه 178
- (133) این هم نشانه جهل است. صفحه 179
- (134) جویدن موی ریش. صفحه 180
- (135) رفع تهمت در این مورد. صفحه 181
- (136) سخنان تصوّف درباره موضوع شارب و حکم آن. صفحه 198
- (137) حکایتی در این مورد از یک صوفیّه. صفحه 204
- (138) اوّل کسی که ریش تراش شد، معاویه بن ابی سفیان بود. صفحه 205
- (139) شاه به این خوبی چرا باید زنا کند. صفحه 207
- (140) می ترسم سقف فرود آید. صفحه 207

1. قرآن

2. نهج البلاغه، سيد رضى، محمد بن الحسين، 406-359 ق.

3. كافي، اصول، فروع، روضه كلينى، ابى جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق، 329-328.

4. معانى الاخبار، شيخ صدوق، ابى جعفر محمد بن على الحسين بابويه القمى، المتوفى سنة 381 ق.

5. جامع الاخبار، شعيرى، قرن ششم.

6. امالى، شيخ صدوق

7. امالى، شيخ طوسى، ابى جعفر بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى، متوفى سنة 460 ه. ق

8. عيون الاخبار، شيخ صدوق

9. علل الشرايع، شيخ صدوق

10. خصال، شيخ صدوق

11. اعتقادات، شيخ بهايى، محمد بن حسن، 1031-953 ه. ق

12. وسائل الشيعه، شيخ حرّ عاملى، محمد بن الحسن الحرّ العاملى، المتوفى سنة 1104 ه. ق

13. مستدرک الوسائل، محدث نورى، حسين بن محمد تقى، 1320-1254 ه. ق

14. من لا يحضره الفقيه، صدوق

15. لوايح (شرح لا يحضره الفقيه)، مجلسى اول، شيخ محمد تقى

16. استبصار، شيخ طوسى

17. تهذيب، شيخ طوسى

18. اثبات الهدى، شيخ حرّ عاملى

19. درالمنثور، سبط شهيد ثانى، على بن الحسن بن زين الدين، 1104-1014 ه. ق

20. حلق اللحية، شيخ محمد حسن كبه

21. منهاج النجات، فيض كاشاني، محمد بن شاه مرتضى، 1091-1006 ه.ق

22. محجة البيضاء، فيض كاشاني

23. نهاية الاثريه في غريب الحديث، عزالدین ابن اثير، 630

24. آيين جاهليّيت، نوري، يحيى

25. اثبات الوصية، مسعودى، ابوالحسن على بن حسين، متوفى سنة ى 345 ه.ق

26. تاريخ طبرى، ابى جعفر محمد بن جرير، 310-224 ه.ق

27. تاريخ يعقوبى، احمد بن السحاق، متوفى سنة ى 292 ه.ق

28. تاريخ كامل ابن اثير

29. حلية المتقين، مجلسى

ص: 214

30. مكارم الاخلاق، طبرسی، احمد بن علی، قرن ششم هجری
31. بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، المتوفای سنه ی 1111
32. حیوة القلوب، مجلسی
33. مواظب العددیة، محمد بن الحسن عاملی العینانی از نوادگان شهید ثانی، قرن یازدهم ه.ق
34. قرب الاسناد، حمیری، شیخ ابی العباس عبدالله بن جعفر الحمیری، من أعلام القرن الثالث الهجری
35. ثواب و عقاب الاعمال، شیخ صدوق
36. تحف العقول، حسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرانی، از علمای قرن چهارم هجری
37. اعلام الوری، طبرسی، شیخ ابومنصور أحمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، از علمای قرن ششم ه.ق
38. صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج القشیری النیشابوری، 206-261 ه.ق
39. منهاج الصالحین، آقای خوئی، سید ابوالقاسم، 1278-1371
40. تکلّمه، آقای خوئی
41. سرائر، ابن ادريس، ابی جعفر محمد بن منصور بن أحمد بن ادريس الحلّی، متوفای 598 ه.ق
42. جعفریات، تألیف موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه السلام
43. سفینه البحار، محدث قمی، شیخ عباس، 1254-1319 ه.ق
44. حدائق، بحرانی، شیخ یوسف بن احمد، 1107-1186 ه.ق
45. مشارع النّجات، سید داماد
46. محاسن، برقی، ابی جعفر احمد بن محمد بن خالد البرقی، المتوفای سنه ی 274 یا 280 ه.ق
47. کتاب علی بن جعفر
48. مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، هاشم بن سلیمان، متوفای سنه ی 1107 ه.ق، من أعلام القرن الثانی العشر
49. کلیات حدیث قدسی، شیخ حرّ عاملی
50. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، من أعلام القرنین 3 و 4 ه.ق

51. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود، متوفای سنه ی 320 ه.ق

52. تفسیر مجمع البیان، طبرسی

53. تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی

54. تفسیر نور الثقلین، شیخ عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، المتوفای سنه ی 1112

55. تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی

56. تفسیر صافی، فیض کاشانی

57. تفسیر ابوالفتوح رازی، از دانشمندان قرن ششم هجری

ص: 215



58. تفسير الدر المنثور، سيوطي، جلال الدين، متوفى سنة 911 هـ.ق
59. تفسير طبري
60. تبيان، شيخ طوسي
61. جوامع الجامع، طبرسي، امين الدين ابوالفضل بن الحسن الطبرسي، متوفى سنة 548
62. تفسير بضاوي، عبدالله بن عمر بن محمد السيرازي البضاوي
63. تفسير عطيه عوفي، المتوفى سنة 127 هـ.ق
64. تفسير تأويل الايات، سيد شرف الدين علي الحسين استرآبادي، من مفاخر اعلام القرن- العاشر
65. تفسير ثعالبي، عبدالرحمن بن محمود بن مخلوف، ابي زيرالثعالبي المالكي، 786-875 هـ.ق
66. تفسير المنار، شيخ محمد عبده (1266-1323 هـ.ق) و شيخ رشيدرضا (1282-1354 هـ.ق)
67. تفسير روح البيان، اسماعيل حقي البروسوي، المتوفى سنة 1137 هـ.ق
68. تفسير روح المعاني، محمود آلوسي بغدادي، المتوفى سنة 1270 هـ.ق
69. دعائم الاسلام، ابي حنيفة التعمان بن محمد بن منصور احمد بن حيون المقرئ، 363 هـ.ق و دعائم الاسلام، شيخ صدوق
70. جامع الصغير، سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن ابي بكر السيوطي، متوفى سنة 911 هـ.ق
71. ذكرى الشيعة، شهيد اول، محمد بن مكي، 734-786 هـ.ق
72. سنن النسائي، سيوطي
73. قصص العلماء تنكابني
74. روضات الجنات خوانساري
75. سنن، احمد بن شعيب، متوفى سنة 218 هـ.ق
76. احياء العلوم، غزالي، محمد بن محمد، 450-505 هـ.ق
77. القاموس المحيط، فيروزآبادي
78. فوائد و الفوائد، شهيد ثاني، زين الدين بن علي، 911-966 هـ.ق

79. روضة الواعظين، ابن فثال نيشابورى، متوفى سنة 508 هـ.ق

80. لئالى الاخبار، شيخ محمد نبي تويسركانى

81. غوالى اللالى العزىزية، آحسائى، معروف به ابن جمهور، متوفى سنة 940 هـ.ق

82. احتجاج، طبرىسى

83. جواهرالكلام، شيخ محمد حسن نجفى، المتوفى سنة 1266 هـ.ق

84. مرآة العقول، مجلسى

85. حرمت حلق لحيّة، سيد ابوالحسن موسى تبريزى

ص: 216

86. تاريخ بغداد، احمد بن على، متوفى سنة 463 هـ.ق
87. عروة الوثقى، سيد محمد كاظم يزدى، عبدالعظيم، 1337-1247 هـ.ق
88. اسرار الطهارة والاية سوره زمر
89. مبسوط شيخ طوسى
90. حرمت حلق اللحية، شيخ بلاغى
91. منتهى المطلب، علامه ى حلى
92. تذكرة الفقهاء، علامه ى حلى
93. منتقى
94. تاريخ دمشق، ابى القاسم على بن الحسين بن هبة الله المعروف به ابن عساكر الدمشقى، 571 هـ.ق
95. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مكرم افريقى، متوفى سنة 711 هـ.ق
96. تاج العروس، زييدى، متوفى سنة 1205 هـ.ق
97. قاموس اللغة، فيروز آبادى وقاموس المحيط، متوفى سنة 817 هـ.ق
98. المنجد، مؤلف: مسيحيان لبنانى
99. أقرب الموارد، سعيد بن عبدالله شرتونى لبنانى
100. فرهنگ نامه لاروس
101. قطر المحيط
102. كتاب الكنز اللغوى، ابن سيكيت
103. نهاية، ابن اثير
104. معجم مقائيس اللغة، ابن فارس
105. خزانة الادب بغدادى
106. المزهر فى اللغة

107. مجمع البحرين، طريحي، فخرالدين الطريحي، متوفى سنة 1085 هـ.ق

108. الغدير، آقاي اميني، شيخ عبدالحسين، 1281-1349 هـ.ق

109. جامع الاحاديث الشيعية، معاصرين و جامع الاحاديث، الرازي، القرن الرابع هـ.ق

110. المعبر، مرحوم علامه ي حلي، حسن بن يوسف بن علي بن المطهر، المتوفى سنة 726 هـ.ق

111. ذخيرة المعاد، سبزواري

112. الروضة البهية، شهيد ثاني

113. المغني، ابن قدامة

114. جامع البيان، ابن جرير طبري

115. المصباح المنير، قتيبي

116. البيان، شهيد اول

ص: 217

117. العین، خلیل بن احمد فراهیدی، 100-175 ه.ق

118. کفایة المتحفظ

119. الصّحاح، جوهری

ص: 218

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

